هو الله
تعالی شأنه
العزیز

کتاب
روزنامهٔ سفر مدینة السلام
و

بیت الله
الحرام است که نواب
مستطاب اشرف امجد افخم ذو الحسب
الشامخ و النسب الباذخ شاهزاده اعظم
فرمانفرمای مملکت فارس نائب الایالة الباهره
معتمد الدولة العلیة القاهره فرهاد میرزا ابن ولیعهد
الاعظم عباس میرزا ابن السلطان الاعظم فتحعلی شاه
قاجار تغمدهما الله بغفرانه از حرکت از
دار الخلافه طهران او تا ورود
بدار الخلافه یوما فیوما
نوشته

تألیف
کشیده است بتحقیق سالکان
طریق

ازاله
و
سبیل اضائه
دلیل است

هادی
هر حاضر و بادی
و مهتدی هر
ناظر

و بادی است
از برکت وجود فایض الجود
همایون

اعلیحضرت
قدر قدرت قضا شوکت
شاهنشاه جمجاه اسلام پناه السلطان
بن السلطان و الخاقان بن الخاقان
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و اید الله
تعالی جیشه و اعوانه باین ثواب جمیل و اجر جزیل
نائل شدند لهذا خواستند که فیض عام
و فوز تام آن باشد که خواص و عوام از آن
بهره‌ور گردند و کان ذلک فی شهر
محرم الحرام من شهور
سنه ۱۲۹۴

اربع
و تسعین و مائتین بعد الالف
من

الهجرة
المقدسة النبویة
علی هاجرها الف الف
السلام
و التحیة

سنه ۱۲۹۲

هذا کتاب هدایة السبیل وکفایة الدلیل

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

روز چهارشنبه سلخ شهر رجب سنه ۱۲۹۲ هجری از قرآن تفأل کردم که چهارشنبه هفتم شعبان بطالع عقرب حرکت شود این آیه آمد ولما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل و روز جمعه نهم عصری بطالع حوت آیه مبارکه کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا آمد بنظر جناب مجتهد الزمانی حاجی ملا علی حفظه الله رسید فرمودند چهارشنبه مرات و انشاء الله عاقبت این سفر بخیر است لهذا بحول الله و قوته روز سه شنبه ششم شرفیاب حضور باهر النور اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه شده از خاکپای مبارک اجازه خاص حاصل کردم

سنه ۱۲۹۲ — سپتمبر سنه ۱۸۷۵

روز چهارشنبه هفتم شعبان المعظم سنه ۱۲۹۲ هجری سه ساعت و شانزده دقیقه از دسته گذشته بطالع اول درجه عقرب از خانه حرکت کردم مطابق بیست و دویم شهریور ماه جلالی موافق هشتم ستمبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی انگلیسی است که شمس در نصف النهار در سنبله پانزده درجه و شانزده دقیقه است نواب مستطاب شاهزاده حسام السلطنه سلطان مراد میرزا دام اقباله العالی و سرکار حاجی عمو سیف الدوله میرزا و حاجی بهاء الدوله بهمن میرزا تا اسب دوانی بمشایعت آمدند و زمانی در آنجا توقف کرده وداع نموده روانه شدند ❊ از سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

روز چهارشنبه هفتم شعبان منزل کن بود بفتح کاف عربی قریه ایست که در شمال مغرب طهران در لحف کوهی در کنار وادی وسیعی واقع شده است و محتوی بر بساتین زیاد و متین است و تا طهران دو فرسخ است یک روز در کن اطراق شد

همراهان

والده حسام الدوله سلطان اویس میرزا صبیه مرحوم شاهزاده محمد علی میرزا همشیره ابوی مرحوم عماد الدوله امامقلی میرزا طاب ثراهما	کوچ افراسیاب بیک صندوقدار	کمینه خدمتکار ترکمان	کوچ میرآخور محمد خان بیک

ملا احمد باشچی	افراسیاب بیک صندوقدار	حسنعلی فراش صندوقخانه	قجر آقا علی محمد خان	قربانعلی آبدار طالقانی	زین العابدین قهوه چی

علی اصغر ده باشی	زین العابدین ده باشی	استاد حسینعلی طباخ	مبروک سیاه خاصه تراش	یوسف غلام بچه	
محمد باقر خان	میرزا اسمعیل مستوفی علی بابا دادی زندار	محمد خان بیک میرآخور	اسد الله بیک ایشیک آقاسی	فتح الله بیک ایشیک آقاسی	شعبان
عبدالحسین نایب میرآخور	کربلائی فتح	علی طالقانی	حسین آدم محمد باقر خان	اسدی آدم میرآخور کردستانی	

سنه ۱۲۹۲

جمعه نهم شعبان سنه ۱۲۹۲ منزل سلیمانیه بود که در قدیم کرج با کاف عربی محرکه معروف بود که آبادی داشت پس از آنکه حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی عمارت سلیمانیه را باسم سلیمان میرزا ساخت رعیتهای کرج بقلعه سلیمانیه نقل کردند و خاقان مغفور هم دویست خانوار تفنگچی جاجرمی بآنجا نقل فرمودند عمارت اندرونی و بیرونی و باغ و قلعه خوب و برج عالی دارد و این عمارت را در سنه ۱۲۳۶ بنا نهاده اند در باغ بیرون در تالار دو رو که شمالی و جنوبی است صورت خاقان مغفور و شاه شهید را بتاریخ سنه ۱۲۳۶ عبدالله خان نقاشباشی کشیده است رو بمشرق شکل خاقان در میان است طرف یمین طبقه اولی اول شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا ثانی شاهزاده محمد ولی میرزا ثالث علیخان شهزاده سکینجت ❊ بهین میوه خسروانی درخت ❊ طبقه ثانیه یمین اول شاهزاده محمد قلی میرزا ثانی علی نقی میرزا ثالث امام وردی میرزا و در پایه تخت روبروی محمد قلی میرزا صورت سلیمان میرزا است بسن پنج شش سال طرف یسار طبقه اولی اول شاهزاده محمد علی میرزا ثانی شاهزاده حسینعلی میرزا ثالث شاهزاده محمد تقی میرزا طبقه ثانیه یسار اول شاهزاده حسنعلی میرزا ثانی عبدالله میرزا ثالث حیدرقلی میرزا رابع شیخعلی میرزا رو بمغرب وسط آقا محمد خان شاه شهید که روبروی خاقان است که بر تخت مرصع نشسته در یمین ایشان اول شکل محمد حسنخان قاجار در صندلی مرصع در پهلوی و شاهقلی خان با کلاه خود در پهلوی و محمد ولیخان قاجار با کلاه خود و در یسار ایشان حسینقلی خان جهانسوز شاه قاجار با کلاه خود و در پهلوی و مهدیخان قاجار با کلاه خود و در پهلوی و مرتضی قلیخان قاجار در صندلی مرصع با شال و کلاه در طبقه بالا برادران آقا محمد خان هستند همه با کلاه خود و زره و چخماق بترتیب از طرف محمد ولیخان قاجار اول مصطفی قلیخان قاجار ثانی مهدیقلیخان قاجار ثالث مرتضی قلیخان قاجار رابع جعفرقلیخان قاجار خامس علیقلیخان قاجار سادس عباسقلی خان قاجار است

نسب سلاطین قاجاریه از این قرار است السلطان ناصرالدین شاه بن السلطان محمد شاه بن ولیعهد الاعظم

عباس میرزا ابن السلطان فتحعلی شاه بن حسینقلیخان الشهیر بجهانسوز شاه بن السلطان محمد حسن خان ابن الامیر فتحعلی خان ابن الامیر شاهقلی خان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلی آقای قاجار از طایفه قاجار و باش ازیره قوانلو و احوال مهدیخان در تاریخ صفویه در احوال شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب اول مسطور است و شاه شهید آقا محمد خان با الاحاقان حسین قلیخان پدر ابی و امی است و در دولت صفویه از جمله امرای بزرگ از طوایف استاجلو و شاملو و تکلو و ذوالقدر وغیره خیانات ظاهر شده و مورد سخط سلاطین شده‌اند از طایفه قاجاریه که مصدر خدمات بزرگ بوده‌اند چند بشارت روم و هند و ترکستان قط‌اند هیچ خلافی سر نزده است و از کن تا سلیمانیه از چهار فرسخ زیادتر است و سلیمانیه در غربی کن واقع شده و از رودخانه کرج که منبع و جبال ازنگه است باید گذشت پل قدیم خوبی دارد و در کرج قدیم کاروانسرای بسیار خوبی ساخته‌اند که اکنون بایر است و منزل مترددین و قوافل همان سلیمانیه است و خارج قلعه شاهنشاه مرحوم محمد شاه قاجار چند باغ خوب احداث فرموده‌اند که نهر آتش آباد معروفست

روز شنبه دهم شعبان منزل اوغلان تپه بود از سلیمانیه تا اوغلان تپه چهار فرسخ است تا قریه سنقرآباد دو فرسخ بطرف مغرب حرکت میشود و از سنقرآباد تا اوغلان تپه که یکفرسخست مابین جنوب و مغرب حرکت میشود چند روزی در اوغلان تپه اوتراق شد که قرار و مدار طالقانیها را داده مرخص شدند قریب بسی سال است که از جانب سنی الجوانب همایون تیول و سیورغال اینجانب مقرر است

روز جمعه شانزدهم شعبان سنه ۱۲۹۲ مطابق اول مهر ماه جلالی از اوغلان تپه حرکت شد منزل امامزاده مسکین آباد بود که از توابع کارزنک است خاقان مغفور تعمیر خوب کرده سردر خوبی ساخته‌اند حالا قدری خرابی دارد ایوان سردر امامزاده ترکیده است اسم امامزاده ابوالحسن از اولاد حضرت صادق علیه السلام است از اوغلان تپه تا قریه سعدآباد حرکت مابین شمال و مغرب بود و از سعدآباد تا امامزاده بمغرب حرکت شد از چهار فرسخ زیادتر است و در عرض راه همین و بسیار آبادی بسیار است نسب امامزاده را از کتاب بحر الانساب و عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب معلوم باید کرد

روز شنبه هفدهم شعبان سنه ۱۲۹۲ منزل حصار قزوین بود از امامزاده مسکین آباد تا حصار هفت فرسخ است تا قریه قشلاق حرکت رو بمغرب بود و از قشلاق تا حصار که تقریباً پنج فرسخست مابین شمال و مغرب حرکت شد و از قشلاق تا حصار

در عرض راه آبادی ندارد صحرای بسیط است و در صحرا در تابستان طوایف ایلات چادر زده سکنی دارند و در نزدیکی قریه حصار قشلاق مختصری از طایفه افشار است پسی بگونده با کاف عربی بروزن رونده

روز یکشنبه هجدهم شعبان منزل عبدالله آباد قزوین بود که از راه خارج است ییلاق خوبی است حرکت مابین شمال و مغرب بود سه فرسخ و نیم نواب سلطان احمد میرزا عضد الدوله حاکم قزوین شنیدند که ما در عبدالله آباد هستیم بدیدن تشریف آورده‌اند و یکروز در انجا اوتراق شد

روز سه شنبه بیستم شعبان از عبدالله آباد بشهر قزوین رفتیم دو فرسخ حرکت مابین جنوب و مغرب بود و وقت اذان صبح از شهر قزوین از دروازه قوی میدان که دروازه گیلان هم میگویند در آمده با قاقا بابا رفتیم چهار فرسخ راه است تا باغات را طی کردیم رو بمغرب بود از باغات بیرون آمده مابین شمال و مغرب حرکت کردیم و از قریه حسین آباد که گذشتیم بجانب شمال حرکت کردیم و آقا بابا از بلوک قاقزانست که بکثرت با دعا صف معروفست و در قاموس ترکی قاقزان ضبط است و قال القاقزان ثغر بقزوین و قوی در ترکی بمعنی گوسفند است

روز چهارشنبه بیست و یکم شعبان از آقا بابا بقریه خرزان با خاء معجمه و تقدیم المهملة علی المعجمة بروزن شعبان آمدیم حرکت اول منزل قدری بجانب مغرب بود و بعد مابین شمال و مغرب حرکت کردیم و بشمال مایلیم و از آقا بابا تا قریه خرزان چهار فرسخ و نیم است و در خرزان کاروانسرای خوب مرحوم منوچهر خان معتمد الدوله ساخته است و گردنه خرزان که جبهه طول مسافت که زمستان برف میگیرد و باد سختی دارد و بسختی معروف شده است و الا هیچ سختی ندارد در پیش گردنهای لرستان و کردستان حکم زمین هموار را دارد و اگرچه سرازیری آن سخت طولانی است ولی هیچ جا پرت گاه ندارد و از آن شخص ایمن است

روز پنجشنبه بیست و دویم شعبان از خرزان بپای پل لوشان با شین معجمه بروزن چوگان آمدیم امروز بعد از ظهر تحویل شمس بمیزان است مطابق ۲۳ سپتمبر ماه انگلیسی این پل را حاجی محمد هادی تاجر میانجی ساکن قزوین در اواخر دولت شاه شهید ساخته اوایل دولت خاقان خلد مکان بانجام رسیده و در این مدت هشتاد سال و اندی هیچ رخنه در او راه نیافته و این پل بالای رودخانه شاهرود طالقان است که رود الموت و رودبار وغیره نیز داخل او میشود الحق بسیار ثواب کرده در طغیان آب مایه زحمت مترددین میشد و از قریه خرزان تا منجیل که کاروانسرای مختصریست همه جا سرازیر حرکت میشود

ازنگه
اوغلان تپه
۲ و طالقان
سنه ۱۲۹۲
کارزنک
سنه ۱۲۹۲
قاقزان
مسافت

وبعضی جاها از زیرهای سخت دارد دو فرسخ ونیم میشود واین کاروانسرای چاپار در کنار رود وطارم واقعشده است که بفاصله قلیلی باین کاروانسرا داخل شاهرود میشود واز قریهٔ مزرعه که اول گردنه در طرف قزوین محسوب میشود تا پاچنار که آخر گردنه است تقریباً پنج فرسنگ مسافت است که این انخفاض وتصعدا در آبادی طی کرده وباین طول مسافت پنج فرسخ جا پرت گاه وجای خطر ندارد ورودخانهٔ شاهرود در پای پل از ما بین شمال ومشرق بجانب جنوب ومغرب جاری است واز کاروانسرا تا پای پل تقریباً یکفرسنگ است واز منزل که حرکت شد بعضی جاها بجانب مغرب وبیشتر بجانب شمال ومغرب حرکت کردهایم ودر کنار پل آبادی ندارد واز قریهٔ لوشان که بقدر نیمفرسنگ بازیادتر است آذوقه واحتیاج می آورند ورودخانهٔ شاهرود حد فاصل میان طارم قزوین که بطارم سفلی مشهور است واملاک عمارلو است که جزو گیلان است

روز جمعه بیست وسیم شعبان از پل لوشان بقریهٔ منجیل رفتیم سه فرسنگ مسافت است بما بین شمال مغرب وشمال حرکت شد قریهٔ منجیل قریهٔ آبادی است که در نزدیک ملتقای نهرین شاهرود وقزل اوزن واقعست واز این بعد این رودخانه را سفیدرود میگویند که مابین لاهیجان ورشت بدریای خزر میریزد ودر این رودخانه مرحوم سلیمانخان قاجار قوانلو پلی ساخته وخیلی خوب بنائی است ولی حالا دو چشمهٔ آن خراب شده است که از جانب سنی الجوانب همایونی بنای تعمیر او شده است ودر شرقی قریهٔ منجیل بقدر نیمفرسخ قریهٔ هرزه ویل است که جزو بلوک رحمت آباد گیلان است ودر این قریه سرو سیست بخضرت ونضرت اسرو دیده نشده وتحمل در ولایات دیگر هم نباشد بتماشای او رفتیم دو نفر علی نام ورمضان نام تا بالای سرا او رفتند که از انبوهی کیاهای سرو دیده نمیشدند ارتفاع او بیست ویکذرعست وسرو قریهٔ فینا در شیراز از این بلندتر است وبزرگتر است ولی او پریشان وافشان است مثل این نیست وسبز نیست واین سیاهی وخضرت از رطوبت هواست ودر قریهٔ منجیل وهرزه ویل درخت زیتون بسیار است (میرزا مهدی رشتی منکف از پل منجیل تا پل حاجی محمد باقر که خارج شهر رشتست مساحت کرده ایم هفتاد وپنجهزار وپانصد ذرع بذرع بزازی عراقی است)

روز شنبه بیست وچهارم شعبان از منجیل بچاپارخانهٔ رستم آباد رفتیم چاپارخانهٔ رستم آباد ناحیه ایست از توابع رودبار زیتون وچند قریه است ومحل چاپارخانه در قریهٔ پشته است واز منجیل که عبور میشود طرف یمین رودخانهٔ سفیدرود بلوک رحمت آباد است وطرف یسار سفیدرود بلوک رودبار زیتون است پل منجیل هفت طاق است وطاق بزرگ او متصل بکوه است بیست ودو ذرع دهنه دارد ودو طاق وسط پارسال مطابق ۱۲۹۱ در

سیلاب خراب شده است وحاجی ملا رفیع مرحوم در ساختن آن یکپایه وتسطیح شوارع گیلان خیلی زحمت کشیده است واز منجیل تا چاپارخانه پنج فرسخست وحرکت بشمال وما بین شمال ومشرق شد وچاپارخانه در جای با صفائی واقع شده در این قزل اوزن در برابر کوه دلفک بضم دال مهمله بروزن لفک درپیش رو که از جنگل سبز یک قطعه زمرد بنظر می آید واین کوه میگویند چاه نخست که همیشه یخ دارد واین کوه در جنوبی شهر رشت واقعست واین کوه را عوام گیلان چون در جنوب رشت واقعشده قبله میدانند واغلب عوام از هر طرف بسمت او نماز میخوانند

روز یکشنبه بیست وپنجم شعبان سنه ۱۲۹۲ از چاپارخانهٔ رستم آباد حرکت شد بچاپارخانهٔ بلوک کهدم رفتیم (کهدم با کاف عربی بروزن قنفذ تمام حروف او مهمله است وموزون آن بر حسب اتفاق تمام حروف او معجمه است) در خاک قریهٔ سراوان واقعست که از توابع کهدم است چاپارخانهٔ بسیار خوبی است مرحوم فاسخان والی سپرده وسپهسالار معتمد الملک از مال دیوان ساخته است ودر تسطیح خیابان وساختن پلها خیلی اهتمام کرده واز آن چاپارخانه تا این چاپارخانه پنج فرسنگ است وحرکت بما بین شمال ومشرق بود واز یکفرسخ بامامزاده هاشم تا شهر رشت بهشت روی زمینست وخیابان مسطح در میان درختهای سبز بیشمار در زمین وبیار ونم باران هم بر لطافت هوا افزوده ودرختهای توسه که یک قسم از اشجار جنگلی است بارتفاع بیست ذرع بلکه زیادتر فراوان است ودر کوه پایه اشجار بلوط قوی ومرتفع دیده شد که هر کدام یکی از آنها در جنگلهای فارس ولرستان وکردستان دیده نشده است ودر مقبرهٔ امامزاده هاشم چند درخت آزاد بسیار خوب بلند هست که امتیاز دارد ودر عرض راه چند رودخانه است که بزرگ آنها رودخانهٔ سیاه رود است که بسیار آب تندی دارد واز ثلث مرحوم حاجی ابوالقاسم یزدی پل بسیار خوبی مرحوم حاجی ملا رفیع ساخته است که خیلی بکار مترددین می آید

روز دوشنبه بیست وششم شعبان از چاپارخانهٔ کهدم بشهر رشت رفتیم ودر باغ خارج شهر مشهور بباغ صفا که مال میرزا عبدالوهاب مستوفیست منزل کردیم از چاپارخانه تا شهر رشت پنج فرسخست وبشمال وما بین شمال ومشرق حرکت شد که از چاپارخانه تا پل سنگر که نزدیک بازار اکبرخان است بشمال حرکت شد واز آنجا تا رشت بما بین شمال ومشرق است ودر نزدیکی شهر پل خوبی است که حاجی محمد باقر تاجر ساخته است وشهر رشت جدید الاحداث است در تاریخ نهصد هجری نباشده که بهمان لفظ رشت تاریخست وتقریباً چهار هزار خانه میشود وخانهای تمام اعیان از جهة کثرت باران سفال

پوش است و در عرض شمالی سی و هفت درجه و بیست دقیقه استوا و در طول چهل و نه درجه و سی و پنج دقیقه گرینیچ رصد خانه
لندن واقعست و انحراف قبلهٔ رشت از جنوب بمغرب بیست و هفت درجه است و پنجدرجه نیز تفاوت انحراف قطب نما
علاوه میشود و سی و دو درجه خواهد بود شب سه شنبه بیست و هفتم من گرفتار تب و نوبه شدم نعوذ بالله که چه کشیدم
بواسطه سرما و باران مجال زیست در باغ نشد و همه همراهان نیز گرفتار تب و نوبه شدند ناچار روز شنبه غره رمضان المبارک
در شهر بخانه میرزا محمد علیخان لاهیجی امین دیوان آمدیم که مشغول مداوا باشیم نوبه و تب یکطرف ناخوشی اهل خانه و نوکرها
یکطرف که از همه جهة از صدای وای وای خواب و استراحت باحرام شد الحمد لله تعالی روز چهارشنبه پنجم عرق
کردم ولی حالت کسالت و نقاهت طوری بود که مجال از رخت خواب برخواستن نبود و هوای نحس گیلان و رطوبت
برنج چنان سخت و سمج بود که با سپاپی دفع نمیشد و بدرگاه رب العزت نالیدم اللهم ارحم عبدک
الضعیف الذلیل می گفتم تا از فضل الهی انقلاب هوا تسکین یافت با حالت نقاهت لنگان لنگان بر زمین مصمم
شدیم و از آن تب در ناسیه پای است روز سیم وجع و ورمی پیدا شد که پا را بر زمین نتوانستم بگذارم که هنوز
وجع و ورم باقیست نمیدانم پس از رفع کسالت بالعرض رفع خواهد شد یا خدا نکرده درد دیگریست و جناب ناصر الملک
محمود خان حاکم گیلان در این چند روز از پرستاری و غمخواری کوتاهی نکردند و علمای اعلام هم کی در عیادت که بهترین
عبادات است مضایقه نداشتند

روز پنجشنبه سیزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ از رشت تا پیربازار یکساعت و نیم مسافتست از پیربازار تا بکنار
واپور سلطانی یکساعت و نیم مسافت بود و از کشتی تا قصبه انزلی دو ساعت مسافت الحمد لله هوا مساعدت کرد بانزلی
رفتیم وقتیکه از پیربازار سوار کرجیهای شاهی شدیم پنجساعت بغروب مانده بود انزلی باصطلاح اهل جغرافیین
شبه جزیره است که سه طرف او آب و یکطرف خشکی باشد و بلحاظ او را شبه الجزیره میتوان خواند در طرف جنوبی
او جزیره میان لشته واقعست که تقریباً هفتصد هشتصد ذرع طول دارد و منتهای پهنای او سیصد ذرع است
و در انزلی برج بسیار خوب عالی اعلیحضرت همایون خلد الله ملکه ساخته اند پنج مرتبه است که طرف شرق و طرف
شمال او دریاست و در فصل آب از دریا خسارت باغ کرده از طرف شرقی خرابی رسانیده است بیست ذرع دیگر
مانده است که آب دریا بپای برج سلطانی برسد و ارتفاع برج سلطانی بیست و دو ذرع است ۲۲ و پیربازار

در طرف

در طرف شمال و غرب مایل بشمال رشت واقعست و عرض مرداب تقریباً سه فرسخست و در انزلی عمارت خوبی مرحوم
منوچهر خان معتمد الدوله ساخته است و یکروز در انزلی توقف شد

روز شنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ مطابق شانزدهم اکتوبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی مطابق سی ام مهرماه جلالی
یکساعت و نیم از دسته گذشته سوار کشتی سلطانی شدیم و تا نزدیکی واپور کمپانی راندیم دو کشتی بهم وصل شده تخته
انداختند و از کشتی سلطانی بکشتی کمپانی آمدیم و بقدریکه اسبابها را جابجا کنند معطل شدیم دو ساعت و یکربع
از دسته گذشته کشتی روانه شد بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم همه اهالی
انزلی می گفتند که دریا باین آرامی و سکون این مدت ندیده ایم خداوند مهربان بعجز و مسکنت و بیچارگی من رحم کرد
جهان را صاحبی باشد خدا نام * کز او شوریده دریا گیرد آرام * اسم کشتی که دو عدد دودکش بخار دارد [illegible]
باکاف عربی است که اسم سابق جانشین قفقاز است که از خانوادهٔ سلطنت است می گفت که زور ماشین کشتی
بقدر یکصد و بیست اسب است و بارگیر کشتی پنجهزار و پانصد پوت است طول کشتی دویست فوت و عرض کشتی بیست و
پنج فوت است ساعتی سی پوت نفت خرج سوزاندن دارد با نفتی میزانند که هر پوت پنجمن و نیم تبریز است اسم کاپتان
دادکویت کا بهر دو کاف عربی و بروسی کشتی بخار را پراخت می گویند پراخت بکسر باء فارسی و راء مهمله و
ضم خاء معجمه بمعنی بخار است و واپور هم در فرانسه بمعنی بخار است از انزلی تا آستارا حرکت کشتی مابین شمال
و مغرب از آستارا تا لنکران بشمال از لنکران تا سالیان مابین شمال و مشرق از سالیان تا بادکوبه بسمت شمال است
عمق دریا زیاده تر از پانصد و هفده قلاج نیست که در نزدیکی لنکران است و در نزدیکی سفید رود هم سیصد و
هشتاد و چهار قلاج است ۵۱۷ ۳۸۴

روز یکشنبه شانزدهم رمضان و ساعت الا ربع از دسته گذشته وارد بادکوبه شدیم که کشتی لنگر انداخت بیست و
چهار ساعت تمام حرکت از انزلی تا ورود بادکوبه شد و در آستارا بقدر نیم ساعت و در لنکران بقدر دو ساعت و
نیم لنگر انداختند که اگر آن توقف نبود چون حرکت دریا ملایم و موافق بود در بیست و یکساعت می آمد و این از غرایب بود
کسی خاطر نداشت که کشتی در این مدت قلیل از انزلی ببادکوبه برسد و هوای دریا یک شبانه روز چنین سازگار باشد
صبح که کشتی لنگر انداخت من بسطح کشتی برای تماشای بادکوبه آمدم شهر بادکوبه در دامنه کوهی است خانها در دامنه کوه

روي هم واقعشده بقدر بيست و پنجهزار نفر جمعيت دارد که پنجهزار نفر ارمني و روس است و بيست هزار نفر مسلمان شيعه است
واکنون همه باکو مي گويند وخاقاني هم باکويه گفته معلوم نيست که براي ضرورت شعر است يا همين طور صحيحست کما قال
باکو بتعاشش باج خواهد * خزران و ربي زره کران را * باکو بدعاي خير شش امروز * ماند بسطام و خاوران را
القصه در يکفرسخي بادکوبه طرف جنوب امامزاده ايست مسماة به بي بي هيبت که مي گويند خواهر حضرت امام رضا عليه السلام است
واهالي انجا خيلي اعتقاد دارند و زيارتگاه اهالي آن صفحات است القصه در بين اثنا کرجي بخاري از شهر تا کشتي آمد و جو
شد که شاهزاده در ميان اين کشتي هست يا که پيتان گفت شاهزاده آمده است بتعجيل برگشتند به کورناطور بادکوبه خبر
دادند يکساعت کشيد که جناب کورناطور با صاحبمنصبها بالباس رسمي و نشانهاي دولتي با بسکله آمدند و کشتي را باسکله
وصل کرده بودند آدم فرستاد اذن خواست داخل ساپلون شد مترجم ميرزا زين العابدين بادکوبه بود منهم خيلي مهرباني
کردم الحق مرد خوشخوي خوشروئي است * گل بهشت مخمر باب حيوانست * و خيلي عذر خواست که من دوشب خبر نشدم
و صاحبمنصبها را معرفي کرد و رفت و خواهش کرد بقدر يکساعت در کشتي توقف بکنيد و بعد از رفتن پيغام فرستاد
که من چنان مناسب دانستم که خانه سليمان ابراهيم خالي است در مهمان خانه و در عمارت دولتي نباشد منهم اظهار کردم که کار بعادت بشود
و خواهش کرده بود بقدر نيمساعت ديگر توقف بکنيد تا خودم بيايم ثانياً باز بالباس رسمي آمد و مرا از کشتي بيرون برد
و در اسکله اعيان بادکوبه و صاحب منصبها تمام ايستاده بودند من از همه ايراني و بادکوبه با آنکه نقاهت و کسالت
داشتم يکان يکان احوال پرسي کردم تا از اسکله در آمدم و در کالسکه قشنگي حاضر کرده بود من و کورناطور سوار شده بمنزل
منزل آمديم (منزل خانه جعفر قلي بيک پسر حاجي حسن بيک دختر زاده کاظم بيک است و کاظم بيک تنکابني است که اجداد
او را نادر شاه از تنکابن بادکوبه آورده است و آنوقت سليم خان حکومت بادکوبه را داشته) و در منزل يکدسته سرباز
با موزيکان ايستاده تعظيم نظامي کردند و باواز بلند دعا کردند منهم ايستاده قدري موزيکان زدند و بعد
مرخص شدند و کورناطور ببالاخانه منزل ما آمد و قدري نشست و رفت و براي والده احتشام الدوله کالسکه
ديگر حاضر کرده بودند چون روز دوشنبه خيال تماشاي آتشکده را داشتم و حرکت و سواري براي درد پا مفيد بود لهذا
عصر روز مزبور يکساعت بغروب مانده بازديد کورناطور رفتيم مترجم الرانوويچ بولکنيک بود و در اينجا بولکنيک منصب
سرهنگي است و مشاراليه بايران آمده در خط سرحد ما بين ايران و عثماني بوده و از دولت ايران نشان هم دارد

کورناطور بضم کاف عجمي و فتح واو و سکون راء مهمله

مهرباني

کرده ايد

تنکابن

الرانوويچ

بولکنيک

بعد از

بعد از اين همه جا مترجم او بود

روز دوشنبه نهم رمضان در بادکوبه توقف شد بتماشاي آتشکده گبران رفتيم (که از عهد عجم تا کنون معبد گبران بوده است)
جناب کورناطور خودش يکساعت بظهر مانده آمد و نايب خودش را که هر وقت بجائي ميرود نايب الحکومه است
همراه خود آورد معرفي کرد جوان خوب معقولي بنظر آمد ترکي و فارسي هيچ نميدانست بقدر ده دقيقه نشست گفت ميروم
دو ساعت بعد از اين مي آيم چهار ساعت بغروب مانده تقريبا که يکساعت و نيم بعد از ظهر بود آمدند و باتفاق او
در کالسکه شديم و تا قريه بالاخانه که معدن نفتست يکساعت و نيم با کالسکه تند رفتيم تمام زمين نفتست که روزي بيست هزار
پوت بشهر مي آورند و متصل عرادهاي بار بست که چرخ بسيار بزرگ دارد و يک اسب مي بندند و از قريه بالاخانه
بشهر نفت مي آورند و در نزديکي شهر کارخانهاي ديگر ساخته اند که آنجا جوهر نفت را براي سوزاندن مي کشند و
از آنجا خروار خروار با کشتي حمل کرده بولايات روس و ايران ميبرند در آنجا قدري مکث کرده پس از آن به آتشکده رفتيم و
از قريه بالاخانه تا آتشکده يکساعت راه بکالسکه اسبست و آنجا عالم ديگر است که تمام کارخانها و جوهر کشي
نفت را با آتش طبيعي زمين قرار داده اند و خرجهاي گزاف کرده اند که اختيار اين کارخانه با ميرزايوف است که
از تجار معتبر روس است و شب آنجا شام خورديم و از آنجا بآتشگاه بزرگ رفتيم که آنجا هم کمپاني کارخانهاي
زياد دارد که در نهايت خوبي و استحکام ساخته اند که در اين روزنامه مختصر نمي توان نوشت زمين را که بقدر يک چارک
گود بکني و با کبريت آتش بزني فوراً هواي مجاور زمين آتش ميگيرد و شعله مي کشد ولي وقتيکه از زمين در مي آيد چندان
حرارت ندارد من دست گرفتم چندان متألم نشدم و چوکان دست را اگر قدم بقدر پنج چهار دقيقه هيچ نسوخت و دقيقه
شعله بالا ميرود و هوا با و ميخورد حرارت او زيادتر ميشود و اوکسيجن هوا او را مشتعل ميکند و ميسوزاند و گبر هندو از
اهل ملتان آنجا بود که چندين سالست آنجا است و طاقي دارد برخاست رو بروي آتش ايستاده دعائي بزبان هندي
خواند و وقت دعا خواندن زنگي در دست گرفته متصل ميزد و در زمين سوراخي را دو شعله آتش بود که از زمين بقدر
لوله آفتابه بزرگي بيرون مي آمد و عجب تر آنکه اين آتش ها دود نداشت که اگر دود ميداشت در آن اوطاق کوچک تا شب
همه خفه بشويم و هيچ استنشاق دود نميکرديم و آن شخص هندو رو بجنوب و مغرب ايستاده بود دعا ميخواند انجا
آتشکده غريبيست که با آتش جحيم کارخانهاي عظيم از تجار ترتيب داده نفع کلي ميبرند و از سيصد پوت نفت يکصد

بالاخانه

اوکسيجن

ملتان

پوت جوهر نفت در می آورند و باقی بکار سوزاندن و اپوری می آید که عوض زغال سنگ است و میرزا یوسف شخص خیلی
معتبر است در کارخانهای خود ماهی بیست هزار منات مزد عمله میدهد و خودش جوان خوشروی سیاه چشم و ابرو است
خیلی باهل ایران شباهت دارد بعد از تماشای کامل سه ساعت و یک ربع از شب گذشته از آنجا راه افتادیم و با کالسکه
خیلی تند آمدیم پنج ساعت از شب رفته ببادکوبه رسیدیم و جناب گورناطور مرا بمنزل رسانیده پیاده شده خداحافظ
کرده بخانهٔ خودش رفت و آتشکده تا شهر از دو فرسخ زیادتر است که در طرف شمال مشرق شهر بادکوبه واقع
شده است و در آتشکده در دیواری بخط میخ قدیم پهلوی چیزی نوشته بودند که معلوم کسی نشده است و عرض
شمالی بادکوبه چهل درجه و بیست دقیقه است و طول مشرقی او از گرینیچ چهل و نه درجه و پنجاه و پنج دقیقه است
و اسم گورناطور بادکوبه استارسلسکی است و منصب و نیارال مایور است و گورناطور را جمعا در نوشتجات
غوبورناطور مینویسند بتقویم المشتاق ۱۲۵ لبون

روز سه شنبه هیجدهم رمضان المبارک از بادکوبه روانه شدیم آدمها و بنه را با فورغون شاه به فرستادیم دو عدد
تران تاس عراده گرفتیم که همراه خودمان باشد جناب گورناطور کالسکهٔ خودشان را دادند که با بریم و از آن طرف
عیال مشارالیه که در تفلیس است بیاورند خیلی مهربانی و انسانیت کرد و اگر کالسکه از تفلیس می آوردند چند روز طول میکشید
و اسباب معطلی میشد و اسبهای کالسکه را کرایه کردیم در این دو سه روز توقف آنجا حکیمباشی بحری و حکیم باشی
گورناطور آمدند پای من را مالیدند و قرار شد بحمام بپیچند که تا تفلیس هیچ باز نشود و از آنجهت خیلی زحمت کشیدم
و در نماز هم خیلی زحمت میداد و تا تفلیس دستور العمل که گرد باشد نیز دادند که روزی دو بار صبح و شام خورده شود
و خیلی افاقه در ورم پا کرد و بازی باز جناب گورناطور بمشایعت آمد تکلیف کردم که تا بیرون شهر زحمت نکشند راضی
نشدند مرا و والده احتشام الدوله را سوار کالسکه کرد منکه هرگز تصور نمیکردم که در طهران با خواهر یا با عیال
میتوان شب تاریک در یک کالسکه نشست و زیارت رفت یا تجرش رفت در ملاء عام در حضور خاص و عام گورناطور
سوار کالسکه شده راهی شدیم الضرورات تبیح المحظورات ، میکشد عشق تو مارا بسر بازارها ، و جناب معظم الیه
تا بیرون شهر بمشایعت آمدند آنجا پیاده شدم کالسکه ایستاده خیلی عذرخواهی کرده وداع کرده پنج ساعت و نیم
از دسته گذشته راه افتادیم و قریب یکساعت بغروب مانده وارد چاپارخانهٔ جنگی شدیم ولی تند آمدیم بقدر نیمساعت هم

در چاپارخانهٔ آرباط برای نهار معطل شدیم و ما بین مغرب و شمال حرکت کردیم و از چاپارخانه لغت نامه تا جنگی مغرب
حرکت شد و در دولت روس مسافت منازل را بورست معین کرده‌اند که بعد مرقوم خواهد شد و از بادکوبه تا
شماخی همه جا اراضی دامنه تخته است که هیچ آب ندارد و اگر باران بیاید از گل و لای عبور و مرور کمال زحمت را دارد
و راه پست و بلند و دره ماهور است که ساخته‌اند و در عرض راه در ده ورستی قصبه بزرگیست مسمی به خورده لان

روز چهارشنبه نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ به شماخی آمدیم صبح از جنگی راه افتاده و راه پست و بلند و کوه
و هموار داشت از چاپارخانه مرزه تا شماخی بسیار خوب اراضیست همه دیمزار و محل زراعت و خیلی شبیه بمحل
ییلاق کردستان است و تا شهر شماخی حرکت بمغرب شد و شهر شماخی در دامنهٔ کوهی و بجنوب واقع شده است
و خیلی جای با صفای خوبیست و میگویند فصل اولش متمایز است ولی زلزله زیاد میشود که محل اطمینان نیست چنانچه پارسال
در زمستان خیلی از زلزله خراب شده است و سابقا خانهای شهر را دو طبقه سه طبقه میساختند بجهت کثرت زلزله
اعلیحضرت امپراطور قدغن کرده حالا یک طبقه میسازند و باغستان خوب در نزدیکی شهر در کنار رودخانه دارد که
از جنوب شهر میگذرد و میوه‌های خوب بعمل می آید و نخل نیک حاکم آنجا با اعیان با نفر سنجی استقبال کردند و پنجاه
نفر سوار قزاق همراه داشت که تعظیم نظامی کردند و آواز بلند گفتند شاهزاده ساق اولسون (یعنی شاهزاده
سلامت باشد) و همه جا همین را می گفتند در خانهٔ حاجی علی اکبر بیک تاجر شماخی که در وسط شهر منزل دارد برای
خانه معین کرده بود مشارالیه خانهٔ خوبی دارد با اوضاع و اسباب آراسته که باصطلاح فرنگیها مبل می گویند
و دم پله تجار و کسبه بودند و روسیه و ارامنه مجموعه نان و نمک در دست داشتند که علامت ادب و مهربانی است شهر
شماخی پایتخت ولایت شروان است کوچک است بسیار خوب دارد و مولد خاقانی در آن شهر است که در فخریات
خود می گوید ، ما کلبه من درین مکان است ، شروان همه ساله خیروان است ، مناسبت خیر شر گفته است ملکه
شروان بفتح بروزن سبحان ضبط کرده و ایضا خاقانی در مدح شروان گوید ، شروان بروزگار تو امید آن
کاقبال روزگار هم از روزگار تست ، و ایضا گوید ، از آن گشت شروان سمرقند اعظم ، که گردون تورا
خواند خاقان اکبر ، و شیروان بر وزن قیروان غلط است و در تحفه العراقین میگوید ، طوطی معانی آفریتم ،

۱۲۹۲ سنه

مُنبَل
بابای موحده بروزن قفل

شروان قفسی است اهنینم ❊ تنگ آمد بردلم شماخی ❊ گلخن جائی بدین فراخی ❊ زندان نیست مسکن من ❊
هر موی موکل تن من ❊ و جمال الدین عبد الرزاق صفهانی هم شروان بسته چنانچه گفته است ❊ بیت
که پیغام من بشهر شروان برد ❊ یک سخن از من بدان مرد سخندان برد ❊ و میرزا عباسقلی شروانی که در
مصالحه ترکمان چای مترجم پسکویچ بوده در تاریخ خود نوشته که اصل خاقانی از قریه ملهملوست که در نفر سنجی قصبه
شماخی است و الآن هم ده دوازده خانوار دارد و شهر شماخی سی هزار جمعیت دارد و در شماخی مسجد
سنگی عالی هست که طاق او از سنگ است و خیلی خوب بنا کرده اند طاق مرتفعی دارد و از دو طرف شبستان دارد
که طول آن شبستانها با گنبد وسط تقریبا پنجاه ذرعست شب علمای شماخی آقا سید علی پیشنماز و آقا میرزا
ابو الحسن مجتهد و حاجی سعید افندی قاضی اهل سنت و ابراهیم خلیل افندی قاضی اهل سنت دیدن کردند شماخی
در عرض شمالی چهل درجه و بیست دقیقه و در طول شرقی چهل و شش درجه و سی و سه دقیقه واقع شده است و انحراف
قبله شماخی در جنوب بطرف مغرب بیست درجه و نه دقیقه است و با انحراف قطب نما که در شماخی پنج درجه است بیست و
پنج درجه خواهد بود

روز پنجشنبه بیستم رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ به آق سو آمدیم صبح در شماخی نخل نیک کالسکه آورد اول بتماشای مسجد
شیعها رفتیم که درین چند سال حاجی محمد رضای تاجر ساخته و از آنجا بتماشای مسجد جامع قدیم رفتیم که گنبد عالی سنگی
دارد و اهل سنت در آنجا نماز جمعه میخوانند و درین زلزلها هیچ خراب نشده است و از آنجا برای خاطر نخل نیک
که حاجی علی اکبر گفت بکلیسای ارامنه برای تماشا رفتیم کلیسای بزرگشان از زلزله خراب شده کلیسای مختصری دارند
از آنجا بکلیسای ملت روس رفتیم تازه ساخته اند در بالای بلندی واقعست که همه شهر پیداست و اشکال خوب از حواریون
و حضرت عیسی و مریم علیهما السلام داشت از آنجا بمنزل آمدیم چهار ساعت از دسته رفته از شماخی در آمدیم نخل نیک
میخواست بیاید اذن ندادم میرصادقخان طالش پسر عموی سیف الملک را با چند نفر سوار همراه کرد از شماخی
تا قریه میوغانی که تقریبا نه ورس است بطرف مغرب حرکت کردیم از آنجا تا شراديل بجانب جنوب بود و از شماخی
تا شراديل بلکه تا آق سو همه کوهسارات آبست علفست و زراعت و دهاتست و از شراديل تا آق سو بقدر هفت ورس
بالای کوه حرکت کردیم که بمن دیسار همه درهای مشحون از جنگل بود و بعد از هفت ورس تا آق سو سراز یری آمدیم

ملهملو

میوغانی

شراديل
بادال مهمله بروزن قنابل

که دوازده ورس سراز یری طی کردیم چنان خوب و با قاعده ساخته اند که حرکت کالسکه برای شخص راحت تر از زمین
مسطح بود (چون زلف دلبران پیچاپیچ ولی نه چون دل شکن و چون کمند دلبران خم در خم ولی نه چون جان
شکر و نجط) مستقیم زیاد تر از دو سه ورس نباید باشد و آق سو قریه ایست در کنار رودخانه که باسم رود خانه
موسوم است باغستان خوب دارد و انار خوب دارد و شلتوک کاری میشود و هوای آنجا با شماخی خیلی تفاوت دارد
شماخی اگر آن دشمن جان بستان که زلزله باشد گاهی نمیداشت بنظر من از جاهای خوب دنیاست که نظیر او کم باشد
و آق سو در تابستان بد هواست می گویند تب و لرز زیاد دارد آق سو لفظ ترکی است یعنی آب سفید و تمام این
صحرا از آب آق سو زراعت میشود و اسامی اغلب دهات ترکی است مثل قراقویلو که نزدیکی آق سوست و در آق سو
هم شیعه است و هم سنی و از ریش سفیدان آق سو یکی آقا بیکست که مرد معتبریست یک پسر دارد تیمور بیک جوان
خوبی است آقا بیک هم پسرش را بحقوق مرحوم ولیعهد با چند سوار بمشایعت تا کلولی فرستاده و پدرش
در خدمت مرحوم ولیعهد منصب تفنگداری داشته

روز جمعه بیست و یکم شهر رمضان المبارک به گوگ چای آمدیم (بترکی یعنی رودخانه کبود) که از غربی قریه جاریست
و از شمال بجنوب میرود و در چاپارخانه کلولی نخل نیک بلوک گوگ چای با اعوان خود باستقبال آمد و قدری
هم ترکی میدانست و میرصادقخان با قزاق خود مرخص شدند و رئیس این قزاق سپاروخان است و در نزدیکی
آق سو در بین راه قریه شیخ مزیدست که باغات فراوان دارد و صاحبمنصب آق سو تا پنج ورس مشایعت
کرد در اول منزل چون باران می آمد او را مرخص کردم بمیرزا فرج مترجم گفتم که زحمت کشید گفت قرض من است
باید ادا کنم و تا پنج ورسی آمد آنجا که حد او تمام شد مرخص شد و سواران قزاق همراه ما بودند و قریه آجی دره و قریه
کلاباغ لی با فتح کاف عربی دو قریه معتبر است و باغستان زیاد دارد و سرحد میان بلوک آق سو و گوگ چای است
و تا آق سو ده ورس است و در غربی قریه کلاباغ لی رودخانه گردمان با کاف فارسی مکسور است حالا چندان
آب نداشت ولی مسیل بزرگ دارد که بقدر یک ورس عرض مسیل است که در بهار سیلاب سخت دارد و از شمال
بجنوب جاریست که سیلاب و برود خانه کر میریزد و از کلولی تا گوگ چای سرچه با این چاپارخانهاست که طرف جنوب
بلوک برگشاط است که هشتاد قریه است و از بلوکات حاصل خیز معروف آن صفحات است کنار کر می کشد بلوک

گوگ چای
با هر دو کاف فارسی

آجی دره

کلاباغ لی
با کاف عربی مفتوح

گردمان
با کاف فارسی مکسور

برگشاط
با کاف فارسی مضموم

باسم قریهٔ برگشاط میخوانند و خود برگشاط هم هفتصد خانه است و یک حمام ندارد سهلست در تمام بلوک برگشاط
یک حمام نیست و هرچه بالا دست چاپارخانهاست که طرف شمال است بلوک لاهیجست که حد غربی او رود
خانهٔ گوگ چای است و از کلوئی تا منزل همه جا صحرای مسطح و چمنست که در بهار یک قطعه زمرد است و بچاپارخانه
قرامریم رسیده در طرف یمین راه بمسافتی قریب قریهٔ معتبریست که باغچستان دارد موسوم بتکه خانه است
و نصف او شیعه و نصف سنی است و قریهٔ دیگری در دامنهٔ کوه بمسافت بعیدیست موسوم بقریهٔ قراباز است
که باغچستان دارد و تمام او شیعه است و ملای انجا ملا حسین با شیعها باستقبال آمده بودند و نصف اهل قرامریم
ملاافغانست و ملاافغان طایفهٔ از روس است که کشیش ندارند و بخلاف مذهب روس است و هفده ورس
از قرامریم گذشته در یسار راه اول باغستان قریهٔ قره اقبال است که قریهٔ عظیمیست و پائین او قریهٔ بغرآباد
موحده و راء مهمله بروزن جعفر است که میانه شان یکورس فاصله است که باغچستان هر دو از دور جلگه واحد
دارد و قریب هشت ورس طول باغستان این دو قریه است و از گوگ چای گذشته بمنزل رسیدیم قریهٔ گوگ
چای را اعلیحضرت امپراطور خیال دارند که شهر بکنند و حالا هم خیلی خانهای خوب ساخته‌اند و بازار ساخته‌اند و ما را
نخل نیک در دیوانخانهٔ خود که چندین اطاق داشت منزل داده بود و از روبروی اطاقها نهر آبی جاری است
تا چاپارخانه قدری مسافت داشت و گوگ چای آب بسیار خوبی دارد که از کوه قابلاد شاه داغی که از شعبهای
جبال داغستان است می‌آید حالا هم که فصل خریف است بقدر پنجاه سنگ آب دارد امروز تمام رو بمغرب حرکت
کردیم اسم نخل نیک اینجا آندریی فلیک سوویچ است و مترجم او سیف الله بیک است

روز شنبه بیست و دویم رمضان ۱۲۹۲ سنه بچماقلو آمدیم نخل نیک گوگ چای تا هشت ورس مشایعت کرد که
خاک او بود که بلوک برگشاط تمام میشود در سر هشت ورس پیاده شده دم کالسکه آمد با قزاق خودش خدا
حافظ کرد گفت یکسال است که شهر گوگ چای آباد شده هیچکس از شاهزادگان و بزرگان دولت و سردارهای
بزرگ از اینجا عبور نکرده‌اند شما اول شخص بزرگی هستید که از اینجا عبور کرده‌اید و کوچهٔ بزرگی که تازه احداث میشود
اگر اذن بدهید باسم شما کوچهٔ پرنس فرهاد باشد گفتم خیلی خوشنود خواهم بود که اسم مرا بیادگار بگذارید گفت این
قبول شما که اذن دادید برای من خیلی افتخار حاصل شد و بعد نخل نیک بلوک آق داش آنجا حاضر بود ما را باو تسلیم کرد

ملاافغان

قراقبال

۱۲۹۲

پرنس فرهاد

و برگشت اسم نخل نیک بلوک آق داش و توابع منیخایل است تا آنجا باستقبال آمده بود گفتم زحمت کشیدید
گفت برای ما فخر است که همیشه مثل شما شاهزادگان بیایند که ما بخدمت آنها مشغول باشیم اسم مترجم او میرزا عبدالرحیم
بود و قزاق باشی محمد حسن بیک است و آق داش بلوک بزرگی است و تابع کورناطور گنجه است و از منزل شش ورس
رو بمغرب حرکت کردیم و طرف یمین همه جا کوه و تپهٔ خاکی است و طرف یسار تا چشم کار می‌کند دهات معمور و صحرا
و سبزه است و در قدیم همه جا از طرف کوهسار به توریان چای میرفته‌اند و درین یکسال که نخل نیک نشین آق
داش شده است آن راه را موقوف کرده‌اند و چوب تلغراف را هم از آنجا براه پائین حمل و نقل میکردند و راه
پائین صحرای مسطحیست و باول خاک بلوک آق داش که رسیدیم قریهٔ خسرو است که از میان باغستان او عبور کردیم قریهٔ
بزرگی است و در نزدیکی قریهٔ خسرو امروز که آخر میزان است تازه شلتوک را درو میکردند و پس از آن قریهٔ قراغان بود
که از میان او نیز گذشتیم آنچه معلوم شد از قراغان ایرانی کوچانیده باینجا آورده‌اند پس از آن قریهٔ غسیل بود که در بیست
ورسی واقعست در آخر قریه چنار بزرگی میان خالی بود تا اینجا در خاک باکوبه و شماخی درخت چنار باین بزرگی
دیده نشده بود و از غربی قریهٔ غسیل رودخانهٔ توریان چای میگذرد و رودخانهٔ بزرگی است و خیلی تند است و از
گوگ چای بزرگتر است و منبع او از جبال داغستان است و از رکاب کالسکه آب گذشته بود و از آنجا بچاپارخانه
دو ورس است و چاپارخانه در قریهٔ اوچ قواخ واقعست که قریهٔ بزرگی است و قواخ بزبان اهالی آنجا اسم درخت است
هرچه جویا شدم درست نفهمیدم که کدام درخت را قواخ میگویند و قریهٔ زین الدین آقالر اتصال به اوچ قواخ
دارد و باغستان آنها بیکدیگر اتصال دارد و خیلی بساتین داشت و از این چاپارخانه نخل نیک مرخص شد و معاون
خود را همراه کرد که تا سرحد او همراه باشد و از آنجا بچاپارخانهٔ عرب آمدیم و از آنجا بچماقلو آمدیم و بلوک آق
داش هفتاد و دو قریه است و با بلوک ارش و زنجکش زیادتر از صد قریه میشود و بلوک ارش هم بساتین بسیار
دارد و عناب خوب در این بلوکات هست و در یمین و یسار راه قرای معتبرهٔ نزدیک و دور بسیار است که نوشتن
آنها فایده ندارد و نزدیک بچماقلو رودخانهٔ ارجیان است که بلوک ارش از او مشروب میشود که از جبال
سنگی برمیخیزد و قریهٔ خان آباد است که باغستان بسیار دارد امروز گرد و خاک زیاد داشتیم که در صحرای
قشلاق قریهٔ دین همان گرد و خاک دیده نشده بود و در منزل چماقلو قربان آقای ارشی امیر آقای پسر پرنس را فرستاده

شاه عباس ثانی
شاه سلیمان صفوی
سنه ۱۰۷۸

عریضه نوشته بوده و طغرا فرمان فرستاده بود یکی از شاه عباس ثانی و یکی از شاه سلیمان صفوی فرمان شاه
عباس ثانی بتاریخ ذی الحجه الحرام سنه ۱۰۷۸ بود مضمون آنکه امام علی بیک برادر امارت و حکومت پناه کمالا جانم
سلطان جاکرلو را در عوض امارت پناه مزبور در سلک توپچیان سرکار خاصه منتظم ساختیم و دوازده تومان تبریزی
مواجبی که قبل از ایام امارت در وجه امارت پناه مزبور مقرر بود در وجه مشار الیه مقرر فرمودیم و در پشت فرمان
نوشته بود حسب الامر الاعلی از قرار نوشته سیادت و وزارت و اقبال پناه عظمت و جلالت دستگاه عالیجاه
اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیه برطبق نوشته عالیجاه امیر شکارباشی است و پشت فرمان چند ثبت داشت
یکی ثبت دفتر خالصه شده یکی ثبت دفتر خلاصه شده یکی ثبت دفتر سرخط شده یکی ثبت دفتر نظارت شده
که حالا این طور ثبتها معمول نیست و خلاصه فرمان شاه سلیمان آنکه میرزا علی و دولو خان و سایر غازیان جماعت
جاکرلو را از وجوه چوپان بیگی شیروان معاف کرده‌اند و اگر احیانا ظاهر شود که در سنوات قبل ازین گوسفند غیری
داخل گوسفند ایشان بوده بدستور عرض نمایند که این سنوات نیز ضبط و حواله شود و در احکام مزبوره قدر و اسپ
گوسفند مشخص نشده و در سنوات بغایت قوی ییل که محاسبه وجوه چوپان بیگی شیروان تنقیح یافته هر ساله
قبض مبلغی مختلف مستاجران قرار آورده بخرج خود مجری داشته‌اند و در ایام تخفیفات هم هر ساله نود و نه
تومان و دو هزار و هشتصد و شصت و شش دینار بخرج نوشته شده و در آخر فرمان نوشته شده پروانچه زمان نواب خاقان
خلد آشیان صاحبقرانی را من اوله الی آخره ممضی دانند رجب المرجب سنه ۱۰۹۱ و در فرمان می‌نویسید نواب خاقان

سنه ۱۰۹۱

رضوان مکانی و نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی برطبق حکم نواب گیتی ستانی فردوس مکانی نوشته‌اند
یکی شاه عباس ثانی و یکی شاه عباس اول و یکی شاه اسمعیل باشد در حاشیه فرمان بخط خود شاه سلیمان نوشته
شده و در پشت فرمان نوشته شده شاه عباس اعلی الله فی الخلد مقامه جد بزرگوار ارم طاب ثراه شاه بابام
انار الله برهانه و فرمان شانزده سطر است و مفصل نوشته شده و در پشت فرمان نوشته از قرار نوشته وزارت و شوکت
و اقبال پناه حشمت و عظمت و اجلال دستگاه عالیجاه اعتضاد السلطنه البهیه السلطانیه آصفجاهی اعتماد الدوله العلیه
العالیه الخاقانیه و در زیر او نوشته ثبت مهر همایون شد و حاصل عریضه قربان آقا آنکه سیصد سال بحضور مبارک عرض
کرده‌ام ما همیشه بیکزاده بوده‌ایم معاف بودیم حالا فقیر شده‌ایم ما را در سلک رعیت نوشته‌اند استدعا داریم که

بیکزاده باشیم و اگر هر دو فرمان را آیینه چهار تومان میفروخت میخریدم که حشمت سلاطین ماضی معلوم شود رحم الله
معشر الماضین

روز یکشنبه بیست و سیم رمضان سنه ۱۲۹۲ قارقیلی چای آمدیم امروز اول عقرب است که دیشب تحویل شمس برج عقرب
شده و قارقی در زبان ترکی این صفحات یعنی نی است و قارقیلی یعنی نی زار ولی مربوط او که در لغت ضبط است
قارقو با واو است و در اول منزل گوسفند زیاد که بقدر چهار پنجهزار میشد اهالی ایروان ییلاقی میبرند که بفروشند و
هر ساله در فصل پائیز میبرند و گوسفندی از سه مناط تا هفت مناط می فروشند چاپارخانه اول منگیجور است
با کاف فارسی تا اینجا در تحت اختیار نخل بیک آقداش است که در غربی رودخانه گر است و مینگیجور قریه
معتبر نیست و قدری از چاپارخانه دور است تا دوازده ورس و بمغرب آمدیم که تقراولخانه کنار رود گر رسیدیم
آنجا قراولها عوض شدند رئیس آنها بیکلربیک بود و در طرف شمال راه تقریبا بمسافت یک فرسنخ کوه سفید و تپه
ماهوری آب و علفیست که او را کوه ارچن داغی میگویند با جیم فارسی میگویند خیلی شباهت بکوه القدر دارد
که در صحرای ساوجبلاغ طهرانست ولی از او بلندتر است و آخرش در بلوک ساموق تمام میشود و پشت آن
کوه محال سکی است و در پشت او باشد شمال مغرب بجنوب مشرق کوهسار عظیم بنظر آمد که برف هم داشت میگفتند
که همیشه برف دارد کوه شاه داغیست که از جبال داغستان است و آن طرف گریشه ساموق است و از کنار گر
بقدر یک ورس و بجنوب حرکت کردیم و از آنجا بطرف مشرق حرکت کردیم تپه و ماهور بود و باختلاف حرکت می شد
بعد از طی مسافت باز بطرف جنوب حرکت کردیم تا بکنار کر رسیدیم که باروم درست کرده‌اند و کالسکه
و قرعونها را با اسب و بیاده میکشند و دو عدد گرجی بزرگیست که بطول رودخانه قرار داده بالای آنها چوبهای
کلفت بزرگ کشیده‌اند و اینطرف و آنطرف بعرض رودخانه طناب کلفتی است که بچوبهای قوی محکم کرده‌اند
و بچوب کلفت هم در وسط تخته بندی باروم نصب کرده‌اند که آن طناب کلفت با و میخورد و مانع از آن است
که آب باروم را ببرد و آن چوب بطور قرقره می پیچد و در نهایت سهولت حرکت می کند تا بکنار رودخانه
برسد و در طرف پائین میان دو گرجی بکجا روی نیز یکی هم هست که سر او را بباروم نصب کرده‌اند و هم ممد
حرکت است و تا بحال یکی بود برای ایاب و ذهاب معطلی و زحمت داشت یکی دیگر هم تازه درست می کردند که

۲ حالا ما فقیر شده‌ایم جزو رعیت
محسوب میدارند و بنگرانها
از بابت تکمیلات
معاف هستند

سنه ۱۲۹۲

قارقو
منگیجور
میزنکجور
ارچن داغی

ساموق

باروم
با الف ممدوده

همین چند روز تمام میشود که یکی برای ایاب و یکی برای ذهاب و چنین گفتند این بار رومرا در امپراطور وقف کرده که از
کسی چیزی نگیرند سالی و هزار منات هم برای خرج او میدهد عرض کر اینجا شصت ساجن و بیست که یکصد و
هشتاد ذرع روس باشد با ساعت ملاحظه کردم هفت دقیقه ازین طرف بآن طرف بار و م آمد و در آن مکان
حرکت کر از شمال بجنوبست و رودخانه کر بسیار بنجیر و مجر گشت و هیچ زراعت از او نمیشود و همه جا در کوه
میرود در کنار کر مغاون نخل نیک آق اش مرخص شد نخل نیک گنجه که اسمش بیخه چواست باستقبال آمد
که تا گنجه همراه است و وقتی هم در استراباد بوده است و در کنار کر در میان جنگلها دراج فراوان است
یک شخص تبریزی سه عدد دراج آورد که تازه زده بود سه منات و میگفت اگر تا عصری اینجا باشید ده و از ده
قطعه دیگر میزنم می آرم و در معبر کر شتر زیادی از باد کوبه می آمد که از آب می گذرانند پرسیدم که بار اینها چیست
گفتند گلوله است که با یروان میبرند و از منگه چور که دوازده ورس گذشته بودیم رودخانه کوره چای است آب بد
شور کل آلود است که پل خوبی ساخته اند و عجبست اهالی این صفحات رودخانه کر معروف که بروزن حر است و در
کتب مسالک ممالک ضبط است کورا و امی گویند و این رودخانه شور را کر میگویند و رودخانه کر معروف بنظر من
از سفید رود زیادتر است روز یکه بچاپارخانه رستم آباد می رفتیم از رودخانه نزدیکتر بود از آن راه رفته از سفید رود
دوبار گذشتیم تا رکاب اسب آب بود و از کرمی گویند هیچوقت با اسب نمیتوان گذشت و در کوره چای او الحال
بود که سواران قزاق عوض کشتند و از ین چاپارخانه تا قلعه شیشه صد و هشت ۱۰۸ ورس است و از دولت حکم شده
که از گنجه تا شیشه هم تلغراف بکشند نخل نیک گفت این ماه با نجام میرسد و صحیح شیشه شوشیست و بلحن شیشه میگویند
که پایتخت قراباغست و در قلعه شوشی بود که شاه شهید آقا محمد خان قاجار را در شب بیست و یکم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۱۱
سنه هزار و دویست و یازده شهید کردند و لفظ تاریخ تاریخست

روز دوشنبه بیست و چهارم رمضان بگنجه آمدیم صبح از چاپارخانه قارقیلی چای براه افتادیم و دم چاپارخانه از پل
قارقیلی چای گذشتیم که از چوب بسته اند و سه ورس که گذشتیم قریه موسپالو است که در همین راه است مال مرحوم اسمعیل
پاشا نواده جواد خان گنجه ایست که از طایفه زیادا و غلی قاجار است که حالا متعلق بابو الفتح آقا پسر او شده که داماد
نواب بهمن میرزاست که همشیره بطنی نوشیروان میرزاست که والده آنها صبیه مرحوم حسام السلطنه محمد تقی

میرزاست و از آنجا طایفه قره موسالو را کوچانیده بصاین قلعه افشار برده اند و در چاپارخانه منگه چور و قارقیلی چای
و کورک چای حسن خانه محکمی برای اعیان ساخته اند در آن صفحات اگر تقصیر کنند و بسیبر برند در آنجا شب منزل نمیدهند
و تقصیر بزرگ یکی قتل نفست و یکی آنست که عمداً بچاپارخانه ریخته یا در پشته سیم عرض راه صدمه بزنند که کاغذ و دولتی
نرسد و مفقود کرده و یا بدزدی بخانه کسی و یا طاق کسی و یا در که درا بشکنند و داخل شود و از سیصد منات کمتر اگر دزدی
بشود اختیار او با حاکم است و حکم دیگر دارد و دیه القصبه در همین و بسیار راه دهات بسیار است که نوشتن آنها فایده
ندارد و همه اراضی خوب حاصل خیز است و ده ورس که طی کردیم قراول خانه بود که قزاقها عوض شدند و کوه بکسیر میمرود و
فتح راه مهمله مشدده در ما بین مغرب و جنوب کورک چای است و دیروز کوه پیدا بود امروز چنان مه و دمه و ابر گرفته که
هیچ معلوم نیست و ماوراء کوه قره باغ است و تا کورک چای تقریباً پنج فرسخ است و کوه مرتفع با برکتی است جنگل
بسیار دارد و قله او برف دارد که در تابستان هم برف دارد و سوای انهار صغیره سه رودخانه بزرگ از آن کوه
جاریست اول اینجه چای ثانی زیوه ثالث قراچای که هرسه بطرف قراباغ میرود و در چاپارخانه کورک
چای نهار خورده براه افتادیم کورک در ترکی بمعنی پاروست آب خوب گوارا دارد و آب کورک چای از کوه بیاره زری
باغ جاریست و درین کوه که در طرف جنوب گنجه است عمارت تابستانی خوب در کوزل بلاغ ساخته اند که تا
شهر بیست ورس است و از چاپارخانه هفت ورس دیگر که طی کردیم باز قراول خانه است و هفت ورس دیگر
که طی کردیم در همین راه گنبد کوچکی بود که خراب شده قبر شیخ نظامی است که تا شهر گنجه هفت ورس است پیاده
شده بسر قبر او رفتیم قراولخانه که درین نزدیکی است قراولها آنقدر که برای اسبها خیلی در ریخته بودند که ممکن
نبود میان گنبد بروم و یادم آمد که شیخ در اسکندرنامه فرموده ＊ بیاد آور ای تازه کبک دری
که چون بر سر خاک من بگذری ＊ گیا بینی از خاکم انگیخته ＊ سرین سوده بالین فرو ریخته ＊ همه خاک فرش مرا برده
باد ＊ نکرده ز من هیچ هم عهد یاد ＊ نهی دست بر شوشه خاک من ＊ بیاد آری از گوهر پاک من ＊ فشانی
تو بر من سرشکی ز دور ＊ فشانم من از آسمان بر تو نور ＊ دعای تو بر هرچه دارد شتاب ＊ من آمین کنم
تا شود مستجاب ＊ درودم رسانی رسانم درود ＊ بیائی بیایم ز گنبد فرود ＊ مرا زنده پندار
چون خویشتن ＊ من آیم بجان گر تو آئی بتن ＊ حالا نمیدانند که کاه ریخته اند ＊ از دم در فاتحه خواندم

برگشتم و نزدیک شهر پولیس مصر با خنفر دیگر باستقبال آمد که در معنی کلانتر شهر است و کالسکه فرستاده معرفی
خود را کرد و گفت من شما را تا منزل که معین شده باید برسانم و یکطرف شهر گنجه قبرستان ارمنیهاست که کلیسا کند می‌گویند
خانهای عالی دارد و از پل آهنی که گذشتی حد مسلمان است بالائی و رودخانه گنجه که از کوه قوشس قار می‌آید از میان
شهر میگذرد و پل آهنی بسیار خوب ساخته‌اند که پنجاه هزار منات خرج او شده است و یکپایه سنگی هم در وسط دارد
که اکنون آب نداشت و پل آجری قدیم هم پائین‌تر بود که خراب شده است و منزل ما را در هوتل داده بودند و بفرانسه لوکانته
می‌گویند و طاقهای بزرگ اعلی دارد و بروسی قیندین نام می‌گویند یعنی مهمانخانه و بعد از ساعتی معاون گورناطور خبر آورد
نیکولای لوبوویچ از جانب گورناطور باحوالپرسی آمد من بود و مترجم او ابوالفتح آقا بود و وقت ملاقات و اذن ملاقات
خواست من عذر آوردم که بطور مسافرت حرکت کرده‌ام این دیدنها و بازدیدها کار رسمیست خاصه که لباس رسمی
هم همراه نیاورده‌ام معاون گفت شاهزادگان را ما بلباس رسمی نشناسیم و مسافر و غیر مسافر آنها نزد ما فرقی ندارد
گفتم حالا که از راه آمده خسته‌ام و پایم درد می‌کند اگر حالتی داشتم اعلام خواهم کرد گفت حکیم ما هر خوب هست اگر
می‌فرمائید حاضر بکنیم گفتم در بادکوبه آن دو نفر حکیم با کتان سخت پیچیده و بسته‌اند و گفته‌اند در تفلیس باز کنید دیگر حرفی
نزد و رفت و ابوالفتح آقا را بعد برای ترجمه تلغراف تفلیس که بمیرزا اسدالله خان کارپرداز اول زده بودم خواستم که
بروسی ترجمه کند گفتم من وقت ندادم از آنجهت بود که اولا من درد پا داشتم مسافر بودم نمیخواستم کسی مرا بشناسد سفارت روس
از آمدن من مطلع شده اعلام کرده‌اند گورناطور بادکوبه شانا با گورناطور گنجه برابر است با لباس رسمی دو مرتبه بکشتی آمد
و اعیان شهر و نظام را باستقبال آورد و خودش مرا سوار کالسکه کرد و تا خانه که معین کرده بودند آمد و دم در منزل
یکدسته نظام با موزیکان حاضر کرد و بالا آمد و ساعتی نشست و قراول قزاق و صاحبمنصب گذاشت و بیرون رفت یکبار
آمد و تا بیرون شهر مشایعت کرد و از همه آدمها یکان یکان احوالپرسی کرد اگر از جانب دولت مأموریت داشتند
همه داشتند اگر نداشتند هیچکدام نداشتند ابوالفتح آقا عذر آنکه اعیان شهر را باستقبال نفرستاد این آورد که اختیار
ندارد بکسی بگوید فلان جا برو و فلان کار بکن یکی از اعیان شهر من هستم اگر نخواهم نمیروم و عذر آنکه قراول و
و نظام و موزیکان نفرستاد گفت اختیار قشون ندارد ولی چرا استقبال نکرد دلیلی ندارم بعد از ساعتی
آمده گویا همین تفصیل را بگورناطور گفته بود گفت امروز که دوشنبه است عید مولود حضرت جانشین بود من صبح بکلیسا

رفته بودم از آنجهت تا برگشتم دیر شد گفتم اولا اگر میدانستم عید حضرت جانشین بود صبح خودم خیلی زود می‌آمدم خودم
هم بکلیسا می‌آمدم ایشان نسبت بمن حکم برادر بزرگ دارند ثانیا به تحلیل تحیت اعلام می‌کرد که خواهش دارم
فلان نفر قدری در چاپارخانه مکث بکنند و عصری تر بیایند که من بتوانم تجدید ملتشان سبهم گفت بشما چه طور حکم می‌کرد
که آنجا بمانید گفتم این حکم نیست گورناطور بادکوبه بعد از آنکه رفت آدم فرستاد خواهش کرد که یکساعت
در کشتی مکث بکنید تا خانه مسلمان سر انجام شود این خواهش دوستانه ضرری نداشت گفت نمیدانم چطور شد که
فراموش کرده است گفتم حالا که عذر تولد حضرت جانشین را دارید حرفی ندارم ولی وقت گذشته است صبح
زود هم میرویم عذر میخواهم که مجال ملاقات ندارم و اسم گورناطور گنجه پلاطوف است زبان فارسی
و ترکی هم میداند اصلا از مسلمانهای غازان بوده که روس شده است و ایران را هم دیده است باری اهل گنجه اغلب شیعه
هستند و ملای معروفشان ملا عبدالله قاضی است که این هوتل مال اوست و ملا علی پیشنماز است و از ابوالفتح آقا احوال
نواب بهمن میرزا را پرسیدم گفت قبل از رمضان بگنجه آمد و بتفلیس رفت و چند روز است از تفلیس بپطربورغ رفته است
خیال سیاحت پاریس و لندن دارد که این زمستان آنجاها باشد ۱۳ ما گنجه باز بطرف غرب حرکت کردیم نزدیک منزل
قدری بطرف مغرب و شمال بود و از گنجه تا کنار ارس که قراولخانه است ۱۶۳ ورس است و از گنجه تا ایروان
از راه کوه که سوار میرود ۱۸۰ ورس است و از گنجه تا ایروان از راه چاپارخانه ۲۴۰ ورس است و از گنجه تا
گوگچه دنگیز که دریاچه ایروان است که در طرف مابین جنوب و مغرب گنجه است ۷۰ ورس است و عرض گنجه
چهل درجه و سی دقیقه و طول گنجه از گرینیچ چهل و شش درجه و بیست و دو دقیقه است

روز سه شنبه خیال رفتن داشتیم شب ساعت پنج ابوالفتح آقا آمد که غوبورناطور عرض میکند اگر فردا فلانی
برود در چاپارخانه برای نبودن مال اذیت می‌گذرد باز اسباب خجالت من خواهد شد از بادکوبه اعلام کرده بودند
که یکروز در گنجه توقف خواهد شد و ما بآنطور در چاپارخانها مال حاضر کرده‌ایم و فردا چاپارخانه دولتی میرود در هر
چاپارخانه بیست و چهار اسب است که سه راس او قرار نیست حرکت بکند بیست و یکراس دیگر باقی است شانزده
راس او را چاپارخانه دولتی میبرد و فلانی دوازده اسب لازم دارد و هفت راس کسر دارد و ما بحساب توقف گنجه به
چاپارخانها خبر کرده‌ایم که حاضر باشند و دیگر معلوم شد آنچه ابوالفتح آقا دیروز می‌گفته همه از جانب خودش بوده که

مقدرتی ما لایرضی صاحبه منخواستم تا خدمتی بغوبورناطور کرده باشد آنچه که شب بیان کرد خلاف بوده که
غوبورناطور گفته که بمن نوشته اند فلانی بطور مسافرت حرکت می کند و خودش بعضی احترامات میل ندارد
و باید منزل معین کنند و قراول بدهید و منزل به بیایند که راحت باشند از آنچه من باره احترامات و دیگر بعمل
بیاوردم و اگر این نوشته بمن نمیرسید در داگون یا فصلی هست که شاهزادگان از هر ولایت بگذرند بتکلیف
حرمت آنها چیست منهم بانطور عمل میکردم و اگر غوبورناطور باد کوبه آن طور رفتار کرده از روی داگون بوده و اگر
باو هم کاغذ میرسید آنطور رفتار نمیکرد مظنه خواستم زحمت و معقولیت ورا هم این حرف بهد ریدهد ابوالفتح
اقا گفتم البته هر طور تکلیف خودشان را میدانند رفتار خواهند کرد حالا که اصرار داری فردا اینجا میمانیم ولی
این فقها هیچیک بهم ربط ندارد و انسانیت و معقولیت گوبرناطور باد کوبه از زمین نخواهد رفت سهل است انحضرت
جانشین هم آنچه لازمه توصیفست از او خواهم کرد و چون در هتول نشستن فایده نداشت کالسکه کرایه کرده بزیارت
گوگ امام رفتیم که تا شهر هفت ورس است و در شمال شهر است و در نزدیک گوگ امام آثار قلعه عظیمیست که از طرف
رود خانه ساخته اند و آن طرفی که بر رود خانه و صلبست دیوار را از سنگ و آهک بالا آورده اند و آثار برج
و قلعه معلوم است که همه از سنگست و پل هم داشته که از طرف بالا از طرف پائین آن این قلعه با قلعه عمور
بیکردند که خراب شده و آثار او معلوم است و آنچه معلوم شد گوگ امام هم داخل آن قلعه بوده است یا اتصال
بشهر داشته اسم گوگ امام شاهزاده ابراهیم است که پسر حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و گنبد سبزی
دارد چون گنبد سبز کاشی است از آن جهة گوگ امام می گویند و موقوفات زیاد دارد و در طرف شمال و مشرق گنجه
کوهستان عظیم و اغستان پیداست که تقریبا تا گنجه باید پنجاه فرسخ باشد و در گنجه چنارهای قوی بزرگ بسیار است
بجز اصفهان در هیچ شهری بقدر گنجه ندیده ام که چنار داشته باشد و مسجد خوبی دارد و جلو مسجد میدان وسیع مستطیلست
که دور تا دور او چنار کاشته اند و اطراف همه دکان است تقریبا طول میدان از سیصد ذرع زیاد تر
عرض آن از یکصد ذرع کمتر است و تخمینا یکصد صد چنار قوی دارد که شاخ بشاخ داده اطراف میدان سایه
و خیلی شکوه دارد و دور میدان هم نهر آب دارد که از پای چنارها می گذرد و مسجد نیز در میان صحن واقع شده دور
تا دور او حجراتست و میان حجرات و مسجد باز چنار کاشته اند و نهر آب در دور مسجد از پای چنارها جاریست که

خیلی با صفاست و طرح خاصی است و این مسجد از بناهای شاه عباس ماضی است و این میدان وسیع هم از
بناهای اوست و این چنارها هم بچنار شاه عباس مشهور است یکی از طلبه ها گفت تاریخ مسجد کلید
شماخی است ۱۰۱۵ ولی این عبارت مناسبتی بمسجد ندارد و باید این تاریخ فتح گنجه باشد و در مسجد با این میدان وسیع
باز میشود و دو طرف در دو مناره بلندیست که آنجا اذان می گویند و این طور مسجد و مدرسه در صفحات ایران
هیچ جا دیده نشده است و آخوند ملا علی و حاجی ملا محمد علی که بدیدن آمده بودند میگفتند که این شهر قدیم را
شاه عباس خراب کرده و این شهر را در جنب قریه کلیسا کندی بنا نهاده و خلق آنجا را باین مکان نقل کرده است
و گنجه را روسها الیزابت پل می گویند که بانگلیسی با هشتله می گویند که باسم او می گویند و مینویسند و الی
زابت زن الکسندر اول است که معاصر ناپلیون بناپارت بوده و پل بمعنی شهر است

روز چهارشنبه بیست و ششم رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ از گنجه روانه شده بزگم آمدیم زگم با کاف فارسی
بروزن رقم که قایم مقام در اشعار خود گفته ❀ از آن دم کاین جهود بدمنش را بسط ید دادی ❀ ترا زحمت
بپایی درد و محنت دم بدم باشد ❀ گهی رنجور اندر کشور تبریز و خوی مانی ❀ گهی رنج از شکست گنجه و تهمن و
زگم باشد ❀ و از گنجه هفت ورس که طی کردیم رود خانه قوش قار است که از جنوب بشمال جاریست
که آنجا قراولخانه است آب این رودخانه را در بالا برای زراعت گرفته اند حالا آبی نداشت و در بهار سیل آب
زیاد دارد و از گنجه تا قره ایور که چاپارخانه مختصریست در عرض راه در یمین و یسار هیچ آبادی نبود و از قره ایور
تا شمکور نه ورس و نیم است و رودخانه شمکور آب داشت و از جنوب بشمال جاریست یک پل قدیمی داشته که چند بن
چشمه بوده خراب شده و یک پل سه طاقی در این چند سال یکنفر ارمنی ساخته و خودش مرده است پارسال سیلاب
یک چشمه او خراب شده و دو چشمه او آباد مانده است و در بلوک شمکور شلتوک کاری زیاد میشود و از شهر
گنجه تا زگم رئیس قزاقها که همراه بود بالابیک بود که منصب سلطانی داشت و اختیار سوار شته خانها از گنجه جور
تا زگم با اوست و از چاپارخانه شمکور تا زگم که بیست و سه ورس و نیم است کالسکه در دو ساعت و ده دقیقه
حرکت کرد و قریه شمکور نزدیک چاپارخانه است و توابع زیاد دارد که بلوک باسم رودخانه خوانده و از رودخانه
قوش قار تا دوازده ورس بطرف غربی چاپارخانه حد بلوک شمکور است و شمکور قلعه سخت داشته که آثار

کلید شماخی ۱۰۱۵

سنه ۱۲۹۲

برج و باره آن از آجر و سنگ معلوم است و چند برج در پست آباد هنوز باقی است و از آن بعد بلوک شمس الدین
لو است که زنگم هم جزو آن بلوک است و امروز هم حرکت ما رو بمغرب بود و از گنجه سیم تلغراف را به نوخو (قصبه ایست
که در شمال گنجه واقع شده) کشیده اند و از نوخو به آق استفا کشیده اند و از آنجا خطی بطرف ایروان و ایران میرود
و خطی بطرف تفلیس میرود و اصل نوخو همان شکی است که قدیما نوخوی میگفته اند که در نسبت نخوی و نوخوی
گویند و در شمکور بود که وقعه شمکور روز یکشنبه چهاردهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۴۲ هجری واقع شد و امیرخان سردار
قاجار خالوی حضرت ولیعهد عباس میرزا شهید گردید و بعد از چند روز دیگر روز دوشنبه بیست و دویم صفر
سنه مذکوره وقعه گنجه از سوء تدبیر آصف الدوله اللهیار خان که از جانب خاقان مغفور مامور بود اتفاق افتاد
که آن وهن عظیم بلشکر و کشور اسلام وارد آمد مختصر آنکه از پدر بزرگوار شنیده ام که با میرزادگان عظام
در آب گرم سراب وقتیکه موکب والا تشریف فرمای اردبیل شد چنین فرمایش میکردند و من تفصیل برشته
عرض میرسانم و میفرمودند با آصف الدوله اللهیار خان که قاید جیش و ذا طیش بود میگفتم جنگ روس را اما بهتر
بلدیت داریم کوچیدن ما از دور شیشه که بر محصورین کار تنگ شده بود مناسب نبود و با وجود خیانت نظر علیخان
مرندی که گنجه را بباد داد و شکست شمکور متوجه شدن و جنگ روبرو با روس کردن صرفه ندارد و میباید اطراف
قشون روس را گرفت که آذوقه بآنها نرسد و در تفلیس چندان استعداد نیست و این قشون را بحالت خود باید گذاشت
و بر تفلیس باید تاخت تا تقدیر خداوندی چه باشد و میرزا ابوالقاسم قایم مقام و میرزا محمد علی وزیر جنگ و
سایر سران لشکر رای صواب نمای حضرت ولیعهد را تصدیق میکردند و در باطن اولیای دولت خاقان مغفور چنان
میدانستند که ولیعهد با روس مداهنه و مهادنه دارد و بسبب کلی ماموریت آصف الدوله این بود و آصف
الدوله این فرمایشات ولیعهد را قبول نمیکرد و بقایم مقام میگفت شما اهل قلم و دفتر هستید نه علم و لشکر
کار تحریر با بار شمشیر تفاوت دارد و حضرت ولیعهد میفرمودند از اتفاقات سیئه آن شبی که بر سر رود
[illegible] لشکر خیانت کرد یا چندان بلدیت نداشت راه را گم کرده بشلتوک زار افتادیم اغلب اسبهای
آن لشکر از تاب و توان افتاده و مردم بیخوابی کشیده طلیعه صبح آشکار شد و طلایه روس خبردار در پشت
قبر شیخ نظامی در شرقی گنجه است سنگر بسته از جای خود حرکت نکردند و آصف الدوله چنان میدانست که جنگ با

آق استفا
شگلی
۱۲۴۲

افغان و ترکمان است و طوری صف آرایی کرد که طول قشون از یکفرسخ افزون بود و لشکر روس که به ده هزار میرسید
در همانجای خود محکم و استوار ایستادند و سواران مافی قزوین و عبد الملک نوری خواجه وند کجوری اول بار
اسب اندازی کرده های و هوی بیمعنی کرده و چنان میدانستند که در دشت خاکعلی بر قافله رشت و انزلی
حمله آورده اند سردار روس آنها را بباد گلوله توپ گرفت و سر خطیب تبریزی که در عداد علمای جهاد
بود از گلوله بباد رفت * سر و دستار نداند که کدام اندازد * وحشتی در قلوب لشکر افتاد با کسالت بیخوابی
شب و کلالت بیتابی و تعب جوع اسبها پریشان گشت سواران مافی حکم مانافیه گره گره چه جنگی چه زرنگی بپشت
برتافتند چنانچه قایم مقام گفته * آه ازین قوم بی حمیت و بی دین * گرد ری و ترک خمسه و لر قزوین *
عاجز و مسکین هر چه دشمن و بدخواه * دشمن و بدخواه هر چه عاجز و مسکین * تیغ و سنان شان زکار عاطل و در کار
دهره و شکاف و داس علفچین * روی بخیار و کدو نهند چو رستم * پشت بخیل عدو دهند چو گرگین *
معرکه چون گرم گشت از دو طرف خواست * آتش توپ و تفنگ و نیزه و زوبین * لشکر قزوین و خمسه و ری از آن دشت
باز پس آمد زباد توپ نخستین * لشکر عراقی بمتابعت آنها شکستند قشون نظام و لشکر آذربایجانی تاب
مقاومت نیاورده ولیعهد را تنها گذاشته بالتبع حکم جرجوار یافتند زحمتهای چوم ولیعهد از سوء تدبیر آصف
چون ریح عاصف شد و تفصیل آن جنگ در تواریخ قاجاریه مسطور است و اصح تواریخ آن است که مرحوم
میرزا مسعود گرمرودی پسر مرحوم میرزا عبد الرحیم وزیر احمد خان دنبلی که آنوقت در سلک منشیان خاص اختصاص
داشت حسب الامر ولیعهد نوشته و از صحه مرحوم ولیعهد جزو بجزو گذرانیده و آن نسخه اصل را من دیده ام که
در حواشی آن کتاب مرحوم ولیعهد بخط خودشان در اسامی امکنه و کمیت و کیفیت قشونها و اموریکه اتفاق افتاده
تعرض فرموده بودند که از آمدن ملوف باران تا مصالحه ترکمان چای بتفصیل نوشته است و هر که بخواهد بر آن
نسخه رجوع نماید در این روزنامه اینقدر کافی است و درین جا پارخانه پشه و کیک زیاد بود که از صدمه کیک تا
صبح بخواب نرفتم و این شعر را که در سیوطی بقولی در مضموم بودن نون تثنیه شاهد آورده است مکرر میخواندم
یا ابتا ارقنی القذان * والنوم لا تالفه العینان * عرب بدوی که بجز دان عادت دارد
اگر از قذان عاجز شود پس عجم حضری چکند و در زنگم درخت انار بسیار بود معلوم است که زمستان هوای

گچوی بر وزن فجور
خاکعلی

آنجا چندان سرد نمیشود و در گنجه هم درخت انار هست

روز پنجشنبه بیست و هفتم رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ هجری بچاپارخانه آق استفا آمدیم و از زگم که ده ورس

بکدری و دو خانه زگم است که از جنوب بشمال جاریست و سابق از شمکور باینطرف تا حسن سو حد بلوک شمس الدین لو

بوده حالا دولت روس وضع کرده چهار ورس که از زگم بگذری حد بلوک قرار داده اند که از این پس تا سینیق

کرپی یعنی پل شکسته بلوک قزاق کرده اند و در سر چهار ده ورسی نچل نیک سابق بنجه چو که از ینگیکه چو همراه بود

اذن مرخصی خواست و نچل نیک بلوک قزاق پیاده در سر پیاده کان ایستاده بوده دم کالسکه آمد خود را معرفی

کرد و میرزا بیک گنجه رئیس سواران است که می گفت منصب پریستوف دارم کبار سلطانی بالاتر و از یاوری

کمتر است که قوا سواران آن صفحه است و در چاپارخانه طاوس بنهار پیاده شدیم و رودخانه طاوس چای در بغل

چاپارخانه است قدیم پلی داشته خراب شده دو میل از آثار پل قدیم باقیست و در وقت سیلاب می گویند

چند روزی مردم معطل میشوند و قدری از چاپارخانه راه افتاده بودیم ده نفر صالدات و دو نفر مقصر یکی روسی

و یکی مسلمان در میان انداخته از تفلیس بگنجه میبردند و شتر بسیار صندوق خالی بار داشتند بگنجه میبردند که انگور

بار کرده بتفلیس ببرند و در شمال راه بمسافت سه چهار فرسخ کوه سفید ممتد است که آن را چن داغی میگویند که رودخانه

گراز دهنه او می گذرد که از غرب بشرق میرود و در ده ورسی گم کوه آق داغ است که پائین کرد ناو قزاق

قراولخانه ساخته اند کوه خاکی است سراز یری مطولی دارد که در برف و باران خیلی بد است و در پائین گردنه

در میان راه قریه گوگجه لی است که قریه بزرگی است و اهالی آنجا تمام شیعه هستند و از حسن سو بعد که بطرف

آق استفا میرود هر چه مسلمان است تمام سنی است و چاپارخانه حسن سو در غربی رودخانه واقع شده که

حسن سو اسم رودخانه است و چند قریه است و پلی داشته اکنون پل خراب است و راه آهن که در بهار سنه ۱۲۹۳ از تفلیس

بباد کوبه شروع خواهد شد تمام معایب راه و آب را رفع خواهد کرد و قرار شد که در عرض سه سال تمام شود

اکنون که اواخر سنه ۱۸۷۵ مسیحی است در سنه ۱۸۷۹ مسیحی بکلی تمام خواهد شد و از حسن سو که هشت ورس گذشتیم قریه دا

سمنداست که قریه معتبریست بازار و دکان دارد و باتین بسیار دارد که از میان ده و باتین باید عبور کرد

و محل نشیمن نچل نیک است و امروز هم حرکت ما بمغرب بود و رودخانه آق استفا رود بزرگی است و سیلاب بسیار دارد

که تمام بلوک قزاق از او مشروب میشود و پل آهنی معتبری در آنجا ساخته اند شصت هزار منات خرج او شده است

و هفت پایه آهنی دارد که هر پایه دو عدد بفاصله نیم ذرع پهلوی هم است که از دو طرف بیست و هشت پایه است و

یک صد و پنج ذرع طول پل است که دو کالسکه جفت بالای او میگذرد و اول پل قراولخانه است و یک چوب

بر عرض راه انداخته که چند نفر مستحفظ دارد متصل او را بلند می کنند و پائین می آرند و از هر اسبی نه کاپک

می گیرند و در آن او طاق قراولخانه که خیلی قشنگ ساخته اند همیشه مستحفظ است و محاسب است که حساب دارد

و این پول خرج شوسه تا تفلیس و تا ایروان میشود و یک سمت هم در دیلیجان است که در طرف ایروان است و دو

در سینیق کرپی است و ارکاوو کونسفد هم می گیرند و سرچشمه رودخانه آق استفا از محال گمری است و

بلوک قزاق را مشروب کرده فاضل آب و بکر میریزد و دولت روس خیال دارد که در آق استفا شهری

بنا کند و اکنون نیز اسباب او را فراهم آورده اند و تلغراف خانه هم دارد و از روبروی چاپارخانه آق استفا

نیز منشعب و بوانخانه گوگ چای هفت آبی جاریست و از آق استفا تا شهر ایروان یکصد و شصت ورس است و

دیازده پشته خانه دارد و در عرض راه قصبه دیلیجان است که آنجا همیشه یک فوج صالدات حاضر است و از

آق استفا سیم تلغراف تا تفلیس دو شعبه میشود از نچل نیک از اختلاف عمودهای تلغراف پرسیدم بکمال

غصه جواب داد که آنچه تیر آهنی است مال دولت انگلیس است و آنچه که عمودهای چوبی است مال دولت

روس است و از این ملالت داشت که چرا ما هنوز باین پایه و مایه دولت و مال انگلیس نرسیده ایم

روز جمعه بیست و هشتم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ به آل گت آمدیم که معنی او در ترکی بکهر برو و از آق استفا

که راه افتادیم از سر پل آهنی که گذشتیم حرکت ما رو بشمال شد و چاپارخانه زور ارخی جای قابل نیست منزل

قراول است که اسب چاپاری بسته اند و از زور ارخی هم بقدر دو سه ورس که گذشتیم تپه و ماهور کوچکی است

که آنجا او طاقی برای مستحفظین راه ساخته اند از آنجا که گذشتیم آن تپه ما هور خاکی تا سینیق کرپی بسیار هموار

که از راه هم چندان دور نبود و بصحرا که افتادیم از کوهستان دور شدیم و حرکت ما تا صلاح لو رو بمغرب بود

و از کنار چاپارخانه صلاح لو از طرف شمال رودخانه گرمی میگذرد و این صحرا تمام شبیه قرا یازی است که اول

او از یا غلوجه است و در قراولخانه نزدیک میگه چور تمام و آهو و مرال و خرس و سایر حیوانات در این شبیه بسیار است

کرخه

وقوروق پادشاهی است که کسی شکار آنها را نکند و بیشه اطراف این خیلی شبیه است ببیشه اطراف رود خانه
کرخه که در عربستان جاریست و تا چاپارخانه زورآخی آقایان صلاح لو اسمعیل آقا بکر آقا جعفر آقا
عبد الرحمن آقا حسن آقا با پنجاه نفر سوار و کدخدایان باستقبال آمدند و تا چاپارخانه صلاح لو همراه بودند
و قریه صلاح لو نزدیک چاپارخانه است هشتصد خانوار دارد در حقیقت قصبه است و از صلاح لو همه جا رود کر
بمحاذی راه است گاهی دور بمسافت هزار قدم گاهی نزدیک بمسافت دویست قدم است دو فرسخ گذشته
قریه شیخ لو است که حاجی اسمعیل افندی ریش سفید آنجا باستقبال آمد و هفت فرسخ از صلاح لو گذشته قبرستان
طایفه شیخلو است و در نزدیک قبرستان شیخلو رود خانه خرام که از سنیق کرپی میگذرد مجرای او از کوهستان
بلوک برچلو است برود خانه کر ملحق میشود و سیزده فرسخ گذشته بسنیق کرپی رسیدیم در ترکی یعنی پل شکسته گویا
اولا اینجا در نزدیکی او بنا نهاده اند که حالا معلوم است و شکسته تا اینجا جای دیگر بنیان پل انهاده اند
با اسم او موسوم شده یا نقالا مثل قافله و پلیم که عرب اسم گذاشته اند و او را سنیق کرپی گفته اند پل بسیار خوب
محکمی است که از سنگ و آجر ساخته اند سه چشمه دارد چشمه وسطی خیلی بزرگست و معلوم نیست در چه زمان
ساخته شده باشد در این صفحات بعد از رود کر رود خانه بزرگی خرام نیست حالا هم آب بسیار داشت که از سه
چشمه می آمد و اطراف او مثل رود کر بیشه است و در سنیق کرپی هم یک چوب در عرض راه گذاشته اند که هر که از طرف
تفلیس می آید از هر اسبی کاپاک پول می گیرند و از سایر مواشی هم می گیرند و از پل گذشته بخل بیک بلوک قزاق
با ایوب آقا رئیس سواران بلوک قزاق آمد خدا حافظ کردند و این طرف پل چهارده نفر مقصر دیدم یازده نفر
مسلمان و سه نفر ارمنی که بسیبر میبردند و از پل که گذشتیم تا منزل بشمال حرکت کردیم همینکه بصحرا افتادیم
باز کر پیدا بود که محاذی راه بود که از شمال بجنوب جاریست و بعضی جا نزدیک و بعضی جا دور و در نزدیکی چاپارخانه
آق گیت باز رود خانه ایست که باسم آق گیت معروفست پل سنگی دارد چشمه ایست که از جنوبی چاپارخانه
می گذرد و آب این چاپارخانه را باید از رود خانه بیاورند مسافت دارد و بتر دو نفر مسلمان که برای آب زیاد
احتیاج دارند بد می گذرد

روز شنبه بیست و نهم رمضان سنه ۱۲۹۲ وارد تفلیس شدیم و اصل او بزبان گرجی تیلیسی است یعنی مکان آب گرم چون در دامنه

شیخلو

خرام
باخاء و راء مهمله بروزن حرام

خرام
با خاء المعجمه بروزن حرام

سنه ۱۲۹۲
تیلیسی

تپلیسی

کوه جنوبی چندین چشمه آب گرم است که از آنها حمامها ساخته اند از آنجهه تیلیسی می گفته اند عجمان با عربان آن را
قلب نما کرده تفلیس کرده اند و از چاپارخانه آق گیت بقدر ده فرسخ و بشمال خیابانی است ممتد است و حیف
که عرض خیابان کم است و از این لب جوی خیابان تا آن لب جوی ده ذرع درست پس از طی خیابان تپه و ماهور
یاغلوجه رسیدیم که در میان تپه و ماهور در سیزده فرسخی قراولخانه بود و صحرای یاغلوجه آبادی یاد دارد ولی
درخت میکارند و قراولخانه یاغلوجه هم آب ندارد که برای شرب از رود خانه کر می آورند و ماکر ...
و هر چه آنجا چاه بکنند آب شور دارد و از آق گیت که روانه شدیم کر از راه دور می افتد و دور کوه یاغلوجه
می گردد و در میان تپه و ماهور یاغلوجه یک دره طولانی عمیقیست که او را شاه کزلکن می گویند یعنی شاه اینجا
پنهان شده وقتیکه شاه شهید آقا محمد خان بعزم تنبیه تفلیس مسرف والی گرجستان لشکر فرستاده بود شاه شهید
در آن دره بستو و کمین کرده با گرجیان جنگ کرده شکست داده است و از آنجا بر تفلیس تاخته از کوهی که در جنوبی
تفلیس است بر شهر حمله آورده که تفلیس را قتل کرده غارت نمودند این واقعه در سنه ۱۲۱۰ هزار و دویست و ده هجری
واقع شده اگر چه گشایش تفلیس تاریخیست ولی یکسان نیاورده است و بعقیده این بنده فتح شاه شهید تفلیس را و فتح نادر
شاه افشار شاه جهان آباد را از کارهای بزرگست که از این دو پادشاه قهار سرزده است ولی این دو فتح باعث
آن شد که دولت انگلیس بطمع هندوستان افتاده تصاحب کرد و دولت روس بخیال گرجستان افتاده گرجستان را
تصرف نمود اراده طریق از این دو پادشاه شد و اگر سلاطین ایران بهمان سکه و خطبه از ولاة گرجستان قناعت میکردند
احتمال داشت باین زودیها پرده ولاة گرجستان در بین نشود و خانواده چندین ساله ولاة بباد نرود لکن پسند میرزا
پسر ارکلیخان از ولاة گرجستان بود که سالها در تبریز خدمت مرحوم ولیعهد وظیفه داشت و کمال احترام را از او میفرمودند
و این بنده سکه تفلیس باسم کریمخان زند دیده است که یا کریم بالای ضرب تفلیس نقش بوده است و بهیئتی که گرجیان
بخوانین دنبلی که در آذربایجان حکومت داشته اند چندان تسلط نداشت با گرجستان و تفلیس چه رسد بهمان قدر
که اظهار خدمت می کرده اند سکه می زدند و خلعت می گرفته اند مدارا داشته القصه از تپه و ماهور یاغلوجه که
بیرون آمدیم کر پیدا شد و از این جا بطرف مغرب حرکت کردیم یا از شرق بغرب و آن کر بمحاذی راه از طرف یمین از
مغرب بمشرق روانست و از چاپارخانه یاغلوجه بقدر یک فرسخ که دور شدیم از تپه و ماهور یاغلوجه در آمدیم و بصحرا

یاغلوجه

شاه کزلکن

سنه ۱۲۱۰

افتادیم و چاپارخانهٔ یاغلوجه هم آب ندارد که باید از کربیا ورند که یک ورس مسافت است و همه جا بازگر مسافتی
محاذی راه است و در چاپارخانهٔ سوقان لو قریه ایست رودی از کنار او می گذرد و در این صحرا تا سوقان لو
علف بسیار است و تایه های علف بسیار در صحرا بود و سوقان لو قریه ایست که چاپارخانه باسم اوست
و از یاغلوجه دوازده ورس که طی کردیم کوهساری از دور پیدا بود که امتداد او از شمال بجنوب است و یک
قله مخروطی در آن کوه از دور پیدا بود که بالای او کلیسائیست که به بلیت مشهور است و سالی یکبار اهل تفلیس بزیارت
او می روند و دو سه خانواری در حوالی کلیسا سکنه دارد که خدمتکار کلیسا است و در دامنه کوه در میان دره آبادی
و باغات دارد و در چاپارخانهٔ سوقانلو چون در روبروی او کوه است از آن جهت کلیسای بلیت پیدا نیست و از آنجا
تا شهر تفلیس همه جا طرف یسار کوه است که اغلب جاها کوه را تراشیده راه ساخته اند و در دو ورسی شهر مقرب الخاقان
میرزا اسدالله خان جنرال قونسول دولت علیهٔ ایران با تجار و تبعهٔ دولت علیه ایران استقبال کرده کالسکه آورده
و یک نفر صاحب منصب با چهار نفر قزاق ایستاده بود که قراول این چند روزه است یکساعت از ظهر گذشته وارد
قونسول خانهٔ دولت علیه ایران شدیم قبل از وقت میرزا فتحعلی آخوندوف که منصب پولکنیک دارد از جانب
جناب پرنس نقراتیون مخرانسکی که وزیر و پیشکار موقتی کل قفقازیه است بتهنیت ورود آمد و موسیو ملک
بگلروف لوارساب پسر شاه میرخان که در عهد خاقان مغفور بایران آمد و لقب خانی گرفته از جانب حاکم ایالت
تفلیس بتهنیت آمد قبل از ورود در منزل حاضر بودند وقت ملاقات خواسته بودند چون امروز از راه آمده بودم
خسته بودم و میخواستم بحمام بروم لهذا فردا دو ساعت بظهر مانده برای حاکم و در سر دوازده ساعت که اول
ظهر است بجناب پرنس نقراتیون وقت داده شد و بعد از رفتن آنها کولونل پلک پولیس مستر یعنی بیکلربیکی
شهر از جانب اهالی تفلیس بدیدن آمد و از جانب اهالی تفلیس تهنیت ورود گفت پیرمرد ریش سفید است و حضرت
جانشین قفقازیه شاهزادهٔ اعظم میخائیل برادر کوچک اعلیحضرت امپراطور در تفلیس تشریف نداشتند بمملکت قرم
رفته بودند که بخدمت اعلیحضرت امپراطور مشرف شوند و امپراطور هم چند روز بود که بقرم تشریف آورده بودند که عید
شف خود شان را آنجا بانجام رسانیده بپطربورغ مراجعت فرمایند در روسیه قاعده است که افواج سواره و پیاده
را باسم یکی از شاهزادگان یا سردارهای بزرگ موسوم می کنند و باسم شاهزاده خانمها نیز میخوانند و او را شف بکسر شین

سوقانلو

بلیت
باهر دو نام مشهور است و قفقه بروزن اهل

موسیو ملک بگلروف لوارساب

کولونل پلک

میخائیل

قرم

شف
بکسر شین معجمه

معجمه و سکون فاء می گویند و اگر بیست و پنجسال تمام آن شخص در آن فوج یا در آن شغل که از اول با و عنایت شده بر
قرارش که تغییر نیافته باشد یا صاحب یک نشانی باشد که بیست و پنجسال دارای آن نشان باشد در سر بیست و
پنجسال عیدی می گیرند بشکرانه آنکه این شخص بیست و پنجسال در سر این خدمت بوده اعلیحضرت امپراطور در فوج ایروان
منصب داشته که فوج لیب گرانادر ایروانسکی می گویند لیب بوزن غیب یعنی زبده و منتخب و گرانادر با کاف
فارسی مکسور یعنی بلند قد و قامت ایروانسکی یعنی منسوب با یروان در زمان امپراطور ماضی این فوج را باین امپراطور
داده که در شف او بوده یعنی انتساب و اختصاص با ایشان داشته و در چهاردهم نومبر سنهٔ ۱۸۷۵ روسی که مطابق
بیست و ششم نومبر انگلیس و موافق بیست و ششم شوال المکرم سنهٔ ۱۲۹۲ هجریست عید خواهند گرفت که در مملکت
قرم عید گرفته به پطربورغ مراجعت خواهند فرمود و حضرت جانشین هم بدین جهت در قرم تا آواخر شوال تشریف
خواهند داشت و سه روز بعد از آن نیز شف نشان سفید سنت جارج امپراطور است که در زمان امپراطور ماضی
که بقفقازیه تشریف می آورده اند در کوهستان قفقاز و داغستان با امپراطور گلوله انداخته جنگ کرده بود و این
امپراطور رشادت و جلادت در جنگ بکار برده بود امپراطور ماضی والد ایشان نشان خاچ سفید که مخصوص جلادت در
جنگست با ایشان عنایت کرده است و این دو عید متقارب یکدیگر بفاصلهٔ سه روز اتفاق افتاده است و در این
چند روز ایام جشن و نشاط است ❁ شهر تفلیس نمونهٔ شهرهای فرنگستان است و مشت نمونهٔ خروار است ❁
ما از طنبور و آواز دهل ❁ اندکی ماند با تو گفتم کل ❁ جنوب و شمال او کوه است کوه جنوبی بلندتر و سخت تر است
که در بالای او علامت برج و باره قدیمیست که ولاة گرجستان داشته اند و رودخانه کر بضم کاف عربی و را
مشدد بروزن حر از میان شهر میگذرد و طرف جنوبی شهر زیادتر از شمالی است و خانهای خوب و بازارها
مرغوب طرف جنوبی است و هفت چشمهٔ آب گرم دارد که همه در طرف جنوبی است و بعضی خیلی گرم است که
انسان را اذیت می کند و از این آبهای گرم حمامهای خوب ساخته اند و هیچ بوی گوگرد نمیدهد ولی همین که
بمیان حوض آب رفتی و در آمدی خیال است که چند دست لعاب خطمی به بدن و سر و ریش مالیده باشند که مو
و بدن را آنطور نرم می کند و قونسول خانه دولت علیه ایران در جای مرتفعی واقع شده که بر اغلب شهر مشرف است و
میرزا اسدالله خان جنرال قونسول که باصطلاح ایران کارپرداز اول است سید طباطبائی است پسر میرزا علی اصغر

سنه ۱۸۷۵ نومبر
سنه ۱۲۹۲

پطربورغ

۲ قصه

پسر میرزا رفیع است که در عهد خاقان شهید یکی از معارف تبریز بود و تا اوایل دولت ولیعهد مرحوم در تبریز حیات داشت و میرزا اسدالله خان زبان فرنسه را خوب میداند روسی هم یاد گرفته است و در تفلیس خیلی بقاعده حرکت کرده تجار و تبعه از او راضی بوده‌اند و اولیای دولت روس هم با او کمال مهربانی دارند از مدیه یکتایی دولت علیه شده است و در دامنه کوه شمالی قورخانه و جبه خانه و توپخانه است که مشرف بشهر است و جمعیت شهر از ارمنی و گرجی و روس و مسلمان و کتولیک و غیره بقدر یکصد و یکهزار است و از میان شهر از طرف جنوب آثار دیوار قدیم و برج باقی است که از سنگ و گچ ساخته‌اند و چنان مشهور است که قبر شیخ صنعان در تفلیس است و کلیسائی است که در دامنه کوه جنوبی است که باسم او معروف است و از بادکوبه تا تفلیس سی و دو چاپارخانه است و تفصیل اسامی او و دوری معلومه او از قرار تفصیل است

اما اوزان روس من روسی پانصد ساجن است و هر ساجنی سه ذرع روسی است و ما ورس را با ذرع بزازی عراقی پیموده‌ایم هر یک ذرع روسی مساوی نیم ذرع و سه گره است و یکصد ساجن که سه ذرع روسیست معادل سی و سه گره خواهد بود که دو ذرع و یک گره است و هر بیست و چهار ساجن معادل شانزده ذرع و نیم خواهد بود و هر چهل و هشت ساجن معادل سی و سه ذرع است و یک ورس روسی که پانصد ساجن است هزار و پانصد ذرع روس است که یکهزار و سی و دو ذرع و سه چارک بذرع عراقی بزازی است ولی تجار در معامله اکنون پانصد ساجن را هزار و پنجاه ذرع حساب می‌کنند و همه تجار پانصد ذرع را در دادوستد سیصد و پنجاه ذرع میگیرند و میدهند و با عمل تحقیق در هزار و پنجاه ذرع هفده ذرع و یک چارک تفاوت دارد

از بادکوبه تا چاپارخانه سرای هفده ورس و سه چتور است هر چتور ربع ورس است ❖ از سرای تا ارباب چهارده ورس و یک چتور آبش بد است ❖ از ارباب تا لغت نامه یازده ورس آب ندارد از راه دور می‌آورند ❖ از لغت نامه تا چاپارخانه جنگی دوازده ورس آبش بد است ❖ جملتان پنجاه و پنج ورس راه است از جنگی تا نقی کرپی هفده ورس و نیم آبش تلخ است ❖ از نقی کرپی تا مرزه دوازده ورس و سه چتور آبش بد است مرزه محرکه بتقدیم المهمله علی المعجمه ❖ از مرزه تا آجی دره پانزده ورس و یک چتور اسم با مسمی است آبش تلخ است از راه دور آب شیرین می‌آورند ❖ از آجی دره تا شهر شماخی دوازده ورس و یک چتور جملتان پنجاه و هفت ورس و

سه ربع است ❖ از شهر شماخی تا چاپارخانه شرادیل هفده ورس و یک چتور ❖ از شرادیل تا آق سو نوزده ورس و سه چتور جملتان سی و هشت ورس راه است ❖ از آق سو تا کلولی بضم کاف عربی است دوازده ورس کلولی دو قریه است یکی اهلش مسلمانیست قدری دورتر است و آنچه مال الاغانیست در حوالی چاپارخانه از کلولی تا قرامریم دوازده ورس و سه چتور ❖ از قرامریم تا گوگ چای دوازده ورس و دو چتور جملتان پنجاه و پنج ورس و یک چتور ❖ از گوگ چای تا توریان چای بیست و دو ورس و چاپارخانه توریان چای عوض شده در نزدیکی او در آق داش چاپارخانه ساخته‌اند و او در دامنه کوه بود و آق داش در صحراست ❖ از آق داش تا عرب چهارده ورس ❖ از عرب تا چماقلو شانزده ورس ❖ جملتان پنجاه و دو ورس ❖ از چماقلو تا ینگه چور نوزده ورس و یک چتور ❖ از ینگه چور تا قارقلی چای بیست ورس و قارقی بزبان ترکی بمعنی نی است و قارقلی یعنی نی زار ❖ جملتان سی و نه ورس و یک چتور ❖ از قارقلی چای تا کورک چای با دو کاف عربی بمعنی پوست نوزده ورس ❖ از کورک چای تا شهر گنجه بیست و یک ورس ❖ جملتان چهل ورس ❖ از شهر گنجه تا قرا ایورکه چاپارخانه ناقص است اسب بسته‌اند جای نشیمن ندارد هفده ورس ❖ از قرا ایور تا شمکور ده ورس و نیم با کاف عربی ❖ از شمکور تا زگم بیست و دو ورس و دو چتور با کاف فارسی ❖ جملتان پنجاه ورس ❖ از زگم تا طاوس نوزده ورس ❖ از طاوس تا حسن سو شانزده ورس از حسن سو تا آق استفا ~~بیست و یکو~~ دوازده ورس ❖ جملتان چهل و هفت ورس ❖ از آق استفا تا زورارخی ده ورس و نیم ❖ از زورارخی تا صلاح لو سیزده ورس ❖ از صلاح لو تا آل گت بیست و سه ورس ❖ جملتان چهل و شش ورس و نیم ❖ از آل گت تا یاغلوجه بیست و دو ورس ❖ از یاغلوجه تا سوقان لو دوازده ورس یعنی پیاززار ❖ از سوقان لو تا تفلیس یعنی تا پشته خانه ده ورس و نیم ❖ جملتان چهل و چهار ورس و نیم و از هر یک اسب در یک ورس راه سه کاپاک که پول سیاه است کرایه میگیرند و هر صد کاپاک پول سیاه یک مناط است که بالفعل معادل سه هزار و ده شاهی پول رواج ایران است و امپریال روسی مساوی پنج مناط است

که بر روی آن نقش کرده اند و دو کانه مناط است که بر زمی آن بعد و هندسه نوشته اند ولی امپریال دو دوکا با مناط
کاغذی که رواج است دو سه هزار صرف دارد

روز یکشنبه سلخ رمضان قبل از ظهر اجودان جناب گینازمرسکی با لباس رسمی آمد احوال پرسی کرد و وقت ملاقات
خواست چون و پیش بحضرات وقت داده شد گفتیم زحمت نباشد یکساعت بعد از ظهر تشریف بیاورند دو ساعت
بظهر مانده جناب آرلوف اسکی خودش با لباس رسمی با پسر شاه میرخان موسیو بگلروف لوآرساب بدیدن آمد
اصل او ازلهاست و شانزده سال است حاکم تفلیس و توابع است مذهبش کتولیک است در این مدت هر قدر
بدخواهان او خواسته اند او را معزول کنند نتوانسته اند بسیار آدم خوشخوئی و مهربانی است و بعد از رفتن او در
جناب بغراتیون مخرانسکی با ضم میم و سکون خا معجمه تشریف آورده نشان دولت علیهٔ ایران و نشان دولت خود را
زده بود مدتی نشسته و خیلی صحبت داشتند و بسیار آدم با ادب و معقولی است درون و برون نقش و برون ساده
اصل او از گرجستان است و از اولاد حضرت داود است در بین جناب گیناز گی گوز ارتی لیانی که از خیل
اجودان امپراطور و سیناطور است و از نجبای گرجستان و خانواده قدیم است بدیدن آمد و در اواخر سنه ۱۲۸۶
هجری که اعلیحضرت شاهنشاهی تشریف فرمای گیلان شده بودند بخدمت شاهنشاهی از جانب دولت روس مشرف شده بود
و نشان تمثال همایون نیز داشت و جناب بغراتیون مخرانسکی جای خود را باو داد و چندین نشان داشت و خیلی از
از میرزا اسدالله خان تعریف کرد و خواهش کرد باید صداقت و خدمت او را باولیای دولت بنویسید و بعد از
نیمساعت که او رفت باز جناب بغراتیون مخرانسکی تشریف داشتند و مترجم ایشان میرزا فتحعلی آخوندوف بود
و گفتند خیلی حیفست که چند جای تماشاگاه تفلیس را ملاحظه نکنید و چند جا را اسم بردند و بعد گفتند که در تماشا
خانه هم جائی برای شما معین شد که یک شبی اگر میل دارید بتماشا تشریف بیاورید و بعد جناب گیناز مرانسکی
که نایب حضرت جانشین در امر لشکر است با لباس رسمی تشریف آورده باز میرزا فتحعلی مترجم بود و خیلی مرد حراف
خوش صحبتی است و در جنگ سواستپل بیست سال قبل زخم گلوله برداشته که یک گلوله در سینهٔ او خورده از
پشت او در رفته است و از اینجهة در سواری سب قدری عاجز است و نشانهای متعدد داشت در میان صحبت بیان
می کرد که حالا کمپانی جمع شده دریائی که در ما بین انگلیس و فرانسه است (پاسینی مانج) از زیر دریا راه می سازند و این دریا خیلی

طوفان و انقلاب دارد مکرر شده است کشتیها بیکدیگر خورده شکسته است چنان صلاح دیدند برای رواج کار
تجارت از زیر زمین راهی بسازند و حالا شروع کرده اند بیان میکرد که در پاریس شخصی اختراع غریب کرده از حرارت
آفتاب که بشیشه سفید و شیشه سیاه میخورد ماشین بجوش می آید و از بخار او واپور و کالسکه راه آهن راه می افتد
که هیچ احتیاج بزغال سنگ و نفت و هیزم نیست فی الحقیقه اختراعیست که تا الی کراتیست و صحبت می کردند
خدا در عقل انسان چه چیزها ودیعه گذاشته است و مکیفت کشتیها عقل را قبول نمی کند و بقدر یکساعت نشسته
بعد تشریف بردند و در اثنا صحبت که از بناهای قدیم و کارهای قدیم بود پرسید که پل سنگی که در بین نظر شما رسید
گفتیم بسیار خوب پلی است گفت در این مدت هیچ تعمیر نشده پرسیدم که بنای این پل از کیست گفت از بناهای
شاه عباس اول است و معلوم میشود که در کار گرجستان و قراباغ اهتمام داشته که در گنجه میدان و مسجد بنا نهاده اند
و چنین پل ساخته اند و طایفه بغراتیون در زمان قدیم در گرجستان سلطنت داشته اند که خاقانی میفرماید ❊ روم
ناقوس بوسم زین تحکم ❊ شوم زنار بندم زین تعدا ❊ من و ناچرکی و دیر مخران ❊ در بغراتیانم
جاو ملجا ❊ اشاره بهمین بغراتیون است و شارح دیوان خاقانی بغراطیان را منسوب به بقراط حکیم گرفته

روز دوشنبه عید رمضان موسیو بگلروف پاول برادر بزرگ موسیو ملک بگلروف لوآرساب بدیدن آمد
بود فارسی خوب می دانست و میرزا فتحعلی آمد اعلام کرد که بغراتیون مخرانسکی محض احترام شما که حرمت فوق
العاده است مقرر کرده که موسیو بگلروف لوآرساب پسر شاه میرخان تا یوتی خدمت شما باشد و شما را سوار
کشتی کرده خبر سلامتی بیاورد و منهم از این محبت اظهار ممنونیت کردم و منصب مشارالیه پولگنیک است و نصف
طرف شمالی شهر با اوست و بعد میرزا مصطفی که همشیره او کوچ میرزا فتحعلی آخوندوف است و فارسی خوب
میدانست آمده بود اذن میخواست که ژنرال ماژور ایست بن تسکی که پارسال برای تعیین مقارنه هیره با شمس
بطهران آمده بود و در طهران خدمت شما رسیده اذن ملاقات میخواهد گفتیم فردا بیاید و مشارالیه بعد از آنکه بطهران
آمد و از عهده این کار خوب برآمد منصب ژنرالی داده اند بعد از آن سوار کالسکه شده بازدید رفتیم بجناب پرنس
بغراتیون مخرانسکی کارت دادیم از آنجا بخانه جناب حاکم ایالت تفلیس آرلوف اسکی رفتیم کارت دادیم از آنجا
بخانه جناب گیناز مرانسکی رفتیم خیلی مرد مبادی آداب است یک اطاق بقاعدهٔ ایران ساخته بود و پنجره ها بقاعده

ایران بود و اسباب ایرانی جمع کرده بود و سجاده‌های کردستانی روی نیمکتها کشیده بود و در دیوار نصب کرده بود خیلی صحبت داشت و از راه آهن میگفت که سه سال دیگر تمام میشود و هر ورس روسی چهار هزار تومان ایران خرج دارد که تمام او چهل و دو کرور منات است که تخمیناً پانزده کرور ایران میشود و میگفت ده سال قبل در تمام ممالک روسیه هزار ورس راه آهن بود و الان حساب کرده اند ده هزار ورس راه آهن است و میگفت امپراطور نیکولای آمد و شد خارج فرنکستان چندان میل نداشت ولی این امپراطور میل دارد و از آنجهة این راه آهن زیاد شده است گفتم دلیل کلی بر تصدیق قول شما این است که امپراطور یک دختر داشت و خیلی عزیز و محترم بود به پسر دویم کوین و یکطوریه داد یقین است که اگر امپراطور نیکولای میشد صورت نمیگرفت گفت همین است که فرمودید و صحبتهای متفرقه شد میرزا اسدالله خان گفت بتماشای جبه خانه و قورخانه اگر فلانی میل داشته باشد تشریف ببرند گفتم خیلی خوشنود میشوم که جبه خانه و قورخانه تفلیس را ببینم وقت برخواستن گفت کاش دریاها که در پیش است بشما صدمه نزند که باز از این راه مراجعت بفرمائید که بخدمت شما برسیم چون روز پیش از من پرسیده بود از کدام راه خیال مراجعت دارید گفتم اگر از دریا صدمه نبینیم باز از این راه میل دارم که انشاءالله تعالی برگردم و این حرف که او زد بجهة حرف روز پیش من بود و من گفتم اینقدر محبت و مهربانی از شما ها دیده ام اگر دریاها صدمه هم نزند باز بی میل نیستم از این راه برگردم خیلی اظهار تشکر کرد و مترجم او میرزا فتحعلی بود و تا دم در مشایعت کرد و از آنجا بخانه کینیاز گریگوری گوراوری لیانی رفتیم کارت دادیم و از آنجا میرزا اسدالله خان خواهش باغ آقا میر فتاح ببرد که بباغ مجتهد معروف است که با او کنجان سپنیده بود حالا بدولت منتقل شده است گفتم باغ فصل خزان صفائی ندارد بمنزل برگشتیم کارت ها را میرزا اسدالله خان داد بخط روسی نوشتند و در زیر بفارسی شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله

روز سه شنبه دویم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ قبل از ظهر منجم باشی قفقاز آمد و میرزا مصطفی مترجم او بود انحراف قطب نما را از قطب در تفلیس پرسیدم گفت سه درجه و نیم است و بعد از رفتن او کینیاز ارقوتنسکی دالغوروکی صاحب منصب مخصوص دفتردار حاکم ایالت تفلیس آرلوف اینکی آمد که ما را بکارخانه چلوار بافی ببرد میگفت اصل ما از نژاد اردشیر دراز دست است که وقت ملوک طوایف بگرجستان آمده ایم من گفتم اردشیر

دراز دست لقب بهمن بن اسفندیار است که اهل یونان ارتکسیس لانجی منوس می گویند خیلی تعجب کرد که من اینها را میدانم مرد خوش روی چشم و ابرو سیاه بود و با ایرانی شباهت داشت و چهار نفر قزاق هم با یک صاحب منصب فرستاده بود که همراه کالسکه باشد و این کارخانه در رشتن ریسمان همان طور بود که در طهران بود ولی بعلاوه بافتن کرباس هم داشت و از آنجا بمنزل مراجعت کردیم جناب پرنس بغراتیون مخرانسکی میرزا فتحعلی را فرستاده بود در شب چهارشنبه در تیاتر برای شاهزاده جائی معین شده میل دارم که بتماشا تشریف ببرند من قبول کردم و دیگر آنکه چون فلانی اظهار میل بملاقات من کرده با وجود آنکه کار زیاد دارم روز پنجشنبه میان ساعت ده و یازده خدمت فلانی میرسم که وداع بکنم شب چهارشنبه سیم شوال بخواهش جناب پرنس بغراتیون مخرانسکی در سه ساعت و نیم از شب رفته به تیاتر که تماشا خانه باشد رفتیم مجلس مرگریت بود که فوست فیلسوف باغوای شیطان جوان شد و شیطان بصورت فیس توفی لی نزد آن حکیم ظاهر می شد و آن شخص متقلبی بود که همیشه بلاهای نمایی می پرداخت و مرگریت عفیفه را بدام بلا آورده خالی از تماشا نبود و آن حالتهای حزن و فرح که از مرگریت مشاهده میشد و فریفتگی که با جواهرهائی که در باغ پیدا کرد خود را می آراست چه حالتها مشاهده میشد و چه صحبتها با خود میداشت و دو رسوائی بار آورده چه حالت حزن داشت و حالت عشق فیلسوف و حالت زخم خوردن برادر مرگریت که در آن حالت زخم بر خود ناله می کرد و بر خواهر خود مرگریت نفرین می کرد و خواهرش همه را می شنید و آن حرکات شیطان که هر دمی بر فیلسوف و بر مرگریت ظاهر میشد و خود شیطان با کنیز مرگریت عشقبازی دروغی می کرد که بوسوسه کنیز خانم بیچاره ببلا افتاد و این حالتها خیلی خوب بود ساعت هفت بمنزل آمدیم و قراقها تا منزل همراه بودند

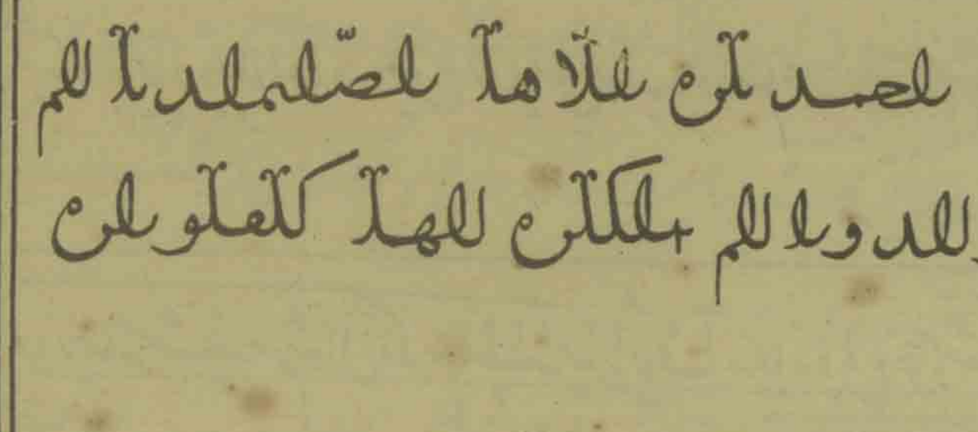
روز چهارشنبه سیم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ میرزا یوسف آمد بخانه و باغ خودش که بماشین آب را از صد گز بالا آورده و عده خواست و موسیو بگلروف لوآرساب فرامین عهد خاقان مغفور و ولیعهد مبرور و شاهنشاه مرحوم آورده بود زیارت کردم و فرمان خاقان مغفور که بشاه میرخان مشارالیه را خان کرده و بلقب عالیجاهی سرافراز فرموده و نشان مرحمت فرموده بتاریخ ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۳۵ هجری است و امضای مرحوم ولیعهد طاب ثراه بتاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۳۷ است و در عهد شاهنشاه مرحوم هم بطهران آمده و نشان الماس مرحمت کرده اند

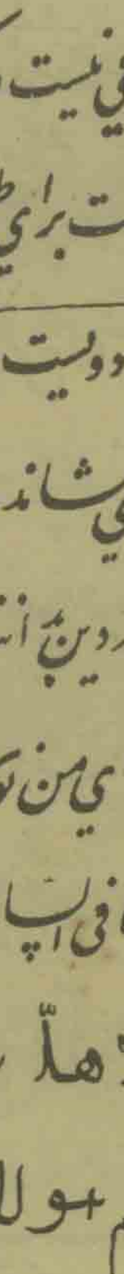
سنه ۱۲۹۲ میرزا یوسف

سنه ۱۲۳۵

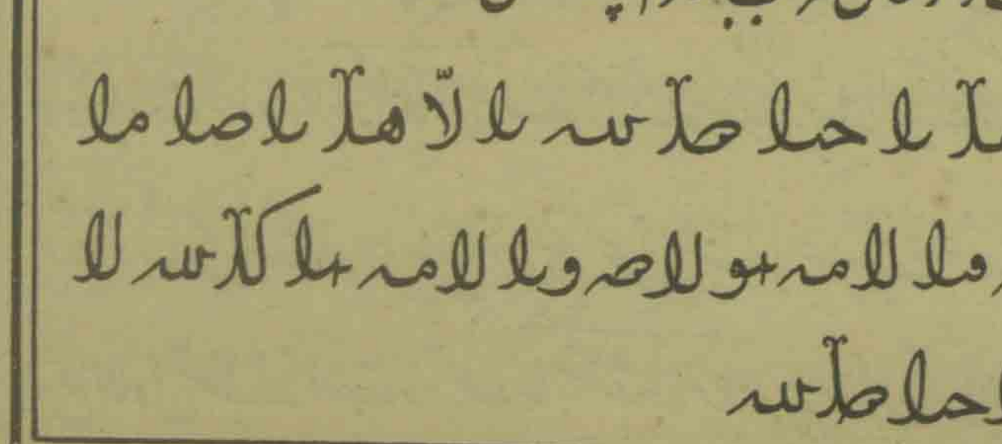
سنه ۱۲۳۷

بتاریخ شوال المکرم سنه ۱۲۶۲ است وازوزارت خارجه آنقدر نکرده اند که طغرای فرمان مبارک را که باطلا می نویسند
نوشته باو بدهند وخودشان فرمان را آنهمه بی‌ترتیب کرده جای طغرا خالی است از ملاحظه او خجالت کشیدم ومیرزا فتحعلی
آخوندزاده که بروسی آخوندوف پولکنیک که مترجم پیکاری کل قفقازیه است الف بای اختراعی خود را آورده بود
که سه قسم است دو قسم او را پسندیدم یک قسم که حروف مقطعه است و باید از چپ براست نوشت که اختراع از ابکال
خط لاطین است گفتم چون تشبه بخط فرنگی دارد خاقانی گفته ❊ فلک کج رو تر است از خط ترسا ❊
اهل اسلام قبول نخواهند کرد ولی آن دو قسم دیگر اگر ممکن باشد بهتر است چنانچه ابن مقله خط کوفی را بنسخ بدل
کرد و تسهیل عمل نمود و در اختراع این خطوط خیلی زحمت کشیده است در اینکه در زبان عرب و فرس
تلفظ منوط بسماع است حرفی نیست واگر اعراب جزء کلمه باشد و نقطه نیز داشت این اختلافات برخواسته میشد
وحروف از یکدیگر تمیز داشت برای اطفال و مبتدی خواندن کتاب و درس خیلی آسان میشد بلکه منتهی نیز
حاصل میبرد ولی حالا در دویست ملیان ملت اسلام این خطوط رواج گرفته تغیر او مشکل است ❊
سعدی بروزگاران مهری نشانده در دل ❊ بیرون نمیتوان کرد الا بروزگاران ❊ دور نیست بعضی
از عوام تغیر خط را بدعت در دین بدانند و ابن مقله هم خط کوفی را تغیر داد و از دو خط اختراعی مشارالیه که
قل هو الله احد را بخط خود برای من نوشته بود در اینجا برای اطلاع ناظرین نقل نمود و هو هذا خیال اول
بواسطهٔ اتصال حروف کما فی السابق و ادخال اعراب بآنها و اسقاط کل نقاط





خیال دوم بواسطه تقطیع حروف و ادخال اعراب بآنها و اسقاط کل نقاط



واینکه در حروف عرب یا عجم نقطه است البته حکمتی و سری دارد ما هو بالهزل چنانچه حضرت امیرالمومنین ع
علی علیه السلام می فرمایند سِرُّ الکُتُبِ المُنزَلَةِ فِی القُرآنِ وَسِرُّ القُرآنِ فِی فاتِحَةِ
الکِتابِ وَسِرُّ فاتِحَةِ الکِتابِ فِی بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ وَسِرُّ بِسمِ اللّهِ
الرَّحمنِ الرَّحیمِ فِی نُقطَةٍ تَحتَ الباءِ وَأنا نُقطَةٌ تَحتَ الباءِ و شیخ عبدالوهاب بن
احمد الشعرانی در کتاب میزان روایت می کند قال علی علیه السلام لَو شِئتُ لَأَوقَرتُ لَکُم
ثَمانینَ بَعیراً مِن عُلُومِ النُّقطَةِ الَّتی تَحتَ الباءِ اگر نقطه تحت باء یا نقاط دیگر در حروف
معجمه فایده و خاصیتی نداشت عالم علم سَلُونی قَبلَ أن تَفقِدُونی چنین فرمایشی نمی کرد القصه
مشارالیه مرد فاضلی است زبان روسی را خوب میداند و ترجمه خوب می کند و عربی و ترکی و فارسی را هم میداند
وطبع شعر نیز دارد و مذهب شیعه دارد ولی احدی عشری المذهب و اشعری الاعتقاد است که بجبر قایل است
و بولادت امام قائم عجل الله فرجه اعتقاد ندارد و این حدیث را میخوانند سَیُولَدُ مِن وُلدِ فاطِمَةَ ع
مَهدِیٌّ یَملَأُ الأرضَ قِسطاً وَعَدلاً بَعدَ ما مُلِئَت ظُلماً وَجَوراً و می گویند هنوز
متولد نشده است و این شعر را دایم میخواند که شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفته است ❊ هر آنکس را
که مذهب غیر جبر است ❊ نبی فرمود کو مانند گبر است ❊ والدش میرزا محمد تقی از قریهٔ خامنه ارونق است
وارونق یکی از بلوکات سبعه تبریز است و والده اش از اهل شکی بوده وجدش از طایفه مقدم مراغه بوده
که بشکی رفته و چند سال نیز در قره داغ بوده و بعد از فتنه روس و ایران در بیست و هشت سالگی بقراباغ
و شکی آمده و در نزد اخوال خود مانده میل بمراجعت ایران نداشته در دولت صاحب مناصب عدیده شده است القصه
بعد از ظهر بتماشای موزه رفتیم مرغهای خوب دارد و ماهی بزرگ سیاهی بود که پوست کلفت سیاه داشت گویا حرم
یکپارچه براو کشیده اند که پارسال در سالیان گرفته اند بقدر سه ذرع میشد و پر و بالهای خوب داشت و دو
خوب داشت و کامیش جنگلی وحشی بود خیلی قوی هیکل که ندیده بودم و گراز بسیار بزرگ که بقدر یک
خری بود و از آنجا بتماشای قورخانه و جبه خانه و سربازخانه که در دامنه کوه شمالی است رفتیم و از پل آن
گذشتیم که بر روی کر ساخته اند و در آنجا کر دو شعبه میشود که میان او جزیره شده است که در آن جزیره آبادی است

پرنس ورانسوف

ودکاکین است پل اول یکچشمه است و پل آخری شش چشمه است و روبروی پل شکل پرنس ورانسوف
جانشین سابق را که از نجبای قدیم دولت روس است ساخته اند یعنی از مفرغ ریخته اند و در دستش دو
بین است و هشت عراده توپ دولت عثمانی را زنجیر کرده در دور هیکل ورانسوف وارونه تعبیه کرده اند
یعنی دهن توپها بزمین است و ورانسوف در سنه ۱۸۵۶ مسیحی وفات یافته است و هفتاد و چهار سال عمر داشته و
در دولت روس خدمات بزرگ بانجام رسانیده است و دوازده سال حکمران قفقازیه بوده و اهل قفقاز
خیلی از او رضامندی دارند و باعث آبادی تفلیس و کارهای خوب او شده است و در نصف النهار یک توپ بیرون
انداختن را مشارالیه قرار داده که مردم ساعتهای خود شان تصحیح بکنند و پل آهنی بر رودخانه کر از خیرات
او است از آنجا به قورخانه و جبه خانه رفتیم رئیس کل توپخانه و جبه خانه آمد امیر توپخانه قفقازیه است و او تابع
گیسنار مریسکی است و همه را یکان یکان نشان داد تفنگ پسبک سواره قزاقی تعارف کرد گفتم خیلی ممنون
هستم ولی حالا من بزیارت میروم اسباب اسلحه درین سفر ممنوع است و باز در قورخانه از مال من باشد
خیلی اظهار ممنونیت کرد و اوضاع قورخانه و تجارخانه و جبه خانه و تفنگهای سربازی که بطرح و اختراع جدید
میسازند خیلی ممتاز میگفت بقدر قشون قفقازیه باید تدارک در قورخانه تفلیس باشد که احتیاج بقورخانه مسقو
وپطربورغ نباشد و از آنجا بمنزل مراجعت شد و باز سوار قزاق نایب و رئیس پلیس همراه بود

سنه ۱۸۵۶

روز پنجشنبه چهارم شوال سنه ۱۲۹۲ در میان ساعت ده و یازده که پنج از دسته ساعت گذشته بود جناب
پرنس بغراتیون مخرانسکی تشریف آورد و خیلی صحبت شد و میرزا فتحعلی آخوندوف مترجم بود و وقت رفتن جواب
گفت چه خوبست که باز ازین راه بیائید که یکبار دیگر بخدمت شما برسیم و مجال توقف باشد و تماشای تفلیس را
ازین زیادتر بکنید گفتم از محبتها و مهربانیهای شما منهم میل دارم که ازین راه بیایم ولی بشرطیکه مرا از تفلیس براه
از راهی بیاید که گنجه را ببینم گفت بچشم چندین راه است که انشاءالله شما را بسلامت برسانم و بعد از رفتن
ایشان میرزا فتحعلی گفت فقره گنجه را خوب گفتید اَلْکِنَایَةُ اَبْلَغُ مِنَ التَّصْرِیحِ شد پرنس
مخرانسکی هم ملتفت شکایت شما از گورناطور گنجه شدند و بعد از ظهر بهجت افندی جنرال قونسول دولت
علیه عثمانی با رؤف افندی نایب اول خود شان آمد اصل مشارالیه ازمیری است بجهة قونسولی دولت اسلام بهجت افندی

سنه ۱۲۹۲

میگویند مرد با اطلاع باخبری است و رؤف افندی مسلمان است از مشارالیه احوال بیت المقدس را پرسیدم آن
صفحات بوده است می گفت از یافه تا بیت المقدس و حبرون را دیده و برگردید هشت روز می کشد که دو روز هم
در بیت المقدس و حبرون توقف بکنید و او هم برای سفر کشتیهای نمسه را تعریف کرد که برای مسلمانان خوشتر
می گذرد بطبیعت و عادت مسلمانان انس گرفته اند و موسیو بگلروف از سر راه آهن آمد علجات را در کارخانه
بخار نشانده برگشته بود و می گفت حاکم ایالت تفلیس ارلوف اسکی فردا صبحی در هشت ساعتی برای وداع
خواهد آمد و دو ساعت از ظهر گذشته بتماشای ماشین میرزایوف رفتیم که از کر آب را بانجا ربالا برده و در آنجا حوض
بزرگ ساخته که او پر میشود و باغ را مشروب می کند و تقریباً باید دویست ذرع با استقامت و اعوجاج باشد
که از کر آب بزور بخار ببالا می رود و دو عمارت و باغ خوبی دارد و دویست درخت نارنج و لیمو و سایر مرکبات داشت
و شکل ورانسوف را از مرمر سفید تراشیده در گوشه و طاق گذاشته و میگفت هزار و یکصد تومان خرج این سنگ
مرمر شده است نیکی و احسان است که انسان را با ایران مجهول می کند که هزار تومان خرج صورت شخص اجنبی بکند
و در خانه خود بیادگار بگذارد و وقت غروب بقونسول خانه مراجعت کردیم و تفصیل منبع کر و مجرای او را تا
دریای خزر از روی کتاب ارلوف اسکی حاکم ایالت تفلیس و توابع که از ایشان خواسته بودم میرزا فتحعلی
آخوندوف برای من ترجمه کرد ازین قرار است که ثبت میشود ابتدای نهر کر از خاک ارمنیه عثمانیه است از
دامنه کوه رفیعی که در طرف شمالی کوهسار طاور واقع است یعنی منابع نهر کر و نهر ارس که از آنها جاری
میشوند در دامنه آن کوه رفیعست و اسم آن دامنه در یکجا با سایر جداول کوهها که با آن اتصال دارند مولاج نیست
و چشمهای منبع کر از سمت جنوبی مولخان و انست بزرگترین این چشمها همان است که در خاک قریه کرد
مسمی باردهان جاری میشود اهالی ولایت این چشمه را بواسطه شفافی آب آن مرجان سو می مینامند یعنی آب مروارید
ارتفاع چشمه مرجان سو از سطح دریای خزر دو هزار و چهار صد و شصت و شش فوت است ۲۴۶۶ در سمت شمالی
و در سمت شمالی مرجان سو بفاصله سیصد ذرع مسافت بوجوق بونغار است باصطلاح دیگر چشمه جوجوق
بونغار می گویند که معنیش گویا چشمه مروارید باشد این چشمه و چشمهای فوق الذکر بیکدیگر اتصال یافته رودخانه کوچکی
تشکیل می کنند مسمی بکیوز نهر کر که مبدأش ازین چشمها است رفته رفته در چند فرسخ مسافت دورتر از آنها

جبرون

مجرای نهر کر

طاور
بسکون واو و راء مهمله

گرد مولاج
اردهان
مرجان سو
بوجوق بونغار

کیوز
باکاف عربی

نهر بزرگ میشود و مسافت جریان آن در خاک عثمانی قریب ۲ فارسخ و از دهات و سایر قراء قریب نود ورس است
بعد از آن نهر کر بچو خور آخسقه داخل میشود و مسافت جریانش از پسنور عثمانی تا ملک بارزوم (که ییلاق
حضرت جانشین است و ملک جانشین میباشد که اعلیحضرت امپراطور باشیان بخشیده است) متعلق دولت
روسیه نود و پنج ورس است و از ملک بارزوم تا حدود ولایت تفلیس دویست ورس است و ازین جا
نهر کر بخاک ولایت گنجه داخل شده جاری میشود تا قصبهٔ سالیان که من اعمال ولایت باکو است که
ببادکوبه شهرت دارد و در اینجا آبش بدو قول یعنی بدو بازو منقسم شده بدریای خزر میریزد محل اتصال
کر بدریای خزر از سطح دریای آسود هشتاد و شش فوت پست تر است در محال آخال کلک قریب بقریهٔ خرتویس
کر رودخانهٔ بزرگی است اولا آب آخال کلک چای باو داخل میشود بعد از آن در شهر اخسقه آب اوفری باو داخل
میشود که اسمش پسنخوف چای است و از آنجا کر بدرهٔ اسخور و بارزوم عبور کرده و از کارتیل بالا گذشته
بکارتیل پائین جاری میشود و در حکیم چهار رودخانه نیز بآن میریزد که عبارت باشد از رودخانه‌های لنخوا و کخور و کسیان
و آرعوا و از سمت جنوبی شهر تفلیس رودخانه‌های عم تریالث و سوما پستی و آلگث و خرام هم بکر متصل
میشوند و در خاک ولایت گنجه پائین تر از محال سپاموق رودخانه‌های گوران و الازان که باصطلاح دیگر
قانق است و رودخانه‌های ترتر و خاچین در برابر خاک قراباغ بکر جاری میشوند در خاک ولایت باکو به
پائین تر از قریهٔ زرداب نزدیک بدریا در نزدیکی قریهٔ جواد بنهر کر آب ۲ نیز داخل میشود و عرض تفلیس چهل و یک درجه
چهل و یک دقیقه است و طول او از گرینیچ چهل و پنج درجه و شانزده دقیقه است و انحراف قبله بطرف مغرب پانزده درجه و چهل و
چهار دقیقه است و انحراف قطب سه درجه و سی دقیقه است

روز جمعه پنجم ۱۲۹۳ صبحی در ساعت نه ارلوف اسکی حاکم ایالت تفلیس تشریف آورد و خیلی آدم شباش زرک است
می گفت چهل و دو سال است در قفقازیه و گرجستان خدمت می کنم و از راه آهن کالسکه بخار رو و اپور خیلی صحبت بمذاکره
ارض احقیر کرد گفت وقتیکه امپراطور ماضی عهد محمد شاه مرحوم با یروان آمد ما از اینجا با یروان با شتر بار
میبردیم و پس از آن عرابه شد خیال می کردیم بهتر ازین چیزی نیست حالا کالسکه بخار است البته دو
سه سال بعد ازین اختراع دیگر خواهد شد که کالسکه بخار هم حقیر شود میگفت حکام قبل بکالسکهٔ راه آهن حرکت

میکردند یکعارضه در سر راه اگر یک کاغذ شکایت بدست می گرفت تا بحاکم نشان داده بود حاکم یک ورس دور شده
بود من بملاحظهٔ حالت مردم همیشه در راه آهن که میروم سوار اسب میشوم و از کنار راه میروم که از حالت مردم
با خبر شوم گفتم رئیس که بخواهد مردم داری بکند باید این طور رفتار بکند گفتم دیروز شما را در کوچه دیدم گفت آنجا هم
دور خوب شناختید گفتم من اگر دوست خود را از دور شناسم از نزدیک هم نخواهم شناخت اظهار تشکر کرد و
بقدر یکساعت نشست و وداع کرده رفت و لفظ اسکی که غالبا در آخر الفاظ است دلالت بر آن دارد که خانوادهٔ
آنها از لهستان است و حرف نسبت هم هست و هرچه در آخر الفاظ ویچ است خانوادهٔ آنها از صرب و افلاق و بغدان
و آن صفحات است و هرچه در آخر الفاظ اوف است خانوادهٔ آنها از روس است و ارلوف اسکی نیز خواهش
کرد چه خوبست که ازین راه مراجعت کنید گفتم بجناب پرنس نغراتیون مخرانسکی دیروز حرفی زده ام که از راه گنجه
نباشد گفت همه در خدمت شما حاضریم و راه بسیار است که از همه راه شما خوش بگذرد و بعد از ظهر بتماشای
مریضخانهٔ شهر رفتیم حکیمباشی آنجا یوسف آقا نوایوچ کارانایوچ است که مرتبهٔ سرتیپی جنرالی دارد بسیار مرد
خوش روی خوشخوئی است عمارت عالی و اوضاع غریبی است از ماشین از کر آب ببالا آورده اند باغچه های
خوب دارد و دویست مریض اسباب باحتیاج حاضر دارد و اگر ضرورت باشد سیصد نفر هم کفایت می کند سالی
از دولت شصت و دو هزار منات میدهند و هرکه از اهل شهر ناخوش شود آنجا برود در اطاقهای عمومی باشد
باید ماهی پنج منات بدهد و تمام خرج دوا و غذا جزو مریضخانه است و اگر کسی از اعیان باشد بخواهد برود آنجا
معالجه بکند اطاق مخصوص دارد که جزو مرضای عمومی نباشد ماهی سی منات میدهد و مواجب خدمتکاران مریضخانه
از زن و مرد بالمضاعف خدمتکاران کارخانهای دیگر است و بنای این مریضخانه باهتمام حکیم باشی دربار امپراطور
اندره اندریج لی با او بدستیاری حضرت جانشین منیخائیل ساخته شده دو سال است آن حکیم باشی
وفات کرده شکل او در مریضخانه بیادگار است و کتابهای طبی خود را وقف مریضخانه کرده است و در مریضخانه
دو کلیسای کوچک هم ساخته اند یکی بطرز ارامنه یکی بقاعدهٔ روس که اگر مرضی بخواهند عبادتی بکنند حاضر
باشد و تا بلیت نباشد از مریضخانه بیرون نمیروند و میان ناخوشها دو نفر ارمنی رعیت ایران بود که بمن نشان داد و
میگفت دو نفر مسلمان هم بود از ایران که خوب شده بود بیرون رفتند من گفتم برای حکیم باشی ارمنی و مسلمان

فرق ندارد در راه خدا معالجه می کند همه باید مساوی باشند اظهار تشکر کرد که همین طور است که می فرمایند

سنه ۱۲۹۲
سنه ۱۸۷۵

روز شنبه ششم شوال المکرم ۱۲۹۲ مطابق ششم نومبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی انگلیسی موافق کا آبان ماه جلالی از تفلیس روانه شدیم و نیم ساعت قبل از حرکت گونل بلک پوتس مسطر که بکلر بکی شهر است از جانب خودش و اهالی تفلیس بوداع آمده بود و خیلی اظهار افسوس میکرد که اهالی تفلیس دارند که شاهزاده زود رفت و خوب است باز ازین راه مراجعت نمایند که ما بقدوم ایشان خوشوقت بشویم از تفلیس تا پوتی دویست و هشتاد و نه ورس است ۲۸۹ از تفلیس تا گوری ما بین شمال مغرب حرکت شد و از گوری تا سورام تا نزدیکی کوتایس ما بین شمال و مغرب حرکت میشود و از کوتایس تا پوتی نصف راه بجنوب مغرب و نصف راه تا پوتی بمغرب است و از کوه سورام که میگذرند هوای گرمسیر است و این راه آهن از نزدیکی شهر گوری میگذرد و از سورام می گذرد و از نزدیکی شهر کوتایس می گذرد تا به پوتی میرسد القصه چهار ساعت و پنجاه و پنج دقیقه از دسته گذشته بکالسکه بخار که شمن دفر می گویند نشستیم و شمن باشین معجمه بروزن چمن در فرانسه بمعنی راه است و دو که دال مضموم است حرف اضافه است که در انگلیسی بجای او آف است و فر بکسر فاء و سکون راء مهمله بمعنی آهن است یعنی راه آهن بهفت ساعت و پنج دقیقه از شب گذشته واگون ایستاده که وارد پوتی شدیم چهارده ساعت و ده دقیقه در راه بودیم نیم ساعت که راه طی کردیم از کر گذشتیم و کر بطرف یمین افتاد و یکساعت دیگر که حرکت کردیم باز از کر گذشتیم و کر بطرف یسار افتاد و دو ساعت و نیم که حرکت کردیم باز از کر گذشتیم و کر بطرف راست افتاد و در عرض راه شانزده موضع مکث شد که تقریبا یکساعت و چهل دقیقه توقف می کنند و در نزدیکی شهر گوری که در طرف یمین بود بقدر یکربع مکث شد و شهر گوری شهر قشنگی است از دو طرف راه آهن رود کر میگذرد و از طرف دیگر او رود خانه میگذرد که داخل کر میشود و از گوری تا تفلیس هفتاد و دو ورس است ۷۲ و قلعه خوبی وسط شهر دارد که ولاة قدیم گرجستان ساخته اند اکنون خراب است و در بالای تپه واقع است و ما گوری تفلیس از طرف یمین راه به رودخانه بکر ملحق میشود که بزرگ آنها شنگا با کاف فارسی است که بقدر رودخانه جاجرود میشود و در طرف یمین گوری رسیده در دامنه کوه قریه ایست اوپلیسی خه که خانها را از کوه تراشیده مثل مغارات

گوری بضم کاف فارسی

سورام

کوتایس

واگون

شنگا

اوپلیسی خه

و کهوف که قدیم متداول بوده و رودخانه کر از پهلوی آن کوه میگذرد و از بالای کوه برای برداشتن آب راه ساخته بودند اکنون خراب است و در راه آهن علاوه بر تلغراف هرچند قدم مستحفظ است اگر علم سبز را برداشت و بلند کرد علامت آن است که راه سلامت است و اگر علم قرمز را برداشت علامت آن است که راه فی الجمله احتیاط دارد باهستگی حرکت بکند و اگر علم قرمز و سیاه را برداشت علامت آن است که شمندفر را بایستاند که راه خراب است و خطر دارد و شبها فانوس سبز و قرمز نگاه میدارند و در یک فانوس دو شیشه گذاشته یکی قرمز و یکی سبز است یکی بطرفی و یکی بطرفی نشان میدهد که همان علامت علم است و سه ساعت و چهل دقیقه از زمان حرکت گذشته بود که باز از کر گذشتیم چون در اینجا سیل کر وسعت داشت پل آهنی ممتدی داشت و باز رودخانه کر بطرف چپ افتاد و از کردو افتادیم و چهار ساعت و نیم از حرکت گذشته بمنجابیلو رسیدیم در اینجا کارخانهای خوب برای تهیه اسباب راه آهن ساخته اند و حضرت جانشین عمارت بسیار خوبی میسازند چون در اینجا بیست دقیقه مکث می کرد مهلتی بود از کالسکه در آمده قدری دور تر از مجمع مردم نماز ظهر و عصر را خواندم از اینجا تا سورام چهار ورس است و سورام قریه معتبریست که در طرف یمین در دامنه کوه واقع است و قلعه سنگی هم بالای تپه داشته که در کنار راه است اکنون خراب است و مهندسین راه آهن همه آنجا منزل دارند و این ایستاسیان را نام او سورام می گویند و بفرانسه استاسیون می گویند و از سورام تا سر کردنه که آب رو بطرف تفلیس است در تحت اختیار رغوبورناطور ایالت تفلیس ارلوف انگی است و همه کوهسار جنگل سخت است با وجود آنکه حالا اواسط عقرب است سبز و خرم و گلهای رنگارنگ داشت در فصل بهار یکقطعه زمرد است و اکثر درختها توسه و آزاد است و انجی از جاهای با صفای دنیاست و از سورام تا بی جی توبن که منتهی الیه سرازیری کردنه است پنجاه و چهار ورس است و در نزدیکی بی جی توبن از میان کوه گذشتیم که سوراخ کرده اند بقدر یکصد و ده باجر و بیست و از سورام تا بی جی توبن بواگون نهاد و ماشین بسته بودند و در سرابالائی و در سرازیری قوت داشته باشد از آن بعد یکی را باز کرده یکی تا پوتی اکتفا شد و باز ثانیا کوه را سوراخ بقدر بیست ثانیه راه بود که چهل و چهار عدد شمردم ولی از دو طرف دیوار از سنگ تراشیده بالا آورده و طاق سنگی زده بودند و بعد از مسافتی باز یک تل دیگر بود که باز طاق سنگی زده بودند بقدر پانزده ثانیه بود و یک پل آهنی خوب هم بعد از مسافتی

قوویی رِیله
باقاف

در راه بود که از او گذشتیم و نه ساعت و نیم بعد از حرکت از تفلیس که دو ساعت و نیم از شب رفته بود تقریبا قووی ریله رسیدیم که قریهٔ معتبریست بازار دارد و دوازده دقیقه آنجا مکث شد من نماز مغرب و عشا را خواندم علیمحمد خان قجر آقا نزدیک بود که بماند که زنگ ثالث را بزنند اگرچه واگونهای متعدد به پشت کالسکه ما بسته بودند واگون طاق آخری خودش را بالا انداخته بود یقین مانده بود و فردا هم کشتی حرکت می‌کرد و رود خانهٔ بزرگی مسمی به قووی ریله از پهلوی ده میگذرد که ده باسم او موسوم است و پل آهنی بسیار خوبی ساخته اند که از آب همه وقت بتوان گذشت و بعد از مسافت چندورس رودخانهٔ قووی ریله که از بسیار راه جاری بود بطرف یمین افتاد چون سیل او خیلی فراخناک است در دو جا پل آهنی بالای او ساخته اند که بطرف او نزدیکتر است تقریبا یکبرابر و نصف پل آهنی رودخانه کر بنظر آمد که امروز از او گذشتیم و در نزدیکی بندر پوتی بشمندفر می ایستد و از آنجا بپوتی با درشکه آمدیم و میان راه شمندفر و بندر پوتی رودخانه بزرگی میگذرد مسمی به ریون و پل آهنی بسیار خوب ساخته اند که از همه پلهائی که دیده ایم حتی از پل شهر تفلیس بهتر است و سیصد و چهل و پنج قدم طول اوست و در پل از دو طرف عقاب و شیر نصب کرده اند و در این پل چهارصد و پنجاه هزار منات خرج کرده اند و هرکه از آن پل عبور کند خواه پیاده خواه سواره خواه اسب سپری یک کاپاک میگیرند اگر احیانا روزی ده بار بجهه ضرورت عبور بکند ایاباً و ذهاباً هر دفعه یک کاپاک میگیرند و این رودخانه از کوتایس می آید و آب قووی ریله و سایر رودخانه‌ها داخل او میشود و در نزدیکی پوتی بدو شقه شده داخل دریا میشود و از شهر تفلیس که میگذرد بی صحرا وسیع میشود و بین الجبلین فراخ میگردد و دهات بسیار خوب در دامنه کوهسار در یمین بسیار است خاصه طرف یسار که خیلی آبادی دارد و اغلب جاها کوهها را برای راه آهن تراشیده اند در طرف یسار بعضی جاها چنان نزدیک میشد که عصائی سر از در ارابه میکردی بکوه میرسید و تقریبا چهل ورس به پوتی مانده بصحرائی شدیم و کوهها دور افتاد اگرچه شب بود ولی در صحرا جنگل بسیار مشاهده میشد و در طرف یمین راه کوههای قفقازیه است مسمی بمگرل که ماوراء آنها قفقازیه است که اغلب اوقات با برف مستور است که در تابستان نیز برف دارد و کوهستان مگرل و زن سپل در جانب شمال و مشرق پوتی است و بندر پوتی کارخانهای زیاد دارد خوب معمور شده است ولی بسیار بد هواست و رطوبت آنجا از گیلان زیادتر است و در پوطی

ریون بکسر را مهمله

مگرل

وکیل دولت ایران از جانب میرزا اسدالله خان موسیو دیخران ارمنی است که در سر راه شمندفر با چند نفر پوتی بیک ایستاده بود و تا منزلی که مشارالیه برای ما کرایه کرده بود با قراول آمدند و عرض پوتی چهل و دو درجه و ده دقیقه است و طول پوتی از گرینیج چهل و یک درجه و بیست و هفت دقیقه است و پوتی را بایا تاء مثناة فوقانیه و طاء مؤلفه هر دو می نویسند

روز یکشنبه هفتم شوال سنه ۱۲۹۲ پنج و نیم از دسته رفته از پوتی در آمده سوار کشتی بخار کوچک مسمی به بابوشقه شدیم موسیو نگلروف لوآرساب مر انگلیسی سازنده خدا حافظ کرد و طول این کشتی هشتاد و یک فوت است و معنی بابوشقه در زبان روسی یعنی پدر مادر در ساعت شش که یکساعت بظهر مانده بود حرکت کرد و در دنباله کشتی یک کشتی دیگر بسته بود که مردم را بکشتی بزرگ به باطوم برساند و اگر موسیو نگلروف لوآرساب همراه نبود این نظم و ترتیب را نمی یافت و در این کشتی کوچک علم شیر و خورشید دولت ایران را برای احترام دولت ایران که شاهزاده ایران در این کشتی است بدستورالعمل موسیو نگلروف لوآرساب کشیدند و پوتی بسیار بد خور و بد لنگرگاهیست سه ربع ساعت کشتی بتأنی حرکت کرد که داخل دریا شد و عمق آب رودخانه سه چهار فوت بیشتر نبود و چرخ کشتی بخار گل لای را آورد که آب گل آلود بود و آنجائی که رودخانه تمام میشود و اول دریا است لون دو جا که گل آلود است و لون دریا که کبود است تمیز دارد و در دهنه پوتی در دهنه رودخانه بکنار بلندی ساخته اند که میگفت ارتفاع او یکصد و بیست فوت است که تقریبا سی و شش ذرع عراقیست که بالای او چراغ می گذارند که از بندر باطوم بعضی شبها که مهتاب نباشد و صاف باشد روشنائی او پیداست و همه وقت بقدر بیست میل انگلیسی در دریا پیداست که شبها بهدایت روشنائی آن چراغ حرکت کنند و شبها در لنگرگاه پوتی و دهن رودخانه از احتیاط کشتی حرکت ندارد و بسیار جای خطرناکیست خاصه که طوفان و باد هم باشد بخلاف بندر باطوم که لنگرگاه بسیار خوب دارد که بر قدر دریا طوفان شود ایمن است و حق دولت عثمانی است و سرحد عثمانی و روس است و میان پوتی و باطوم سی میل انگلیسی است و از مناره فانوس تا باطوم بیست و هشت میل انگلیسی است و دولت روس بکمال احتیاج را باین بندر دارد که وقتی باز و تصرف خواهد کرد یا بپول خواهد خرید یا بخواهش خواهد گرفت تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید ❊ و کشتیهای بزرگ تا ده قدمی لنگرگاه می ایستد در دامنه کوهی واقعست بسیار با صفاست القصه امروز از فضل الهی و توجه ائمه اطهار علیهم السلام دریا آرام است و باد شمالی

۱۲۹۲
سنه

بابوشقه
یعنی پدر مادر با دو با جده

با بو شقه

که هنوز در پشت سر کشتی است و تا بندر باطوم حرکت کشتی رو بجنوب است و نیم ساعت بغروب مانده بکشتی بزرگ رسیدیم

که مسمی به بوگ با کاف فارسی است و اسم کپیتان اول کشتی استرانسکی است و طول این کشتی دویست و

شانزده فوت است و عرض کشتی بیست و هشت فوت و ارتفاع کشتی هجده فوت و زور کشتی یکصد و شصت

اسب است و بارگیر کشتی نهصد و چهارده تن انگلیس است و با اسم رودخانه موسوم است که آن رود از جانب

شمال دریا در نزدیکی بندر ادیسه داخل دریا میشود و با این کشتی انشاء الله تعالی تا اسلامبول خواهیم رفت

و قبل از دخول کشتی بزرگ که در بابوشقه بودیم اول علی بیک ترجمان گماشته حاجی میرزا حسین خان

جنرال قونسول دولت علیه ایران که در طرابزون است آمد بعد حمدی پاشا متصرف باطوم با اجزای شوری و نظام

و توپخانه و اجزای ضبطیه و بیکزادگان و قاضی تهنیت ورود آمدند و بعد قونسول دولت روس مسمی به جودی

جی آمد و یکدسته سرباز هم با موزیکان دم اسکله ایستاده موزیکان زدند و نظام ضبطیه هم آمده بودند بعد

بکشتی بزرگ آمدیم باز حمدی پاشا با اجزای خود پیش آمده خداحافظ کردند و تکلیف کرد که کشتی شش ساعت

اینجا توقف دارد بشهر بیایید عذر آوردم که آمدن و برگشتن زحمت و کلفت است و تماشای شهر معلوم نمی‌شود

و دولت عثمانی اینجا یک طابور نظام دارد که عدداً هشتصد نفر است و بیست و پنج عراده توپ و دویست نفر

توپچی دارد و وقت وداع آنچه اهل نظام بودند تعظیم نظامی کردند و پاشا و اجزای دیوانخانه الکت پوشیده بودند

و تمنی کردند و شهاب بیک که رئیس عسکر نظام بود گفتم وقت رفتن از آحاد سرباز از قول من احوال

پرسی بکن که زحمت کشیده‌اند خیلی اظهار تشکر کرد که تبلیغ خواهم کرد و در وقت روانه شدن کشتی

قونسول روس بوداع آمد میگفت هرچه لازم است از ناظر کشتی بگیرید و ناظر آورده بود گفتم ما احتیاج را از تفلیس

برداشته‌ایم البته اگر لازم شد زحمت خواهیم داد و شما هم خیلی زحمت کشیدید که از باطوم تا کشتی

در این نصف شب آمدید گفت قرض من بود که خدمت شما را بانجام برسانم پیرمرد خوشروئی است و زبان ترکی هم

خوب میداند و صدایش هم قدری گرفته است و عرض باطوم چهل و یک درجه و چهل دقیقه و طول باطوم از

گرینویچ چهل و یک درجه و بیست و هفت دقیقه است و از شب دوشنبه هشتم هفت ساعت گذشته و اول کشتی

روانه شد یازده ساعت که حرکت کردیم و از دسته ساعت شش ساعت گذشته بطرابزون رسیدیم و در کشتی

بوگ
بابا، موصوف کاف فارسی

استرانسکی
تن

ادیسه

جودی جی

اسکله

بوگ هم برای احترام دولت ایران در بندرها که کشتی می‌ایستاد علم شیر و خورشید را می‌کشیدند و از

پوتی تا اسلامبول بخط مستقیم پانصد و هشتاد و نه میل انگلیس است و بحرکت سواحل دورتر می‌شود و کپیتانها

در وقت انقلاب هوا گاهی دور از سواحل و گاهی نزدیک باقتضای وقت حرکت میکنند و کلیه تبلیک

نهج نیست

۱۲۹۲

روز دوشنبه هشتم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ صبح از خواب بیدار شدم با وجود آنکه چندان انقلابی نبود کشتی

طوری حرکت گهواره میکرد که حالت من بهم خورد ممکن نشد که نماز بخوانم نه نشسته و نه ایستاده بیک پهلو

افتادم نه خواب بودم و نه بیدار وقتیکه صدای لنگر را شنیدم دانستم که بطرابزون رسیده‌ایم هرطور بود بر خاسته

بسطح کشتی رفتم دیدم دفتردار را پاشای طرابزون تهنیت ورود فرستاده و حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول

دولت علیه ایران هم آمد و اصرار کرد که تهنیه نهار دیده‌ام بتماشای شهر بیایید گفتم حالتم منقلب است آمدن و بر

گشتن در قایق دور نیست که احوالم را زیادتر منقلب بکند و معذورم از سطح کشتی برخواسته با طاق آمدم و طاقتی در

نکشید که خبر کردند احمد رسم پاشا که والی پاشای گویند که حاکم طرابزون و توابع است آمد در سالون کشتی

فرنگیها نهار میخوردند و طول داشت که آنها برخیزند ثانیاً با حالت کسل باز بسطح کشتی رفتم مشارالیه لباس

رسمی نداشت و چنین گفتند که لباس رسمی در عثمانی بجز اهل نظام موقوف شده است و والی پاشا چون اهل نظام نبود

نپوشیده بود بخلاف دولت روس که اعیان دولت در هر کار مهم و لازم و دیدنهای واجب باید لباس

رسمی بپوشند و البته قاعده دولت روس با دب نزدیکتر است و از والی پاشا احوال عسکر بوسنه و سربرا

پرسیدم که کار آنجا بکجا کشید گفت کار تمام شده است گفتم تعبیکر اذن مراجعت داده‌اند یا آنجا هستند

گفت هنوز مراجعت نکرده‌اند گفتم معلوم است هنوز کار بانجام نرسیده است بقدر یکربع ساعت نشست قهوه

خورد و رفت و گفت البته در اسلامبول زیاد توقف خواهید کرد گفتم تماشای اسلامبول باین زمانها

قلیل تمام نمیشود خیال دارم اگر فرصت بشود بزیارت بیت المقدس و بیت اللحم و جبرون بروم نمیدانم شما

از آن صفحات خبر دارید عذر خواست که بآن صفحات نرفته‌ام هیچ اطلاع ندارم و حاجی میرزا حسن خان هم رفت

و اصل طرابزون مأخوذ از طرابزه است که در لغت رومی که لتین باشد بمعنی شکل مربع مستطیل است قلعه که در آن

دوشنبه
هشتم

طرابزون
بابا، موحده

طرابزون

مکان ساخته بودند بطور مربع مستطیل واقع شده و رومیان طرابزوس گفتند یعنی شبیه بشکل مستطیل و فقره بلحن عوام طرابزون شد و اسم طرابزون در کتاب قدیم هست و در معجم البلدان طرابزنده ضبط کرده و اردشیر بابکان تا این مکان با لشکر گران آمده است و در میان جنگل لشکریان خیلی عسل یافتند که نحل در درختها تنیده خانه بود از آنها خورده و معلوم شد سمیت داشته خیلی از لشکریان اردشیر بابکان تلف شدند و طرابزون در دامنه کوه واقع است که خانها بروی یکدیگر است خیلی باصفا و باجلوه است و تقریباً سی هزار جمعیت دارد و از اغلب دول خارجه در اینجا قونسول است و عرض طرابزون چهل و یک درجه و صفر دقیقه است و طول او سی و نه درجه و چهل و پنج دقیقه است و در اینجا حاجی آقابیک ترجمان سفارت اسلامبول را جناب معین الملک وزیر مختار اسلامبول فرستاده بودند و در ساعت چهار از ظهر که یکساعت بغروب مانده باشد کشتی از طرابزون حرکت کرد و از پوتی تا اسلامبول محل توقف کشتیها بتفاوت زمان و وقت بارگیری بقدر یکشبانه روز میشود اول باطوم ثانی طرابزون ثالث پولادخانه رابع کیره سون با کاف عربی خامس اردو سادس سامسون سابع اینه بولی بتقدیم الیاء المثناة علی النون الموحده و اول غروب آفتاب در کنار قریه پولادخانه لنگر انداخت و بقدر یکساعت توقف کرد که بارها را آوردند و کپیتان گفت دیگر امشب در کیره سون توقف نخواهیم کرد یکسر باردو میرویم و کنار دریا از طرف یسار همه جا کوهسار و جنگل و دهات است که موج آب بدامنه کوه میخورد و بخلاف مازندران و گیلان که همه جا کناره دریا صحراست و یکساعت و یکربع از شب سه شنبه نهم گذشته از لنگرگاه پولادخانه راه افتادیم الحمد لله تعالی دریا در کمال ملایمت و سلامت بود نیمساعت بنصف شب مانده کشتی در برابر اردو لنگر انداخت و من از صدای لنگر بیدار شدم و بقدر یکساعت توقف کرد و اردو بد لنگرگاه است که باصطلاح اهالی فارس خور میگویند و مثل باطوم هیچ لنگرگاه خوب ندارد و بعد از طرابزون بهتر است و اول طلوع فجر که نیمساعت از دو ساعت گذشته بود راه افتاد و امشب دریا خیلی خوب و ملایم بود که ابداً برای هیچکس هیچ تغیر حالتی نشد و من ایستاده نماز میکردم هیچ معلوم نبود و از باطوم بسامسون حرکت کشتی رو بمغربست و از سامسون تا بندر سینوپ ما بین مغرب و شمال است و از سینوپ تا اینه بولی باز بمغرب است و از اینه بولی تا دهنه بوغاز ما بین جنوب و مغربست و بمغرب مایلتر و از دهنه بوغاز تا اسلامبول رو بجنوبست و منتهای

اردکلی — ارکلی — سینوب — سنه ۱۲۹۲

عرض دریا از بندر ادیسه که طرف شمال است تا بندر ارکلی است که طرف جنوبست که پنج درجه و نصف فلکی است و از ارکلی تا دهنه بوغاز صد میل انگلیسی است و کمتر عرض دریا ما بین دماغه کریم که نزدیکی بندر اینه بولی است تا دماغه سارچ است که در مملکت قرم است که در جنوب شرقی سواستپل واقعست که آنجا عرض دریا دو درجه و بیست و پنج دقیقه فلکی است و منتهای عمق دریا در نزدیکی بندر نوروسیسک است که از بنادر شمالی دریای سیاه است که در آنجا هزار و بیست و یک قلاچ است که در عرض چهل و چهار درجه و نوزده دقیقه شمالی و در طول شش درجه و بیست دقیقه پطربورغ است که در طول سی و شش درجه و سی و هشت دقیقه گرینیچ است و قعر دریا چندان عمق ندارد و کنارهای شمالی عمیقتر از جنوبی است و هیچ جزیره هم ندارد مگر دو سه جزیره نافابل که در طرف ادیسه است که از کوچکی در اغلب نقشها نمینویسند

روز سه شنبه نهم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ دو ساعت بغروب مانده در برابر بندر سامسون لنگر انداخت و امروز دریا بسیار ملایم آرام بود که هیچ انقلاب نداشت و از اردو تا سامسون سه ساعت و نیم حرکت کردیم و لنگرگاه سامسون نیز چندان خوب نیست کشتی در نیم فرسخی ایستاد و از شب چهارشنبه دهم شوال دو ساعت رفته کشتی حرکت کرد و سامسون نیز در دامنه کوه واقعست و جنگل بسیار دارد و از ولایت آماسیه که در دو منزلی سامسونست صندوقهای فندق و آلو و سیب آورده اند که باسلامبول ببرند و تجار ایرانی بکشتی با میرزا بهرام وکیل آمدند و از شب سه ساعت و نیم گذشته دریا طوفان شد نعوذ بالله من غضب الله باران آمد حالت همراهان هیچیک بسلامت نبود نه قدرت برخواستن و نه حالت نشستن شعر قاضی یحیی بن اکثم بیادم آمد که برای مأمون میخواند

وقال خذ قال کفی لا تطاوعنی ❊ وقال قم قال رجلی لا تواتینی ❊ قال الله عز وجل وتری الناس سکاری وما هم بسکاری چون نیت این مردم قصد زیارت آستان ملایک پاسبان حضرت رسالت پناه است انشاء الله خداوند حفظ خواهد کرد و عرض سامسون چهل و یک درجه و بیست دقیقه شمالی و طول او سی و شش درجه و بیست دقیقه گرینیچ است

روز چهارشنبه دهم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ نیز باز بهمان حالت طوفان بود که کپیتان در صفحه کشتی یکدقیقه نمیتوانست بایستد و حالت من نیز بهم خورده و برای حدی حرکت در کشتی مقدور نبود فریح بنا تهوی وموج بنا تعلو

تا نیم ساعت بغروب مانده که در برابر اینه بولی لنگر انداخت قدری باد آرام گرفت بیست ساعت تمام طوفان
بود و کپیتان متصل می آمد پشت پرده دلداری میداد که من از کشتی خود اطمینان دارم و انشاء الله خدا رحم
می کند و اهل کشتی که زیادتر از دویست نفر حاج بود حالت آن داشتند که برخیزند یک استغاثه بدرگاه
الهی بکنند و دریای سیاه آخر روسیاهی را آورد و عجبست که از یونانیان تا کنون این دریا را بهمین اسم خوانده اند
یونانیان پونطس می گفته اند که بمعنی سیاه است و در انگلیسی بلاک سی می گویند یعنی دریای سیاه و در فرانسه مر نوار
میگویند یعنی دریای سیاه و در ترکی قرا دنگز گویند یعنی دریای سیاه و آب دریا نیز بسیاهی مایل است
که اسم با مسمی است القصه از شب پنجشنبه یازدهم ده ساعت و یکربع گذشته کشتی راه افتاد و اینه بولی هم
مثل بایرنبا در دامنه کوه است و جنگل بسیار دارد و الحمد لله شب بسلامت گذشت ولی از بسکه شب در ابر بود
بپایان نمیرسید وَلَیْلٍ اُقَاسِیهِ بَطِیءِ الْکَوَاکِبِ دم صبح هوا خیلی سرد شد کوزه آب مثل
آبهای سرد در تابستان بود و بندر اینه بولی در عرض چهل و یک درجه و پنجاه و شش دقیقه و طول سی و سه درجه
چهل و دو دقیقه گرینویچ واقعست

بونطس
با باء موحده و نون

مر نوار

بلاک سی

روز پنجشنبه یازدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ در دریا اگرچه باد از طرف مقابل بود ولی چندان اذیت
روزهای پیش که بسار طرف یسار بود امروز همه اطراف دریا است و از شب جمعه دوازدهم شوال چهار ساعت
و پنج دقیقه گذشته که از نصف النهار تقریباً نه ساعت گذشته الحمد لله وارد بوغاز اسلامبول شدیم که یونانیان
باسفرس گویند و معنی باسفرس گذرگاه گاو است چه بس با باء موحده معنی گاو و فرس بروزن عنق بمعنی
گذرگاه است یعنی عرض بوغاز آنقدر است که گاو میتواند ازین طرف بآنطرف عبور کند و پس از مسافت
نیم ساعت لنگر انداختند که فردا صبح وارد اسلامبول شوند و در کشتی در طرف یمین خارج از کشتی متصل بمجر
کشتی چراغ سبز می گذارند و در طرف یسار چراغ قرمز میگذارند که اگر کشتی از مقابل بیاید طرف یمین و
یسار کشتی مستقبل را بداند و طوری حرکت بکند که بیکدیگر نخورند که شکسته شوند

سنه ۱۲۹۲

باسفرس

روز جمعه دوازدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ مطابق دوازدهم نوامبر انگلیسی سنه ۱۸۷۵ مسیحی شش ساعت از
روز گذشته وارد دار السلطنه اسلامبول شدیم که ملای روم استنبل در مثنوی بسته است چنانچه فرموده

سنه ۱۲۹۲
سنه ۱۸۷۵

پیش افکند اطلس استنبلی ❊ سوی شهر استنبل بگذار ❊ تعالی الله زمینی آسمان وار ❊ و عثمانیها پس از آنکه
قسطنطنیه را فتح کردند اسلامبول نامیدند یعنی اسلام فراوان است و بول بروزن قُل در ترکی بمعنی فراوانست
و در ترکی واو علامت ضمه ماقبل است که تلفظ نمیشود یا پل با باء موحده مضمومه محرف همان پل است که با بای فارسی
مضمومه بیونانی بمعنی شهر است یعنی شهر اسلام و اصل آن بتلفظ یونان ایس تین پلیست که ایس حرف تعریف است
و تین حرف اضافه است مثلاً یکی میپرسید کجا بودی میگفت ایس تین پل یعنی فی البلدة و ترکها گویند شهرده بودم در
آنوقت قسطنطین پل یعنی شهر قسطنطین آباد و شهرهای دیگر نسبت بانجا قابل نبوده از آنجهة مطلقاً باسلامبول شهر میگفته اند
از آنجهة ایس تین پل بمرور زمان استنبل شده است که اکنون اسلامبول می گویند مثل آنکه ایساغوجی که کتاب منطقست
او را معانی ما لا یرضی صاحبه می کنند که کلیات خمس باشد که جنس و فصل و نوع و عرض عام و عرض خاص است و
حال آنکه هیچ ربط بهم ندارد ایس حرف تعریف یونان است و آگوژی بمعنی بخبری در آمدن و دخول است ایس
آگوژی یعنی المقدمه و المدخل چون منطق مقدمه علم حکمت است از آنجهة ایس آگوژی می گفته اند و معرب و محرف
کرده ایساغوجی گفته اند القصه بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ تاریخ فتح اسلامبول است که سلطان محمد ثانی ملقب
بفاتح شد الحق فتح ترکی و تاریخ ترکی است و از آن بعد پایتخت سلاطین عثمانی اسلامبول شد و سلطان محمد
ثانی پسر سلطان مراد ثانی است پادشاه با عزم و حزم بود پس از حکمرانی سی و یکسال در سنه هشتصد و هشتاد و شش
وفات یافت و در میان بوغاز از دو طرف آثار برج و باره است که یکی را روم ایلی حصاری و دیگری را اناطولی حصاری
میگویند که خیلی محکمست و سلطان محمد فاتح در آن میان جسر بسته است از طرف اناطولی بروم ایلی عبور کرده و از
آنطرف باسلامبول محاصره کرده فتح کرده است و دو شب پس از آنکه در بوغاز کشتی لنگر انداخت باد و طوفان شدید نشد
و تا ورود باسلامبول این صدمه را داشتیم کپتیان متصل شکرگذاری میکرد که این طوفان الحمد لله پس از ورود بوغاز شد
و الا خطر داشتیم و پس از مسافت قلیل دم گرانتین کشتی را نگاهداشت و کپتیان آدم فرستاد اخبار نموده که در کشتی
او ناخوشی نیست و از آنجا اسپتیندان حاصل کرده روانه شد و در نزدیک اسلامبول جناب حاجی محسن خان معین الملک
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه ایران بکشتی آمده ما را بسفارتخانه علیه آورد عصری جناب حاجی کامل پاشا که از
هشتاد سال زیادتر دارد و دو بار بصدارت دولت عثمانی نایل شده است بدیدن معین الملک آمد بو آمدن او را شنید پیغام فرستاد

ایساغوجی

با بای فارسی

سنه ۸۵۸

سنه ۸۸۶

نعم الاتفاق بود که من پس از مدتی از خانه در بیایم و بسفارت بیایم و امروز سرکار هم تشریف آورده باشند اکر اذن میدید بخدمت برسم تشریف آوردند خیلی آدم کاملی است مشارالیه اما دمرحوم محمد علی پاشا شوهر زینب خانم است و اولاد ندارد و دولتمند است و از احوال اللهقلی میرزای ایلخانی سابق پرسید گفتم از مرحمت ملوکانه خیلی با خوشی میکذراند سفر احضر الملازم رکابست پس از رفتن مشارالیه آرتین افندی که ارمنی است و مستشار وزارت خارجه که موقتاً قایمقام وزیر خارجه است که تا راشد پاشا از وینه بیاید و چند روز قبل صفوت پاشا که وزیر امور خارجه بود معزول شده است مشارالیه از جانب خود و از جانب جناب محمود پاشا صدراعظم باحوالپرسی آمده بود که صدراعظم مبتلا بزکام است و بستری است از آنجهة از خدمت رسیدن سرکار معذور است منهم آنچه لازمه مهربانی است کرده پس از نیم ساعت رفتند

روز شنبه سیزدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ جناب شریف عبدالمطلب که از سادات حسنی است بدیدن آمد و خیلی مرد جلیل القدر است قریب بهشتاد سال دارد خیلی از ملاقات او محظوظ شدم و بعد از آن موسیو اونو مترجم اول سفارت دولت روس از جانب سفیر کبیر به تبریک آمده بود و سعید افندی مستشار صدارت عظمی از جانب جناب محمود پاشا صدراعظم آمده بود عصری بتماشای مسجد ایاصوفیه رفتیم الحق بنای رزین و بهشتیست بنای این کلیسا در مائه سادسه بعد از عیسی علیه السلام است در زمان جستی نین اول است که در سنه ۴۸۳ چهارصد و هشتاد و سه بعد از ولادت حضرت عیسی متولد شده در سنه پانصد و بیست و هفت بتخت سلطنت جلوس کرده و در سنه پانصد و شصت و پنج مسیحی وفات یافته است و انحراف محراب قبله برای آنست که کلیسا بوده محراب را ثانیاً برای نماز ساخته اند طول مسجد دویست و شصت و نه فوت عرض مسجد دویست و چهل و دو فوت ستونهای بزرگ تحتانی یکپارچه چهل و هشت عدد که دوازده از آن سنگ سماق است ستونهای کوچک فوقانی که از سنگ مرمر است سی و شش عدد ستونهای کوچک مرمر که در غرفه های مسجد واقع است هفت عدد ستونهای چهار طاقی کوچک میان مسجد چهارده عدد سقاخانه از سنگ مرمر منبت یکپارچه در میان مسجد دو عدد ابواب نفس جامع نه و رواق جامع ده باب اشکال ملائکهای زیر گنبد چهار شکل است که صورت چهار ملک مقربست و صورتشان درست معلوم نیست الواح بزرگ که بخط طلا

ارتین

وینه

سنه ۱۲۹۲

موسیو اونو

ایاصوفیه

جستی نین

سنه ۴۸۳

سنه ۵۲۷

سنه ۵۶۵

اسماء مفصله در آن مرقوم است هشت لوح است الله محمد ابوبکر عمر عثمان علی حسن حسین و بر این بنده اسباب حزن و ملال شد که از قوت دولت اروپا و ضعف دولت عثمانی و قرض بی اندازه و مخارج تازه بتازه خدا نکرده عنقریب باز این مسجد بحالت اولی عود خواهد کرد و مصداق قصیده یحیی قرطبی که در وقعه اندلس گفته اینجا صادق خواهد شد

حَیْثُ الْمَساجِدُ قَدْ اَمْسَتْ کَنائِسُ ما * بِهِنَّ اِلّا نَواقیسُ وَصُلْبانُ * حَتَّی الْمَحارِیبُ تَبْکی وَهِیَ جامِدَةٌ * حَتَّی الْمَنابِرُ تَبْکی وَهِیَ عیدانُ * وَلِلْمَصائِبِ سُلْوانٌ یُهَوِّنُها * وَما لِما حَلَّ بِالْاِسْلامِ سُلْوانُ

و جناب کینیاز مرسکی در تفلیس حضور مذکور داشت که در سنه ماضیه سلطان هفده کرور پول ایران بمصارف خود و متعلقان خود رسانیده و وزراء از ترس تو انسته اند دم بزنند و کم بکنند و این فتنه ولایت سرب و بوسنه که صد هزار قشون در این سال مأمور آنجا شده است روزی صد هزار لیره خرج دارد برای دولت خسران عظیم شده است و بالفعل سالی چهارده کرور لیره انکلیسی نفع پول استقراضی از خارجه را میدهد و باز کینیاز مرسکی در تفلیس بمن میکفت اگر یکسال این لشکرکشی طول بکشد دولت عثمانی بکلی تمام است و نفع قروض را نیز امسال بهمین جهة نصف کرده اند و اهل اروپا که طلب دارند بشکایت برخواسته اند خلاصه از مسجد ایاصوفیه به آت میدانی رفتیم که در برابر جامع سلطان احمد است و تکلی داش آنجا منصوبست و در هر طرف او اشکال حیوانات و طیور را نقر کرده اند و لیکن بقاعده نقاشی صحیح نیست و پاره خطوط دارد که علامتست و آن سنگ ذوار بعه اضلاع است و یکپارچه است بطور مخروط بالا رفته و تقریباً دوازده ذرع ارتفاع دارد که در قاعده او یک سنگ سفید بزرگ یکپارچه است که اشکال قدیم را نقش کرده اند و خیلی شبیه است باشکال نقش شاپور که در شاپور کازرون فارس منقور و منقوش است و در مقابل این تکلی داش که یکپارچه سنگ است باز بهمان طور از سنگهای کوچک مربع مناره ساخته اند و ارتفاع او زیاده از تکلی داش است عجب است در این طول زمان از زلزله و باد و باران آن مناره اگرچه قدری خراب شده ولی بکلی منهدم نشده است و این هر دو از بناهای زمان قیاصره است

روز یکشنبه چهاردهم شوال سنه ۱۲۹۲ بعد از ظهر اول تماشای اسلحه خانه و توپخانه رفتیم و از جانب دولت رسمیه

اندلس

آت میدانی
یعنی میدان اسب دوی

تکلی داش
یعنی سنگ نصب شده

سنه ۱۲۹۲

میرآلای مأمور بود که براهنمائی همراه باشد وقت رفتن توپخانه در حین عبور شترمرغهای سلطان و زرافه‌های
سلطان را با گوسفندهای دُم دراز که مثل گاو دُم دارد تماشا کردم شصت شترمرغ بود و دیدم که بعضی سیاه رنگ
و بعضی خاکستری رنگ است و چهار زرافه و چهل پنجاه راس گوسفند بود و بعضی از آن گوسفندها چهار شاخ داشت
و در توپخانه چهارصد لوله توپ فولادی کروپ بود که از ته پر میشد و ششخان است و باقی از توپهای فولادی
غیر کروپ بود که از ته پر میشد که تازه آن توپخانه را در نزدیکی سرای همیون ساخته اند و خیلی محکم و
خوب بود و این سوای محله توپخانه است که در میان محله فندق لی و قلاته واقعست و از آنجا بخزانه رفتیم جواهرات
رقیم (?) چند قطعه زمرد بزرگ است که یکی هم من بنظر آمد که از معدن در آورده اند قدری از آن سنگ
طبیعی است که هنوز از اثر آفتاب زمرد نشده است و باقی زمرد است و چند قطعه زمرد دیگر هم بود که خیلی
امتیاز داشت و در تخت عزه هم که سلاطین قدیم روز عرفه می‌نشسته اند از قبه وسط او منگوله آویخته اند که یک قطعه
زمرد بسیار خوب ممتاز دارد که بنظر از سیصد قیراط زیادتر آمد و تختی که از هند ساخته اند و آورده اند
طرح تازه است و قبه‌های یاقوت نشان قشنگ دارد و انواع اسلحه از شمشیر و گدّه و خنجر و غیره است
که از سلاطین ماضی مانده است و یک زوج رکاب مرصع است که نادر شاه فرستاده است و از آنجا بکتابخانه
سلطان احمد ثالث رفتیم تخمیناً شش هزار جلد کتاب دارد چیز تازه که بود قرآن خط حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام بود رقم داشت که در سنه بیست و نه هجری مرقوم فرموده اند و قرآن تمام است و در پوست آهو است
و در آن کتابخانه قصیده خمریه میمیه ابن فارض بخط میر عماد بود که خیلی امتیاز داشت که در سنه هزار و هشت
هجری نوشته است و چند جلد مختصر تاریخ دمشق دیدم دیگر فرصت ملاحظه نبود و از سبعه شیخ عطار نسخه
ستّه شیخ عطار بود که باسم شاهرخ پسر امیر تیمور گورکان موشح بود خیلی سنگین بود که وزن کتاب دو
من میشد میگفتند در آهار کاغذ کتاب صنعتی بکار برده اند که این طور سنگین است بر من چیزی معلوم نشد
و در عمارات سلطانی کوشک سلطان عبدالمجید خان مرحوم خیلی ساده مرغوب مطلوبست و بدریا از دو
طرف نگاه میکند گفتند در آخر عمر ساخته زیادتر از یک عید اینجا جلوس نکرده است و در باب همیون که بباغ
باز میشود از دو طرف درخت سرو است با درکیاس قبه التی الانحراف و اعوجاج دارد که در زمان جان سرتیب در

سنه ۱۰۰۸

این مدت متمادی که مکرر آمده بود ملتفت نشده بود و می گفت چون همیشه با جمعیت و سفرا می آمدم ملتفت نمی
نشده‌ام و اکنون سلطان این عمارت را متروک داشته در عمارت بشیک طاش که در کنار بوغاز که در
نزدیکی محله قلاته است منزل دارند و گاهی باین عمارات تشریف می آورند و عمارت دیگر عرض اوده سی است
که در آنجا تخت طلای دانه نشان است که تخت جلوس است که در قدیم آنجا سفرا را پذیرائی می کرده اند
که بعرض میرسانند (اوده بترکی رومیت بمعنی وطاق است و سی حرف نسبت است) و بمنزل که مراجعت
کردم رضا بیک سرعسکر دولت عثمانی (که چندین مرتبه معزول شده و منصوب شده است که در زمان سلطان
محمود خان خدمتها کرده و آن وقت باین چی باشی بوده و از هفتاد سال زیادتر دارد و خیلی پیرمرد مبادی آداب
خوش رومیت) بدیدن آمده بود و کمال افندی که در عهد شاهنشاه مرحوم بطهران آمده بود و دو سال در طهران
اقامت داشته اکنون پاشا است باتفاق ایشان بوذند که حالا وزیر اوقافست و وقتی هم که اعلیحضرت شاهنشاهی
در سنه ۱۲۸۸ هجری بزیارت عتبات عالیات رفته بودند مشار الیه از جانب دولت عثمانی بجهة آنکه فارسی
میدانست بمنصب پاشائی سرافراز شده بمهمانداری رفته بود و بعد ناظم افندی که در طهران مدتها
شارژ دفر بود بدیدن آمده بود

روز دوشنبه پانزدهم شوال سنه ۱۲۹۲ برحسب اتفاق بین الطلوعین هوا صاف بود تابش ماه و درخشیدن شفق
مشرقی عکسی در آب دریا انداخته بود که خیلی تماشا داشت و پس از طلوع آفتاب روی عمارت قلاته را چنان مه
و حباب گرفت که خانهای قلاته نمایان نبود و آفتاب کالملاحف المعصفرة بر در و بام تابش داشت
و پس از نیم ساعت مه و دمه تمام شد هواء کایام الهوی فرط رقة * وقد فقد العشاق
فیها العواذلا * و بعد از ظهر با جناب وزیر مختار بخانه عبدالله عکاس رفته عکس انداخت بعضی ایستاده
با لباس رسمی و بعضی نشسته با لباس غیر رسمی و صورت شاهنشاه مرحوم محمد شاه را که میرزا ابوالحسن نقاشباشی
کشیده بود دادم عکس بیندازد که هیچ از آن شبیه تر صورتی نبود که آن صورت مبارک انشاء الله بیاید
از آنجا بجامع سلطان سلیمان اول رفتیم الحق بعد از ایاصوفیه بنای عالی است و از مساجد خوب و بناهای تخییل
که نظیر نداشته باشد و چهار ستون بلند یکپارچه دارد که دایره هر یک تقریبا پنج ذرع میشود (و سلطان سلیمان

سنه ۱۲۸۸

سنه ۱۲۹۲

سلطان سلیمان اول

اول پسر سلطان سلیم است و در نهصد و بیست و شش جلوس کرد و پس از حکمرانی چهل و هشت سال در نهصد و هفتاد و چهار تاج و تخت را وداع کرد و محاصرهٔ اول وینه در زمان او در سنهٔ ۹۳۶ اتفاق افتاد) القصه از آنجا بموزهٔ اشکال ینگی چری رفتیم که با آن لباسهای غریب و صورتهای مهیب از موم ساخته نگاه داشته‌اند و آنچه دانستیم اغلب آن اشکال را اعاده اعالما چنان مهیب ساخته‌اند که در نظر مردم این زمان محل حیرت و استهزاء باشند هیئت و ترکیب لباس و زینت که آنطور بوده است که صدر اعظم عمامهٔ سفید بترکیب شاه کلاه ایران بقدر گوهٔ آرارات بر سر مینهاده و از شیخ الاسلام همان ترکیب است ولی عمامه مدور است ولی لازم نکرده است که همهٔ آن تماثیل قامتهای با بلندی و ماهیچهای آن بزرگی و چشمهای آن گشادی و دریدگی و ریشهای آن ترکیب غریب داشته باشند و قتل ینگی چری که سلطان محمود خان ثانی اقدام کرد در سنه هزار و دویست و چهل و یک است که غزای اکبر تاریخ آن واقعه است تا کنون پنجاه و یکسال گذشته است و البته اشخاصی حالا مانده‌اند که آن اشخاص را بشخصه دیده و شناخته باشند هرگز چنین صورتهای مهیب و هیئتهای عجیب نداشته‌اند و ینگی چری هم طایفهٔ مخصوصی نبوده است که بگوئیم جنس و هیئت خلقی و طبیعی آنها این طور بوده است هر کس که داوطلب میشد و بعسکر داخل میشد او را ینگی چری میگفتند یعنی چریک تازه زفته زفته کاف را برای تخفیف حذف کرده ینگی چری گفتند و مثل غلامان ترک که در عهد خلفای عباسی در عزل و نصب خلفا مختار شدند کار این طایفه هم بانجا کشید تا سلطان محمود خان اقدام بکار بزرگی کرد و جمیع آنها که پیالهای پشمی بر سر داشتند در عزل و نصب و قتل سلاطین مختار بودند یکمرتبه هلاک و بوار شدند و این کار شتر که برحزم و عزم آن پادشاه دلیلی بزرگیست القصه در زمان ما هم سی سال قبل کلاههای دراز رسم بود که بقدر نیم ذرع میشد حالا که کلاه کوتاه شده است در صورتها و اشکال که آن کلاهها را مشاهده میکنیم تعجب میکنیم و آن لباسهای غریب و حمل چندین قسم اسلحهٔ عجیب که استعمال او در جنگ برای یکشخص ممکن نیست برای آنست که مردم دیگر بصرافت آن زمان نباشند و نفرت از آن لباس و اساس داشته باشند و از آنجا باز دیدن شریف عبد المطلب رفته استمداد فیضی شد پسر وسط مشار الیه شریف حالا بمکهٔ معظمه رفته است و او سفارش میکرد که در مکه خدمت شما میرسد و از آنجا بمنزل برگشتیم و جناب معین الملک از منزل عبد الله پاشا احوال پرسی جناب صدر اعظم محمود پاشا رفت و زود برگشت و عکس او را هم تا نیایا با هم انداختیم

روز سه شنبه شانزدهم شوال سنه ۱۲۹۲ بعد از ظهر جناب

سر هنری الیوت سفیر کبیر انگلیس بدیدن آمد مدت هشت سال است که در اسلامبول اقامت دارد و بجهه تعمیر سفارتخانه در یالی بودند و از آنجا تشریف آورده بودند و از خطوط سرحدیه حرف در میان آمد و بعد از آن جناب مدحت پاشا والی بغداد آمدند که حالا وزیر عدلیه است مذکور داشتند مدتی با هم همجوار بودیم خیلی میل خدمت شما را داشتم منهم همانطور اظهار اشتیاق کردم قدری اختلاج در چشم و روی پیدا کرده است اگر زیادتر نشود چنانچه سبب معزولی صفوت پاشا وزیر امور خارجه که در همین چند روزه اتفاق افتاده بجهه اختلاج چشم و ابرو و دهن و رو بوده است که خاطر سلطان از دیدار او مشمئز شده است از آنجهه صفوت را اگر نموده معزول فرموده‌اند و بعد هوبرت پاشا بابا، موخع ادمیرل (یعنی امیر البحر آمد) مشار الیه انگلیس است ولی نوکر دولت عثمانی است در جنگ کریت خیلی خدمت کرده است افسوس میخورد که در این جنگ هرسک و سربیا نیست که من بتوانم خدمت بکنم و مشار الیه رفت باز مدحت پاشا تشریف داشتند و صحبت زیاد در میان آمد و همه غمخواری دین و دولت اسلام بود که با یکدیگر آهن سرد می کوبیدیم و مهتاب میپیمودیم علی الاسلام و العرب السلام

روز چهارشنبه هفدهم شوال سنه ۱۲۹۲ در منزل بودیم و بتهیهٔ رفتن پرداختیم شب پنجشنبه هجدهم که بحساب فرنگی شب چهارشنبه است (چراکه حساب فرنگیان از نصف اللیل الی نصف اللیل است لهذا تا نصف اللیل پنجشنبه از چهارشنبه محسوب میشود) معین الملک وزیر مختار باصرار مهمانی کرد که خلاف شأن سفارت است که شاهزادهٔ معروفی از ایران بیاید و معارف و اعیان این مملکت از خارج و داخل شما را نبینند و نشناسند من هر قدر طفره زدم تمکین نکرد لهذا در سفارتخانه مهمانی مفصلی بسیار خوبی راه انداخت که خیلی امتیاز داشت و پیش از شام در اوطاق دیگر اوضاع مشروبات بود یکی یکی بآنجا رفتند کمال پاشا وزیر اوقاف چون فارسی میدانست نشسته با من صحبت میکرد و در طرف دیگر حالت پاشا وزیر والدهٔ سلطان بود من به کمال پاشا گفتم رفقا در آن اوطاق انتظار شما را دارند اگر شما هم رفاقت با ایشان دارید بروید گفت استماع فرمایشات شما لذیذتر است بعد که دانست شام نزدیک است برخواست و رفت حالت پاشا خواند که می حرام و لی به از مال اوقاف است به خیلی خوب مناسب خواند و بعد حالت پاشا تنها ماند گفتم اگر شما هم میل دارید بروید گفت من نمیخورم گفتم تارک هستید یا تائب گفت هردو را حساب بفرمایید و بعد که سفیر کبیر دولت روس آمد او هم رفت

بامیرزا جواد خان بحضرات پیغام دادم که حالت پاشای گوید ❋ سخن درست بگویم نمیتوانم دید ❋ که می
خورند حریفان و من نظاره کنم ❋ معین الملک برضا پاشای سرعسکر باشاره نشاره داد خیلی سرمرد زنده دل است
خود را بجماعت رسانید و بعد نریمان خان سرتیپ مستشار سفارت تو در سر سفره حالت پاشا که طبع شعر دارد
این شعر را بدیهه گفت ❋ بو بزم شوق پرطرب شهزاده نک شکرانه سی ❋ بولدی قدوم ندن مشرف
ایران سفارت خانه سی ❋ من در وسط نشسته بودم طرف یمین من جنرال اقناتیف سفیر کبیر دولت روس
بود بسیار آدم دانای خوش سیمائی است یازده سال است در اسلامبول است نشان تمثال همیون از دولت
علیه ایران داشت و نشان اول عثمانی مرصع از دولت عثمانی داشت در این مدت هیچ کی یاد نگرفته است
و طرف یسار من مدحت پاشا وزیر عدلیه و خود معین الملک در مقابل نشسته بود طرف یمین او سفیر کبیر المانیه
و طرف یسار او رضا بیک سرعسکر دولت عثمانی بود و سایر رجال دولت عثمانی که در سفره بودند از این قرار
بود محمود پاشای داماد سلطان مرحوم وزیر تجارت عرفان پاشای رئیس شورای دولت عبدی پاشا مشیر ضبطیه
کمال پاشا وزیر اوقاف حالت پاشا کهیای والده سلطان و امین شهر جودت پاشا وزیر معارف یوسف پاشا
وزیر مالیه نامق پاشا وزیر بحریه کانی پاشا بانون وزیر گمرک ابراهام پاشا وکیل امور خدیو مصر که رتبه مشیری
دارد سعید افندی مستشار صدارت عظمی ارتین افندی مستشار و وکیل وزارت خارجه حافظ محمد بیک باش
مابین جی بجهة آنکه حضور سلطان بود بشام نیامد و در سواره آمد و جناب صدراعظم محمود پاشا بجهة کسالت
تشریف نیاورده بودند و از اعیان دول خارجه سفیر کبیر انگلیس چون در یالی بود و آمدن و برگشتن مشکل بود و عذر آورد
ایلچی مخصوص بلجیک ایلچی مخصوص اسپانیا ایلچی مخصوص یونان وزیر مختار امریکا وزیر مقیم هولاند وزیر مقیم
سوید و نوروج مامور رومانی مامور صربستان و بعد از شام بار جمعی برای سواره و اوف که شب نشینی است
موعود بودند سفیر کبیر فرانسه و سفیر کبیر اطریش و ایلچی مخصوص ایطالیا و نوری پاشا داماد سلطان عبدالمجید خان
و علیرضا پاشا و صبحی پاشا که خیلی مرد باکمالی است و خیلی با او صحبت داشتم و از او جویا شدم نسخه
کامل التاریخ ابن اثیر را دیده اید گفت عجبا که در این زمان یک نسخه او را در مصر چاپ کرده اند و برای من
یک نسخه آورده اند خیلی مشعوف شدم که هرگز گمان نمیرفت که نسخه تمام او پیدا شود و بطبع برسد القصه و جمعی

۲ اعلام شام کردیم

جنرال اقناتیف

دیگر هم از اعیان دولت و نسوان اعیان اروپا بود و بقدر سی نفر زن و صد نفر مرد در سواره بودند و بعد کانزونو
حقه باز معروف آمد که صنایع خود را بکار برد مرد زرنگ کوتاه قد خوشروئی است کو رهمه چیز شبیه میرزا ملکم خان
بنظر من آمد یکی گفت دور نیست این هم مثل او وقتی ترقی بکند گفتم ❋ ماء و لا کصدا ❋
مرعی و لا کسعدان ❋ چون بفرانسه تکلم میکرد من چیزی نمیدانستم مدحت پاشا که در پهلوی من
بود گاهی ترجمه میکرد ولی بعضی بازیها که در می آورد میدانستم کتابی بدست کامل پاشا داد که صفحه از او
باز کرده و روبروی خود نگاه داشت و گفت صفحه صد و نود و چهار است و آن صفحه را خواند و بدست یکی از آدمها
داد و آنجا هم همین طور خواند معلوم است که تمام اوراق کتاب در نظر او هست و علامتی در اوراق دارد تا آن
شخص باز کرده میداند کدام صفحه است میخواند و قهوه پختن او که از قهوه جوش قهوه شیرین گرم می آورد که همه خانمها خوردند
خیلی چابک و دستی و غرابت داشت و صندوقی آورد بزرگ که از اطراف چند سوراخ مدور داشت در حضور
همه نشان داد و بعد او را با طناب پیچید و کاغذ آورد سر طنابها را مهر کرد و لاک زد و در صندوق را بست و آچار را به
یکی از اهل مجلس داد بعد پرده روبروی مردم کشید صندوق را پشت پرده برد دو سه دقیقه گذشت پرده را
برداشت خود کانزونو در میان صندوق بود که انگشتهای خود را از آن سوراخها در آورده و از آن میان حرف
میزد که خانمها حظ کردند و تحسین کردند و بعد در صندوق را باز کرده او را بیرون آورده چند نفر از فرنگیها
بتماشا آمده صندوق را دست میزدند و بچوبهای صندوق نگاه میکردند که رخنه داشته باشد خیلی استغراب
و استعجاب داشتند ناظم افندی آمد چون فارسی میدانست پرسید که فلانی بنظر سرکار چه طور آمد گفتم این کار
او از همه سهلتر است یا اینکه در صندوق را قفل کرده آچار را بدیگری داد که در نظر مردم در بسته شدن
صندوق شبهه نباشد صندوق دو مفتاح دارد یکی نزد آن شخص است و یکی نزد خودش است و اینکه لاک زد
و مهر زد شما که ندیده اید منکه ندیده ام که باز کردن او مشکل باشد و بستن ریسمان هم خودش مثل دستمال کردن طوری
میبندد که بیک حرکت باز میشود اینکه پشت پرده بود ما نمیدیدیم باز کرد در میان صندوق نشست و شاگرد او باز سر صندوق را
بست یا آنکه یک تخته از تختهای صندوق فنری دارد که میتوان بست و باز کرد که از آنجا داخل شده باشد
طنابرا که بالای صندوق کشید و بست از آن طرف فنر کشیده بسته که آن تخته صندوق بر داشته و بسته میشود

هرچه هست خیلی چاپک دست است کاغذی آورد من با مداد نوشته لفظ خوب و عدد ۱۵ فرنگی و مدحت
پاشا چیزی نوشت سفیر کبیر روس نوشت و دو نفر دیگر نوشتند و او را گرفت بدست یکنفر داد
سوزاند و بعد رفت بر سر جعبه خودش پاکتی آورد در میان هفت پاکت همان خط را درآورد و نشان داد بهیات
که بعد از سوزاندن اعاده معدوم نخواهد شد تردستی و چاپک دستی این بود که او را در میان پاکتها گذاشت یا پاکتها را
بعرض قیچی کرده بوده در میان هم گذاشته و او از دور سر پاکتها را پاره می کرد و از میان پاکت هفتم درآورد
و خاقانی خوب گفته ❊ ما ایم نظارگان غمناک ❊ زین حقه سبز و مهره خاک ❊ این حقه و مهره تا بیجا بند
هر کیسه عمر میگشایند ❊ و بعد از حقه بازی مجلس بال شد خانمها و مردها برقص افتادند و پنج قسم رقص کردند
که بی تنور ابجالت رقص مینواختند و این خانمها را این مردها چسبیده کردند هر که دست دراز می کرد خانم بیچاره
با خستگی دست بازی می کرد خانمی پیش من آمد میرزا جواد خان نایب اول سفارت فرانسه گفت که اگر بی ادبی
نباشد میخواهم دست دراز کنم که با شاهزاده برقصم گفتم میرزا جواد بگو که این سنگی یکعب نخراشیده است که از جا
حرکت نخواهد کرد و دست لطیف شما هم که به سنگ بخورد درد خواهد گرفت خیلی خندید و پردن گفت و رفت
از میرزا جواد خان پرسیدم گفت خانم مستشار سفارت نمسه است خیلی زن زرنگی است و فی الحقیقه عالم غریب است
که هیچ قباحت در نظر اهل اروپا ندارد که زنها گردن و سینه و بازو را بانواع حلی و حلل آراسته با مردان
اجنبی دست بهم گرفته و دست بکمر انداخته در مجمع هزار نفر برقص و وجد می آیند صدق الله العلی العظیم
کل حزب بما لدیهم فرحون و عنقریب این عادات باهل عثمانی زود و باهالی ایران قدری دیرتر سرایت
خواهد کرد ❊ یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد ❊ و در میان زنها که میرقصیدند یکنفر مادر و دختر یهودی بودند
دخترش زنجیر نقره در کمر داشت و زیادتر از اهل اروپا میرقصید ناظم افندی که سالها در طهران شارژدفر بود
گفت این یهودیست که میرقصد گفتم در مذهب یهود با آن سختی که در مذهب دارند این اعمال که برو سینه باز باشد
خلاف شرع است گفت حالا اینها هم سویل زاسیون شده اند و عنقریب همه ولایات سویل زاسیون خواهند شد
از عمر ما چیزی باقی نیست ولی آینده گان خواهند دانست که هرچه نوشته شد حق است در ایران بلکه تمام آسیا زنها
هر هفت نهاده با روی گشاده در کوچه و بازار حرکت خواهند کرد و لم یبق من الاسلام الا اسمه

پری نیوغی

پردن
یعنی العفو

سویل زاسیون

و درس دستمه نماز و روزه و حج کار سفها و مجانین خواهد شد میخندند روزگار و میگرید چرخ ❊ بر طاعت
بر نماز و بر روزه ها ❊ و عقد و نکاح را برای شهرت و صلاح حفظ خواهند نمود و اطفال که لب از شیر شستند تعلیم
زبان فرانسه خواهند گذاشت خواندن قرآن چنان منسوخ شود که اگر کسی احیانا بخواهد یاد گیرد باید بحجاز و مدینه برود
علی الظاهر از آثار فلکی و اسباب ارضی چنین مینماید تا از پرده غیب چه درآید و مشیت مالک الملک حقیقی بچه قرار
گیرد و در کتاب روزنامه اینقدر کافی است

روز پنجشنبه بیستم شوال سنه ۱۲۹۲ کامل بیک تشریفات چی باشی شش ساعت بغروب مانده کالسکه مخصوص
چهار اسبه از جانب اعلیحضرت سلطان آورد که این بنده را احضار فرموده بودند در میان کالسکه با کامل بیک
صحبتها شد جوامع را از او پرسیدم گفت در ولایت ما جامع چوق نماز قیلان آز یعنی مسجد بسیار است و نماز
خوان کم است گفتم دور نیست چندی بگذرد بگویند جامع چوق نماز قیلان یوق یعنی مسجد بسیار و نماز خوان نیست
خیلی خندید و گفت درست فرمودید از اتصال اروپا و راه آهن و آبور همه چیز نزدیک است مثل اروپا شود
اگر در ایران هم راه آهن باز بشود آنجا هم رفته رفته از اتصال اروپا بصورت ما خواهند شد و میگفت سی و یکسال است
تشریفات چی باشی هستم ده ماه معزول بودم دریغ داشتم وقت آمدن حضرت شاه باسلامبول من معزول بودم
گفتم اگرچه در این ولایت عزل و نصب بلا سبب است اما سبب معزولی شما چه بود گفت کارهای خدیو مصر با من بود
و مدتی گذشت مصلحت خود را در مداخله امور او ندیدم استعفا کردم و وقتیکه خدیو مصر باسلامبول آمد از من
شکایت کرد معزول شدم و پنج و نیم بغروب مانده وارد عمارت سلطانی شدیم در بیشک داش است که دولمه
باغچه سی میگویند دستی آنجا را پر کرده اند و بسیار خوب عمارتیست و از هر جهه امتیاز دارد و شانزده ستون
مرمر منقش یکپارچه در وسط آن عمارت که از پله ببالا میروی تعبیه کرده اند که خیلی خوب بود و وقت دخول بالقدر
چند دقیقه در اوطاق دیگر نشستیم قهوه آوردند و بعد بین چی باشی آمد اخبار کرد با وزیر مختار معین الملک از
پلها بالا رفته در عمارت دیگر بخدمت سلطان مشرف شدیم و اعلیحضرت سلطان ایستاده بودند من که از در
داخل شدم سرفرود آوردم سلطان پیش طلبیدند خودشان جلوس فرموده روبروی خودشان یکصندلی
گذاشته بودند اذن جلوس دادند و صندلی دیگر برای معین الملک گذاشته بودند باایشان هم اذن جلوس

سنه ۱۲۹۲

۲ با جناب وزیر مختار

بشیک داش

دولمه باغچه سی

داده‌اند و سلطان خوش چشم و ابرو و سفید چهره و شکم بزرگ و قد کوتاه و خیلی آرام و باوقار حرف میزند و آهسته حرف زدن که در حضور او بزند خوشش می‌آید در اول بار بنظر خیلی شباهت بشاهنشاه مرحوم محمد شاه دارد و برمن خیلی اثر کرد و کسی دیگر در اوطاق نبود با من چی باشی ایستاده بودند احوال مرا پرسیدند و بعد احوال قبله عالمیان را پرسیدند که شاه حضرت کجا تشریف دارند و آنجا که هستند عرض کردم چون راه شوسه مازندران تمام شده بود فصل زمستان هوای مازندران خیلی خوب است قبله عالمیان هم بعزم شکار و هم برای تماشای آن راه این روزها در مازندران تشریف دارند اعلیحضرت سلطان پرسیدند مازندران از طهران چقدر مسافت دارد عرض کردم کنار دریا هفت منزل مسافت دارد و بار دوازده منزل راه است و خیلی شکارگاه خوبست از هر جنس طیور و سباع آنجا پیدا میشود و بعد فرمودند اوصاف شاه را شنیده بودم بعد از آنکه ملاقات کردم خیلی بر اتحاد معنوی من بجهت اسلامیت زیاد شد عرض کردم حالا در روی زمین منحصر بدو پادشاه اسلام است اگر اتحاد معنوی داشته باشند البته از هر جهت باعث تقویت دین اسلام خواهد شد و در نظر خارج وقع و عظمت دیگر خواهد داشت قبله عالمیان هم بعد از مراجعت با این اسباب از ذات شاهانه تعریف و تحسین میفرمودند و انشاء الله این اتحاد دولتین باعث منافع کثیره برای رعایای دولتین خواهد شد تبسم فرمودند و گفتند همین طور است که بیان کردید بعد فرمودند وقتیکه خدمتشان رسیدید خلوص نیت مرا بخدمت ایشان عرض کنید عرض کردم البته اگر خدا حیات داد و شرفیابی حاصل شد پیش از آنکه فرمایش فرموده باشند بقبله عالمیان عرض خواهم کرد فرمودند انشاء الله بسلامت بمکه مشرف خواهید شد و عودت خواهید کرد عرض کردم امیدوارم که از توجه خاطر حضرت شاهانه باین سعادت نائل شوم و بعد قطع کلام فرمودند برخواستیم خود سلطان هم برخواستند وزیر مختار عرض کرد در مدتیکه میرزا محبعلی ناظم که برای حدود سرحدی آمده و نریمان خان مستشار سفارت که بسمت مستشاری سفارت سرفراز شده بحضور مبارک شاهانه مشرف نشده‌اند و حاضرند و مشار الیهما را احضار فرموده احوالپرسی فرمودند و بعد سر فرود آورده از اوطاق در آمدیم با بین چی باشی و تشریفات چی باشی گفتند اگر برای رفع خستگی لمحه بنشینید و تنفس بفرمائید و شربت بخورید خیلی امتنان حاصل میشود باز در آن اوطاق نشسته شربت آوردند پس از صرف شربت برخواستیم با بین چی باشی تا دم پله حیاط و تشریفات چی باشی تا دم کالسکه آمده چون تشریفات چی باشی کسالت داشت وزیر مختار گفت او را از همراه بردن تا منزل معاف بکنید عذر خواستیم

۲ در اوطاق دیگر با کامل معک تشریفات چی باشی صح

خیلی تشکر از آن کار کردم که نموده‌ایم خیلی عذر میخواست که صدر اعظم ناخوش احوال بود و وزیر امور خارجه معزول شده اگر در تعظیمات شما قصور شده باشد از آنجهت است امید است که در مراجعت تلافی بشود ۲ چهار ساعت بغروب مانده بمنزل آمدیم و دو دلمه باغچه سی در آخر قلعه است که از قلاته میگذری محله توپخانه است و از آنجا که بگذری محله فندق لی است و پس از آن محله بیشکطاش است که عمارت سلطانی در آنجاست و کنارهای قایق که باوطاقها برای ایرو و بروسط پلها انداخته بودند هیچ لایق این عمارت نبود پرسیدم گفتند چون کار از میرزاست و کار ولایت سلطانیست نخواستند که از خارج آنجا باشد بنظر من عذر نا موجه بود اغلب با پارچه ماهوت قبا و سفید پارچه پیراهن و آینه او طاق و شیشه در و چلچراغ و غیره از ولایت اروپاست گر بگویم که مرا با تو سرو کاری نیست ❊ در و دیوار گواهی بدهد کاری هست ❊ در صورت اگر کنار قایقچی خوب فرنگی یا ایرانی انداخته شود خیلی مناسب آن اوطاقهاست و آنچه در باب احضار من مذکور داشتند آن بود که ولیعهد دولت روس تمبرک دو ماه قبل باسلامبول آمده بود و چند روز که ماند سلطان او را احضار نکرد و روز حرکت او را احضار فرمودند که پس از مراجعت از حضور همایون سوار کشتی شد و روانه ولایت خودشان شدند و ما هم در این روز بسلامتی حرکت کردیم (و با این بنده هم آن طور رفتار کردند بتحمل اگر زودتر میخواستند باعث گله دولت روس میشد که در حق ولیعهد او بیحرمتی شده است) و وقت غروب آفتاب وارد کشتی شدیم کشتی کمپانی نمساوی قیم اسم او آستریاست و کپیتان کشتی انطوفی زتل است و خیلی و اپور محکمی است وزیر مختار معین الملک با اجزای سفارت تا کشتی آمده ۲ مراجعت کردند و درین چند روز زیاد زحمت کشیدند و مهمانی زرگی ترتیب داده بودند یکساعت از غروب آفتاب شب جمعه نوزدهم ۱۹ بالخیر و السعاده از بوغاز اسلامبول وابور روانه شد و بحمد الله تعالی بسلامتی و پس از یازده ساعت بگلی بولی رسیدیم و طول دریای مرمره اطی کردیم که یکصد و ده ۱۱۰ میل انگلیسی است و منتهای عمق دریای مرمره ششصد و چهل و شش ۶۴۶ قلاج است و کنار جزیره مرمره گذشتیم که مرمره در آنجا اتفاق افتاده بود و باسم جزیره مرمره این دریا موسوم است و از آنجا سنگ مرمر باسلامبول می‌آورند و گلی بولی در اول بوغاز دردنلس در طرف یمین واقعست و وابور آنجا دو ساعت مکث کرد

روز جمعه نوزدهم ۱۹ شوال المکرم سنه ۱۲۹۳ دو ساعت از دسته گذشته وابور از گلی بولی حرکت کرد پس از دو ساعت

۲ دو وزیر مختار با من در کالسکه دولتی نشستند صح

۱۲۹۳

بچاناق قلعه آمدیم چون در دریای چنبره رو آسود در سفاین دولتیه علم شیر و خورشید در بنادر برای این خبر می کشیدند
و سفاین نمسه نداشتند کپیتان دو روز پیش که بسفارت آمن بود از وزیر مختار خواهش کرد ماندار یم اگر
شما یکی بدهید که برای احترام همراه باشد کمال محبت است وزیر مختار یک پرده بتعجیل انجام داد وقتیکه بولوار
رفتیم آوردند و در دو سه بندر کپیتان کشیده بود و نمیدانست صبحی که بسطح بالای کشتی برای تماشای چاناق قلعه آمدیم
بعلم شیر و خورشید نگاه کردم دیدم دست و پای شیر بهواست و پشت شیر بطرف کشتی است بکپیتان گفتم
این شیر چرا این طور شده است ترکی کمی میدانست گفت آفندم من بلکه خیال اتیدم که ایران شیر زمین عادتی
بوده معلوم شد خیاط شبانه بتعجیل غلط دوخته است فوراً پرده شیر و خورشید را پائین کشیده بخیاط کشتی
داد در عرض چند دقیقه درست باز بدکل وسط کشید کپیتان ملول و محزون بود و من در دو سه بندر این اکشیدم
و آنها هم در جواب علم می کشیدند و چنان میدانند که این دوال کشتی من است که من بغلط این دو را ساخته ام
و در نزد آنها خجل خواهم بود و خیلی از شما ممنون شدم که ملتفت این معنی شده مرا آگاه کردید القصه چاناق قلعه
باسم ظروف سفالی که آنجا میسازند موسوم شده است و در آنجا دولت عثمانی توپ و استعداد دارد
گلولهای سنگی بزرگ از قدیم تراشیده اند که بجهه توپ و خمپاره انبار کرده اند و چاناق قلعه در وسط
بوغاز در طرف یسار است آبادی خوب دارد و در آنجا عرض بوغاز بسیار کم است که گلوله اشتغال هم از این
طرف بآنطرف میرسد و در مقابل او در طرف یمین که خاک اروپا بود قلعه ایست مسمی بکلید بحر که در انجام هم
استعداد بحریه و توپ است و وا پور در چاناق قلعه بقدر یکساعت مکث کرد و شش ساعت و نیم از دسته
گذشته وارد باغچه آداسی شدیم و در آنجا تقریباً یکساعت مکث کرد و چهار ساعت بغروب مانده کشتی روانه شد
و بعد از آنکه دو ساعت از شب گذشت ببندر می تی لین رسیدیم که عثمانی ها مدللو مینویسند مدللی بکسر
میم و کسر دال مشدده می گویند که جزیره باسم این بندر خوانده میشود و جزیره بسیار خوبیست درخت زیتون
بسیار دارد و کشتی در اینجا پنجساعت لنگر انداخت و تقریباً سی هزار نفر جمعیت دارد که مشتمل بر بیست و
چهار قریه و بندر است القصه حرکت کشتی از اسلامبول تا ازمیر از این قرار است

از اسلامبول تا گلی بولی حرکت ما بین جنوب و مغرب ❁ از گلی بولی تا چاناق قلعه تا سد البحر

چاناق قلعه

کلید بحر

باغچه آداسی

می تی لین

مدللو

سد البحر

که در طرف یسار و قوم قلعه که در طرف یمین است حرکت بجنوب مغرب است و کیپ هلس یعنی دماغه هلس در طرف
یسار است و از آن پس داخل دریای آرچی پلاگو میشود یعنی جزایر مجموعه ❁
از قوم قلعه یعنی قلعه ریگی که بالای قطعه ریگ ساخته شده تا باغچه آداسی یعنی جزیره باغچه که تمامی آنجا انگور است و بیونانی
تندوس می گویند باز حرکت بجانب جنوبست و در باغچه آداسی هم از قدیم سلاطین عثمانی توپخانه داشته اند
و بعضی بوزجه آداسی مینویسند ❁ و از باغچه آداسی تا کیپ بابا یعنی دماغه بابا حرکت کشتی قریب
بساحل است و بجانب جنوبست و یکربع میل که از بابا بورنی میگذرد حرکت کشتی بجانب مشرق است و پس از
طی مسافت شش میل منحرف شده بجنوب مشرق حرکت می کند ببندر می تی لین میرسد ❁
و از می تی لین حرکت کشتی بجانب جنوبست و جزیره مزبوره در طرف راست افتاده تا به اوزون آدا میرسد
(یعنی جزیره دراز) که در میان کپیتانهای بحریه انگلیس آداسی است مشهور است جزیره کوچکی است و در میان
خلیج ازمیر واقعست که در نقشه ها خلیج سمیرنه مینویسند ❁ و از سمیرنه کشتی چهار میل بجانب جنوب
مشرق میل کرده پس از آن پانزده میل بمشرق حرکت می کند تا ببندر ازمیر میرسد ❁
و از بابا بورنی که قدری بگذری یکقطعه سنگ بزرگی میان دریا است که بانگلیسی راک با کاف عربی میگویند
کپیتان واپور را بقدر دو میل با عوجاج حرکت داد که بآن سنگ بزرگ برنخورد و میگفت بسی کشتیها در همین
سنگ شکسته خاصه که باد و طوفان باشد و امروز در طی مسافت که بالای سطحه کشتی بودم یک کشتی واپور بزرگی از
پهلوی ما گذشت که علم عثمانی داشت کپیتان قدری ترکی میدانست گفت یازیغ واپور یازیغ واپور چه بود از او
پرسیدم گفت این واپور فیض الجهاد است که عباس پاشا حاکم سابق مصر به سیصد هزار لیره تمام کرد و بسلطان
عبدالمجید خان پیشکش کرد که در میان واپورها باین خوبی در هیچ دولت نبود و ضایع این واپور را هیچ واپوری
نداشت معلوم نشد چه کردند حالا این واپور یازیغ را همین پی کنده فرستاده اند (و یازیغ در ترکی بمعنی بیچاره
و حقیر است) بطوری تأسف داشت که گویا پدر او مرده باشد (قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری)
روز شنبه بیستم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ سه ساعت از دسته رفته یکساعت از روز گذشته بلنگرگاه بندر ازمیر
رسیدیم و محمد آقای قونسول ما بلباس رسمی آمد و والی ولایت آیدین اسعد پاشاست که چندی هم صدر اعظم بوده

ولایات رفته بود شاکر بیک دفتردار ولایت و بود با مترجم ولایت دگران آفندی که اصل او ارمنی است
بتهنیت آمدند دعوت بنهار کرده نهار را عذر آوردم بعد سوار کرجی کشتی خودمان شدم که عثمانیها صندل
میگویند بتماشای ازمیر رفتم یکفوج نظام با موزیکان و میرالای و دفتردار ایستاده بودند و کالسکه والی پاشا
را هم حاضر کرده بقونسولخانه ایران رفته از آنجا باستاسیون و واگونهای شمندفر که دفتردار خبر کرده بود
شمندفر رفته تا بورن آباد که ییلاق شهر است بتماشا رفتیم چهار میل انگلیسی است در ده دقیقه رفتیم و در ده دقیقه
برگشتیم و اطاق بسیار خوبی شمندفر داشت که خیلی بزرگ بود و در بورن آباد بباغ یکنفر تاجر رفتیم که باغ
بسیار خوبی بانواع گلها آراسته بود و درخت نارنگی و مرکبات داشت ازمیر خیلی خوب شهری است
از شهر که بیرون رفتیم تمام صحرا درخت مرکبات بود اغلب درخت لیموی ترش است و همه قسم سبزی آلات در صحرا
کاشته بودند و سروهای بسیار خوب دارد حیف که در مزارستان و قبرستان کاشته اند و این عادت در
تمام این مملکت بلکه در فرنگستان نیز معمول است که سرو را در مزارستان میکارند اگرچه منظور خواجه حافظ
معشوق است ولی این کار رسم تاویل میتوان کرد که در آن زمان هم این معمول بوده است چنانچه گفته ۞
بسر سبز تو ای سرو چو در خاک شوم ۞ ناز از سر بنه و سایه بر آن خاک انداز ۞ خلاصه از بورن آباد برگشته
بتماشای کنار دریا رفتیم که کمپانی فرانسه سی هزار ذرع از زمین دریا را خشکانیده دریا را پس برده است و خیابان
مسطحی بطول نیم فرسخ ساخته است و در میان دریا هم دیوار می کشد که لیمان میگویند و در هنگام انقلاب دریا که
عثمانیها روزکار می گویند کشتی ها در آنجا سالم بمانند و تماشای آن دیوار که سنگهای گران سنگ را بجرّ
اثقال به دریا میریزند خیلی تماشا داشت و این کمپانی با دولت عثمانی تا پنجاه سال قرار داده است که بعد از
انقضای پنجاه سال این لیمان و این خیابان حق دولت عثمانی باشد و جمعیت ازمیر دویست هزار نفر است و غالب
طایفه روم است که در مذهب با روسیه موافقت دارند و از همه دول اروپا انجا قونسول هست و ازمیر را اهالی
یونان سمیرنه میگویند و امروز مذکور شد که پسته باسلامبول میرود کاغذهای طهران و عریضه حضور مبارک اعلیحضرت
شاهنشاهی را بمحمد آقای قونسول دادم که با پسته اسلامبول بسفارتخانه برساند انشاء الله تعالی

روز یکشنبه بیست و یکم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ ابتدای ساعت از شب گذشته واپور از ازمیر حرکت کرد روز یکشنبه

دو ساعت از دسته گذشته اول طلوع آفتاب بجزیره کینویس رسیدیم که عثمانیها جزیره سقز می گویند (و از سقز
مرادشان مصطکی است) و مصطکی بسیار خوب در این جزیره است و این جزیره در عرض شمالی سی و هشت درجه و سی
دقیقه خط استوا و طول مشرقی بیست و شش درجه گرینیچ واقع است و این جزیره با سم بندر خود موسوم است
بندر طولانی خوبیست و در کنار شهر لیمان ساخته اند که اکنون این لیمان خراب است وقتیکه در زمان قدیم دولت جنوه
در دریا تسلط داشته اند این لیمان را بنا کرده اند و طول این جزیره از شمال بجنوب بیست و چندین قریه و بندر دارد و
جزیره را باختلاف در نقشه ها دیده ام که ثبت می کنند که اوراسی او شی او چی و امینسکار زند و سه ساعت اینجا توقف کرد
و پنج ساعت از دسته گذشته حرکت کرد امروز بتماشای لنگر کشیدن او از دریا رفتیم که با ماشین بخار بسهولت
بالا می آید و اصل وزن لنگر را کپیتان گفت سی و شش قنطار است که هر قنطاری چهل و چهار حقه است و در اسلامبول
هر حقه چهار صد درم است و طول لنگر سیصد قلاج است و وقتیکه لنگر بالا آمد گل زرد داشت و ریشه علف هم
داشت که از قعر دریا بر آمده بود شعر طوفان هندی از حریبی بخاطرم آمد که خوب گفته ۞ جرمم آنجا که لنگر اندازد ۞
گردشش از چرخ اخضر اندازد ۞ با چنین جرم خوشدلم که خدا ۞ کار مجبر بحید راندازد ۞ و حکیم انوری
خوب گفته ۞ آسمان در کشتی عمرم کند دایم دو کار ۞ گاه شادی بادبانی گاه اندوه لنگری ۞ القصه
حرکت که از ازمیر شد باز بمسافتی که رفته بودیم از همان راه برگشتیم تا از خلیج سمیرنه در آمدیم چند میل بمغرب حرکت کرده
از دماغه قرابورون گذشته رو بجنوب حرکت کردیم و از کنار جزیره اسپانال متوری گذشته رو بجنوب و مغرب شد
پس از طی مسافت هشت میل بندر سقز رسیدیم که در نقشه گستر و نوشته بود و دماغه جنوبی این جزیره را با نکلیسی
ستیلیکو می گویند که محرف مصطکی است و از بندر سقز که روانه شدیم حرکت واپور بجنوب مشرق است تا از میانه دو
جزیره بزرگ سموس و جزیره کوچک فورنی میگذرد و پس از آن بجنوب مایل شد تا از بوغاز جزیره ارکی و
پاتمس می گذرد و پس از آنکه از این بوغاز گذشت همه جا از کنار جزایر اسپارادو لرو و کلیمنو و از طرف غربی
جزیره کوس و از کنار جزایر کوچک نی سرو بانون و تلوپس که ترکها مین قاپی گویند و جزیره کرکی با دو کارف
عربی می گذرد که همه این جزایر در طرف چپ واقع شده است و وقتیکه بمحاذی جزیره نی زری میرسد از کنار جزیره بسیار
کوچک مدنو می گذرد که از غایت خوردی در نقشهای کوچک ادراج نمی نشیند و از آن پس تا اسکندریه حرکت کشتی

بجانب جنوب مشرقیست که هیچ جزیره نیست در بالا حضرت آسمان و نصرت آفتاب است و در زمین تجه دریا و موج آب و فریاد رس رب الارباب است و پس و از جزیره مدنو تا اسکندریه سیصد و چهل و هشت میل انگلیسی است و پس از مسافت بیست میل جزیره رودس معروف که جزیره بزرگی است در طرف یسار بفاصله بیست میل و جزیره سطیل اسکارپنتو در یمین بفاصله ده میل هویداست و از آن پس تا بندر اسکندریه هیچ جزیره نیست حرکت واپور ما این طور بود و ۴۲ امروز کشتی بواسطه باد قدری انقلاب داشت که اکثر اهل کشتی بیحال شدند

و جزیره رودس نیز در طرف چپ ما بفاصله بیست میل انگلیسی است که از دور پیداست و از جزیره رودس که گذشتی مدیترانین و بحر سفید و آق دکنیز گفته میشود اگرچه بعضی از بوغاز گلی بولی که بیرون آمدی دریای ارچ پلگو را هم که یونانیان ای جین می گفته اند مدیترانین میشمارند (و مدیترانین لفظ لتین است مدیو بمعنی وسط است و ترین بمعنی ارضیست چون این دریا در وسط اراضی واقعشده است از آنجهة او را مدیترانین میگفته اند و من در نصاب انگلیسی گفته ام مدیترانین چیست بحر سفید ❊ کسپین سی عبارات از خزر است و بحر سفید بمحیط از بوغاز جبل الطارق که در نقشها جبرالتار مینویسند راه دارد و تمام اطراف اروپا و آسیا و افریقاست درین زمانها ایزانشمس میان افریقا و آسیا کمپانی فرانسه کنل کنده بحر سفید را ببحر احمر متصل کرده اند و دریای سفید و دریای سیاه جزر و مد ندارند و رودس بزبان یونانی بمعنی بهشت است چون این جزیره مشحون از اشجار مرکبات است و خوش آب و هواست از آنجهة رودس می گفته اند اکنون نیز خدیو مصر انجا عمارت ییلاقی دارد که هر سال و الده او و عشیره او بآنجا میروند وسط جزیره در عرض شمالی سی و شش درجه و پانزده دقیقه استوا و در طول بیست و هشت درجه گرینیچ واقعست و بیشتر عمق دریا در نزدیکی رودس هزار و هفتصد و پنجاه قلاج است و درین خطی که کشتی طی میکند بعضی جا عمق دریا هزار و دویست قلاج است

روز دوشنبه بیست و دویم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ حالت مردم بجهة انقلاب دریا خیلی پریشان بود هیچکس نتوانست که نماز را ایستاده بخواند یا غذائی بخورد همگی بیهوش و مدهوش افتاده عصری بنهار رحمت بسطحه کشتی رفتیم کپیتان اظهار شکر می کرد که دریا سلامتیست و در ماه می نیز که ماه دویم بهار است این طور رهوا دیدن شش آست اگر انقلاب دریا بطوری میشد که موج از بالای سطحه میریخت من چقدر خجالت از شما میکشیدم با وجود آنکه عصری

ودر بعضی اوقات واپورها دیگر از میان بوغاز جزیره سموس و جزیره کوچک فورنی نمی گذرند از سفر بخط مستقیم بجزیره نیکاریه رسیده از دماغه شمال مشرقی انجا گذشته از جزایر مزبوره دور افتد و از دماغه شمالی جزیره نیکاریه گذشته و از طول جزیره اسکارپنتو که در طرف یمین واقع است می گذرد و دیگر تا اسکندریه در یمین و یسار جزیره نیست

باد نمیوزید هوا سلامت بود حرکت دریا بارتفاع و انخفاض بود کپیتان میگفت حالت این دریا همین طور است و خیلی مهیب و وحشت داشت و کشتی دو حرکت می کرد یکی خط مستقیم که بجلو واپور میرفت و یکی ارتفاع و انخفاض که آب بالا میبرد و پائین می آورد و هرچه بود امروز بقول عثمانی بدروزگار رو داشتیم که آنها باد مخالف را روزگار می گویند نعم ما قیل ❊ روزی داریم و روزگاری ❊ همرنگ دو زلف مشکفامت ❊ انشاء الله فضل الهی فریادرس خواهد بود و بالخیر والعافیه بزیارت بیت الله الحرام و تقبیل آستان ملایک پاسبان حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام فائز شویم بحق محمد و آله الاطهار و اسم کمپانی نمسه که هفتاد و یک واپور دارد از این قرار است سوستینه دی نوکانی سیونه اوایوزدل لایذ او پیترو هنگریکو و در بندر تریسته سکنی دارند و در اسلامبول و غیره وکلاء دارند

روز سه شنبه بیست و سیم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ اول قوس است که شب گذشته تحویل شمس بقوس شده است و از دیشب تا بحال الحمد لله دریا سلامت است ازبسکه ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون گفتیم الحمد لله ما صدقی بهم رسانید رحم و مغفرت رب لطیف بر این مشت بندگان ضعیف شامل گردید و امروز فرصت کرده مقامه مرثیه را بانجام رسانیدم و بغروب ۳ ساعت مانده بلنگرگاه بندر اسکندریه رسیدیم بیست میل ببندر مانده فنر چراغی که شبها میسوزانند پیداست و از آن بعد تا کنار دریا بجهة اتصال نیل بدریا رنگ آب گل آلود بنظر آمد و در کنار تغیر لون او زیاد شد و از اسکندریه بمصر حرکت بجنوب و مشرقست و از مصر با سویس حرکت بجانب مشرقست و از اسکندریه تا قاهره مصر بخط مستقیم صد میل انگلیسی است و راه آهن یکصد و سی و یک میل انگلیسی است و اسکندریه از بناهای اسکندر رومیست که سیصد و سی و دو سال قبل از ولادت حضرت عیسی بنا کرده است و در آن وقت او را ثانی شهر رومه می گفتند و اکنون نیز شهر خوبیست و دویست هزار جمعیت دارد و محمد علی پاشا خدیو مصر در آبادی آنجا خیلی اهتمام داشته است و اکنون بواسطه شمن دفر از بنادر خوب دنیا محسوب میشود و در مسافت دوازده میل باسکندریه جزیره کوچکی است باسم لارد نلسان ادمیرال انگلیس معروف است که در نزدیکی این جزیره با ناپلیون جنگ کرده سفاین فرانسه را تصرف کرد لهذا باسم او موسوم شد و این جنگ در هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق اوایل سنه ۱۲۱۲ هزار و دویست و دوازده هجری اتفاق افتاد احوال لارد نلسان

درکتاب جام جم درباب پنجاه وهشتم مذکوراست القصه درکنار اسکندریه بجهة امنیت سفاین کمپانی
انگلیس لیمان خوبی بنا نهاده است که هر سنگ مربعی که آنجا نهاده شش یک لیره انگلیسی خرج شده باقی
مخارج را از عدد سنگ باید سنجید وکشتیها بمسافت یک میل بمشرق حرکت کرده داخل لیمان میشوند وکناره
دریا خیلی عمق ندارد وبجهة آنکه سفاین درگل نه نشینند طایفه از عرب که درساحل می نشینند وکمال بلدیت دارند
بقلاووزی می آیند که سفاین را داخل لنگرگاه بکنند وآنها را قلاووز می گویند که ترکی[۲] دیده بانست کپیتان کشتی
از دور آنها را دید هیچ اعتنا نکرد گفت اینها یکبار مرا بازی داده اند وقتیکه دریا فورتونه است یعنی انقلاب است
نمی آیند که کشتی بکشند ووقتیکه هوا سلامتست می آیند من اگر نتوانم کشتی خودرا روز روشن با این هوای معتدل بلنگرگاه
برسانم پس چه مصرف دارم ومیگفت چهل سالست خدمت دریا میکنم واز صد مرتبه زیادتر باسکندریه آمده ام هوا
باین خوشی دیده ام ونه لنگرگاه را باین امنیت دیده ام قلاووزها مایوس شده بسمت اپور دیگر که از دور نمایان
بود رفتند وبحسن اخلاق این کپیتان من فرنگی ندیده ام با یکی یکی اهل کشتی در وقت طوفان چه بامهربانی میکرد ودلداری
میداد وباهمه اهتمام کشتی که در دخول وخروج دارند دوازده نفر وقت دخول کشتی در اسلامبول که بمشایعت حاج آمده
بودند داخل کشتی شده بودند وقت بیرون آمدن چون بلیت نداشتند حبس میکردند بکپیتان گفتم گفت محض فرمایش سرکار
وسلامت کشتی مرخص کردم اپور محروسه خدیو هم در لنگرگاه بود که میگویند باین خوبی وزینت در فرنگستان هم کمتر
واپور هست خودشان می گفتند سیصد هزار لیره خرج شده ودر چهل وهشت ساعت مکرر از اسکندریه باسلامبول
رفته است که ساعتی هفده میل طی می کند القصه بعد از ورود لنگرگاه بفاصله هفت هشت دقیقه کرجیهای بیدق وار که یکی علم
شیر وخورشید داشت وباقی علم هلال وستاره بود از دور پیدا شدند معلوم شد که حضرت خدیو مصر اسمعیل پاشا
ابن ابراهیم پاشا ابن محمد علی پاشا برای ما فرستاده است وحسن پاشای مستشار زراعت مصر را برای مهمانداری
فرستاده است حسن پاشا مستشار زراعت مصر وقاسم پاشا ناظر بحریه که آدمیرال است وعلی پاشا صادق محافظ اسکندریه
یعنی حاکم وحسن افندی ناظر قلم باشپورت بکشتی آمدند پس از تهنیت وتبریک سوار کرجی که علم شیر وخورشید داشت که
بیست نفر پاروزن داشت با حضرات ومیرزا رضی قونسول دولت ایران نشسته بکنار آمدیم وبکالسکه سوار شده بباغ عمارت
حسین پاشا که بیمفرح نیز بیرون شهر اسکندریه است آمدیم وحسین پاشا پسر ثانی خدیوست وپسر بزرگ ایشان محمد توفیق پاشاست

که بیست وسه سال دارد وولیعهد ایشانست وپسر ثالث خدیو حسن پاشا وپسر رابع خدیو حسین پاشا وپسر رابع
ابراهیم پاشاست وچند پسر دیگر هم دارد وباغ حسین پاشا مشحون از گلهای رنگارنگ واشجار سردسیر وگرمسیر است
ونهر محمودی که محمد علی پاشا از نیل مصر جدا کرده باسکندریه آورده است از کنار جلوخان باغ می گذرد واین نهر را
محمد علی پاشا باسم سلطان محمود خان نامیده است ودرخت غریبی آنجا دیدم که انجیر فرعون می گویند وعربان
جمیز میگویند مثل انجیر است واز بدن درخت خوشه خوشه در می آید وبرگ او هیچ شباهت ببرگ انجیر ندارد ودرخت
او بسیار بزرگ میشود وبه تنه درخت هم خراشی بدهی شیر در می آید وانجیر اورا فقرا میخورند وسایر گلها واشجار
که از فرنگستان آورده اند بی نهایت است وتفصیل او از مقصود کتاب خارج است وقت رفتن بمنزل عبور ما در اسکندریه
از میدان منشیه شد که خدیو مصر صورت محمد علی پاشا جد خودرا سواره با عمامه از مفرغ ریخته در وسط میدان گذاشته اند
وخندق متینی دور اسکندریه قرار داده اند وباروی محکمی کشیده اند که دو خندق پهلوی یکدیگر است ومیان آنها
دیوار متینی حاجز است یکی برای داخله است ویکی برای خارجه است واین بارو وآن خندقها از بناهای محمد علی
پاشاست ودرمیان شهر اسکندریه هم قلعه وباستیان محکمی ساخته که توپهای بزرگ دارد که لنگرگاه ودریا را میزند
وبهمه شهر مشرف است واین استحکامات برای اعراب خوبست ولی در مقابل سفاین حربیه انگلیس که عکه را گرفته است
چه خواهد کرد که عکه را در نقشه ها سنت ژان اگری مینویسند وتفصیل انشادیریه که باعث نظم آن شد مذکور خواهد
چون امروز بانجام رسید مناسب آنست که در این مقام ذکر آن مقامه شود   در پنجشنبه ۱۲۹۰ هزار ودویست ونود هجری
وقتیکه موکب همایون اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه بسفر فرنگستان تشریف فرما شدند این بنده درگاه را از کردستان
احضار فرمود ودرسلک چاکران باین خدمت گران انتخاب کردند ونجدات وزحمات ممالک محروسه ایران در دارالخلافه
طهران گذاشتند فان امیر المؤمنین نثر کنانته فعجمها عودا عودا فاختارنی منها
والحمد لله تعالی از فضل الهی واقبال اعلیحضرت شاهنشاهی در ایام غیبت موکب همایون درخدمت دولت روز افزون
از هر جهة اسباب روسفیدی فراهم بود که مخالف وموافق را در این کار انکار نبود ودرآن ایام جمعی از علماء اسلام
که گاهی بدین می آمدند از حضرت ولیعهد دولت قاهره مد ظله العالی در ضمن حکایت شکایت می کردند که شنیده ایم
مذهب وطریقه شیخی را اختیار کرده واز جاده مستقیم انحراف دارد وملتمس آن شدند که در بندگی آستان بحضور

ایشان شرحی عرض کنم و از قول علمای اعلام تفصیلی بعرض برسانم این بنده در آن وقت موقع عرض ندید که
حضرت ولیعهد چنان تصور فرمایند تا دو روزی نقلهای بگفتند در خلوت کریمخانی نشین در مقام چنین عرضها
بر می‌آید تا آنکه موکب همایون بسلامت و عافیت تشریف فرمای طهران شدند و این بنده درگاه ثانیاً بکردستان رفت
و از کردستان چنان اتفاق افتاد که بحضور مبارک ایشان عرض حالی کند محمود میرزای پسر عصمت را بحضور مبارک ایشان
فرستاده عریضه بخط الاقل نوشت که علمای اعلام از حضرت والا در طهران اظهار رنجش داشتند و اگر حضرت
والا طریقه مرحوم شیخ احمد را داشته باشند نباید این جمع دیگر را مطرود بفرمایند مگر شاهنشاه مرحوم جد بزرگوار سرکار
مسلک عرفا داشت و با درویش و عرفا مهربان بود ولی ظاهراً در حرمت علما و وظیفه آنها و دید و بازدید آنها
طوری رفتار می‌فرمود که احدی از علمای ظاهر بر ایشان نمی‌تاخت سرکار والا هم تأسی بجد بزرگوار فرموده
آن طور رفتار فرمایند و من هم کمال ارادت را بشیخ احمد مرحوم دارم و از ملا آقای دربندی معروف شنیده‌ام که
می‌فرمود مرحوم شیخعلی ولد الصدق شیخ احمد بن [illegible] إنّ أبي ضيّعوه تلامذته و ملا آقا بر
شیخعلی رحمت می‌فرستاد و آخوند ملا محمد تقی مجتهد یزدی اردکانی می‌فرمودند که مرحوم شیخ احمد چهار
سال در یزد اقامت داشتند همه علمای ظاهر با ایشان مأنوس بوده می‌کردند و چند سال در کرمانشاه رحل اقامت
افکنده آقایان کرمانشاه همیشه با ایشان آمیزش و سازش داشتند و همه این گفتگوها بعد از وفات ایشان که
بعد از وفات حاجی سید کاظم رشتی بمیان آمد که بعضی اسرار و اخبار از آن طایفه آشکار شد که باعث ضلالت
عوام بود و علمای ظاهر طعن و دق میکردند القصه حضرت ولیعهد هم در جواب این عرایض اظهار التفات کرده
اظهار امتنان فرموده بودند و بهمراه محمود میرزا با آقا میرزا جواد و امام جمعه ولد الصدق مرحوم میرزا احمد مجتهد تبریزی
طاب ثراه بجهة دختر مرحوم حاجی غلامرضا حاجی شوشتری کاغذی نوشته بودم که دختر او که مادرش کرد [illegible] است
کبیره شده است و حق او را جناب آقای مستوفی الممالک بحاجی حسین تاجر مشهور بحاجی حسین قائم مقام سپرده
رحمت نباشد یکی را مقرر دارید و رسیدگی بکند که حق آن چقدر است و تفصیل او را مرقوم دارید تا در ثانی خدمت
شما نوشته شود پس از آنکه محمود میرزا به تبریز رسید خسرو خان کرمانی برادر حاجی محمد کریم خان کرمانی از این فقره
مطلع شده با آقا میرزا حسین پسر مرحوم ملا محمد مامقانی که بحجة الاسلام معروف است ساخته و حاجی [illegible]

مامقان یا مامغان
قریه بزرگی است از
توابع تبریز

بیگلربیگی هم که با امام جمعه آقا میرزا جواد بر سر ملکی نزاع داشتند از او رنجیده خاطر بود سواد کاغذی از قول این بنده
درگاه جعل کرده بتوسط علیخان سرتیپ کارپرداز اول خارجه پسر مرحوم حسینخان نظام الدوله بخاک پای
مبارک فرستادند مضامین چند جعل کردند که این بنده درگاه آقا میرزا جواد را در اتمام و اضمحلال طایفه شیخی اغوا
کرده است و این معنی در خاطر مهر مظاهر همایون گران آمد که از قبل این بنده چنین حرکتی که مایه فساد میان دو
طایفه از مسلمین است خلاف آئین و دین است لهذا روز دوازدهم ۱۲ محرم الحرام سنه ۱۲۹۱ هجری اعلیحضرت قدر قدرت
همایونی روحنا فداه چاپار مخصوصی خواسته دستخط مبسوطی مرقوم فرمودند آن کاغذ را از راه مرحمت در جوف
دستخط مبارک بکردستان فرستاده مقرر فرموده بودند که ایاب و ذهاب چاپار زیاده از پانزده روز نباشد و
از اتفاقات بجهة مغلوکی اسبهای چاپارخانه و برف زمستان که در آن سال فوق العاده برف آمده بود بار دو چاپار
روز سیزدهم صفر سنه ۱۲۹۱ دستخط همایون را رسانید و حکم همایون این شده که چاپار پانزده ۱۵ روزه بیاید و برگردد و چاپار
سریع السیر در یکماه و یکروز آمده تأخیر چاپار را در طهران مایه بعضی حرفها کردند که نوشتن آن قبحیت [illegible] مهدیقلی میرزا
که اختیار چاپارخانه‌های ممالک محروسه در آن سال با او بود بعرض رسانید که چاپار آمد فلانی ببغداد رفته و عرض
نواب والا مؤید الدوله حکمران کرمانشاهان که تعهد آوردن هفت هشت هزار خانه جاف را داشت و من در خاکپای
مبارک انکار این مطلب را داشتم که جاف جافی در عرض شان واقعی باشند و میان طایفه روسا خلاف است
و تعهد این کار گزاف او الی گفتگو و خیال آن نواب ایشان آن بود که ما جلا از تعهد این کار شغلی و ولایتی را صاحب میشویم و اگر بعمل نیامد
خواهیم عرض کرد که ما سعی خود را کردیم خدا نخواست فی‌بعد حکومت کردستان را از دست نباید داد به نعمت عاجل
معلوم را عاقل بنعمت آجل موهوم از دست نمیدهد حق با ایشان بود باری روز سیزدهم ۱۳ صفر بود چاپار بکردستان
رسید دستخط همایون را رسانید و همان روز بتلغراف نواب مؤید الدوله حکومت کردستان را مرحمت فرمودند
و این بنده همان روز که چاپار رسید عرایض حضور همایون را نوشته با شاطر برق سیر فرستادم که جواب این
بنده در منزل بی‌بیک آباد رسید سواد عریضه حضور حضرت ولیعهد که در این فقره عرض کرده بودم و جواب
ایشان و سواد کاغذ امام جمعه و جواب ایشان و جواب کاغذ صاحب دیوان را بحضور مبارک فرستاده و تفصیل را
عرض کردم از عرش تا فرش و همه انبیای مرسلین و ائمه معصومین و ارواح اجداد بزرگوار اعلیحضرت همایون را قسم داده

سنه ۱۲۹۱

سنه ۱۲۹۱

۲ و بقهر و زور نیز از شهر زور
دست نخواهند کشید چند روزی
بجهة تنظیمات دولت عثمانی
به دولت ایران ملتجی شده اند
صح

بودم آن کسی که سواد را برداشته یقین اصل را دزدیده است البته اصل پیش او است اگر اصل آن کاغذ را فرستاده ندید با خط من و
یا خط میرزا اسمعیل و میرزا ابوالحسن دو نفر میرزای من و مهر من باشد و بخط این دو نفر البته هزار عریضه و کاغذ در
وزارت خارجه و در حضور مبارک ضبط است شفاعت احدی را قبول نکرده این عریضه من در دنیا و آخرت سند باشد
یکدست مرا در میدان قطع کرده هزار تومان آقاتقی میرغضب باشی سوم اگر دروغ شد اصل کاغذ را نفرستاده با
وقوع اینکار را نتوانستند معلوم بکنند بر آن شخص مدعی که سواد را فرستاده دو چوب بندید یکی بپای راست و یکی
بپای چپ از من که نوکر پادشاه و عموی پادشاه هستم در جزای بد قطع باید بشود و از آن شخص مفتری بد و چوب بپا یا
مؤاخذه کرده باشد در مصلحت ملکداری این عرض را قبول نفرمودند این قدر بر من معلوم شد که بر اعلیحضرت همایون
صدق عرض من معلوم گردید و این عقده در دل این بنده بود که بیک تهمت بی‌معنی را اعتبار مالی و حالی افتاده در این
دو سال چقدر خسران و نقصان داشته‌ام را بزیارت بیت الله الحرام و بیت المقدس با صبر استر خاص حاصل شد
در وقت وداع بجناب سپهسالار اعظم گفتم بزیارت بیت المقدس برای این میروم که بحضرت مریم بتول این تهمت
محض را عرض بکنم چون قوم دغا و دشمن آن پاک دامن تهمت زده‌اند و العیاذ بالله نسبت زنا داده‌اند و کاسبی
گفتند که حضرت زکریا چنین عمل کرده ایشان میدانند که تهمت و افترا بر شخص چه اثر می‌کند و استدعا دارم که انتقام
مرا از حجت خالی از وجه بگیرد و در حضرت خاتم الانبیاء روحی و روح العالمین فداه شفاعت کنند که انتقام مرا
بگیرند که هرگز حلال نخواهم کرد و از اتفاقات وقت رفتن بیت الله الحرام در منزل سلطانیه علیخان سرتیپ که بچاپاری
از تبریز بطهران می‌آمد خدا رقصور خود را خواست که تفصیل او در این روزنامه تطویل بلا طایل است و حلیت طلبید چون
راست گفت و بزیارت میرفتم حلالش کردم لهذا مقاله مرثیه عنوان شد و در دریای سیاه شروع شده در
اق دنگیز ناتمام رسید و تحمه ناخوشی باو گران تمن از زیارت بیت المقدس مرا منع کردند و اگر خدا توفیق
داد و بزیارت آستان جبرئیل‌سابان حضرت خاتم الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شدم و بحرم محترم
بیت الله الحرام فایز شدم در آن مقام پاک باول در ذات ک شکایت خواهم کرد و جزای این کار را در دنیای عاجل ب
و سزای آجل از خداوند منتقم حقیقی خواهم خواست لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ
عَنْ بَيِّنَةٍ و این مقاله در بث شکوی عنوان شد هٰذِهِ مَقَالَةٌ مَرْثِيَةٌ وَمَقَامَةٌ [illegible]

ای مادر عیسی مطهر — ای حامل روح پاک داور
دیبت شهری تو را نبوده — مثل تو درین جهان نبوده
چون حمل ز روح پاک داری — از گفت بد این چه باک داری
فخر تو نه از بیان عیسی است — که مادرم از زنا مبراست
فخر آنکه تو را استوده یزدان — بر خاتم انبیا بقرآن
یکسوره بنام نامی تست — مدح پسر گرامی تست
ان الله اصطفاک عن رب — گو تا بکنند عدو تو را عیب
قرآن نه مانه استوار است — نام تو همیشه پایدار است
یزدان بحق تو اصطفا گفت — از کینه یهود افترا گفت
گفتند یهود پیش از تو — در حق خدای بیش از تو
قومی مخذول هر دو عالم — مردود میان نسل آدم
علت ایدیهم کلام حق است — دیگر ما را چه جای دق است
با آنکه طهور و پاکی از لوم — دل خسته از ملامت قوم
بس رنج ز قوم خود کشیدی — طعمی چو ز افترا چشیدی
تهمت دانی بود گزنده — چون تیر که بشکر دزنده
زان رو بتو التجا نمودم — در پیش خدا رجا نمودم
سوی تو شتافتم ز خانه — تا با تو سرایم این فسانه
صد منزل راه طی نمودم — صد اسب جوادی نمودم
محروم شدم ز آستانت — تا راز کنم بپاسبانت
افسوس ز بخت نارسایم — همراه من است هر کجایم
تا مصر بیایم و نیایم — دیگر بحسان سخن سرایم
از بسکه سخن گزاف گفتند — شرحی ز وبای یافه گفتند
راندند سفینه را از ساحل — گشتند ز کردگار غافل
نایافته اند مدعا را — در خشکی و در تری خدا را
در خاک گر آتش از وبا بود — در آب باد اژدها بود
گر باد بلا بحر خیزد — موجی خیزد که کوه ریزد
گر حفظ حقیقت نیست حاکم — از آتش و آب و باد و خاکم
گفتند نهاده شد گران تن — ما را نه سزد خلاف ایمن
تدبیر کنند ز تقدیر — غافل که خطا است کار تدبیر
القصه ز دور میسرایم — آن غصه که بود از برایم
در نزد تو ای گزیده حق — نزدیکی و دوری است مطلق
دانی تو من چه غم رسیده — از کین عدو و ستم رسیده
بر باد شده است آبرویم — زین بیش ببیش تو چه گویم
آنکس که زده است افترایم — آن نامه که ساخت از برایم
بنوشت که این سواد نامه است — زان ظفر علامت این فلانه است
کاصلش دزدیده و داد بر باد — وانگاه سواد را فرستاد
از خورد و بزرگ کس نفرمود — کاین اصل چه شد که گشت مفقود
تا گفت کسی که این کجا شد — این اصل چرا چو کیمیا شد
تو گلبن عصمتی و گلشن — این حجت خویش ساز روشن
فریادرسی بکرد شاهم — فریادرس ای توئی پناهم
گفتم با شاه کاین خداوند — این تهمت را بمن تو مپسند
تو مالک جان و شهریاری — بل سایهٔ لطف کردگاری

دیوان مظالمی بیارایی … پس آنچه حق است بازفرمایی
شاه است نشسته صدر ایوان … از بیت شرف آیت تابان
انبوه خلایق از زن و مرد … بینند که شاه حکم چون کرد
این اصل اگر کنند پیدا … کاین مهر و خط از تو شد هویدا
ورنه بحضور اولیایش … دو چوب زنند بر دو پایش
تو شاه کمالی انس جان را … تو ماه جمالی آسمان را
تو واپسی و حق خبر دارم … جز صدق و صفا ز بر ندارم
در پیش نبی حمایتم کن … در حضرت حق اعانتم کن
تا حجت روسیاه گردد … رسوای گدا و شاه گردد
خواهم ز خدا اشقاق و بوسش … بل با خوشی شقاقلوسش
کاین است سزای افترایت … تا چیست جزای این سرایت
کاین حجت را ذلیل شه کن … در هر دو جهانش روسیه کن
چون عرض تو زی رسول افتد … در درگه او قبول افتد
تا مؤمن و کافر و مسلمان … زین حکم شوند جمله حیران
از رحمت تام و لطف سیار … ستار بود بهر گنه کار
هر کس بخیال خود گرفتار … آیا چه بود جزای ابرار
نه یاد کند پدر پسر را … نه نام برد پسر پدر را
جز نفسی کس سخن نگوید … کس یار و عشیرتی نجوید
گوید بخدای حی ذو المن … این امت را ببخش بر من
از رحمت عام احمد پاک … آتش گیرد طبیعت خاک
ای فخر ملایک و رسل هم … ای جان جهان عقل کل هم

گویند که روز رستخیز است … در باطل و حق بسی تمیز است
یکسو من زار و حجت دین … یکسو امراء بعز و تمکین
من گویم کای خدا تو دانی … تو عالم سر و العیانی
در محضر آن شهود مجموع … یکدست مرا کنند مقطوع
چون شاه نبود دادخواهم … خواهم ز تو داد ای تو شاهم
تو دانی و حق که پاک دینم … زین لوث بری است آستینم
در کیش مسیح و دین احمد … قول تو مصدق و مسدد
عیسی را کن شفیع این کار … در حضرت احمد جهان دار
اسلام که تجسس چنین است … پس وای بحال مسلمین است
بر پای نی بلکه بر بنانش … تا مسخره کنند این و آنش
اجراست بهر گنه که جزا ایست … خاصه ز کسی نگفته جز راست
در دنیا خواهم این جزا را … کاین حکم نشنید آن سزا را
عرضی که شود ز مریم پاک … حکمی که بود ز شاه لولاک
او عالم علم هیبت بابیست … داند مردود امتش کیست
اندر خبر است روز محشر … از هول قیام و تابش خور
آویخته عدل را ترازو … تا زین سو گردد و یا ازان سو
رفته است خلیل حق هم از هوش … کرده است ذبیح را فراموش
جز احمد مرسل جهان دار … کو امت را شود پرستار
ترسیم که اگر جزای جانی … افتد بسرای جاودانی
حجت بجهد بحیله و فن … از قهر و عذاب حی ذو المن
پیغمبر آخر الزمانی … سلطان زمین و آسمانی

شقاقلوس
که اکنون به دو قاف معروفست
غلط است اصل لغت یونانیست
و صحیح اسفاکلوس است با
سین مهمله و فاء و کاف عربی
و بتصحیف سین را شین کرده اند
و فاء را بغلط قاف خوانده اند
و قاف ثانی عوض کاف عربیست
۱۱

لولاک دلیل شوکت تست … او ادنی شان قرب تست
این فقر نه احتیاج مالیست … بل فقر جمال ذو الجلالیست
خاکم بدهن که مهر و مه چیست … این ایوان و بارگه چیست
سگ شیفته گشته بهر خویش … سگرا تو مران ز درگه خویش
حاشا که نمود خود نمائی … سگ باشم اگر توام ستائی
تا خلق زما عبره گیرند … زین عبره تمام خبره گیرند
دارد بخدائیت گواهی … از عرش گرفته تا بماهی
جز کیش هدی نبوده ام … جز وحدت تو نگفته باالله
بخشای گناه بیقیاسم … گز کرده خویش در هراسم
قرآن خدا کتاب باشد … در میزان احتساب باشد
ایشان همگی مرا امامند … بل راهنمای خاص و عامند
آغاز علی است شیر یزدان … انجام امام حی کیهان
یارب بحق نبی و اولاد … بگذر تو ز کرده های فرهاد
در عشر سیم بماه عاشر … این گفته من رسید آخر
… چون آب روان بود سرودم

فخر همه بر تو فخر تو فقر … سبحان الله بذلک الفقر
دست من و دامن تو ای شاه … از ظلمت و برهانم ای ماه
جمله ز شعاع نور احمد … موسی حیران طور احمد
سر را نهم بر آستانت … یعنی که سگم با پاسبانت
از وی بگذر بحق زهرا … در هر دو جهانش ساز رسوا
حقا ملکا خدایگانا … روزی که چه خلق رایگانا
تو هستی و جمله نیست گردند … چون خواهی باز هست گردند
دین از خبر و اثر گرفتیم … از مادر و از پدر گرفتیم
از امت ختم مرسلینیم … بوده است اسلام کیش و دینم
مهر است ستوده احمد پاک … سیر شمس بود و برج افلاک
عالم همه ریزه خوار خوانشان … در عالم ما سوی مکانشان
با مهر و ولای ایشان بدن وران … خواهم که رود مرا ز تن جان
یک الف و سه صد بغیر یک هشت (۱۲۹۲) … از هجرت شاه دین چو بگذشت
در بحر سیاه ابتدا بود … در بحر سفید انتها بود
بر خاک نبی بسان دودم …

روز چهارشنبه و چهارم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ در باغ جناب حسین پاشا که خارج شهر اسکندریه است اقامت کردیم و من برای استحمام بشهر رفتم در رفتن کارخانه ماشین تصفیه آب را در خارج شهر قدیم که آب را از نیل میکشید و جای دیگر صاف کرده بمقسم شهر میفرستد تماشا کردم حسن پاشا گفت این مال کمپانی بوده وعده اتمام شده دو سال است حق میری شده است که تعلق بخدیو دارد (و حق میری باصطلاح اهالی عثمانی است که در ایران خالصه دیوان گویند) خلاصه حمام خیلی خوبی بود این طور حمام بهتر از حمامهای ایران است و در مراجعت بمقسم آب رفتم که تمام شهر اسکندریه آب از اینجا میرود و هر نفری ماهی دو فرنگ باید بخدیو بدهد و اگر آب

۲ یعنی که ائمه مطهر
فریادرسان روز محشر م

داشته باشد یا خرد داشته و باغچه داشته باشد حق او جدا است و اگر ماشین عیب بکند یا آب نه‌بندد شهر اسکندریه
آب ندارد و چاههای آنجا شور است و این ماشین در این مقام که بکل خانها آب میرود حتی طبقات بالا خیلی
صنعت بکار برده‌اند و عصری سوار کالسکه شده اول بباغ نزهت رفتیم که نزهت باغچه سی می‌گویند که خدیو
مصر برای عموم ناس ساخته و روز یکشنبه و جمعه آنجا بتماشا میروند و از احدی اجرت نمی‌گیرند و بسیار باغ
بزرگیست و خیلی باصفاست و از آنجا بعمارت رمله رفتیم که خدیو مصر و عشرت ساخته‌اند و در کنار دریاست
و تا اسکندریه دو فرسخ مسافت و راه شمندفر دارد چون امسال در ماه رجب ۱۲۹۳ دختر خدیو مصر آنجا وفات یافته
لهذا این عمارت در نظر خدیو مصر مردود شده است

روز پنجشنبه بیست و پنجم شوال المکرم سنه ۱۲۹۳ پنج از دسته ساعت گذشته از منزل راه افتادیم باز با سکندریه آمدیم
باستاسیون رسیدیم پنج ساعت و نیم از دسته گذشته واپور راه افتاد و دو ساعت بغروب مانده بمصر وارد
شدیم و بقدر نیم ساعت در استاسیون کفرزیات که عوام کافر زیاد می‌گویند توقف کردیم که نماز خواندیم
و استاسیون را مصری محطه می‌گویند و این واپور واگون مخصوص بود که حضرت خدیو برای همراه حسن پاشا
فرستاده بود و در چهار ساعت یکصد و سی و یک میل انگلیسی را طی کردیم و از اسکندریه تا مصر همین بسیار راه
همه سبزه و زراعت است و غالبا پنبه کاری و ذرت و نیشکر و غیره است که بنظر انسان همیدان راه خالی
از زرع و کشت نمی‌آید و در عرض سال از یک زمین دو محصول و سه محصول برمیدارند و این واپور شمندفر متصل
در کار است و بالفعل خدیو مصر هزار و دویست میل انگلیسی راه شمندفر دارد و باعث آبادی و موسس اساس
مصر محمد علی پاشا شد چنانچه در عهد محمد علی پاشا کسی در مصر باغ تصور نمیکرد و مشارالیه باغ شبرا را ساخت و خیابان
وسیع شمالی و جنوبی را احداث کرد و طرفین خیابان را اشجار غرس کرد و پس از آن اولادش خوب حفظ کردند
خاصه اسمعیل پاشا که تکمیل کرد و نهر اسمعیلیه از نیل جدا کرده به سویس برد که آب شیرین هرگز ندیده بودند و عمارات
عالی ساخته است و در مصر چندین باغ ساخته‌اند که یکی امتیاز دارد القصه از اسکندریه تا مصر ده محطه است
اول کافر دوار دوم ابوحمص سیم دمنهور که قصبه ایست چهارم تل بارود پنجم کفرالزیات
ششم طنطا هفتم برکة السبع هشتم بنها بتقدیم الموحدة علی النون که بنهل العسل می‌گفته‌اند نهم طوخ

قلیوب
بروزن معیوب

دهم قلیوب است و این محطها چندان خوب نیست بلکه هیچ لایق این شمندفر نیست و استاسیونها بی تکلف
تا یوقتی خیلی خوب بود خاصه بعضی که خیلی امتیاز داشت و نیل مصر تقریبا پنج میل پائین مصر دو شعبه میشود که یکی
از سمت کفرالزیات می‌گذرد و بطرف بندر رشید میرود که در آنجا داخل دریا میشود که او را البحر الغربی می‌نامند
و در این شعبه در صحرا سدی کشیده‌اند که در طغیان نیل آن صحرا و دهات را آب نگیرد و یکی از طرف بنها می‌گذرد
که بحر الشرقی گویند که بطرف بندر دمیاط میرود و در آنجا داخل دریا میشود و پلهای آهنی محکم بسته‌اند که بسته و گشاده
میشود و بالای آنها راه شمندفر است و میان بحر الغربی و الشرقی یا از چهار شعبه نیل است که هریکی رودخانه بزرگیست
که در آنها نیز پل آهنی ساخته‌اند و از قنطره کفرالزیات تا قنطره بنها سی و چهار میل است و قنطره کفرالزیات
درازتر از قنطره بنها است و میان بحر الشرقی و شهر مصر نیز دو شعبه بزرگیست که یکی نهر اسمعیلیه است که بسویس میرود
و سوای آن شعبات کبیره انهار صغیره از نیل جدا کرده‌اند که با دولاب و چرخ و ماشین از آنها آب می‌کشند و زراعت می‌کنند
و معنی قول خداوند متعال وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ
در مصر مشهود گردید پس از ورود بشهر عمر پاشا محافظ مصر که بیگلربیگی شهر است و در رتبه با بیگلربیگی روم ایلی
مساوی است در استاسیون حاضر بود و کالسکه حاضر کرده از جانب خدیو تبریک ورود گفته ما را بعمارت نزهت
آوردند عمارت زیبائیست و چندین اطاق تحتانی و فوقانی دارد و باغچه بسیار قشنگ مشتمل بانواع ریاحین
دارد و میرزا احمد خان جنرال قونسول دولت علیه ایران امروز باسکندریه باستقبال ما رفته بود و در کفر
الزیات شنید که ما گذشته‌ایم از عرض راه برگشت چون خدیو مصر چند روز قبل رعاف کرده کسالت داشت گفتیم
صبح از جانب من باحوال پرسی برود کفر بفتح در لغت عرب بمعنی قریه است کفر فلان در بغداد و مصر
و عربستان بسیار است و در اینجا بازیتون میفروخته‌اند یا ملک شخص زیت فروشی بوده که باو نسبت داده
کفرالزیات گفته‌اند

سنه ۱۲۹۳

روز جمعه بیست و ششم شوال المکرم سنه ۱۲۹۳ پنج ساعت از دسته گذشته خیری پاشا مهردار و مدیر امور مصر که
در حضرت خدیو معنی وزارت باطنی دارد باحوال پرسی آمده بود که خدیو رعاف کرده است و خیلی ملول است که ملاقات
مثل شما مهمانی بتاخیر افتاده است پس از ادای مراسم مهربانی رفت و بعد از ظهر حسن پاشا پیغام داد که کالسکه حاضر است

اگر بجائی بگردش میروید اعلام بکنید گفتم بزیارت قبور اولیا مناسب است و زیارت قبر سیده نفیسه و امام شافعی
روز جمعه مستحب است از تماشا و تفرج حساب نمیشود چهار ساعت بغروب مانده حسن پاشا و میرزا احمد خان
جنرال قونسول رفتیم و از نهر احداثی اسماعیلیه گذشته که پل خوبی آهنی بر آن ساخته اند و در عرض راه از کنار باغ
نزهت گذشتیم که خدیو مصر برای تماشای عامه ساخته است و از صبح تا عصر هر که بتماشا برود پول نمیگیرند و از دو
ساعت بغروب مانده که موزیکان میزنند تا سه ساعت از شب رفته هر که داخل شود دو قروش می گیرند و از آنجا
گذشته از میدانی که شکل ابراهیم پاشا والد خدیو را سواره از مفرغ ریخته اند در میان میدان بالای صفه نصب کرده اند
تماشا کردیم و در عرض راه مسجد عالی عتیقی بود که خیلی بنای مستحکم است که گفتند از بناهای سلطان حسن است و بعضی
حسن شاه می گویند و در کتاب حسن المحاضره فی احوال المصر و القاهره نوشته است که این بنا از سلطان حسن ابن
ملک الناصر محمد ابن قلاوون است که در سنه ۷۵۸ هفتصد و پنجاه و هشت ساخته است و در مدت سه سال بانجام
رسیده است از آنجا بقبر امام شافعی رسیدیم در مصر عتیق یعنی مصر فسطاط در سفح جبل مقطم است و اسم او محمد
ابن ادریس است و از ائمه اربعه و قرشی نسبت و در سنه ۱۵۰ یکصد و پنجاه متولد شده و در رجب سنه ۲۰۴ دویست و چهار
در مصر وفات یافته است و خاقانی درین قطعه که در ستایش خود گفته می گوید * چون زمان عهد سنائی در نوشت
آسمان چون من سخن گستر بزاد * بوحنیفه اول شب در گذشت * شافعی آخر شب از مادر بزاد * در فلان تاریخ دیدم جهان
چون فرو شد بهمن اسکندر بزاد * و در زمان قدیم گنبد و بارگاه مختصری داشته ملک شمسه که مادر ملک العادل است
در سنه ۶۰۸ هجری این گنبد رفیع را ساخته است و در جنب قبر شافعی تحت این گنبد چند قبر دیگر است خادم گفت که
از اولاد عبد الحکم صحابی است بتاریخ رجوع کردم بر من چیزی معلوم نشد و در ضریح را نیز باز کرده بالای ضریح
چوبی روپوش مفتولی خیلی اعلا خدیو مصر وقف کرده و در مراجعت بحسن پاشا گفتم که از شافعی پرسیدم که این اشعار
از شماست که در حق امیر المؤمنین علیه السلام نسبت بشما داده اند * قِیلَ لِی قُلْ لِعَلِیٍّ مِدَحاً * حُبُّهُ یُخْمِدُ نَاراً مُوصَدَه
قُلْتُ لَا اُقْدِمُ فِی مَدْحِ امْرِءٍ * ضَلَّ ذُو اللُّبِّ اِلَی اَنْ عَبَدَه * وَالنَّبِیُّ الْمُصْطَفَی قَالَ لَنَا
لَیْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعِدَه * وَضَعَ اللهُ بِظَهْرِی یَدَهُ * وَاَحَسَّ الْقَلْبُ مِنْهُ بَرْدَه
وَعَلِیٌّ وَاضِعٌ اَقْدَامَهُ * فِی مَحَلٍّ وَضَعَ اللهُ یَدَه * وایضا گفته است

قلاوون
سنه ۷۵۸
امام شافعی
سنه ۱۵۰
سنه ۲۰۴
مقطم
سنه ۶۰۸

اِلَی مَ الَامُ وَحَتّی مَتَی * اُعَاتَبُ فِی حُبِّ هٰذَا الْفَتَی * وَهَلْ زُوِّجَتْ غَیْرُهُ فَاطِمٌ * وَفِی غَیْرِهِ هَلْ اَتَی
هَلْ اَتَی * وایضا گفته * وَمَاتَ الشَّافِعِیُّ لَیْسَ یَدْرِی * عَلِیٌّ رَبُّهُ اَمْ رَبُّهُ الله *
وایضا گفته است * اِنْ کَانَ رَفْضاً حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ * فَلْیَشْهَدِ الثَّقَلَانِ اِنِّی رَافِضِی *
وامشب در خواب جواب خواهد داد و حسن پاشا بی فهم و سواد نیست گفت البته سؤالی کرده اید جوابی خواهند داد که
شما قبول کنید [2] و از آنجا بزیارت قبر سیده نفیسه رفتیم که از علویات صحیح النسب است و عباس پاشا
ضریح خوبی ساخته است او دختر ابی محمد حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است بحباله نکاح
اسحق بن جعفر الصادق علیهما السلام درآمد که قاضی احمد بن خلکان در وفیات الاعیان می گوید وَکَانَتْ
نَفِیسَةُ مِنَ النِّسَاءِ الصَّالِحَاتِ التَّقِیَّاتِ وَیُرْوَی اِنَّ الْاِمَامَ الشَّافِعِیَّ لَمَّا دَخَلَ
مِصْرَ حَضَرَ اِلَیْهَا وَسَمِعَ عَلَیْهَا الْحَدِیثَ وَکَانَ لِلْمِصْرِیِّینَ فِیهَا اعْتِقَادٌ عَظِیمٌ وَهُوَ اِلَی
الْآنَ کَمَا کَانَ وَلَمَّا تُوُفِّیَ الْاِمَامُ الشَّافِعِیُّ اُدْخِلَتْ جِنَازَتُهُ اِلَیْهَا وَصَلَّتْ عَلَیْهِ
فِی دَارِهَا وَکَانَتْ فِی مَوْضِعِ مَشْهَدِهَا الْیَوْمَ وَلَمْ تَزَلْ بِهِ اِلَی اَنْ تُوُفِّیَتْ فِی شَهْرِ
رَمَضَانَ سَنَةَ ثَمَانٍ وَمِائَتَیْنِ وَلَمَّا مَاتَتْ عَزَمَ زَوْجُهَا الْمُؤْتَمَنُ اِسْحٰقُ بْنُ جَعْفَرٍ
الصَّادِقُ عَلَی حَمْلِهَا اِلَی الْمَدِینَةِ لِیَدْفِنَهَا هُنَاکَ فَسَئَلَهُ الْمِصْرِیُّونَ بَقَاؤُهَا
عِنْدَهُمْ فَدُفِنَتْ فِی الْمَوْضِعِ الْمَعْرُوفِ بِهَا اِلَی الْآنِ بَیْنَ الْقَاهِرَةِ وَمِصْرَ عِنْدَ الْمَشَاهِدِ
وَهٰذَا الْمَوْضِعُ یُعْرَفُ یَوْمَ ذَاکَ بِدَرْبِ السِّبَاعِ فَخَرِبَتِ الدَّرْبُ وَلَمْ یَبْقَ هُنَاکَ
سِوَی الْمَشْهَدِ وَقَبْرُهَا مَعْرُوفٌ بِاِجَابَةِ الدُّعَاءِ وَهُوَ مُجَرَّبٌ انتهی و پس از زیارت
آن بزرگوار بمنزل مراجعت کردم

روز شنبه بیست و هفتم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ صبحی بباغ جلو عمارت که همان کوچه عام فاصله است بتماشا رفتیم
باغ بخیر فرانسوی است که عقیم بلا عقب است باغیست که بانواع ریاحین و اشجار آراسته است و کوه مصنوعی
درست کرده است که مردم بتماشا میروند وقتیکه آنجا رسیدیم یادم آمد که مرحوم ولیعهد طاب ثراه میرزا صالح
شیرازی را ملامت می فرمودند که در لندن در موزه بتماشای شتر رفتی که شتر لندن چه طور است و منهم با همه کوه های

[2] وخودش مذهب حنفی دارد
۲ باقیم
سنه ۲۰۸
سنه ۱۲۹۲

که در ولایات ایران است باز بتماشا رفتم که چطور کوه ساخته است بارتفاع ده دوازده ذرع سنگهای
معوج و راست و شکسته و درست را مرکب کرده است که مردم بتماشا بروند که کوه این طور است و بعد از ظهر
حسن پاشا اعلام کرد که خدیو کسالت دارد شما بهر جا بخواهید بتماشا بروید کالسکه حاضر است بلکه خدیو مصر بمن
فرموده که خدمت شما عرض بکنم که جاهای خوب مصر را تماشا کنید که همه شاهزادگان فرنگستان مخصوصاً
بتماشای مصر می آیند گفتم حالا که میل حضرت خدیو است بهر جا که خوب است ارائه طریق با شماست لهذا بتماشای
قلعه رفتم که اصل او از بناهای قائد جوهر است و سلطان صلاح الدین یوسف بر استحکام او کوشیده و در
کنار کوه مقطم افتاده و کوه بر آن مشرف است ولی در استحکام آن قلعه از همه جهت محمد علی پاشا باقصی الغایة
کوشیده دیوارها از سنگ تراش مربع مستطیل است و مسجد بسیار عالی در آنجا بنا نهاده که در سنه ۱۲۴۳ شروع
کرده و در مدت بیست سال بانجام رسانیده که بنظر من ارتفاع گنبد او از مسجد سلطان سلیمان که در اسلامبول است
زیادتر آمد ولی مسجد سلطان سلیمان وسیع تر و منبسط تر است و قبر خود محمد علی پاشا هم در میان جامع است و
کوشک خوبی ساخته که عمارت مخصوص خود محمد علی پاشا است که تمام شهر مصر در تحت آن قلعه و آن عمارت واقع است
که الآن همان کوشک بهمان فرش و آئینه و زینتی که در عهد محمد علی پاشا بوده باقیست و از این کوشک هرمان که نمایان
جبلان پیداست و درین قلعه از بناهای سلطان صلاح الدین یوسف است چاهی که بقدر صد ذرع بلکه زیادتر کوه را کنده اند
باب رسانیده اند و مقدار سی فوت قطر آن چاه است و بجهة پائین رفتن گاو دنبال ساخته اند و بچرخ آب می کشند
منبعی در وسط قرار داده اند که در آنجا نیز با گاو آب کشیده در آن منبع می ریزند و از این منبع بالا می کشند
بعضی برانند که آن قدر کنده اند که بنیل رسانیده اند بعضی از نیل بآنجا راهی قرار داده اند و اگر گوارائی آب نیل باشد
از آن است که آب جاری است و این حکم را کدر دارد و این آب محض کفایت کار قلعه گیان است که در ایام جنگ
و محاصره سختی نکشند والحق کار غریبی و اثر عجیبی است که از آن سلطان بیادگار مانده است و احوال سلطان
صلاح الدین یوسف در تاریخ وفیات الاعیان مسطور است و بعضی چنان میدانند که این چاه را چاه یوسف می گویند
منسوب بحضرت یوسف بن یعقوب علیهما السلام است و از تاریخ غفلت دارند حضرت یوسف در مصر فرعون که
منف است تشریف داشت و از آن شهر تا این شهر مسافت بعیده است والقصه از آنجا بمقبره ابراهیم پاشا رفتم که در

سنه ۱۲۴۳

۲ چاه ...

نزدیکی مقبره امام شافعی است و درین مقبره همه اولاد محمد علی پاشا و حسن پاشا و عباس پاشا وغیره وغیره
مدفون هستند و میرزا سنگلاخ خراسانی در آن سنگهای مرمر ممتاز که هر ضلعی یکپارچه است بخط نستعلیق کتیبه
نوشته است که هیچ بقاعده خط نستعلیق قدیم صحیح نیست و این شیوه ایست که خودش اختراع کرده است
و در مصر خط ثلث را بسیار خوب می نویسند چون خط نستعلیق در آن صفحات متداول نبود در نظر مصریها خیلی
جلوه کرده است و چند جا اسم خود را بعبارات غریب رقم کرده که یکی اینست ٭ راقمه سنگلاخ
عیسی دم ٭ که اوست محیی اموات ذوزبان قلم ٭ و در اینجا مناسب شد که سال وفات محمد علی پاشا و ابراهیم پاشا را
ثبت کند محمد علی پاشا در سنه ۱۱۸۳ هجری در بلده قواله متولد شده و خود اول سلسله است و از شخصهای یگانه دنیاست
خَلَفَ بنُ أَحمدَ فِی الخَلِیقةِ واحدٌ ٭ لٰکِنَّهُ مُرْبٍ عَلَی الآلاف ٭ و در سنه ۱۲۱۹
هجری بحکومت مصر از جانب دولت عثمانی سرافراز شد و در زمان سلطان محمود خان حجاز و شامات
تصرف کرده و خود را خدیو اعظم نامید و یک دو سال از عمر او مانده بجهة خبط دماغ از نو اختیار کرده
اختیار کلی را بابراهیم پاشا اکبر اولاد واگذار کرده و در شب سیزدهم رمضان سنه ۱۲۶۵ هجری در اسکندریه
وفات یافت و نعش او را بمصر آورده در جامع خود دفن کردند و ابراهیم پاشا نیز در زمان حیات او در
سنه ۱۲۶۴ وفات یافت و وفات ابراهیم پاشا را بجهة ناخوشی که داشت از محمد علی پاشا پنهان کردند تا وفات یافت
ازین قضیه اطلاع بهم نرسانید و عباس پاشا برادرزاده او بعد از وفات ابراهیم پاشا متصدی
امور شد که بعد از محمد علی پاشا هم بریاست مصر او رسید و هوبر پاشا ناظر امور خارجه که وزیر خارجه است
دیروز و امروز بدیدن آمده بود و من بسیاحت رفته بودم میرزا رضی خان را باحوال پرسی او فرستادم عذر خواستم
که چرا بیخبر زحمت کشیده آمده اند

روز یکشنبه بیست و هشتم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ هجری اول تماشای سرای جزیره رفتم و از پل گذشتیم و قنطره
بسیار خوبی از آهن اسمعیل پاشا خدیو مصر در سرای نیل قرار داده که نهایت امتیاز دارد که این قنطره در کنار
قشله و سرای نیل واقع است که چهار سال قبل ازین ساخته است و طول این قنطره که پیمودیم چهارصد و چهار
ذرع و عرض او دوازده ذرع است و گاهی برای عبور کشتی ها باز می کنند و می بندند و بنیان آن از آهن است

سنه ۱۱۸۳

سنه ۱۲۱۹

سنه ۱۲۶۵

سنه ۱۲۶۴

هوبر
بروزن نوبر

سنه ۱۲۹۲

رود نیل است و باغ بزرگی دارد که اقسام وحوش و طیور آنجاست و کوه مصنوعی خوبی ساخته اند فریدون بیک
افشار ارومی که از عهد محمد علی پاشا نوکری میکند مستحفظ آن عمارت و آن باغست و از حیوانات آنجا
حیوانیست که از امریکا آورده اند که دست خیلی کوتاه دارد و دم دراز و پای دراز دارد و بچهای خود را در جلد زیر شکم
خود پنهان میکند خیلی غرابت داشت و در ایستادن دم او نیز مدد ایستادن اوست و جست و خیز دارد و دو لاک پشت
های بسیار بزرگ بود و از جنس قرقاول مرغ خوبی بود که سینه و انفش تیره و پشت او سفید منقط بود و دم سفید دراز
داشت و خیلی مرغ زیبائی بود و دو شتر صحرائی هم بود که از هندوستان آورده بودند چنان میدانیم که از تبت
بهندوستان آورده باشند که در تبت شتر صحرائی هست ولی بلندی و بزرگی این شترها بهم نیست و سر و کله
این سیاه است و عمارت بسیار عالی ممتاز دارد و قصر بیک داش اسلامبول را تعریف می کنند هرگز
بپایه و مایه این قصر نمیرسد از هر جهة امتیاز داشت و سنگهای مرمر الوان سیاه و سفید را بطور کاشی کاری فرش کرده اند
که خیلی ممتاز بود و بالای پله که از طرفین بمرتبه ثانوی میروند آئینه بزرگی نصب کرده اند که از پنج ذرع ارتفاع
او زیادتر بنظر آمده و تقریبا سه ذرع عرض داشت و در اوطاقها را که بیکدیگر باز کنی دویست متر فرانسه طول دارد
و تماشای نیل از آن قصر و حرکات و سکنات واپورهای کوچک و زورقهای کشتی خیلی بر جلوه آنجا افزوده اگرچه
عمارت بیک داش هم در کنار بوغاز است فرق اینجا با آنجا بقدر شیرینی آب نیل و آب شور دریاست و از آنجا
بآن تیکی که در محله بولاق است رفتیم و اشکال و صور قدیمه را از هر جا آورده جمع کرده اند یکی از مردهای قدیم را
که بمومیائی یا با اجزای دیگر بدن آنها را حفظ کرده اند پای یکی پیدا بود که ناخنها بهمان حالت مانده بود که وقت تشریف
فرمائی اعلیحضرت سلطان عبدالعزیز خان بمصر در سنه ۱۲۷۹ هجری تشریف آورده پای آن مرده را بجهة تماشای
سلطان باز کرده اند دیگر نبسته اند و یک گاو از سنگ سیاه تراشیده اند و در جنب او شکل مردی و شکل زنی
بود این سه صورت بحسب سنگ و تراش و صنعت چیز خوبی بود و بعضی صورتها بود که آن شخص مستحفظ میگفت
تاریخ این شش هزار سال است تاریخ این پنجهزار سال است و بزبان فرانسه یکی یکی را ضبط کرده اند و روی
اغلب اشیاء بعدد هندسه فرنگی علامت گذاشته بودند که باید در آن فهرست شرح احوال او باشد و از آنجا
بچاپخانه و کاغذگرخانه رفتیم حسین بیک ناظر کاغذگرخانه خودش بفرنگستان رفته و آنجا یاد گرفته است و آنها را

از نیل بیک داش ... کاغذ ...

سنه ۱۲۷۹

قدری

خودش در مصر بانجام رسانیده است و هشتاد هزار لیره خرج این کارخانه شده است و قطعه عربی هم گفته اند
که از دولت عزیز غیر از انگریز این کارخانه بر همه کارخانهای دیگر مزیت و رجحان دارد تمام کارخانهای
مصر در محله بولاق است که در کنار نیل واقع شده است و بجهة آب نیل که با شین ساخته اند ناچار باید در کنار آب باشد
و از پوست درخت موز و از علف حلفه نیز کاغذ ساخته اند و حالا ولایت مصر هیچ محتاج بکاغذ خارج نیست
سهل است بولایات دیگر هم از این جا کاغذهای خوب میبرند و بولاق را اکنون بقاف می نویسند و صحیح آن با غین است
که در ترکی یعنی چشمه است چون این محل در کنار نیل است و آبها را از آنجا قدیم بدولاب می کشیده اند و اکنون بآب
از آنجهة محله بولاغ گفته اند در ترکی غین و قاف بیکدیگر بدل میشود و امروز دو ساعت بغروب مانده در خیابانی
که بباغ شبری میرود و جلو سرای زنها است چون یکشنبه بود از اهل اروپا و غیره البته ده هزار کالسکه در سیر و
تفرج بودند که می آمدند و می رفتند و خاقانی در تحفة العراقین گفته ❊ بر مصر نقط پنهی مضر است
زیر نقطی هزار سر است ❊ آن حرف که انتهای شام است ❊ خود اول مصر از او تمام است ❊
اگر در این زمان زنده میشد و بمصر می آمد معتقد میشد که برعکس است و بر چهره نیل مغفرت می کشید و شام شوم را بر مصر علوم
ترجیح نمیداد و در این زمان جمعیت مصر از عرب و بومی تقریبا پانصد هزار میشود و کوچهای قدیم مصر تنگ بسیار
و بسیار مرتفع یعنی چند طبقه روی هم است که از این غرفه بآن غرفه که در طرف دیگر کوچه است میتوان چیز
داد و اگر دو نفر دست دراز کنند و بیکدیگر چیزی بدهند ممکن است وجهه او را چنان گفتند که در تابستان کمتر
آفتاب بتابد و هوا بجهة سایه بودن خنک باشد ولی حبس هوا زیادتر باعث گرمی میشود این کوچها و غرفهای تنگ و
بیکدیگر را که دیدم دانستم که شهادت ابوبکره معنی داشته همیشه خیال می کردم که از این غرفه بغرفه دیگر
ملاحظه کردن و در محضر اعیان مهاجر و انصار شهادت دادن کار سهل نبوده پس از آنکه کوچهای تنگ مصر را دیدم
مثل آن است که در یک اوطاق واقع شده باشد مختصر این قصه آن است که مغیرة بن شعبه ثقفی در بصره از جانب
عمر بن الخطاب امارت داشت روزی در نصف النهار در کوچه بجائی میرفت ابوبکره او را در راه ملاقات کرد پرسید
که امیر کجا میروی گفت حاجتی دارم گفت ان الامیر یزار ولا یزور و بهوای نفس خود بقضای وطر رفت
که با ام جمیل در آویزد و از اتفاقات ابوبکره با برادران امی خود نافع و زیاد و شبل بن معبد که مادر همه سمیه است

شبری
بروزن کبری

قصه مغیرة بن شعبه

معبد

درغرفه بودند و مغیره و ام جمیل در غرفه دیگر که مقابل این غرفه بود بعیش و طیش مشغول شدند که باد در غرفه را باز کرد و ابوبکره ام جمیل را با مغیره در هیئت جماع و حالت بضاع دید ابوبکر گفت ببلائی گرفتار شدیم برادران خود گفت نگاه کنید آن سه نفر نیز نگاه کردند و مغیره را با ام جمیل در حالت غیر جمیل دیدند ابوبکره سر راه بر مغیره گرفت و گفت حالت ترا دیدیم لایق امارت نیستی مغیره اعتنائی نکرد بمسجد رفت که نماز بخواند ابوبکره فریاد کشید که این فاعل این عمل شنیع و کار فظیع است مردم حرف ابوبکره را قبول نکرده مغیره مشغول نماز شد و این قصه بعرض عمر رسید عمر شهود را با مغیره احضار کرد و در مجمع مهاجر و انصار بداوری نشست و فیکه از نافع شهادت خواست گفت بچه طور شهادت داری گفت مثل ابوبکره شهادت دارد عمر گفت لا حتی تشهد انه ولج فیها ولوج المیل فی المکحلة قال نعم حتی بلغ قذذه و زیاد در آن بین غایب بود عمر او را هم احضار کرد وقتی که زیاد بمجلس مهاجر و انصار آمد عمر گفت اری رجلا لا یخزی الله علی لسانه رجلا من المهاجرین حاصل کلام آن شد که زیاد شهادت نداد و آن سه نفر حد خوردند و تفصیل این قصه در تاریخ وفیات الاعیان در ترجمه یزید بن مفرغ مسطور است و در شرح رافعی که از علمای اهل سنت و جماعت است چنین مسطور است ثم اقبل زیاد لیشهد فقال له عمر قل ما عندک وارجو ان لا یفضح الله علی یدک من اصحاب النبی فقال رأیت ارجلا مختلفة وانفاسا عالیة ورأیته علی بطنها وان رجلیها علی کتفیه کانهما اذنی حمار ولا اعلم وراء ذلک فقال عمر الله اکبر قم یا برقا فاجلد هؤلاء فجلد الثلاثة حد القذف ثم قال عمر لابی بکرة تب اقبل شهادتک فقال والله لا اتوب والله زنی والله زنی ولم یخالف فی هذا القصة احد فصار اجماعا انتهی قاضی وفیات الاعیان می گوید که ابوبکره پس از آنکه حد خورد گفت اشهد ان المغیرة فعل کذا وکذا فهم عمر ان یضربه حدا ثانیا فقال علی بن ابیطالب علیه السلام ان ضربته فارجم صاحبک فترکه و قاضی نوشته است و فیکه آنها را حد میزدند مغیره گفت الله اکبر الحمد لله الذی اخزاکم فقال عمر بن الخطاب بل

اخزی الله مکانا رأوک فیه و در وقت تحریر روزنامه زیادتر ازین در خاطر نبود و ضیق کوچهای مصر عتیق باعث این تحقیق شد

روز دوشنبه بیست و نهم شوال سنه ۱۲۹۲ بتماشای اهرام رفتیم بده باشی اصغر گفتم که باید شهر بروی هر جا باشد محمد میرزای مهندس را پیدا کنی بیاوری از اسکندریه از کالسکه محروم شد حمام رفته بود و این جا هم باز حمام مانع اهرام نشود خاصه که خدیو خبر کرده صد نفر از اعراب آنجا برای راهنمائی و صعود و نزول حاضر شدند اسباب احتشام از قصر زهت تا آنجا بحرکت متوسط کالسکه در یکساعت و سه ربع رفتیم و لی راه خیابانی که تا پای اهرام خدیو مصر ساخته قدری اعوجاج دارد که بیکساعت با کالسکه میتوان رفت در عرض راه قدری باران آمد در همه سال در مصر دو سه باران می آید بجهت تبرکی با غمور را غمور می گفتند و جشن می داشتند و اهرام در غربی مصر و در غربی قریه جیزه واقع شده است و در پای اهرام عمارتی اسمعیل پاشا خدیو مصر ساخته که هر که آنجا برود برای آسایش معطل نباشد میز و صندلی و ما یحتاج او طاق آنجا حاضر است و از قنطره نیل که گذشتیم محل جیزه است و در آنجا اولاد خدیو هر یکی عمارتی عالی و وسیع بنا نهاده اند و خود خدیو باغی ترتیب داده دیواری از سنگ و گچ کشیده که یکساعت تمام با کالسکه دوره دیوار باغ است و خیال دارد تا پای پله عمارت راه آهن بسازد و این قصر از قراریکه خدیو میل و منظور دارد بمراتب از قصر سرای جزیره والاتر و بالاتر خواهد شد و اما اهرام خیلی است که بعضی از هرمهای کوچک خراب شده و یکی از همه بزرگتر است وهو بناء مربع مخروط الشکل ویشتمل علی مثلثات متساوی الاضلاع و طول هر یک از اضلاع او آنچه در جام جم ضبط شده هفتصد و چهل فوت است و فوت انگلیسی را سنجیدیم اثر برد انگلیسی که ذرع ایشان است سه فوت است و هر فوتی دوازده انچ است و هر انچی مقدار سه شعیر متوسط است که بطول بیکدیگر ملصق باشد و سی فوت انگلیسی را که ده یرد است با ذرع عراقی ترازی موازنه کرده ایم نه ذرع و سه گره است و بدین حساب هفتصد و چهل و شش فوت تقریبا دویست و سی ذرع می کند و آنچه اکنون ما پیمودیم دویست و بیست و چهار ذرع است البته تحقیق مهندس انگلیس اقرب بصوابست و کله او مسطح است که مربع متساوی الاضلاع است که هر ضلعی نه ذرع عراقی است بالای هرمان را که علی محمد خان قجر آقا باشی عرب رفته بود پیموده است و از طرف شمالی

بقدر ارتفاع بیست ذرع یا زیادتر در او را پیدا کرده اند و شکافته میان او رفته اند مثل دالان از سر زیر است
که همه از سنگست که بقدر پنجاه ذرع باید سرازیر رفت و از آنجا باید بلندی رفت تا آن وسط من رفتم و از آن بلندی هم
مقداری بدستگیری عربان رفتم و از آن بالاتر هوا حبس بود نتوانستم محمد باقر خان ملاباشی بالا رفتند در آن
بالا و طاق بزرگی است که تقریبا دوازده ذرع طول دارد و شش ذرع عرض دارد و در آنجا علامت
قبریست که حالا نعش او را برداشته اند و سنگهای بیرون اهرام چندان بزرگ نیست که هر یکی یکذرع و دو
ذرع است ولی در میان آن دالان که با ترفع و انخفاض بشکل قلمدان بطور مثلث باید حرکت کرد سنگهای
دو ذرعی و سه ذرعی برروی یکدیگر است که عرض هر یک تقریبا یکذرع و زیادتر است که از تفصیل عقل او
حیران است و دم در او سنگهای بزرگست و در نزدیکی این اهرام بزرگ یکی دیگر است که قدری از آن
کوچکتر است و در طبقه اعلای او سنگها مانده است و بقدر بیست ذرع پائین تر از کله او طبقه از سنگهای او
ریخته است که رفتن بالای او خیلی صعوبت دارد و از اعراب هم هستند که بالای او هم میروند و سنگ که او را ادم
که آنقدر از سنگ او ریخته است یادم آمد که نوشته اند بر همه بناهای روزگار لیل و نهار گریه خواهد کرد مگر اهرام
که بر لیل و نهار گریه خواهد نمود معلوم شد که لیل و نهار قویست که رخنه بر اهرام کرده است و در پهلوی
او یکی دیگر است که خیلی کوچکتر از آنهاست و چندین اهرام دیگر هست که خراب شده است و در جنوبی اهرام
بزرگ صورت ابوالهول است که کله زنی است که از سنگ تراشیده اند که از چانه تا سر او تقریبا پنجذرع است
و دور کله او تقریبا مستع ذرع میشود که رو بمشرق است و دنباله او در سنگ است از نیست معلوم میشود که سنگ قبر است
و در انگلیسی او را اسفینکس می گویند گویا مأخوذ از لفظ یونانی باشد و باوجود آنکه بالای سر او رفتن اشکال
دارد یکی از اعراب رفت و میگفت کله او عمقی دارد حتی خودش که رفت پنهان شد و اعراب می گفتند که چاه است
ولی معنی ندارد احتمال دارد که قبر باشد و این سنگ هم بالای قبر است والله تعالی اعلم و در نزدیکی او
زیر زمینی است که عمارت عالی بوده است و بالفعل شانزده ۱۶ عدد ستون سنگ یکپارچه او که بشکل مربع است
و بارتفاع پنج ذرع و عرض یکذرع بل زیادتر و قطر سه چارک باقی است که بالای آن ستونها سنگهای
یکپارچه کشیده اند که دو سه ستون او باقی است و سنگهای ضخیم جسیم عظیم در دیوارها کار کرده اند و در یک دالان

۳ حکایت خود ع

اسفینکس

سنگ

سنگ یکپارچه را سنجیدم پنجذرع طول و سه ذرع عرض و یکذرع قطر او بود که بر روی دالانی کشیده بود مد نظر
من عمارت حوض خانه زیر زمین آمد القصه کار اهرام از عجایب دنیاست که انسان چقدر قابل صنعت است و در
حول و حوش اهرام عمارت بسیار است که بخطوط طیر چیزها نوشته اند و ریگ نرم اغلب آنها را انباشته
اگر پاک کنند خیلی علامات و صور و اشکال و طاقهای سیاه پیدا خواهد شد و چون دو گنبد از آن اهرام بزرگتر است
لهذا هرمان تثنیه گفته اند و این که منسوبست بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که از آنحضرت از بنای هرمان پرسیدند
فرمودند بُنِیَ الهَرَمانِ والنسر فی السرطان در کتابی دیده نشده است و اکنون نسر طایر در برج جدی است
اگر چنین باشد چهارده هزار سال است که بنا شده است چرا که حرکت کواکب مرصوده هر برجی دو هزار سال است
والله اعلم بالصواب و چنان گمان دارم که در تقویم البلدان این حدیث را روایت کرده باشد و اگر انسان از اقصی بلاد
عالم شد رحال بکشد و بتماشای اهرام برود او را ملامت نمیتوان کرد در ساختن او هر کسی حدسی زده است
هر کسی از ظن خود شد یار من ❊ از درون من نجست اسرار من ❊ و این اهرام نیز در دامنه کوههای کوچک
واقع شده است که طرف شرقی مصر کوه مقطم است و طرف غربی این تیه و ماهور اهرام است و بینهما که تقریبا دو
فرسخ است همه زمین زراعت است و در پهلوی اهرام بفاصله صد ذرع اراضیست که آب در او افتاده است و این
خیابان جدیدیست که تا پای اهرام کشیده اند از زمین خیلی بلندتر کرده در میان این گل و لجن است اگر این خیابان نبود رفتن بآنجا
در بهار و زمستان خیلی صعوبت داشت و شهر فرعون در جنوبی اهرام بفاصله دو ساعت راه واقع شده است
که نیل از شرقی شهر فرعون می گذشته است و اکنون از غربی شهر مصر میگذرد و این شعبه کوه که در طرف اهرام است
بفاصله یکفرسخ که پائین تر میرود قطع میشود تا دریا و صحراست وقتیکه در اهرام بعمارت خدیو برای صرف نهار
برگشتیم محمد میرزا را دیدم که ده باشی در شهر پیدا کرده بعمارت نزد او آمده است و یکی از درشکها که برای عمله جات حاضر
کرده که هر وقت بشهر بروند معطل نباشند او را سوار کرده با قراول باهرام فرستاده است معلوم شد که دیشب
از اسکندریه آمده است گفتم دیدن اهرام بهتر از خوردن طعام است بحسن پاشا گفتم چهار نفر عرب بدست او داد که در صعود و نزول
و عروج و خروج همراه او باشند سیاحها در دارالفنون طهران زحمت کشیده وقت مراجعت انشاء الله از افادات
ارمغانی ببرد و در بنای میرآخور یکعده از صورتهای آنتیکا یا از کاشی است یا از سفال ریخته است از عربی حرفی

۲ حواشی ع

آورده بود و علی محمد خان قجر آقا گفت دسته و عدد دیگر یک عربی داشت خواست بمن بفروشد من نخریدم گفتم عجب احمقی
چرا نیاوردی که برای سیر طهران بخرم گفتم برو بحسن پاشا بگو از آن عربها بخواهد بیاورند هر قدر میفروشند پول
او را بدهد وقتیکه بحسن پاشا گفت عربها ترسیدند و بکلی حاشا کردند حسن پاشا آمد گفت اینها و این اراضی مال
میریست یعنی مال خدیو است که در دست هر که گرفته شود مقصر است باید هر که هر چه پیدا کند تسلیم میری بکند
و بعد از نهار بار بتماشای اطراف هرمان بزرگ رفتیم که قاعده او را ذرع کنند حسن پاشا پیرمرد بود در عمارت ماند
اعراب که آمدند بآنها گفتم اگر از این صورتها دارید بدهید فرنگ بگیرید یکی گفت اخاف گفتم لا تخف
انک من الامنین میرزا رضی خان و قنسول اسکندریه از بغل او پنجعدد در آورد پنج فرنگ دادم و آنهای
دیگر خبردار شدند بقدر هفده عدد آوردند و هر یکی یک فرنگ گرفت و التماس میکردند کسی نداند و بعد گفته شد که
که این اعراب مالک هیچ نیستند و احدی از اعراب مصر اذن ندارد بجائی برود و یا بتواند از بندر سویس بگذرد
و یا از بندر اسکندریه خارج شود و هر دو در تحت اختیار خدیو است و هر که احیاناً بولایات خارج برود یا بمکه برود
باید یک نفر از اهل محله ضامن بدهد که این مرد مراجعت میکند و مذکور شد تمام این راههای آهن و خیابانهای
مسطح و عمارات عالی از عمله بیکار ساخته اند و این عمله باید بیایند و از خود بخورند و بیل و کلنگ و اسباب بنائی هم
بیاورند و مجاناً کار کرده بروند و مذکور شد که در ادای خراج مالیات دیوان حساب احتساب دارند لا یغادر صغیرة
و لا کبیرة الا احصیها در همه چیز حق میریست با قسام مختلف از رعیت چیز گرفته میشود و رعیت مصر
و توابع بسیار بی بضاعت هستند و مالیات خدیو دوازده ملیان لیره انگلیس است که سه ملیان لیره اش از
بابت املاک خاصه خودش است و باقی از ولایت و رعیت است و حضرت خدیو اسمعیل پاشا باوجود انکه
هنوز سنین عمرش در عشره خامسه است خیلی مرد مجرب و مهذب است گویا بنیاد و پایه را از آن رفته است و تحریرها
اندوخته و هر سال چند هزار لیره انگلیسی بروزنامه نویس های فرنگستان میدهد که در روزنامه از او خوب بنویسند و در زمانی هم
در ولایت او خارج نمی آید که مردم معنی آزادی و بعضی از قواعد فرنگستان را بدانند و اعراب وحشی و حضری
هنوز از روزنامه و قواعد خارجه و آزادی بوئی نبرده اند و ابراهیم پاشا وکیل خدیو در اسلامبول از آن با اعلیحضرت
سلطان آن خلطه و آمیزش دارد که امنای دولت سلطان از او حساب میبرند و چنان محرم است که با سلطان تخته نرد

بازی میکند و خدیو مصر سالی چهار صد هزار لیره انگلیسی در نزد صرافی در اسلامبول برای مخارج غیر عادی او گذاشته
است که هر وقت لازم باشد با براهیم پاشا برساند مثلا اگر سلطان فرمایش بکند که در جزیره جاپان فلان مرغ
خوش خوان است یا فلان خمره و پس در چین یا فلان قوچ جنگی در مغرب زمین است باو میل دارم ابراهیم پاشا در
عرض دو ماه سه ماه بهر طور هست او را حاضر میکند و باین دلیل برتبه مشیری یافته و نشان مرصع و
درجه عثمانی را سلطان بنسبت خودش باو مرحمت کرده و در هر موقع و مقام از تقدیم پیشکش بحضور سلطان
مضایقه ندارد و به بابین چی های سلطان هم در دادن لیره در شبهای تیره دلیر و چیره است و در مصر هم قونسولهای
خارجه کمال مواحدت را دارد و اغلب اشخاص فرنگی و ارمنی را دخیل کار ولایت و نوکر کرده است مثلا جمرک
قونسولها را از دادن وجه و اپور هر وقت از مصر باسکندریه و سویس بروند و هر قدر بروند معاف کرده است و در
اسکندریه دیوان عدلیه قرار داده که از دول خارجه هم در آنجا هستند که اگر کسی از خارج بداخلی و داخل بخارج
کاری داشته باشد باطلاع آنها و اجزای دیوانخانه دادرسی شود که دولتهای خارجه نگویند که در حق رعیت ما
بی التفاتی و ظلم کرده اند و این ساختن خیابانها و تسطیح اراضی و ساختن کارخانها و چراغهای گاز کوچه ها
اسبابی است که در نظر خارجه جلوه میکند و بر متمردین هم علی قدر مراتبهم کمال مهربانی و مهمان داری
دارد و اعیان ولایت خاصه کهار ا شغل و عمل وا داشته است مواجب و وظیفه خوب عطا میکند و دو نفر جاسوس
مواجب خوار از زن و مرد در خانهای مصر و اسکندریه دارد که با غریب و بومی یکماه دو ماه رفیق میشوند و از مکنون
ضمیر آن شخص مطلع میشوند اگر بقدر ذره بخلاف بوده باشد تا اعلام کردند آن شخص منفی سودان میشود یا در صندوق
گذاشته در نیل غرق میکنند و احدی از غریب و بومی جرأت تکلم ندارد چنانچه در این چند روز که فقره مصوعه بود
که حبشیها عسکر خدیو را کشته بودند احدی جرأت نداشت که این فقره را بزبان بیاورد و اگر احیاناً کسی میپرسید
در جواب بجز آنکه بگویند دروغ است حرفی نمیزدند و از وحشت جرأت شنیدن نداشتند تا بگفتن چه رسد و در
میان کوچه و بازار احدی جرأت نجوی ندارد که فوراً پلیس حاضر و ناظر است کسی را مجال نطق و تکلم نیست
حتی مذکور شد در سنه ۱۲۷۹ که سلطان عبد العزیز خان بمصر آمده بود او مجال ترهش احوال داده و سلطان که از اول
سلطنت خودش بودیارای این مقال اللهم الا فقره اینکه جمعی گفتند رعایای مصر خار میخورند و بار میکشند در جواب ان

جدیدی که در شهر می سازند زنها و دخترها نیز عمله گی می کردند معلوم میشد که در حواله مردند اشته اند زنها
آمده اند و حالت رعایای آن ولایت مثل حالت صد سال قبل دولت روس است که اعیان و نجباء در جان و
مال رعیت فعال ما یشاء بودند فرقی که دارد این است که آنها سمت عبودیت داشتند که خرید و فروخت
داشتند و اینها چون اسلام دارند این لفظ را ندارند و در معنی همان طور را اهل آن ملک بندگی و اطاعت دارند
دلخوشی که دارند همان زراعت است که سالی دو بار سه بار می کارند و بر میدارند و بمصرف می رسانند پول
او را تسلیم دولت می کنند و خدیو مصر بالفعل سی و پنج فوج نظام دارد که هر فوجی هشتصد نفر است و با جاه
سرباز و توپچی و سوار هرماهی سی قروش میدهد و این ولایات از اسلامبول زیادتر است و خوراک و لباس
میدهند و اغلب از عرب است و پانزده واپور دارد که در دریا حرکت دارند و واپور کوچک هم دارد که در نیل
کار می کنند و بهترین واپورها محروسه است که دو تنوره دارد و مکرر از اسلامبول تا اسکندریه در دو شبانه روز
آمده است و ساعتی هفده هجده میل انگلیسی حرکت می کند و لباس زنهای اهل مصر یعنی آنچه از ارکان و اعیان است
کلا لباس فرنگی است چنانچه روزی در میان کوچه که از تماشای قلعه بر می گشتم در میان کالسکه چند نفر زن دیدم از
حسن پاشا پرسیدم که این زنهای فرنگی با این هیئت و شمایل از کدام طایفه است و زن کدام قونسول است
بخجالت جواب داد که اینها دخترهای علی پاشا پسر شریف پاشا هستند و من خیلی ملامت کردم که با اسلام این
حرکات منافات تمام دارد از خجالت گفت ولایت ما آزادی است گفتم که گفته در دین اسلام آزادی است
این چه آزادی است که باید من از طهران با خطار این بحار متحمل شده بمکه معظمه بروم و این چه آزادی است که تا به
یکماه روزه گرفت و پنجوقت نماز خواند و پس علی هذا غیره حسن پاشا خیلی خجالت کشید بعد معلوم شد
خلیل پاشا عموی اینها که در اسلامبول است عیال او که نازلی خانم دختر مصطفی پاشا برادر خدیو است
بدتر از اینها حرکت می کند مثل زنهای فرنگی یک طرفی سوار اسب میشود و هیچ پرده و حجابی از هیچکس
ندارد و در مجالس بال حاضر میشود خلیل پاشا هم اجتناب از هیچ خبر ندارد روز دیگر در میان خیابان بجشن تمیز رفتیم
باز دخترهای اعیان در کالسکه نشسته همه لباس فرنگی داشتند که هیچ تمیز نمیشد روز دیگر دخترهای توسن پاشا پسر سعید
پاشای حاکم مصر در خیابان سوار اسبهای کوچک شده بتفرج میرفتند همه لباس و کلاه و گردن بند فرنگی

داشتند که هیچ فرقی نبود مگر آنکه در جلو آنها دو سه نفر قواس عرب بود که از آن معلوم میشد که اینها از طبقه
اسلام است و در قدیم از طوایف و مذاهب خارجه فیس سبز نمیگذاشتند که مخصوص مسلمانان بود و اگر هم
می گذاشتند رنگ او سیاه بود حالا خدیو مرخص کرده است در میان کوچه هیچ تمیزی میان مسلمان و یهود
و ارمنی و فرنگی نیست همه کی رخت نظام و کلاه فیس دارند و من بحسن پاشا در این خصوص هم ایراد گرفتم باز
گفت افندم حریت دور (یعنی آزادی است)

۱۲۹۲

سه شنبه غره ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ هجری شب گذشته ماه دیده شد و در سالنامه اسلامبول روز دوشنبه
بیست و نهم را غره نوشته اند عجب است که شب دوشنبه خروج از شعاع از شب سیزده ساعت گذشته میشود
دیگر چگونه اول شب ماه دیده خواهد شد و در شب اول هم بعد قمر از شمس تقریباً بقدر شش درجه است و هرگز
هیچ مستخرجی احتمال رویت نخواهد داد و اگر اهل علمی رجوع کند و بگوید خروج از شعاع چندان دخلیت در رویت
هلال ندارد راست است در صورتی است که بعدین که بعد سوی و بعد معدل است از بیست و یک درجه
زیادتر باشد در این صورت دو سه ساعت بخروج الشعاع مانده باشد احتمال رویت میرود نه آنکه هنوز
بعد قمر از آفتاب زیادتر از شش درجه نباشد و ماه دیده شود و در شب سه شنبه بعد معدل تقریباً یازده
درجه است البته در شب دوشنبه بعد معدل زیادتر از چهارده درجه نبوده است و بعد سوی هم شش درجه بیست
در این صورت محال است که هلال رویت شود یا منجم و مستخرج بنطق باین عبارت نماید صبحی نصیر افندی
که از اهل تبریز است بدیدن آمده بود مشار الیه حلقه و ذکری دارد و در مصر صاحب تکیه است و پس از حاجی
میرزا صفا اهل ذکر و عرفان با و رجوع دارند و حسن پاشا بعد از ظهری آمد که احوال خدیو الحمد لله تعالی امروز بهتر است
و اگر میل ملاقات داشته باشید ایشان هم خیلی طالب هستند و بقاعده فرنگ که اول باید قاصد بدیدن برود
در ساعت دو و نیم بغروب مانده از منزل روانه شدیم حضرت خدیو در عمارت زمستانی که بسرای عابدین شهرت
دارد که در محله عابدین است منزل داشت تا پایین طبقه دویم پله عمارت استقبال کرد با وجود آنکه کسالت
داشت خیلی معقولیت کرد وقت رفتن میرزا احمد خان جنرال قونسول میخواست بیاید گفتم بیاید اگر موقع نشد بیرون
خواهید بود تا مشار الیه را دیدند احضار کردند و چوبوق آوردند چون من نمیکشیدم ایشان هم بمراعات من

با وجود آنکه اصرار کردم باز نشستند و صحبتهای متفرقه از عرض راه و دریا و آبادی مصر و غیره شد وقت بر
خواستن باز تا پایین پله طبقه دویم مشایعت کردند و همه گفتند زیادتر از شاهزادگان معتبر فرنگستان
که بمصر آمده اند محض ملاحظه اسلام احترام کرده اند و دم در بزرگ سرباز نبود مگر چند جا چند نفر ایستاده
شمشیر کشیده داشتند که تعظیم نظامی کردند ابراهیم بیک تشریفاتچی پایین پله ایستاده بود و یکساعت
بغروب مانده بمنزل آمدیم و بعد میرزا احمدخان چنین صلاح دانست که بقاعده فرنگستان اگر از ولیعهد هم
دیدن بکنید با مهربانی و خصوصیت خدیو که نسبت بشما کرد و با اهالی ایران دارد بهتر است با صوابدید و اصرار
مشارالیه سوار کالسکه شده رفتیم خانه مشارالیه تا خانه خدیو مصر نیمساعت راه کالسکه است و در بین
راه مصر است بساتین و باغات زیاد دارد و خیابانهای تازه احداث میکنند قریب چهار هزار فدان ملک و باغ
در دور عمارت خود که همه سبز و خرم است که هر فدان باصطلاح مصر مضروب چهار هزار و دویست متر
فرانسه است و وقت غروب بود که بانجا رسیدیم دم در بیرون بیست نفر سرباز سفید پوش ایستاده تعظیم
نظامی کردند و شیپور کشیدند مشارالیه جوان بسیار خوشگل خوش سیمایی است در مصر بان خوش روئی
آدم ندیده بودم او هم چوبوق برای رعایت ادب نکشیدند و تا سر پله باستقبال آمد و مشایعت کرد و در مصر هم
بقاعده عثمانی اکبر سلسله حق وراثت و ولیعهدی را دارد اسمعیل پاشا خدیو مصر باین خیال افتاد که پسر خود را
ولیعهد بکند و مصطفی پاشا برادر خود را محروم نماید چون این خیال باطنی سلطان عبدالعزیزخان هم موافق بود
سلطان امضا داشت و فرمان داد و مصطفی پاشا هم از برادر خود رنجیده و یکسره رفت در اسلامبول اقامت
گزید ولی سلطان آن قدر خواست از وکلای ملت امضای ولیعهدی پسر خود عزالدین یوسف را بکند و سلطان
مراد برادرزاده خود را بی حق بکند وکلا تمکین نکردند و در عرض دو سال پنج بار صدراعظم معزول و منصوب کرد
باز فایده نکرده است اهالی اسلامبول سلطان مراد خامس میل دارند چنین میگویند که جوان آراسته
حلیم سلیم است ولی از این مقدمات نتیجه کار را خدیو مصر برد خاصه اگر از قضای فلکی مصطفی پاشا هم
زودتر بمیرد دیگر توفیق پاشا معین اردو ولی اولاد مرحوم سلطان عبدالمجیدخان سوای سلطان مراد خامس چند نفر
دیگر هست که همگی حق سلطنت دارند تا بعزالدین یوسف پسر سلطان برسد فلها قصة فی شرحها

طول تا مقدر مالک الملک قدیر چه باشد القصه در آن مجلس از دریا و کشتی و اهرام صحبت شد گفت بنظر شما
طور آمد گفتم در دنیا همه سیاحان و اهل علم و تاریخ هفت بنای عجیب شمرده اند که یکی اهرام مصر است و یکی
تخت جمشید فارس است و یکی دیوار چین است و گنبد دیانا و مناره فروس اسکندریه است که اکنون
این دو خرابست بلکه چهار بنا خرابست و از آن هفت عجائب همین سه باقی است گفت ماشاءالله خوب
استحضار دارید میرزا احمدخان گفت فلانی صاحب تالیف و تصنیف است توفیق پاشا گفت شاهزادگی را بعلم زینت داده اند بقدر نیمساعت مجلس طول کشید خیلی صفا داشت و قلعه محکمی در عرض راه مشاهده
شد که چهار برج داشت حسن پاشا گفت که قلعه بیبرس است و این بیبرس از غلامان ترک است که بعد از
زوال دولت بنی ایوب مصر و شامات را و هو رکن الدین ابوالفتح بیبرس الصالحی النجمی
البندقداری مملوک ایدکین بندقداری صالحی بود احمد بن خلکان در آخر کتاب وفیات
الاعیان اسم او را ذکر کرده و در سنه ۶۵۸ حاکم مصر و شامات شد و او را الملک الظاهر لقب دادند و در اواخر
محرم الحرام سنه ۶۷۶ در دمشق وفات یافت و این سلطان چهارم است از غلامان ترک که در مصر سلطان شده است و عجبست
از بدو ظهور اسلام در مصر و اسکندریه تا کنون که قریب هزار و سیصد سال است هیچوقت یکنفر از اهل مصر و
اسکندریه در این ولایت حکومت نداشته اند و همیشه غربا اختیار و اقتدار داشته اند و از آن زمان تا بحال نیز
رعایای مصر قرین ذلت هستند ضربت علیهم الذلة والمسکنة در حق اهالی مصر است و اگر کسی در
تاریخ غلامان ترک و چراکسه ملاحظه نماید میداند که چه بوده اند و چه شده اند و هر قدر اهالی این ولایت ذلیل بوده اند
بخلاف حکام آنها همیشه متشخص و معتبر بوده اند یکی فرعون است که لاف خدائی زده است و چون رعیت این
ولایت بخدائی فرعون تمکین داشته اند خداوند عزوجل آنها را ذلیل حکام کرده است که در این مدت متمادی
بانواع زحمت و تنکیل و خواری و تحمیل گرفتار بوده و خواهند بود

روز چهارشنبه دوم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ بعد از ظهر حسن پاشا اصرار کرد که خدیو بمن گفته که
شاهزاده هر جا میل خود تشریف برده تماشا کرده اند مکتبخانه علمی بخواهش من مخصوصا باید تشریف ببرند چون
بزیارت راس الحسین علیه السلام نرفته بودم مشارالیه گفت احتمال دارد که امروز خدیو بیاید کسب با این تماشا بهانه دیدن

خدیو که من فرموده‌اند احتمال دارد که امروز نیایند و اگر می‌آمدند بمن می‌گفتند من سم با طبیبان
قول او بمدرسهٔ عموم رفتیم که کتابخانه آنجاست کتابخانه را دیدم و ثبت کتابخانه را گرفتیم قرآنهای بزرگ
ضخیم که هر یکی هفت من و هشت من وزن دارد و بخط ثلث است از زمان سلاطین چراکسه خیلی مانده است که وقف
کرده‌اند در خط ثلث امتیاز دارد و از آنجا بمدرسه که تفسیر قرآن می‌گفتند و مدرسهٔ هندسه و حساب و فقه
حنفی رفتیم الحق خیلی ترقی کرده‌اند یکنفر از شاگردها که از نجبا بود و استادش عبارتی گفت او بخط لاتین نوشت
و بفرانسه ترجمه کرد و بعد برای من بعربی ترجمه کرد و خیلی خوب از عهده برآمد از آنجا بزیارت رأس
الحسین علیه السلام رفتیم که بروایتی در مصر سر مطهر مدفون است خدیو مصر مسجد را تعمیر کرده چهل و پنج ستون
سنگ مرمر یکپارچه دارد و مزار مطهر بحالت بکائی دارد که بر انسان اثر می‌کند عرض کردم که بنی امیه
لعنة الله علیهم چه ماند که بر شما اهل بیت نکردند ❊ وَالجِسمُ مِنهُ فِی الفَلاةِ مُضَرَّجٌ ❊
وَالرَّأسُ مِنهُ فِی القَناةِ یُدارُ ❊ فَما یَزیدُهُم إلّا طُغیاناً کَبیراً وقتی که بمنزل آمدم
از شب نیم ساعت رفته بود مذکور شد بعد از رفتن ما اول توفیق پاشا ولیعهد بباغ نزهت آمد بعد حضرت
خدیو نزدیک بغروب بباغ نزهت بیخبر تشریف آورده‌اند من نبودم از دم پله برگشته احوال شاهزاده خانم را
پرسیده مراجعت کرده بودند حسن پاشا که این فقره را شنید از وحشت سر درد گرفت حالتش پریشان
شد گفتم تقصیر تو بود که باصرار مرا بردی سهل است میرزا احمد خان سید بلکه خدیو بقاعدهٔ بازدید شاهزادگان
فرنگستان باید بگفتی اگر امروز خیال آمدن را داشت صبح این فقره را بمن میگفت که از فلانی مخصوصاً
خواهش دارم که بمدرسهٔ عمومی تشریف برده زحمات مرا که در ترقیات اهالی این ملک کشیده‌ام ملاحظه
فرمایند حسن پاشا با حالت پریشانی بعمارت خدیو رفت و ساعت سه از شب رفته بود که خیری پاشا مهردار و مدیر
داخلهٔ مصر از جانب خدیو آمد که حسن پاشا تقصیر ندارد من خیال بیرون رفتن داشتم با اطبا پیغام دادم آنها
بخیال اینکه من میخواهم بسواری بروم اذن حرکت نداده بودند حسن پاشا در اشتنیده بود و بعد از اطبا
اذن گرفتم که ناچار بدیدن فلانی باید بروم این قدر راه را اذن بدهید آنها که اذن دادند بعزم ملاقات آمدم
و نیم ساعت بغروب مانده بود با این خیال بودم که مراجعت کرده‌اید و خیلی افسوس خوردم که محروم برگشتم هیچ بحثی

بر حسن پاشا نیست من خود قصور کرده‌ام و چنان دانستم این وقت از مدارس برگشته‌اید من گفتم هرچه هست خدیو
اگر میفرمایند بر حسن پاشا بحثی نیست ولی من با ایشان بحث دارم که چرا بی‌خبر بیایند که باعث خجلت من بشود
و خیری پاشا خیلی معذرت خواسته که اعلام کردن را خلاف ادب می‌دانستند و گفت که اگر اطبا اذن
بدهند باز بخدمت شما خواهد رسید از این سواری کالسکه هم که حرکت کرد باز قدری رعاف شده بود و نیز و
رعاف خیلی وحشت دارد گفتم من هم باین ناخوشی مبتلا شده‌ام و در احرام که سر برهنه باشد و آفتاب بخورد
خیلی احتیاط دارم تا مقدر الهی چه باشد گفت انشاء الله رعاف نخواهد شد و در اثناء صحبت بخیری پاشا گفتم

روز پنجشنبه سیم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی کمال پاشا مشیر ادارهٔ توفیق پاشا آمده بود که من دیروز خبر
نکرده بودم بملاحظهٔ ادب بوده که کوچک بخانهٔ بزرگ نمی‌کند و خیلی سرافراز میشوم که امشب را در خانهٔ من شام
میل بفرمائید بعد که حسن پاشا آمد عذر خواست که کمال پاشا اشتباه کرده شب شنبه است و بحساب فرنگی
شب جمعه میشود نه شب جمعهٔ اسلامی است امشب را باید بتیاتر تشریف ببرید که مخصوصاً برای تماشای شما چند
روز است فراهم آورده‌اند و بعد از ظهری بباغ شبری رفتیم که در شمالی شهر است شبری قریه ایست که در جوار
آن باغ که باسم او موسوم شده محمد علی پاشا این باغ را ساخته است و عمارت بسیار خوبی ساخته‌اند که دور تا دور
او ایوان مسقف است و در چهار ضلع چهار او طاق است که یکی خیلی بزرگ و خوب بود در وسط عمارت حوضیست
و در وسط حوض جزیره است که با قایق آنجا میروند و یکصد و بیست ستون مرمر یکپارچه دور تا دور دارد بسیار
عمارت خوش وضعی است و باغ بزرگی است که از هر قسم گل و اشجار دارد از این جا در مراجعت بمدرسهٔ شیمی
و فرنگی و موزهٔ حیوانات رفتیم تمساح را ندیده بودم آنجا بود گفتند تمساح بزرگی بود برای اکسپوزیسیون
امریکا بردند و این تمساح کوچک را چند وقت قبل بر این صیادی در نیل شبکهٔ ماهی گذاشته بود و این تمساح کوچک
بدام افتاد و او بخیال ماهی بود وقتی که تمساح را دید وحشت کرد و گریخت همراهان او تمساح را کشتند بقدر یکذرع
میشد الحق حیوان مفترس غریبی است و دندانهای او از فک اعلا و اسفل بیکدیگر قفل بند است و پوست خشن دارد که خارهای
برجسته دارد که گلولهٔ تفنگ در او اثر نمی‌کند و دیگر جسد بزرگی بود که با آن بزرگی ندیده بودم بقدر چهار ذرع
میشد می‌گفتند زهر ندارد بزور و قوت پیچیدن انسان و گاو را می‌کشد و بلع می‌کند و مار دیگری بود که بقدر رشته

theatre
تیاتر
تماشاخانه

exposition

که از امریکا آورده بودند در دم او شبکه ایست که وقت حرکت صدای زنگ می کند و دندان تیز برگشته داشت
من خواستم بدندان او دست بزنم حکیم باشی زود دست مرا گرفت و پاردن گفت و بیان کرد که سمیت این
مار بطوری است که بعد از مردن تا ده پانزده سال اگر دندان او بجائی از اعضای انسان بخورد احیاناً بجزا
یا فرو برود باز سمیت دارد که اثر می کند و میگفت اگر انسان را بزند در نصف دقیقه انسان تلف میشود
و دیگر ماهی بود که طول فقرات ظهر او بقدر ده متر فرانسه میشد و طول کله او سه متر میشد و هر طرف دهان
او از یک متر و نیم زیادتر بود و آن رئیس موزه میگفت که ازین جنس ماهی در بحر شمالی بطول سی ذرع چهل ذرع هست
که اگر دمش را بکشتی بزند غرق می کند و از سایر حیوانات هم بسیار بود و بتشریح خانه رفتیم سبحان الله انسان
چه خلقت اعجوبه ایست و با این ترکیب تضاد و ترتیب مواد ادعای خدائی می کند و هیچ حیا از پروردگار ندارد
که گاهی دعوی شریک و گاهی خود را الملک مسکین ابن آدم اولها نطفة مذرة آخرها جیفة
قذرة هو بینهما تحمل العذرة وفی الحدیث عن الصادق علیه السلام ما من
عبد الا و به ملک موکل یلوی عنقه حتی ینظر الی حدثه ثم یقول له الملک
یا ابن آدم هذا رزقک فانظر من این اخذته والی ما صار و با این حالت هیچ متنبه نمیشود
که از کجا آمده بکجا خواهد رفت باری از آنجا بمدرسه طبی رفتیم که درس میخواندند و بیست نفر شاگرد بودند
که معلمشان با هیئت زرنیخ را بیان می کرد و حکیم باشی آنها فرانسه است و چند نفر هم سیاه میانشان بود
که از اهل صعید مصر بودند و از آنجا بمنزل آمدیم والده خدیو همشیره زن کلانتر خانه خود را باحوال پرسی والده
احتشام الدوله فرستاده بود و شب جمعه چهارم بجای عبادت و دعای کمیل بتماشای اوپرا و تیاتر میل کردم
وما ابرء نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ساعت سه از شب رفته
رفتیم و تیاتر بسیار بزرگ مفرح مجلل است چهار طبقه است و هر چهار طبقه خوبست مگر برای ارتفاع و انخفاض
تفاوت داشته باشد چهل چراغ بزرگ از کار او آویخته که از مرمر بشکل شمع کافوری ساخته اند که میان او گاز است
که این شمع کافوریست و از صد چراغ زیادتر داشت اول بازی نو رسنه را در آوردند که زن آلبیون بود و آلبیون
در خفیه زنی دیگر گرفت و در این بازی چون زبان نمیدانستم از او چیزی درست من معلوم نشد این قدر بود که آخر اجرای

محبت و مهری که بر شوهر خود داشت اعتراف بتقصیر کرد و از محکمه بقاعدهٔ مملکت حکم سوزاندن او را دادند بعد پشیمان
شده حالتهای عجز و نیاز او بر رئیس محکمه که کشیش بود خیلی با حزن و ملال بود و بعد از آن بازی فلکه و فلکو
بود که دو نفر مرد جنون بوده اند که با یکدیگر باشاره حرف میزدند و این بازی بقدر دو ساعت و نیم طول کشید که
همه اجزای مجلس هم که می آمدند باشاره دست و حرکات بود که درین بازی هیچ تکلم نمی کنند رقاصهای بسیار
خوب از دخترهای معتبر بودند که لباسهای تور نازک پوشیده بودند انفراداً و اجتماعاً می رقصیدند دقیقه
بدقیقه تجدید میشد و می آمدند و صورت دیوهای مهیب عجیب و اشکال آوردند و پرده های مختلف کشیدند و آوردند
که کشتی در دریا در حالت غرق بود و برق میزد و باران می آمد و هوا صاف شد آفتاب در آمد و از دولتهای اروپا
که در دریا هستند پرده کشیدند و شکل همان پایتخت ایشان دادند مثل آتنس و بطرزبورغ و ایطالیا و اسلامبول
وغیره و همگی اجزای بازی لباسهای فاخر پوشیده بودند و این یکدسته از اهل ایطالیاست که شش ماه در مصر
اقامت کرده خدیو بانها انعام و احسان میکند که تماشاخانه مصر بر سایر بلاد ترجیح داشته باشد لهذا هر جا که خواننده
خوب و استادی است بمصر می آیند و درین شش ماه زمستان که هوای مصر خوبست در تماشاخانهٔ مصر که کتب بزبان
فرانسه و کتب زبان ایطالیاست بازی در می آورند و در اسلامبول که فرصت نشد تیاتر را ملاحظه بکنم ولی این
تیاتر از همه جهة خیلی خوب و مرغوب بود و مدیر آنجا یکنفر از اهل ایطالیاست که سالهاست در مصر خدمت خدیو
میکند نوکری از دو نفر لژ که برای ما معین کرده بودند در طبقهٔ دویم روبروی صفهٔ مجلس تماشاخانه بود که
یمین و یسار و تمام اطراف آن صفه معلوم بود آن رئیس عرض کرد چون این منفصل را مخصوصاً برای شما ترتیب داده بودم اگر
طول کشید و خسته شدید خواهید بخشید و یکی هم در طرف یمین جانب دیگ بود که خدیو می نشست و اگر آنجا بودید
یکطرف تماشاخانه پیدا نبود و مخصوصاً این وسط را معین کرده بودم که تمام این مجلس از بالا و پایین و یمین و یسار بنظر
شما برسد که زحمت ما بهدر نرود و منهم خیلی تعریف کردم که از همه جهة فی الحقیقه امتیاز داشت و وقتیکه بمنزل
آمدیم هشت از شب گذشته بود

روز جمعه چهارم ذی القعده ۱۲۹۲ اصبحی میرزا اسمعیل و عمله جات را با اپوره شمس الفقرا سوار کرده بپورسعید فرستادم
که در آنجا کشتی آماده دیده و جا و مکان را معین کرده تا رسیدن ما حاضر باشند و عصری قونسولخانه دولت علیه

ایران رفتیم و از آنجا یکساعت از شب رفته بمهمانی توفیق پاشا رفتیم و از مصر عتیق گذشتیم که قاهره است
و سور قدیم دارد که بعضی جا خراب است و از مصر قاهره در آمده از مصر جدید گذشتیم که سور دیگر دارد
و آباد است و از آنجا تا سرای قیصر که عمارت توفیق پاشاست بقدر نیم ساعت کالسکه راه است و بجز
حسن پاشا برادرش کسی دیگر نبود و همراه من میرزا احمد خان جنرال قونسول و حسین پاشای مهماندار
و محمد باقر خان بودند بعد از شام در ساعت سه از آنجا برخواسته وداع کرده بمنزل آمدیم حسن پاشا پسر سیم
خدیو مصر است زبان فرانسه می‌داند انگلیسی هم خوانده است جوانی زرنگ مغرور و خودخواهی بنظر می‌آمد و از پسر دوم
خدیو که حسین پاشاست خیلی تعریف می‌کردند ولی من ندیدم و از میوه‌ها چیزی که در مصر فراوان است نارنگیست
که یوسف افندی می‌گویند و یک سال قبل از فوت محمد علی پاشا شخصی در بندر رشید یوسف افندی نام از مالطه
یکدرخت آورده بعمل آورده بود و نوبر و تحفه بدوستان خود فرستاد و پسند افتاد و بفکر آن افتادند که زیاد کنند
از آن تاریخ تا کنون آنقدر زیاد است که بخروار در کوچه و بازار می‌فروشند و باسم آن شخص نامیده یوسف افندی
میگویند عجب آنکه در مازندران نیز تازکی نبود در عهد شاه شهید آقا محمد خان قاجار بابا یوسف نام شاطر جعفر قلیخان
برادر شاه شهید یکدرخت کوچکی در سنه ۱۲۰۴ هجری از شیراز بمازندران آورد و از آن پس پیوند گرفته و تخم کاشته
در مازندران شایع شده است و باعث ازدیاد این میوه لطیف و جنس شریف در مصر و مازندران از یوسف
نام شده است و این جا باسم او موسوم شده است و لیموی آب را همان جنس لیموی آب است که در ملک فارس است
در مصر و توابع فراوان است

روز شنبه پنجم ذی القعده سنه ۱۲۹۲ مطابق چهارم دسامبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی انگلیسی چهار ساعت و نیم از دسته گذشته
بوالون نشستیم تمام تجار ایرانی با حاجی محمد حسن تاجر کازرونی و حاجی محمد رفیع تاجر اصفهانی بمشایعت
آمده خیال داشتند تا سوئیس بمشایعت بیایند و من راضی نشدم حسن پاشا مستشار زراعت مصر و میرزا احمد خان
جنرال قونسول دولت ایران و میرزا رضی قونسول اسکندریه تا سوئیس همراه بودند و یکساعت و نیم بغروب مانده
وارد سوئیس شدیم که شش ساعت راه آمدیم ولی بقدر سه ربع در محطه معطل شدیم چون راه یکی است باید
در راه واپور دیگر تا خبر تلغرافی بگیرد روانه شود از مصر تا سوئیس اول که از راه جبل راه آهن نزدیکتر بود

ولی بجهت

سرای قیصر — مالطه — یوسف افندی — سنه ۱۲۹۲ / سنه ۱۸۷۵ — سوئیس

۱۰۳

ولی بجهت بی‌آبی مردم صدمه میخوردند بعد که نهر اسماعیلیه را خدیو احداث کرد و راه آهن را تعمیر دادند سوئس آبادتر
شد حالا یکصد و شصت میل انگلیسی است و سوئیس در شرقی مصر واقع شده است و خط مستقیم از مصر تا سوئیس
هفتاد میل راه است و جبل مقطم که در شرقی مصر واقع است تا سوئیس امتداد دارد که سوئیس در دامنه کوه
کوچکی است که سلسله او بمقطم اتصال دارد و در عرض راه ده محطه است و محطه اول که قلیوب است با راه آهن
اسکندریه محاذی است و بعد از این جا که از پل گذشتیم از راه آهن اسکندریه دور می‌افتد و محطه چهارم قصبه
بلبیس است که در کتب قدیمه نیز مسطور است و تا محطه پنجم که قریب تل الزیغ است بشمال حرکت می‌شود که قریب
نصف راه است و از آن پس منحرف شده بشرق حرکت می‌کند و تا محطه ابوحماد که محطه ششم است طرفین راه
از نهر اسماعیلیه سبز و خرم است و از محطه ابوحماد که بگذری طرف یسار بیابان ریگزاری است که بشام
میرود که بقدر هشت نه منزل است که همه ریگزار است و آب ندارد مگر چاه‌هائی که اعراب می‌شناسند
و در معنی حد فاصل میان افریقا و آسیا همان بیابان بوده حالا کنال جدید قسمت آسیا را از افریقا جدا کرده است
و در طرف یمین اندکی آبادی دارد آن هم پس از طی دو سه میل مسافت بهمان بیابان ریگزار می‌افتد که تل الکبیر منتهی
میشود که سلسله جبال سنجه زمله مقطم است و برای حفظ راه آهن علاوه بر آنکه عمله‌ها همیشه مواظب هستند در ریگ
راه آهن بیابان حصیرها از نی کشیده‌اند که در وقت وزیدن باد مانع ریگ و هرچند وقت بار عوض می‌کنند و پس از
طی چهار ساعت در وادی ریگزار یکقطعه زمینی بود که انجا را آباد کرده باغات خوب احداث کرده بودند که
انسان هیچ توقع ندارد پس از آنکه با آن بیابان ریگزار افتاد چنان قطعه زمین مشجر اخضر بنظر او بیاید و اسم
او را نفیسه گذاشته‌اند اسم با مسمی است و نفوس سوئیس بقدر دوازده هزار است و از بندرهای قدیم است
که در مراصد الاطلاع که مختصر معجم البلدان است مذکور است که در یکشعبه آخر دریای احمر واقع شده است
قال سویس بلیدة علی ساحل بحر القلزم من نواحی مصر و هو میناء اهل مصر الی
مکة والمدینة و بینه و بین الفسطاط سبعة ایام فی بریة معطشة تحمل من مصر الیه
الغلال علی الظهر ثم یطرح فی المراکب و یتوجه بها الی الحرمین انتهی و اکنون صاحب مراصد
کجاست که ملاحظه نماید که از خیالات دقیقه بنی نوع انسان از مصر تا سوئیس شمن دوفر ساخته اند که در یکساعت

حمل اثقال و غلال میکنند و در سوئیس سیب و پرتقال به سله و جوال میفروشند و با اسباب یخ
سازی کمپانی فرنگی در حر تموز در هاجره روز یخ میفروشند و از این جا تا پرت سعید کنل جدید را باز
کرده اند القصه در ورود منزل حسن بیک محافظ سوئیس با یکدسته سرباز ایستاده تعظیم نظامی کردند
و حسن پاشا هم تا اینجا همراه بود از حسن بیک کیفیت کشتی مصنوعه را پرسیدم که بجده میرود مال خدیو است
هیچ نمیدانست که چنین کشتی در لنگرگاه است حسن پاشا خجالت کشید عذر خواست که این محافظ شهر است
کار بحری با دیگریست و اسم او را پرسیدم گفت حسن خیال داشتم که باد ب لقب خود او را ذکر کرده گفتم
حسن پاشا هستید گفت من هنوز پاشا نشده ام بیک هستم و لقب بیکی و پاشائی از دولت عنایت میشود بنظر من
خیلی مرد صاف صادق آمد هفت سال است محافظ سوئیس است بگرمای سوئیس و خرمای بلبیس قناعت کرده
و سی سال است نوکری می کند هنوز پاشا نشده و از کشتی آقای خود در لنگرگاه خبر ندارد که کی میرود و کی
می آید و کشتی منسه هم که کمپانی در اسلامبول نوشته داده و تعیین کرده که در روز پنجم دسیمبر در سوئیس حاضر شود
که ششم دسیمبر برود تخلف کرد شترکار او گفتند که مست بوده چنین خبری نوشته است اگر دهم دسیمبر حاضر شود خیلی
خوبست امروز دو راس فیل بزرگ برای خدیو از هند آورده بودند که از کشتی در آورده بمصر ببرند و از برای موزه
حیوانات خواسته است و در سوئیس در خانه احمد افندی منزل داشتیم که وکیل تجارت برزیل و دولت علیه ایرانست
و بسیار جوان خوش خوی هنرمندی است نوکرها برفتن کشتی راضی شدند که آنجا باشند و بندر سوئیس در
عرض بیست و نه درجه و پنجاه و نه دقیقه شمالی و در طول سی و دو درجه و سی و پنج دقیقه گرینیچ واقع شده است

سنه ۱۲۹۲

روز یکشنبه ششم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ در سوئیس توقف شد کاغذهای طهران و عریضه حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی
نوشته و میرزا اسمعیل بکشتی رفت که خبر بیاورد و بعد از ظهری که دریا مد کرد و بحسن بیک گفتم واپور کوچکی حاضر کنند که
بتماشای کنل برویم و این دریای احمر که قدیماً بحر القلزم و بحر النوبه می گفتند مثل دریای محیط و عمان جزر و مد
دارد و وجه تسمیه بحر الاحمر از آن است که مرجان در این دریا است و بحکیم ماهی دارد که بشکل مربع است و لون او
قرمز است خالهای فیروزه دارد و سنگهای قعر دریا غالباً قرمز است و گاهی دریا از لون آفتاب حمرتی

پیدا میشود که انسان می پندارد در قعر دریا آتش است و بحر القلزم بمناسبت بندری گویند که در خلیج سوئیس بوده
و بحر النوبه بجهه آنکه بسواحل حبشه و نوبه اتصال دارد و در سبب جزر و مد در میان حکما اختلاف بسیار است
هر چه هست از تاثیر ماه است چون قمر از مشرق طلوع کند تا وصول بدائره نصف النهار آب دریا بساحل
شدن آغاز کند که او را مد گویند همینکه از وسط السماء گذشت تا غروب قمر آب دریا به پس شدن شروع کند
که او را جزر گویند و همچنین از غروب تا تحت الارض باز بساحل شدن گیرد که مد است و از تحت الارض تا طلوع
باز به پس شدن شروع کند که جزر است و در شبانه روزی دو بار بحالت مد و دو بار بحالت جزر است و هر یکی تقریباً شش ساعت است
و در تقویمهای فرنگی جزر و مد را ثبت می کنند که برای سفاین در ورود در حرکت و سکون زحمت نباشد
و در باب بیست و سیوم از جام جم در باب محیط تفصیل جزر و مد مسطور است و در اینجا این قدر کافی است
و در خلیج سوئیس جزر و مد محسوس است و خود دریای احمر هم علاوه بر جزر و مد از هلال تا بدر شدن ماه حرکت
خاصی از جنوب بشمال دارد و از بدر تا محاق حرکت خاصی از شمال بجنوب دارد و این حرکت خاصه از باب
المندب تا بحیره شده و آن است ذلک تقدیر العزیز العلیم القصه دو ساعت بغروب مانده بتماشای
کنل رفتیم عرض کنل باختلاف از چهل متر فرانسوی تا صد متر است و عمق کنل از بیست و شش فوت انگلیسی تا بیست و نه
فوت است که تقریباً هشت نه ذرع است و طول کنل از سوئیس تا پرت سعید هشتاد و پنج میل انگلیسی است و تا اسمعیلیه
که نصف راه است چهل و چهار میل است و در اسمعیلیه آب بصحرا افتاده بحیره کوچکی است که هشت میل طول
او است و از دهنه کنل در میان دریا تا لنگرگاه سوئیس علامات گذاشته اند که کشتی ها از میان آنها بگذرند و قرار است
همینکه آفتاب غروب کرد در کنل اگر واپور باشد لنگر بیندازد مبادا با کشتی دیگر تصادم کند و شکل ال لسپس
بابای فارسی مهندس فرانسوی که این کنل را کنده است از مفرغ ریخته بالای تلی در لنگرگاه سوئیس گذاشته اند
که از کنل که در می آیند مواجه سفاین است و افتتاح این امر خطیر و خطب کبیر که کمپانی فرانسه بلیانها خرج
کرده بحرین را با یکدیگر متصل کرد بتاریخ دوازدهم شعبان المعظم سنه ۱۲۸۶ هجری مطابق هفدهم نومبر سنه ۱۸۶۹
مسیحی انگلیسی بود و اغلب شاهزادگان فرنگستان و امپراطریس زوجه امپراطور فرانسه بتماشا رفتند و جشن عظیم انجا
کردند و الحق هر چه میکردند سزاوار بود القصه بقدر هزار ذرع در کنل رفته بودیم که چنین بیک کپیتان گفت

سنه ۱۲۸۶
سنه ۱۸۶۹

اذن بدهید برگردیم که یک واپور بزرگ از دور پیدا شد که بسویس می آید مبادا صدمه بما برسد بتعجیل واپور کوچک را
برگردانیده بلنگرگاه سویس رفتیم که تا میان دریا الیمان خوبی درست کرده اند تا ما آنجا رسیدیم کشتی بزرگ
واپور فرانسه بود که رسید و در آنجا واپورهای خدیو حاضر بودند که عسکر بمصوعه و بزیلع می برند
و چندی قبل اهالی آنجا یاغی شده ازقراریکه معلوم شد اهالی حبشه پنجهزار عسکر خدیو را کشته اند و تمام اسباب
و اسلحه را گرفته اند و حالا ثانیاً عسکر میرود و در لنگرگاه واپور محروسه بنظر من آمد که در لنگرگاه اسکندریه
دیده بودم میرزا احمد خان گفتم بنظر من این واپور محروسه است باید کار صعبی باشد که محروسه از آن لنگرگاه
اسکندریه باین لنگرگاه قاسم پاشا ناظر بحریه آورده است و عسکرها را دیدیم که بواپورها حمل می کردند که بمصوعه
برند و این قطعه حبشه را که زیلع بندر اوست سلطان پیرارسال که اسمعیل پاشا خدیو مصر باسلامبول رفت مبلغی
گزاف پیشکش گرفت و باو بخشیده فرمان داده و در حقیقت بخشیدن سلطان مثل مرغ در هوا بود و اگر ضبط و ربط کامل
بکند خدیو بهتر می آید و زیلع را در نقشه ها زیله مینویسند فرضه حبشه است که در کنار دریای محیط است که از ولایات
عدل است و ولایت عدل بر وزن کتف ولایت کوچکی است که در جنوب مشرق مملکت حبشه واقع شده است
صاحب تقویم البلدان می گوید زیلع بفتح الزاء المعجمة و سکون الیاء المثناة التحتیة و فتح
اللام ثم عین مهملة في الآخر من فرض الحبشة قال ابن سعید زیلع مدینة مشهورة من
مدن الحبشة اهلها مسلمون وهي علی رکن من البحر وحرها شدید ولیس
لهم بساتین ولا یعرفون الفواکه وقال في القانون زیلع فرضة الحبشة بحذاء
الیمن وفیها مغاص وهي بین خط الاستواء وبین الاقلیم الاول وفیها شیوخ یحکمون
بین اهلها وعندهم نزل التجار ویضیفونهم ویتابعون لهم انتهی و در هفتصد سال قبل
این قدر اطلاع داشته اند جای تحسین است و زیلع در عرض یازده درجه و هفده دقیقه شمالی و در طول چهل و سه درجه
گری نیج واقعست و از سویس تا بندر زیلع تقریبا بخط مستقیم چهارصد و سی فرسخست سعید بیک ناظر واپورها
نوشته می گفت که در قدیم در زیلع سیصد جامع بوده است که اکنون آثار او معلوم است و بعضی آباد است
و در عهد سلاطین عجم در تحت اختیار عجم بوده است که اکنون در آنجا حدودی که معلوم است باسم وادی عرب داده

زیلع / مصوعه

عجم محدود است ازقراریکه سعید بیک گفت واپور محروسه بزیلع میرود که هزار و پانصد نظام میبرد و واپور دیگر
بمصوعه میرود که حبشه ها جنگ کرده یاغی شده اند و در سویس از قلزم پرسیدیم گفتند که نیم فرسخی سویس در طرف
شمال کوهی است و مزاریست و آثار آبادی قدیم دارد و او را قلزم می گفتند معلوم میشود که بعد از خرابی
قلزم بندر سویس آباد شده است حسن پاشا مستشار امروز مرخص شده مراجعت نمود

سنه ۱۲۹۳ سنه ۱۸۷۵

روز دوشنبه هفتم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۳ مطابق ششم دسیمبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی انگلیسی بالخیر والعافیه صبح حمام رفتم که
دیگر تا مکه معظمه حمام نیست والحمد لله بعد از طلوع آفتاب هوا خوب شد دیشب از صدای باد و باران وحشت دریا
خواب نکردیم الحمد لله علی کل حال شش ساعت از دسته گذشته واپور کوچک خدیوی را حسن بیک محافظ سویس
آتش کرده حاضر کرده بود که تا کشتی بزرگ برویم بقدر یک ربع راه رفتیم تا بکشتی واپور مصوعه رسیدیم و از
شهر سویس تا لنگرگاه لیمان راه ساخته اند چون در دریا سنگ نبود از آن جهت با واپور کوچک آمدیم اسم واپور مصوعه است
که از بنادر حبشه است که باسم او موسوم شده است و بعضی با تشدید واو و بروزن مصرفه می گویند و واپور تپه است اولکیتان
او محمود بیک اسکندرانی است که از اهل اسکندریه است و در ساعتی شش میل با خلاف هوا حرکت می کند و
مثل اوطاقهای این کشتی هیچ نسبتی بکشتیهای دیگر که دیدیم ندارد بسیار بد و مغشوش است چون عمله کشتی همه
مسلمان بودند و بجده میرفت ناچار بعضی ملاحظات متحمل شدیم و اگر چهار روز دیگر مکث می کردیم کشتی میرسید
که از همه جهت امتیاز داشت و مصوعه یکی از بنادر حبشه است که در عرض پانزده درجه و سی دقیقه و در طول سی و نه
درجه و سی دقیقه گری نیج واقعست و در محاذی جزیره دهلک است که میان آنها تقریباً سی میل است و اطراف
جزیره دهلک جزایر صغیره و کبیره چهارصد جزیره است که عبور از میان آن جزایر بجهة سفاین صعوبت دارد
و در جزیره دهلک آبادی است و آب شیرین هست یکساعت بغروب مانده از بندرگاه سویس کشتی افتاد
و حرکت کشتی تا جده همه جا بمیان مشرق و جنوبست و در دخول لنگرگاه بنادر بجهة سنگلاخ بودن احتیاط دارد
و در اغلب بنادر باقلاوز اعراب حرکت می کنند القصه ❊ وعده وصل چون شود نزدیک ❊ آتش شوق تیزتر
گردد ❊ انشاء الله تعالی از فضل الهی و توجه باطن ائمه اطهار از زمره کسانی خواهیم بود که حج ایشان مبرور و
سعی ایشان مشکور و ذنوبشان مغفور باشد بحق محمد و آله الاطهار میرزا احمد خان جنرال قنسول مصر و میرزا رضی قنسول

دهلک

اسکندریه از اینجا مراجعت کردند

روز شنبه هشتم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری شب گذشته از تفضلات ملک الملک حرکت فلک ملاءت
و هوا بسلامت بود و شب گذشته چهار ساعت از شب رفته از خلیج سوئیس در آمده داخل دریای احمر شدیم و از
سوئیس تا جزیره شدوان یکصد و هفتاد میل است و از این خلیج سوئیس است که حضرت موسی علی نبینا و آله
و علیه السلام بحکم رب جلیل با قوم بنی اسرائیل در سال هزار و چهارصد و نود و دو قبل از ولادت عیسی علیه السلام
عبور فرمودند و فرعون خذله الله و اتباع او از آب آتش رفتند فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ
مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ※ لطف حق با تو مداراها کند ※ چونکه از حد بگذرد رسوا کند ※ و کوه سینا
و حوریب در مابین خلیج عقبه و خلیج سوئیس است و این اراضی مقدسه بشکل مثلث واقع شده و منتهی الیه او از طرف
جنوب که بدریای احمر میرسد دماغه رأس محمد است و جزیره شدوان در عرض بیست و هفت درجه و سی دقیقه و در
طول سی و چهار درجه و صفر دقیقه واقع است و در مابین شمال و مغرب شدوان چند جزیره کوچک است که در
بعضی نقشها بعلامت نقطه معلوم می کنند و قبیله می گذشتیم همه آنها و شدوان بطرف یمین افتاده بود و شدوان
هر سه کوه کلان جزیره بی آب و علف و کوهسار سنگلاخ است و مسکن مارهای قوی هیکل است طول این جزیره تقریباً
دوازده میل و عرض او چهار میل است و امتداد او از شمال مغرب بجنوب مشرق است و از سوئیس تا شدوان
در دریا سه جا فنر چراغ است که برای هدایت ملاحان ساخته اند فنر آخری که تا شدوان بیست و پنج میلست
از غرایب صنایع است این فنر یکصد و بیست و پنج فوت ارتفاع از سطح دریا دارد که تقریباً چهل ذرع عراقی
میشود و از بن تا کله فنر یکصد و چهل فوت است و اطراف او طاق بلور است و هجده فوت قطر اوست که در این فنر
مقرراً چهار نفر مستحفظ است که یکی در عرض سال بنوبت سه ماه مرخص است و آن سه نفر دیگر شبی چهار ساعت
بنوبت مواظبت فنر را دارند و فنر در یک دقیقه در دایره خود میچرخد که در همه اطراف پیدا شود و آب و آذوقه
مستحفظها را با واپور میرسانند محمود بیک میگفت در حقیقت اینجا یک هوتل کوچکی است که همه چیز پیدا میشود و اگر
احیاناً آب تمام بشود اسباب دارند که از آب دریا تقطیر کرده آب شیرین میگیرند و چنان روشن است که از
همه اطراف از بیست و پنج میل راه پیداست و آن چهار نفر بجز خرج خوراک و شراب هر ماهی و نفر انها که ر

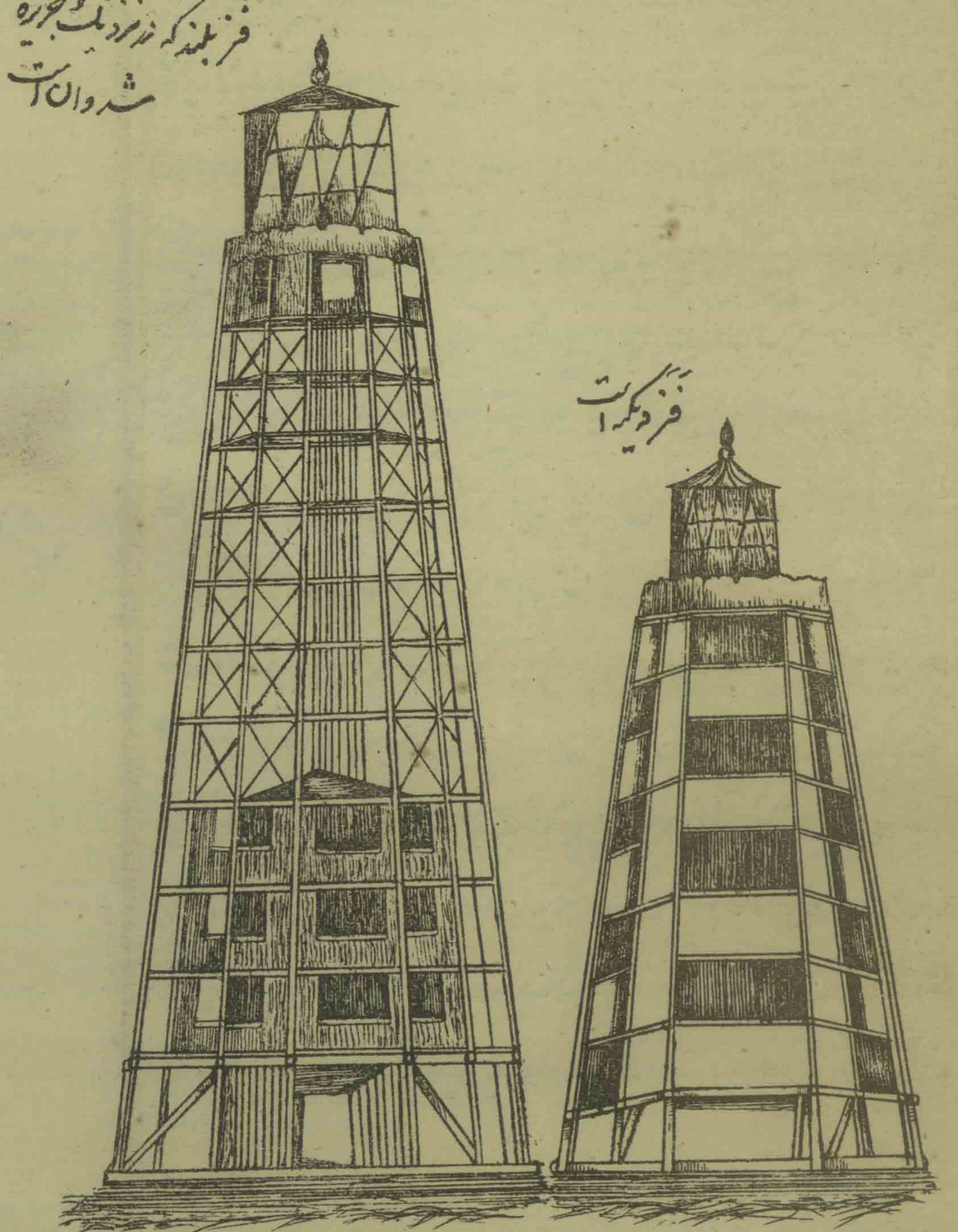
سنه ۱۲۹۲

سنه ۱۴۹۲

شدوان

فنر

ده تومن



بیست و پنج لیره و یکی بیست لیره و یکی پانزده لیره موجب دادند و فنر دیگر که در بحبوحهٔ دریاست که عربان آن مکان را ابو الکیزان گویند و انگلیسی دیدلس میگویند ارتفاع این فنر از سطح دریا شصت و یک فوت و عرض آن مکان که فنر نصب کرده‌اند چهارده فوت است و انحراف قطب‌نما در این دریا بقدر پنج درجه است و این فنر در عرض بیست و چهار درجه و در طول سی و چهار است و این دو فنر که در میان دریا ساخته‌اند بر کمال دانش بنی نوع انسان دلالت دارد و در علم بحرپیمائی و کشتی‌رانی بغایت کمال رسیده‌اند و در آن علم شخص اول مشار الیه معول دولت انگلیس است القصه از شدوان تا بندر ینبع دیگر هیچ جزیره در بحر در طی مسافت نیست و میان عمق این دریا یکهزار و پنجاه و چهار قلاج است و در وسط دریا دو سنگ بزرگ است که دو برادر می‌گویند و در عرض بیست و شش درجه و بیست دقیقه و در طول سی و چهار درجه چهل دقیقه تقریباً واقع شده است بقدر شصت فوت از سطح دریا بلند است و اگر شبها کشتی از حوالی او بگذرد یا طوفان و انقلاب باشد محل خطر است و در این دریا ماهی‌ای است بتقدیم التاء المثناة من فوق علی الباء الموحده بروزن شداد بسیار است که طول هریکی تقریباً سی متر تا چهل متر است و ماهی قرش بسیار است که طول بزرگ آنها هریکی پنج و شش متر است و در این دریا در ساحل حبشه جائی است که ام القروش می‌گویند سنگلاخ است که معدن آن ماهی است دهن آنها برخلاف ماهی‌های دیگر است و همهٔ ماهیها از او وحشت دارند و در تسمیهٔ طایفهٔ قریش هم چندین معنی در قاموس ذکر می‌کند و میگوید او سمیت بمصغر القرش و هو دابة بحرية تخافها دواب البحر كلها و در این دریا کبیر سیاه و سفید بسیار است که از قعر دریا بکلفی یک ستون در می‌آورند و از آن تسبیح میسازند و در این دریا مروارید نیز هست ولی بخوبی مروارید عمان و بحرین نیست

روز چهارشنبه نهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ دریا قدری آرام بود و شب که بدریای احمر داخل شدیم و باد هم بمواجهٔ کشتی از جهت جنوب می‌آمد کشتی تلاطم داشت و من شلتفی افتاده هیچ حالتی نداشتم و اهل کشتی هم پریشان حال بودند و صبح که بنماز برخواستم دیدم که ایستاده قدرت نماز ندارم نشسته خواندم و دیشب معلوم شد که احمد افندی وکیل پاشا از ترس حضرت خدیو نتوانسته حرفی بزند و از سعید بیک ناظر سفینه زیره‌ای سید است

ابو الکیزان
دیدلس بالاسم
۲ در میان دو گل
بو ار[illegible]
سنه ۱۲۹۲

یاد به یکزفته ما را افندیه کرده است ما که بلدیت نداشتیم سفاین دیگر هم در لنگرگاه ایستاده بود دیدیک دو
بار میرزا اسمعیل رفت و آمد خبر صحیح نیاورد گاهی گفتند کشتی نمسه دیر می آید گاه گفتند که کشتی فرانسه
انگلیس بجده نمیرود گاهی گفتند اگر تاخیر بشود بقید تحمل که وقت بگذرد و عمله این کشتی مسلمان است آخر
این کشتی منحوس را بر کشتی نمسه و روس ترجیح دادند در سالون یک شرامتر شکسته داشت و یک
ساعت پنجس هم بدیوار سالون استوار بر قدر نجادم سالون گفتم که او را کوک بکنند خجالت می کشید بعد
معلوم شد که شکسته است سالونهای کشتیهای دیگر خیلی ممتاز بود عوض مبل خوب در میان این سالون دو
مستراح است که هیچ رسم نیست در مستراح بسالون باز بشود از این که چهار راه طاق و طرف سالون دو نورا
بنا واگذار کرده بودند که کسی آنجا نباشد و احمد افندی تعریف می کرد که جای تماشا خیلی خوب است معلوم می شود که ساختگی
داشته است چنانچه اول با حجاج بیچاره سطحه را نفری پنجاه فرنک قرار داده بودند میرزا اسمعیل با محمود بیک
بسی فرنک تمام کرد گفتم هر که در سطحه می نشیند از سی فرنک زیادتر ندهد [2] و از محمود بیک کپیتان کشتی پرسیدم
باراتر در این کشتی هست ~~برای روشنی سالون~~ معلوم شد که نیست و در سالون یک لنتر آویخته بود شب هر قدر
خواستند روشن کنند ممکن نشد آخر محمود بیک وعده شمعدان برای روشنی سالون فرستاد و جویا شدم ساعت
گرونامتر که بنصف النهار گردیده کوک شده باشد هست گفت یکساعت هست کپیتان سابق چون نمیدانست
خوابانده منهم بنصف النهار گردیده یقین درست ندادم که کوک بکنم از آنجه عاطل و باطل افتاده است
و از عمله کشتی معلوم شد که این کشتی از واپورهای سعید پاشای حاکم سابق مصر بوده است و اسقاط شده بود [illegible]
آورده تعمیر کرده بودند که هنوز فرصت رنگ و روغن نبوده است و عیب دیگر آنکه چرخ ماشین در زیر سالون اتفاق
افتاده و سالون در آخر کشتی است و از صدای چرخ صماخ گوش سوراخ شده خواب نمیتوان کرد با وجود آنکه
برای خدیو مصر بجهة فرستادن عسکر بمصوعه و زیلع کشتی لازم بود چون اهل حاج زیاد شده بودند سعید بیک
صلاح در فرستادن حاج دید تقریباً پانصد نفر حاج بودند که در سطح منزل داشتند و مبلغی خطیر کرایه کشتی
شده و احمد افندی هم عمداً یا خوفاً الله اعلم حقیقت کار را بما نگفت و حجاج هم همه منتظر من بودند که بهر کشتی که بروم
همراهی کنند و سعید بیک ناچار شده محمود بیک کپیتان را که پیرمرد قدیمی بود و در دریای احمر چندین سفر

۲ اهل حاج همه دعا کردند م

کرده

کرده از کشتی دیگر آورده بر این کشتی گذاشت که این سفر همراه باشد چون محمود بیک تازه با این کشتی آمده بود
عمله کشتی [2] او داشتند و نه مسافرین که باصطلاح عثمانیها یولچی بحرف او میرفتند سر یک نفر را شکستند
و محمود بیک هیچ نگفت و دو نفر هم از اهل ایطالیا برای خاطر من از کشتی دیگر [3] آورده بودند هر چه هست و هر چه باشد
همه باید در امان الهی منزل کرد بد تخته پارهها را از دریای محیط بصحرای بسیط رسانیده و کشتیهای جسیم را با یک
حرکت نسیم غرق کرده است یَفعَلُ اللهُ ما یَشاءُ وَ یَحکُمُ ما یُرید ❊ نه با آتش مهر و نه با آتش کین ❊
تو داناتری ای جهان آفرین ❊ باری ضعف و دهشت بر آن داشت که با اینحالت از کلام ملک علام تفأل
کردم که این جمع که مثل گوسفند متابعت من مستمند را کرده اند و باین کشتی مخوف که همه عضوش موف است
در آمده اند که در حرکت موج تختههای سالون چق چق صدا می کند انشاء الله تعالی از فضل الهی سلامت بجده
و بزیارت بیت الله الحرام و آستان ختم رسل علیه و آله الصلوة و السلام مشرف خواهیم شد یا طعمه ماهیان بحر القلزم
حیتان خواهیم بود دست می لرزید و دل مضطرب بود تا آیه کریمه چه آید وقتیکه قرآن را گشودم در سر صفحه چشمم بر آیه
مبارکه سَلامٌ عَلی اِبرهیم کَذلِکَ نَجزِی المُحسِنین افتاد دیده روشن شد و دل گلشن شد شکر الهی را
بجا آوردم ❊ گر سر هر موی من گردد زبان ❊ شکرهای تو نیارد در بیان ❊ انشاء الله بسلامت
بخانه خدا که حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بنا کرده است و زیارت آستان جبرئیل پاسبان ختم رسل
مشرف خواهیم شد بحق محمد و آله الاطهار

روز پنجشنبه دهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ اشب گذشته دریا آرام بود ولی جانورهای کوچک که از تختههای
کهنه کشتی متکون میشود و می گزند نگذاشتند که خواب بکنیم شب گذشته بواسطه انقلاب کشتی کسی ملتفت نبود
هر لحظه بساعت نگاه می کردم و می گفتم ❊ روزگار و هر چه در وی هست بس ناپایدار است ❊ ای شب
هجران تو پنداری برون از روزگاری ❊ در حوالی صبح باد شرقی وزید کپیتان قدری از شراع کشتی کشید
که ممد در حرکت باشد کشتی بحرکت قسری و طبعی افتاد حالت من پریشان بود تا عصر بحال افتاده بودم یکساعت و نیم
بغروب مانده کپیتان لنگر انداخت من نزدیک بغروب بسطحه رفتم جبل الرده که در طرف مشرق پیدا بود
و بساحل خیلی نزدیک بود دو [2] قایق هم از اهالی ینبع برای شکار ماهی در دریا بودند محمود بیک کپیتان گفت

۲ اعضاء

۳ برای دیک نجار و ماشین بان کشتی

تبان
بتقدیم المثناة علی الموحدة
کتان

حیتان
جمع حوت است

سنه ۱۲۹۲

جمله

جبل الرده

ینبع

ذاتی

اینجا سنگلاخ است شبانه حرکت کردن احتیاط دارد و تا طلوع آفتاب اینجا خواهیم بود و این مکان با لنگرگاه ینبع مبیت و پنج میل است اگر بتدبیر حضرت خضر سفینه مساکین مضطر در همین دریای احمر بسلامت بمقصد رسید بتقدیر خالق خضر سفینه ما مساکین هم انشاء الله بسلامت بمنزل خواهد رسید خضر بعد از رکوب خرق کرد که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وحشت غرق داشت تا ایمن از کید سلطان بماند سفینه ما قبل از رکوب خرق داشت که با قدرت خدای عالمیان ما عیان شود بقول محمد باقرخان در آن کشتیها کار با ناخدا بود و درین کشتی کار با خداست و در تمام وابورات روپا و عثمانی از ادنی و اعلی کثیف تر و بدتر از این وابور نیست ❊ مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش ❊ و درین چند روز خاصه در بحر احمر

روز جمعه یازدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری یکساعت و بیست دقیقه از دسته گذشته اول آفتاب کشتی منحوس راه افتاد پنج و نیم از دسته گذشته در لنگرگاه ینبع (بروزن خیبر) کشتی ایستاد ابراهیم افندی طبیب ینبع بکشتی آمد و پیش من بسالون آمد گفتم الحمد لله اهل کشتی بسلامت اند ولی سلامتیشان غریب است که با این جمعیت کثیر و این کشتی کثیف یکی ناخوش نشده است و استخاره برای رفتن مدینه منوره کردم که از ینبع بمدینه برویم این آیه آمد که در سر صفحه بود ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم معلوم شد که کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام راست بود که در حق سفینه فرمودند داخل فیها مفقود و خارج عنها مولود و با آیه شریفه ثم یخرجکم طفلا مطابق افتاد بعد شیخ ابراهیم قایم مقام ینبع بکشتی بدین آمد و با او قرار دادیم که از اعراب بدوی اطمینان حاصل کرده بمدینه برویم و خود محمود بیک کپیتان هم در رفتن بخشکی اصرار داشت و از کرایه کشتی تا جده که یک ثلث راه باقی بود صرف نظر کردیم و ضرر زدیم بعضی از اهل حاج چون استطاعت نداشتند بجده رفتند یکساعت و نیم بغروب مانده بخشکی بخانه شیخ ابراهیم که در کنار دریاست آمدیم استخاره سابق و سلام علی ابراهیم معنی بخشید و هرچه خواستند دادیم و هفده تیر توپ وقت ورود ما انداختند کاغذی از کشتی بمعین الملک وزیر مختار اسلامبول نوشته‌ام که سواد آن این است

جناب معین الملک دام مجده العالی ازپستی اسباب جهاز سنجی اعراب حجاز راضی شدیم ناچار

غرق

۲ دهشت م

۲ وجع و ورم پای راست یاد رشید که خیلی مایه وحشت بود که در راه رفتن زحمت میداد م

ینبع بروزن خیبر مضارع نفر

خسرو میفرماید ❊ از شاهزی فتنه چنان بود رفتم ❊ کز ترس مار در دهن اژدها شدم ❊ گلخن وابور زمستانی و درس هزار مرتبه بر سالون این کشتی منحوس مزیت دارد مرارت آب شور و حرارت قفار پرمار و مور و فلات عریان و رؤیت شیخ سلیمان بر این وابور ترجیح خواهد داشت حیف است که کسی کشتی محروسه داشته باشد این منحوسه را هم در عداد وابورات بشمارد فضل الهی بود و جز این بهیچ طبیبی شامل حال ما شد و اگر خدا نخواسته وجاءهم الموج من کل مکان بلکه من مکان واحد میشد چه خاکی بر سر میکردیم موج طمطام با اوج میرفت و فوج اجسام با موج یک آن امید جان نبود که کسی شهادتین بخواند ❊ رسیده بود بلایی ولی بخیر گذشت ❊ شیخ ابراهیم رئیس ینبع بکشتی آمد اطمینان سخت و قول و بخت داد که ما را انشاء الله از شر سفینه مکسره برهاند و بخیر بمدینه منوره برساند متوکلا علی الله رفتیم در بحر احمر دهشت غرق است که جان و مال در انقباض در راغب وحشت سرق است که مال و قرین تلف هرچه هست ❊ صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را که سر بکوه و بیابان تو داده ما را ❊ صدمه سقدوف که عصعص و غضروف را باقی نخواهد گذاشت بهتر از چق چق تختهای فرسوده و آهنهای پوسیده است که یکدقیقه راحت و سکینه در قلوب اهل این سفینه نبود جسم این وابور بیک نسیم خفیف سقیم و نحیف خواهد شد تا بریح عاصف و باد قاصف چه رسد فضل الهی است که باین تخته پارها طلعت نجات داده و بما خلعت حیات معلوم شد حضرت خضر با کشتیهای شکسته این دریا یک التفات کامل دارد که مساکین را بساحل میرساند و الا کجا امید زندگانی و نوید شادمانی بود که بنده در ینبع که ینبوع حیات است از ینبوع ممات نجات یافته این مختصر را بانجناب بنویسم از وجه کرایه که تا جده مایه گذاشته بودیم گذشتیم و جانی بسلامت در بردیم و آنچه اعراب خواستند دادیم که ما را بمدینه منوره برسانند دانای حلوم ملایم و کوید ❊ پنبه کردم ریسمان خویش را ❊ از غم حلاج رستم بیبلی ❊ این کاغذ را نزد حاجی احمد بیک بجده فرستادم که با پوسته بخدمت شما بفرستد که از ما بیخبر نباشید و اگر زحمت نباشد این کاغذ را بطهران نزد سر تیب نفرستید که در خانه ما بحاجی آخوند برسانند امروز که جمعه یازدهم ذیقعده است از کشتی در آمده بینبع رفتیم و تفصیل وابور منحوس را در کاغذ دیگر نوشته‌ام احمد افندی از این وابور خبر داشت و بروز نداد زیاده زحمت است والسلام

ینبع قریه بزرگی است که در کنار دریا واقع است و بسیار گرم میشود

الینبوع العصفور طایره والسفینة الطائرة الشریعة الجری المجربة فعول له الذؤیج معرب دودی فی

وشبنم زیاد دارد تقریباً دو هزار خانه میشود آبش از آب انبار و آب باران است از دولت شصت نفر عسکر پیاده
و صد نفر جمازه سوار دارد میرآخور آمد گفت بارها را گمرک چی میخواهد گمرک ببرد گفتم یَضرِبُ رأسَهُ
عَلَی الجدار شیخ ابراهیم شنید فرستاد آوردند

سنه ۱۲۹۲

روز شنبه دوازدهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ کشتی منحوس که در حذای بالاخانهٔ منزل ما بود سه ساعت از دسته
گذشته روانه جده شد و از روی نقشه و حرکت ملاحان که سواحل سنگلاخ است و محتاج بقلاوز عرب هستند
از ینبع تا شعب سبعه که هفت سنگ بزرگ است بیست میل بمغرب حرکت میکنند و از آن پس یکصد و پنجاه
میل بجنوب حرکت میکند که بطول دریای احمر است و در نزدیکی جده ده میل باز بمشرق حرکت کرده داخل
لنگرگاه جده میشوند که از بندر ینبع تا بندر جده یکصد و هشتاد میل است که سفاین حرکت میکنند و مقبره
حضرت حوا علیها السلام از قراریکه از نقشها معلوم میشود در طرف شمال مشرق جده در خارج قلعه جده
واقع است و امروز که نوزده درجه قوس است در بالاخانهٔ شیخ ابراهیم درجه فهرنهیت را گذاشتم در نصف
النهار در سایه هشتاد درجه آمد که از حد گرمای تابستان که در ترمامتر هفتاد و شش درجه معین است چهار درجه
بالاتر رفت و در تابستان قلب الاسد هوای اینجا چه خواهد شد هر چه تفحص کردیم در ینبع تخت روان
پیدا نشد ناچار بشقدوف راضی شدیم یکساعت از شب گذشته بر جمازها سوار شده و شقدوفهای منحوس را
اعراب فروخته فلوس گرفتند حدیث عامر بن عبدالله بیادم آمد که در فقیه است که بحضرت صادق علیه السلام
عرض کرد که من دو اشرفی یا سه اشرفی بشتردار خود زیادتر دادم بجهة آنکه مرا بمدینه طیبه ببرد آنحضرت فرمودند
که بتحقیق که خوب کردی چه کم است این در نزد اینکه بیاقی بنزد قبر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله اما بدان
و آگاه باش که بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می شنود سلام ترا از نزدیک و میرسد سلام تو
با و از راه دور انتهی و شقدوف را در قاموس شُقدُف بکسر شین ضبط کرده است و قال الشِّقدِف
مَرکبٌ معروفٌ بالحجاز و امّا الشِّقِنداف فلیسَ من کلامِهِم و بروزن فُعلول بالضم
در کلام عرب بسیار است که اکنون مستعمل است

سنه ۱۲۹۲

روز یکشنبه سیزدهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ وقایع دیشب خالی از تازگی نیست اولاً شیخ برای اسب خودش را

حاضر کرد تا بیرون شهر سوار بشویم گفتم شقدوفها و بارها و شتر سواران بروند و در خارج شهر معطل شوند تا
من بیایم و تا کاغذهای ضمانت نامه و وجه کرایه اعراب را شیخ مهر کرد و داد قدری طول کشید شقدوفها
در خارج شهر معطل من بودند و از میان شهر که میگذشتیم عسکر جمازه سوار با طبل و علم همراه بودند دیدم یکشقدوف
شکسته افتاده جلش ریخته جلش گرفته یکنفر فارسی زبان داد کشید که ای شاهزاده بفریاد ما برس اسب را
راندم پرسیدم که کی هستی گفت والده محمد میرزا است که از شقدوف افتاده و شتر در اول منزل ما را
رمانده و خودش وامانده است و محمد میرزا هم پیش رفقه است شیخ زارع پسر شیخ ابراهیم که همراه ما بود گفتم
تا این شتر بار نشود من از اینجا حرکت نمیکنم معقولیت کرد فوراً پیاده شد عربها آمدند بهزار زحمت بار کردند و سوار
شقدوف بی نردبان خیلی مشکل است بمرارت زنها را سوار کرده بجلو انداختم که بیرون شهر بقافله برسند
در این اثنا خبر آوردند که در بیرون شهر شتر میرزا اسمعیل پاش لغزید میرزا اسمعیل افتاد و شقدوف شکست و شتر مرد
و عربها جان شتر در رفته فوراً پاره پاره کردند من از اسب پیاده شدم که سوار شقدوف بشوم حرکت شقدوف
و شتر مایهٔ وحشت من شد از علی افندی که از اهل سلیمانیه و فارسی خوب میداند و در نزد شیخ ابراهیم قایم
مقام است و قوا پس ما بود پرسیدم یکنفر آدم پیدا میشود که سوای جمال همراه شقدوف من پیاده تا مدینه
بیاید گفت در این وقت شب مشکل است اگر روز می گفتید پیدا می کردم که تا مدینه اجیر شود در این بین یکنفر از
اهل شهر گفت من می آیم گفتم که کیست معلوم کرد که از اهل ینبع است و اسمش بکر است گفت شصت قرش میگیرم
گفتم سلمت بشرطیکه کار این باشد که از کنار شقدوف دور نشود که بهر طرف میل کند بگیرد گفت قدری پول بده
ده قرش گرفت و رفت همه گفتند دیگر نخواهد آمد بعد از نیم ساعت در آن تاریکی پیدا شد و رخت سفر پوشیده
آمد و تا مدینه منوره این طور که گفته بود خدمت کرد و می گفت از قرار با جمال بزیارت مدینه رفته بودم این اسلحه
خبر داشتم اگر مادرم اذن میداد تا مکه می آمدم در این حیص و بیص افراسیاب یک صندوق دارد که هم کجاوه
ملا باشی بود نردبان را برداشته که برود با ملا باشی سوار شود در میان آن جمعیت ملا باشی را گم کرده و
پیاده در جلو قافله میرفت و افراسیاب یک نردبان بدوش و کتابچه حساب در دست از راه دیگر رفته با
بقدر یک میدان که از ینبع دور شدیم من ایستادم که اهل قافله جمع شوند عسکر جمازه سوار قراول پیش و پس باشند

که بقاعده بروند آدمهارا که معلوم کردیم حسنعلی فراش صندوقخانه گفت که افراسیاب بیک مفقود شده
پیاده های قافله و فراشها را بهر طرف فرستادم خبری نشد ناچار پیاده شدم که نماز بخوانم ده باشی صغیر را
با یکنفر عسکر جمازه سوار نزد شیخ ابراهیم بشهر فرستادم رفتن و آمدن او بقدر یکساعت طول کشید مشارالیه در
جواب نوشته بود در تمام شهر آدم فرستادم که ندا کنند اگر امشب پیدا نشد فردا او را می فرستم و من
متقاعد نشده بمصاحب آقای یوزباشی جمازه سواران گفتم حیا ام نیست تا خبر او را میخواهم یکنفر را آورد که
از پیش برود شاید با شترهای حالی عربها رفته باشد یک لیره گرفت و بقدر ده دقیقه طول نکشید رفت و خبر آورد
و نردبان را آورد که افراسیاب بیک مأیوس شده از ترس با شترهای عرب رفته است وقتی که خبر او را آورد
از شب چهار ساعت رفته بود که راه افتادیم و نه ساعت از شب گذشته وارد به محطه مستهلی شدیم که
محل عسکر جمازه سوار است آب چاه دارد آب باران هم جمع میشود و در عرض راه شخصی را دیدم که سوار خر است
همراه شترسوارها می آید احوال او را پرسیدم معلوم شد حاجی حسن طهرانی است که هر سال حجه میکند
و امسال هم یکصد و ده تومان گرفته به نیابت مرحوم محسن میرزای میرآخور آمده است و میگفت از طهران بی
تا اینجا همراه است و خر و عمله شماست و این خر را در ینبع خریده است که کرایه گزاف شتر نده و خر را هم بقیمت
گزاف در مدینه می فروشد و زبان عربی هم بقدر ضرورت یاد گرفته است و حاجی پشت سر شقدوف در
سواری مخاطب لیل بود در منزل حاطب خیل سبحان الله چند روز قبل یکصد و شصت میل را با او پیاده رفتی
در پنجساعت آمدیم و امشب ده میل را در پنجساعت طی کردیم و در صحرای صاف بجز درخت مغیلان چیز دیگر نبود
و از دور آتش اعراب بادیه بنظر می آمد گفتند هندوانه دیم میکارند و در منزل مستهلی کوه رضوی
در طرف شمال بفاصله یکفرسخ یا زیادتر معلوم بود و این کوه رضوی همان است که طایفه کیسانیه از شیعه بر این
اعتقادند که محمد بن الحنفیه در آنجا غیبت کرده است و او را امام میدانند چنانچه کثیر عزه گفته است ❊

الا ان الائمة من قریش ❊ ولاة الحق اربعة سواء ❊ علی والثلاثة من بنیه
هم الاسباط لیس بهم خفاء ❊ فسبط سبط ایمان و بر ❊ وسبط غیبته کربلاء
وسبط لا یذوق الموت حتی ❊ یقود الخیل یقدمه اللواء ❊ یغیب فلا یری فیهم زمانا

مستهلی

رضوی
بفتح الراء وبعدها ضاد
معجمه وبعد الواو الف

برضوی

برضوی عنده عسل و ماء ❊ و در وفیات الاعیان در احوال محمد بن الحنفیه تفصیل رضوی مسطور است
و قال رضوی جبل جهینة و هو فی عمل ینبع انتهی القصة وقت صبح که بنماز برخاستم نسیم سردی میوزید
بمروک گفتم قدری در کنار آفتاب کرد آن آتش بکند که من برخیزم وقتیکه خبردار شدم اطراف آتش را
اعراب گرفته نشسته اند و میگویند البرد شدید بهزار زحمت آنها را برخیزانیدیم در این اثنا شیخ ربیع ملعون
که یکی از کفیلهای ماست از ینبع آمد که باید حرکت کرد از دو پسته ساعت نه ساعت و نیم گذشته بر شقدوف
شتران لوک سوار شده صعلوک راه افتادیم و آن صحرای بی آب و علف را در گرمای روز طی نمودیم و بر قدر
بنماز و نهار خواستیم پیاده شویم شیخ ربیع التماس می کرد که قدری هم راه برویم که خوف از اعراب بادیه
داشت تا نزدیک غروب شد من حکماً گفتم شتران را خوابانده پایین بیایند که نماز بخوانیم خود اعراب که نماز نمیخوانند
بعد از طی مسافت هشت ساعت خسته و مانده نیمساعت بغروب مانده بود در کنار دامنه کوهی بنماز پیاده شدیم
غذائی خوردیم نماز مغرب را هم خوانده سوار شدیم و جلو قافله که داغستانی و اهل قرم و غیره بودند نفهمیده
حرکت کرده بود و از آنجا داخل جبال نصع شدیم بعضی جا طریق در میان دو کوه بود و بعضی جا سنگلاخ و کوه
نزدیک بود تا ساعت نه از شب رفته وارد بئر ابراهیم شدیم و معلوم شد که مشایخ هر یکی بجائی رفته
قافله با شتردار خود هر یکی براهی رفته و شیخ ربیع ملعون هم بر روی باریکی از شترها خوابیده است پسرش و
فهد متصل بقافله میگوید تحرسون تحرسون فی الطریق حرامی و این همه زحمت کشیدند که از شر حرامی محفوظ باشند
و یک شقدوف منحوس را از ینبع تا مدینه منوره ده لیره مجیدی و ده تومان هم قیمت شقدوف گرفتند که حرامی
نباشد باز مردم بزحمت افتادند آخر بضرب مشت ده باشی اصغر شیخ ربیع را بیدار کردند و در بئر ابراهیم برضای
او از شتر پیاده شدیم و هر که از قافله بتقاضای حاجت بیرون میرفت متصل آن منافق میگفت سارق سارق حالی
شب گذشته از گرسنگی و بیخوابی و وحشت بر قافله گذشت که نمیتوان نوشت و همه پیش من می آمدند و جان
میدانستند که من در آن صفحات ریاستی داشته ام یا سیاستی حرکت از مستهله تا ورود به بئر ابراهیم نه ده ساعت
کشید که در روی شتر بودیم حرکت شقدوف نه روده و جگر گذاشته نه گرده و کمر و از اینجا عبرت شتربان بی
قاعده تر و بی رحم تر و دروغگوتر طایفه نمیشود صدق الله العلی العظیم الاعراب اشد کفرا و

۲ باقوم ۲

النصع
بالفتح جبل احمر باسفل الحجاز
مطل علی الغور عن یسار
ینبع او بینه وبین الصفراء
ق

نفاق

نفاقاً وأجدر ألا يعلموا حدود ما انزل الله على رسوله والله عليم حكيم كدام امت پيغمبر اولاد
رسول خود را كشتند كه اين قوم بضعه بتول را شهيد كردند الحمد لله در آن جمع شتر يكنفر از عجم و ترك
نبود و الحمد لله در نزد حضرت رسول از اين فقره روسفيد خواهيم بود و علاوه بر آن الامتنان به ولكن ره
القصه اگر مهتاب شب نبود قطعاً خرجين‌ها بريده ميشد و الهما ز ديده اگر از اين صحراي بي آب و علف و
از اين قوم جلف ناخلف خلاص مي شديم كمال فضل الهي بود و بقول حكماي هند جنم اين شيخ ربيع بنظر من جنم
سنان ابن انس مي آيد مرد فظ غليظ القلب است كه خودش خوابيد و فهد پسر بزرگ خود را سوار شتر كرد و پسر
كوچك خود را گذاشت كه زمام شتر را بكشد بيچاره را خواب گرفت افتاد نزديك بود كه زير پاي شتر بماند و شعدوف ما بفهد
آخر و مباشي را گفتيم بزحمت و جهد فهد را از شتر كشيد و زمام شتر را بدست او داد و مي گفت انا اخاف سيكله
من الذئب و الحرامي گفتيم هيچ لازم نيست كه يكنفر تو از گرگ و دزد ما را حفظ كني و برادر كوچك او را
بر شتر او سوار كرد و زمام شتر را بدست او داد و درختهاي مغيلان در اين صحاري بسيار است جمالها اعتنايي
ندارند كه در راه ملاحظه يمين و يسار را بكنند وقتيكه خبردار ميشوي كه از خارهاي مغيلان يك تخته رختت و پوش
كجاوه بر هوا رفته است شعر خواجه بيادم آمد * در بيابان چون بشوق كعبه خواهي زد قدم * سرزنشها گر كند خار
مغيلان غم مخور * و برگ او خيلي شباهت دارد ببرگهاي بازه ريزه درخت ابريشم كه سبز شده باشد
و صمغ خوب عربي صمغ درخت مغيلان است كه ام غيلان عربان گويند و گل زردي هم دارد كه در وقت
بهار گل مي كند مي گويند رايحه تندي دارد و بئر ابراهيم چاه مربع خوبي است كه از ته چاه تا كف زمين سنگچين كرده اند
پانزده ذرع عمق دارد و آب شيرين خوبي داشت و از منزل تا هشت ساعت صحراي صاف ما بين جنوب مشرق حركت
كرديم و بكوه بسيار نصع كه افتاديم حركت ما بمشرق بود و امشب خر حاجي حسن خسته شده مانده است و حاجي بيچاره
بايد خر را حفظ كند آدمهايش هم بايد پيرمرد حاجي را حفظ كنند كه از قافله نماند بيچاره را گول زده اند خري بقيمت گزاف
از آن اجلاف خريده كه براي علف و آب خر خودش از خواب و خوراك افتاده است و يكي از اهل حاج بمزاح خوب خوانده
ماي گوني خرم خرم واي * گور پدر خر تو ريدم *

سنه ۱۲۹۲

روز دوشنبه چهاردهم ذي القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ شش ساعت از دسته قلعه بئر ابراهيم حركت كرديم و تا عقبه

ذفران

ذفران حركت ما بين جنوب مشرق بود و اين عقبه تنگي است و دو طرف كوه و سنگلاخ است و در آنجا طرفين
طريق را سنگچين كرده اند مثل ديوار بالا آورده كه حالا خراب شده است و تا آن عقبه جديد منيع است تا آنجا
چهار ساعت طي كرده بوديم و از آن پس خد جديده است (بضم جيم بروزن جهينه) و دو ساعت پس از آن
كه سرازير شديم وادي صفرا است كه بمشرق حركت كرديم كه اين راه داخل شاهراه سلطاني ميشود كه بمكه معظمه مي رود
و از آنجا بشمال حركت كرديم كه قريه حمرا است و نخلستان دارد و قديم در خارج قريه جاي عسكر سلطاني بوده
كه خراب شده و آب جاري دارد و از آنجا رو بمشرق حركت كرده بجديده آمديم و از بئر ابراهيم تا ورود جديده
نه ساعت در حركت بوديم و كار تازه كه در حمرا اتفاق افتاد يكساعت بغروب مانده بود خواستيم نماز پياده
شوم شيخ ربيع و مسعود جمال تمكين نكرده زمام شتر را رها كرده رفتند كه اگر شما پياده شويد اهل حاج همه پياده ميشوند
حرامي حرامي هر چه گفتيم نماز بايد خواند گفتند الله يغفر الله يغفر گفتم تزني و تسرق و تقتل و الله يغفر گفتند بلي الله
يغفر منكه تنها نتوانستم با كسان خودم پياده شوم روز چهاردهم در حينيكه بزيارت حضرت سيد المرسلين صلوات
الله و سلامه عليه ميرفتيم نماز ظهر و عصر را از نحوست اعراب نخوانده ام و در كجاوه هم باشنيدن حرفهاي
ياوه حالت و مجال نماز نبود و خودشان كه نماز نميخوانند نماز مردم را هم مانع شده و مسعود جمال بعينه همان
شبيه جمال بجدل بن سليم است كه در تعزيه هاي طهران ميسازند كه ساربان حضرت بوده است هر كه اين را ديده باشد
ميداند كه حاجي قاسم تعزيه گردان چطور از عهده شبيه او برآمده است مگر آنكه لباس آن جمال نوتر و بهتر است
و بعد از غروب آفتاب كه بين الجبلين حركت مي كرديم هنوز ماه طالع نشده بود و تاريك بود كه يكپارچه مشايخ چند تير
تفنگ در ميان قافله انداختند كه قافله بترسند پرسيدم كه اين تفنگ را از كجا انداختند شيخ ربيع كه در كنار كجاوه بود
ميگفت حرامي حرامي منكه روشني تفنگ را ميديدم كه از ميان قافله بود ميگفت كه از كوه مي اندازند و حجاج داغستاني
و قزاق هم چند تير تفنگ در جواب آنها پي در پي انداختند بعد اعراب دانستند تضييع بارود است موقوف كردند
تا بجديده وارد شديم جاي [illegible] در ميان سنگلاخ و دور از آب انداختند ما هر چه خواستيم كه چادر را دورتر
دورتر از حاج بزنيم شيخ ربيع متصل ميگفت حرامي حرامي گفتم خودت خيال داري بدزدي و صبح بگوئي حرامي
آمد هر جا كه بگوئي چادر بزنند در ميان سنگلاخ و جاي خوابگاه شترها كه پر از كنه بود قرار داد و ميان قافله ميگفت

ذفران
بكسر الفاء واد قرب وادي الصفراء وتصحيف للذوان
وادي صفرا
جديده
بجدل بجاء المهملة كجعفر اسم
حاج
قزاق

قافله

تهنوتن تهنوتن آخر کج خلق شدم و او را خواستم گفتم جبار تهای تو را شیخ ابراهیم قایم مقام شیخ ینبع خواهم نوشت
و بعلی پاشا حاکم مدینه خواهم گفت و بشریف مکه خواهم گفت پول گرفته که حفظ مال مردم بکنی حشمت
کور شود و ده نفر عرب در اطراف قافله بگذار که تا صبح کشیک بکشند ناچار بغیظ غلیظ الکر شد
خاقانی خوب گفته ❊ اعرابی مال دزد محتاج ❊ آید بخزانه داری حاج ❊ خداوند از شر قوم شریر
این حجم غفیر را حفظ کند که بسلامت باستان مبارک برسند و هر که با اعراب سفر کند خاصه از ینبع تا مدینه
برغم من شرعاً محظور و عرفاً محظور بل مشور است و هیچکس باختیار زمام خود را نباید بدست چنین قوم بی لجام
بدهد و جدیده بضم جیم قریه آبادی است و نخلات زیاد دارد در بین الجبلین واقع است و اعراب چنین می گویند
که از اینجا تا ینبع و تا مدینه منوره راه مساویست که نصف است و قدری از گردنه فران گذشته بودیم
چاه آبی بود می گفتند که آب او شور است و در وادی صفرا هستو زبشا براه سلطانی نرسیده قبرستانیست
وقبری بود که بالای او نوشته بودند ابو عبیده ابن عم رسول الله و آب انباری هم دارد که از آب باران
جمع میشود و هر که هم در حمراء یا اطراف او بمیرد آنجا دفن می کنند و ابوعبیده بن الحارث ابن عم رسول الله
صلی الله علیه و آله در غزوه بدر شهید شد و از بدر تا این مکان مسافت بعید است از آنجا باین مکان آوردن و دفن
کردن بنظر بعید می آید بلکه صحیح نیست و خود اعراب می گفتند یکی از مشایخ است عجب است که در خاک [illegible]
و کنجه از قراقها هر چه پرسیدم درست میدانستند و جواب می گفتند ولی این مشایخ هم را از بر فرق [illegible]
جز ناقه و جمل و خروف و حمل چیزی ندانسته اند یکنفر از مشایخ گفت ندا حنین غزا فیها رسول الله صلی الله علیه و آله
گفتم یا اخا الاعرابی الحنین بین الطایف و المکه من هنا الی ثم عشره مراحل بعد گفت ما نعرف
معلوم شد که چیزی شنیده که بدر و حنینی بوده است دیگر ندانسته کجا و چه جا است و آب جدیده قنات جاری است
ولی خیلی گرم است که با آب گرم فرق ندارد

سنه ۱۲۹۲

روز سه شنبه پانزدهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح که روشن شد معلوم شد ما دیشب در کنار قبرستان
منزل داشته ایم و از سانحه احیاء شرور بفاتحه اموات قبور آمدیم از حرکت و سکون پرسیدیم هر کسی
بخلاف دیگری گفت و هر چه گفتم که شیخ ابراهیم در ینبع چنین قرار داده است که ما صبح پنجشنبه بمدینه

منوره داخل شویم گفتند شیخ ابراهیم ما یعرف گفتم او خواهم نوشت که اعراب می گفتند شما از ینبع تا مدینه
از منازل و مراحل خبر ندارید شیخ ابراهیم جمال ازین مقال قهر کرد و رفت و اگر حضرت سید المرسلین صلوات الله
و سلامه علیه هیچ اعجازی نداشت و همین را فرمایش میکردند که من از این قوم لیسیم و آن خلق عظیم و خلق و شیم
برخواسته ام صدق رسوله النبی الکریم هر که اعراب ادین بود بی انصافی اگر نمیکرد و آن
سیرت پاک و صورت تابناک ایمان می آورد و میدانست طوراً ما وراء الاطوار ❊ عالم عشق از جهان دیگر است ❊
و درین روز در میان آفتاب گرواز جه فهرنهیت را معین کردم هشتاد و چهار درجه رسید که هشت درجه
از حد تابستان زیادتر است القصه آخر آراء مشایخ بر آن جمع شد که صبح حرکت نکنیم بمانیم و این دم بیچاره را از آن
سنگلاخ آواره مانده سه ساعت بغروب مانده حرکت کردیم و جدیده در کنار کوه است و دیوار سختی خاک ریز مانند
بطول راه دارد که این خاک ریز در حرکت در پا ربا بود و بقدر یکساعت در بین الجبلین بطول باغات و بساتین
جدیده بسمت مشرق حرکت کردیم و سه ساعت از شب رفته از بین الجبلین در آمدیم ما بین شمال و مشرق حرکت شد
و جدیده هم چند مزرعه ضمیمه دارد و دو نیم ساعت زیادتر در صحرا حرکت کردیم که به بئر عباس رسیدیم و از حرکت تا
ورود منزل شش ساعت و نیم کشید و بئر عباس چاه خوبست عمق او تقریباً بیست و دو ذرع و قطر چاه تقریباً
هشت ذرع است و از ته چاه تا لب چاه با سنگ چیده اند و خیلی بنای محکمی است از خارج هم پله قرار داده اند
که میتوان تا قعر چاه رفت و آب برداشت و در کنار او قلعه محکمی مثل کاروانسرا بوده که خراب شده است میگفتند
عسکر دولتی منزل داشت و از شرارت اعراب حرب اصحاب ضرب اجمال توقف نماند دولت هم از حفظ و حراست
آنجا صرف نظر کرد

سنه ۱۲۹۲

روز چهارشنبه شانزدهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ دو و نیم از دسته گذشته حرکت کردیم و شب گذشته
حجاج آذربایجانی با حالت احرام با حاجی میرزا جلیل نزد من آمدند حالت آنها با تعبیه احرام و تلبیه دار السلام
خیلی مؤثر بود صبحی که بتماشای چاه و قلعه رفتم برگشتن بمیان جمعیت آذربایجانی رفتم آقا میرابوالفضل اردبیلی
روضه خوان هم بمکه آمده بودند در این اثنا جمعی از اعراب با تفنگهای فتیله مثل تفنگچیهای قدیم مازندرانی
شترسواران محمل قافله ما رفتند من که بمیان حاج آمدم دیدم قال و قیلیست همه میگویند ابن الذلیل و ابن السبیل خودم

بمیان آنها رفتم پرسیدم چه خبر است گفتند عرب حربی برای پول آمده است قدری عربی حرف زدم و گفتم در
ینبع سه نسخه از نامه نوشته شد یکی نزد ما است یکی نزد قایم مقام است و یکی نزد سلیمان رئیس حمالین که همه جا
پیش پیش می رفت و ما تا ورود بمدینه هیچ چیز نباید بدهیم آن رقعه را آوردند من خواندم دیدم خیال می کنند
که بیان واقع خوانده نمیشود گفتم در میان شما کسی هست که سواد داشته باشد یک جوانی گفت من سواد دارم
کاغذ را خواند گفت حق است و صحیح است و همه رفتند و من آفتابه گردان آمدم که بار بکنند مردم دست بابار زدند
وقتیکه خواستم سوار شقدوف بشوم دیدم حمیدان که از رؤسای طایفه بنی سعد است و از اکابر عرب حرب
با چهل پنجاه نفر تفنگچی دور مرا گرفتند گفتم چه حرف دارید گفت ما حق خود را از تو خواهیم گرفت معلوم شد
که ربیع بدینها تلقین کرده است گفتم نه من شما را می شناسم و نه شما مرا می شناسید سلیمان از طایفه
شما و عرب است اگر امروز تاخیر کرده نیامده است فردا خواهد آمد هر وقت باشد گرفتار شما است حق خود را
از او خواهید گرفت گفتند ما هرگز دست از تو نخواهیم کشید العرب و العجم اخوان گفتم مظنه بغیر از اخذ درهم
و دینار در هیچ کار این اخوت را منظور نکنید گفتم انا ضیفکم اجیئ معکم الی الحج و الحجاج یروحون
الی المدینة بالسلامة و بطرف بادیه راه افتادم گفتم کاغذی بمدینه بعلی پاشا و کاغذی بینبع بشیخ
ابراهیم قایم مقام خواهم نوشت هر چه گفتند قبول دارم آنها چنان تصور می کردند که من نواب هندی
هستم که چند روز قبل از اینجا گذشته و هر چه از خواسته مال از او خواسته بودند آن بیچاره بر طبق اخلاص
نهاده بود گفتم دو نفر از مشایخ در ینبع محبوس است و چهار نفر ضامن شده است و اگر یک دینار از حجاج ضرر بخورد
باید ده دینار از عهده برآیند حمیدان حریف را دید و حرف را شنید پیش ربیع رفت و با یکدیگر نجوی
کردند و ربیع دست بدست میزد و می گفت انا ضامن انا ضامن از اتفاقات رئیس الحمالین شیخ سلیمان
گوزی امروز بسر کشی خانه اش رفته و همراه نبود که حق اعراب حرامی را بدهد که اینها این طور جسور شوند
یا خیال دخل داشتند در این اثنا یکنفر از اعراب نمیدانم از کجا پیدا شد یا از چه طایفه بود لطیفه غیبی و بشارت
لاریبی بود نزد من آمد و اشاره کرد گفت فارکبوا و روحوا و لا تخافوا یعنی سوار شوید و بروید و هیچ اعتنا
نکنید میرآخور گفتم و الده احتشام الدوله را بشقدوف سوار کرده و رانده شدیم اعراب هم رفتند و از دور ایستاده

حُمَیدان بضم حاء مهمله و فتح میم

نظاره

نظاره می کردند و شیخ ربیع هم مثل گرگ تیر خورده شتر خود را تا خیمه پیش از ما رفت و اهل حاج از رفتن او زیاد در وحشت
کردند اهل داغستان و قفقازیه و قرم آمدند گفتند اگر اذن بدهید تفنگها را پر کرده حاضر باشیم از عهده هزار نفر برمی
آییم گفتیم احتیاط را از دست ندهید و متوکلا علی الله میرفتیم قدری راه که طی کردیم باز بمیان دره و کوه و سنگلاخ
افتادیم چهار ساعت که طی کرده بودیم به بئر روحاء رسیدیم که آب داشت ولی چاه عمیق بود تا اینجا بمیان
مشرق و شمال حرکت شد و از آن پس چهار ساعت زیادتر بشمال حرکت کردیم تا به بئر شهداء رسیدیم
و از آن پس باز بقدر سه ساعت بشمال مشرق حرکت شد و از آن پس بمشرق حرکت کردیم تا به بئر شریوف
رسیدیم شش ساعت و نیم از شب رفته بود وارد بئر شریوف شدیم از سواری یا پیادگی شانزده ساعت کشید
فرصت آنکه غذای عادت یا قضای حاجت بعمل بیاید نداشتیم کسی که سوار شقدوف است محبوس متحرک است
و مأیوس هستند که نماز امروز هم بحکم اعراب ساقط شد حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام با نفس نبوت فرمود
لَقَدْ لَقِینا مِن سَفَرِنا هذا نَصَباً پس حالت ما چه خواهد شد خسته و مانده رانها سائیده و دندانها صدمه
خورده کسل و قسل مثل مرده افتادیم باز ما را در سنگلاخ پیاده کردند که اگر دو قدم دورتر می رفتیم چادر زنیم
ربیع ملعون که شتابی کانون حریف خریف بود آدمی کشید حرامی حرامی با چار باید هر چه آن اعمش بگوید اخفش
شتری جنبانیده اطاعت بکنیم شانزده ساعت با حرکت شقدوف راه رفته ایم حالا هم نزدیک صبح است
دو ساعت راحت نمودیم

روز پنجشنبه هفدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ (که اول دلو ماه جلالی است) دو ساعت و نیم از روز گذشته
از بئر شریوف حرکت کردیم و از جبل منجور شهر مدینه منوره تا مسجد شجره که ذو الحلیفه است (که مصغر حلفه بمعنی گیاه است)
بسمت مشرق حرکت کردیم و از آنجا تا مدینه که یک فرسخ و نیم است ما بین شمال و مشرق حرکت شد و در کتاب
شش میل نوشته اند ولی بنظر من نیاید وقتیکه بمسجد شجره رسیدیم که میقات اهل مدینه است حجاج را روانه کردم
شیخ سلیمان رئیس الحمالین گفتم میخواهم آنجا بروم نماز بخوانم مرحبا مرحبا گفته مشایخ همراه من آمدند و مسجد شجره را
الآن بئر علی میگویند و در آن مکان چندین چاه کنده اند که حجاج در اینجا غسل کرده محرم میشوند و خود مسجد شجره چهار دیوار
مختصری دارد که یکطرف طاق دارد و در آنجا حدیثی نوشته اند که از صحیح بخاری است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

سنه ۱۲۹۲

در مسجد شجره نماز خوانده ایست القصه آنجا نماز خوانده خواستیم تا مدینهٔ منوره پیاده برویم شیخ سلیمان رضا
نشد که راه دور است بتاریکی شب می‌رفتیم احتیاط دارد جمل خود را آورد و باصرار مرا سوار کرد و خود پیاده جلو
افتاد تا امروز شتر سواری نکرده بودم شعر عرب بیادم آمد ❁ أعددت للحدثان سابغة و عداء علندی ❁
و قدری راه که رفتیم آثار قلعهٔ قدیم و دیوار عظیم بود که گفتند قبل از مدینه آنجا قلعه بوده است که یهودیها
ساخته بودند آنچه از کتاب خلاصة الوفاء بر من معلوم شد قصور العقیق همین مکان است که حصون العقیق نیز گویند
بقدر نیم فرسخ یا زیادتر راه رفتیم و از مدرج که بالا آمدیم میلهای گنبد مطهر نمایان بود پیاده شده پیاده رفتیم
و زیارت نامهٔ مختصری خوانده و از اشعار خود چند بیتی که در عرض راه در مقالهٔ احمدیه گفته بودم خواندم در بین
احمد بیک قایم مقام مدینه و امین باشی و سواران باستقبال آمده بودند و اسبی هم آورده هر چه اصرار
کردند سوار شوم گفتم باید تا شهر پیاده بروم آنها هم همراهی کردند و بعد قایم مقام گفت یکفوج طابور
باستقبال آمده و چادری برای استراحت شما در خارج شهر مدینه زده‌اند و دو عراده توپ هم باستقبال
آورده‌اند که شلیک بکنند گفتم ابداً اذن نمیدهم که توپ بیندازید که پیغمبر از آمدن خود اعلام بکنیم اگر او را
عالم ما کان و ما یکون میدانیم البته دانسته است که یکی از سگان آستانش بزیارت این مکان آمده است اگر ممکن بود بجا
علی الوجه آمدم مشیاً علی الرأس سرباز هم باستقبال آمده خوبست ولی قدغن بکنید که بالابان و شیپور سلام هم
نزنند همان پیش فنگ کافی است از پهلوی طابور گذشته احوالپرسی کردم و از توپچیها نیز احوالپرسی کردم
و در چادر خارج شهر برای خستگی بقدر ده دقیقه نشستیم آقا سید حسن پسر آقا مصطفی هم باستقبال آمده بود
که حالا دلیل حجاج عجم اوست و سید صلاح را معزول کرده است و وقت برخواستن که قدری راه رفته بودم
ملاباشی قرآن مرا آورد که از بغل شما افتاده و شخصی پیدا کرده است هر چه فکر کردم که این چطور از جیب یا بغل
افتاده است و اگر جیب پاره باشد باید ساعت هم افتاده باشد مظنه وقتیکه گنبد مطهر پیدا شد بخاک افتادم از جیب من
افتاده است باری تفأل نیک گرفتم که کلام ملک علام در ورود مدینه تسلام پیدا شد و از پایین مدرج از
جائی که امین باشی گفت آن گوشه گنبد مطهر است و پیداست بخاک افتادم و روی تضرع بخاک مالیدم و سجده‌ها
کردم و تا ورود منزل چون پیاده بودم یکساعت از شب گذشته بود و شیخ الحرم منزل دیگر برای ما معین کرده بود

چون در عرض راه در بر عباس آقا میر ابوالفضل اردبیلی روضه خوان گفت بخانهٔ آقا سید صافی بروید گفتم آنجا
خواهم رفت از همانجا فوراً احمد بیک قایم مقام آدم فرستاد و آقا سید صافی را خبر کردند که خانهٔ خود را خالی
بکنند و خانهٔ مشارالیه چندین طبقه است و بیوتات زیاد دارد و باغچهٔ کوچکی دارد که اشجار خرماست بعد بقایم مقام
گفتم در حرم مبارک را ببندند که غسل کرده بزیارت برویم بلکه این چند شب که من هستم باید در حرم مبارک برای همه
باز باشد گفت یک اغای یعنی بسیار خوب و ساعت و نیم از شب جمعه گذشته با آقا سید حسن و احمد بیک قایم مقام
باستان جبرائیل پاسبان اسرافیل دربان میکائیل میزبان عزرائیل قهرمان مشرف شده از باب السلام داخل
روضهٔ مبارکه شده عرض کردم یا رسول الله یا سید المرسلین و الاولین و الآخرین الحمد لله در خاکپای تو رو
سفیدی از این کار داریم که در خون پاک فرزند تو نه عجم دخیل است و نه ترک پس از آن بکنار ضریح رفته آقا سید حسین
زیارت نامه خواند من خودم حالت خواندن نداشتم بخاکپای عرش فرسای مبارک عرض کردم و این بیت را خواندم
اینکه می‌بینم ببیداریست یا رب یا بخواب ❁ خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب ❁ و زیارت مختصری
از حضرت صدیقهٔ طاهره خوانده در روضهٔ مبارکه نماز زیارت کرده از باب الرحمه در آمده بخانهٔ آقا سید صافی
آمدیم چون در دروازه را بسته بودند فرصت رفتن بزیارت ائمه بقیع نبود و علی پاشای حاکم را که شیخ الحرم است در میان
روضهٔ مبارکه دیدم و در عرض راه که می‌آمدیم پیغام داده بود چون وقت چراغ روشن کردن روضهٔ مبارکه بود از
زیارت خدمت شما محروم شدم و در عرض راه که پیاده می‌آمدیم از آقا سید حسن پرسیدم تا ربذه و قبر ابوذر چه قدر
راه است امین باشی تبرکی گفت افندم ابوذر کیست و ربذه چیست معلوم شد او که نشنیده بود آقا سید حسن هم
نمیدانست و میگوید گفت قبر ابوذر در قبرستان بقیع است امین باشی گفت تا امشب که در خدمت سرکار هستم هرگز
ابوذر نمی‌شناسم و نه ربذه شنیده‌ام چند سال است در مدینه هستم امشب از آشنایان و کسان مدینه خواهم پرسید
و صبح خدمت سرکار عرض خواهم کرد

روز جمعه نهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ بعد از طلوع آفتاب بروضهٔ مبارکه مشرف شده از باب جبرئیل که بطرف بقیع است
داخل شدیم اذن دخول و زیارت حضرت رسول و فاطمه بتول علیهما السلام بقاعده که در کتاب هدایة الناسکین
در اعمال بیت الله الحرام مسطور است بجا آوردم و گریه مانع شد که مسئلتی بکنم یا حاجتی بخواهم عفو از زلات و تقصیرات

سنه ۱۲۹۲

بخواهم بعد از آن از باب جبرئیل درآمده بزیارت ائمه بقیع علیهم السلام مشرف شدم که صندوق ائمه اربعه
علیهم السلام در میان صندوق بزرگیست که عباس عم رسول الله نیز در آن صندوق است ولی صندوق
ائمه که در میان همان صندوق بزرگ است مفروز است متولی آنجا در ضریح را باز کرده بمیان ضریح رفتم
طوافی کردم در دور ضریح و طرف پائین پا خیلی تنگ است که میان صندوق و ضریح کمتر از نیم ذرع است که بزحمت میتوان
حرکت کرد بلکه برای آدمهای قطور متعسر است و در کنار مقبرهٔ مطهرهٔ حضرت امام حسن علیه السلام بی
اختیار با حالت عجز و نیاز پای متورم خود را بصندوق دراز کرده عرض کردم یا ابن رسول الله یا معدن
الجود و السخا انشدک بحق امک الطاهرة الصدیقة که من از طهران بقصد زیارت آستان جد بزرگوار تو و مادر
صدیقه تو آمده ام پای من باین حالت بود تو را بحق مادرت قسم میدهم اگر در اجل مهلتی است پای مرا شفا بده که
بوطن مألوف با این پای موفق برگردم و آن جمع بر دمع من حسرت میخورند بلکه بر اشک من رشک می بردند
و من ضریح را صریح در بغل داشته شفا می طلبیدم الحمد لله که شفای عاجل عطا فرموده و در حق این ذلیل ترحم فرمود
الم و ورم تا در مدینه بودم تمام شد و حرکت بی ادبانه این بندهٔ ذلیل در آن آستان همایون بمغفرت مقرون
گردید القصه اگرچه ائمه اربعه علیهم السلام مستغنی از آن است که در این روزنامه بشرح و بیان در آید ولی برای هدایت
جمعی که خبر ندارند یا مذهب اسلام اند لازم است که مختصری بنویسم در آن صندوق مطهر اول قبر حضرت
امام حسن مجتبی ع است که سبط رسول الله است و امام ثانی از ائمه اثنا عشر است مادرش صدیقه طاهره حضرت
فاطمه سلام الله علیها است و در رمضان المبارک سنه ثلاث من الهجره متولد شد و در سنه تسع و اربعین یا سنه
خمسین من الهجره بروایت مورخین بسم نقیع شهید شده و در بقیع مدفون شدند و در جنب ایشان قبر پاک حضرت امام
رابع علی بن الحسین است که بزین العابدین و سید الساجدین معروفست والدهٔ ماجدهٔ ایشان شهربانو یا شاه زنان
که دختر یزدجرد بن شهریار است که آخر ملوک عجم است در زمان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در سنه سی و هشت هجری ۳۸
متولد شده و در سنه خمس و تسعین ۹۵ بحظایر قدس شتافته است و در جنب مرقد ایشان قبر مطهر فرزند ارجمند ایشان
امام خامس محمد بن علی ع است که ملقب بباقر است والدهٔ ایشان فاطمه بنت حضرت امام حسن است که از دو طرف
علوی نسب هاشمی حسب است و بتواتر رسیده است که حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله بجابر بن عبد الله

انصاری

انصاری فرمودند که او را ملاقات خواهی کرد از من او را سلام برسان و در روایتی چنین مذکور است حضرت رسالت ص
بجابر فرمودند یوشک ان تبقی حتی تلقی ولدا من الحسین یقال له باقر یبقر علم الدین بقرا
فاذا لقیته فاقرأه منی السلام ولادت آن بزرگوار در سنه سبع و خمسین ۵۷ و وفات ایشان بروایت صحیح در سنه
یکصد و شانزده هجریست و در جنب مزار آن بزرگوار قبر ولد الصدق ایشان امام سادس جعفر الصادق علیه السلام که
ترویج مذهب حقه جعفری در زمان ایشان اتفاق افتاد که دولت بنی امیه بزوال رسید و دولت بنی عباس
قوام نگرفته بود والدهٔ ایشان ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق است و مادر ام فروه اسماء
بنت عبد الرحمن ابن ابی بکر است از این است که حضرت میفرمایند انا ولدت من ابی بکر مرتین
و در روایتی لقد ولدنی ابو بکر مرتین ولادت با سعادتشان در سنه هشتاد هجری در سیل الحجاف در
مدینه منوره اتفاق و در سنه یکصد و چهل و هشت ۱۴۸ هجری در مدینه وفات یافت و در جنب قبر پدر مکرم و جد مفخم
و عم معظم مدفون شد و در مدح ائمه اطهار شاعر خوب گفته * الیکم و الا لا تشد الرکائب *
و منکم و الا لا تنال الرغائب * و فیکم و الا فالحدیث مخلق * و عنکم و الا
فالمحدث کاذب * القصه تعمیر بقعه مبارکه در بقیع از سلطان محمود خان است که در سنه ۱۲۳۴ یکهزار و
دویست و سی و چهار هجری محمد علی پاشای مصری بامر سلطان تعمیر کرده است و امسال هم تعمیرات لازمه را
بعمل آورده بودند و در خارج بقعه مبارکه قبر مرحوم شیخ احمد بحرینی است سنگ نازکی بر بالای قبر او بوده
که شکسته شده است معلوم نشد که از نازکی شکسته شده یا کسی عمدا شکسته است فاتحه خواندم و رحمت فرستادم
گفتم حق همان است که شیخ علی بسر تو گفته ان ابی ضیعوه تلامذته و در پهلوی قبر ایشان قبر شیخ ابو القاسم
شیخ الاسلام شیراز است سنگ مرمر خوبیست با اشعار فارسی بسنگ قبر او کنده گذاشته اند وفات مرحوم
شیخ احمد در ماه رجب ۱۲۴۳ واقع شده و از سنگ قبر او معلوم نمیشود آنچه هم نوشته اند سنگ سستی بوده
ضایع شده وفات شیخ ابو القاسم شیرازی در سنه ۱۲۸۶ واقع شده است و از آنجا به بیت الاحزان رفتم و از آنجا
بزیارت حلیمه سعدیه رفتم گفتم مرحبا بآن پستانی که بدهن مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رفته
و مرحبا بآن شیری که حضرت رسالت ص مکیده است که جزو بدن مبارک شده است و از آنجا بقبر عثمان ذو النورین

رفته که قدری خارج از محوطه بقیعست که در طرف شرقی بقیع واقعست و در حش کوکب دفن کرده بوده معویه بن ابی سفیان در زمان خود و آنجا را داخل بقیع کرده است و از آنجا بخارج قبرستان بقیع که از دیوار دور بقیع خارجست بزیارت فاطمه بنت اسد والده حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام رفتم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در میان قبر او خوابیده و رحمت فرستاده اند و نماز گذارده اند و فرموده اند حق مادری و پرستاری بمن دارد گفتم مرحبا بک ❊ زنان را همین بود این هنر ❊ نشینند و زایند شیران نر

و انکهی کسی که شیر آن و شاه مردان باشد و از آنجا بمنزل مراجعت کردم و بعد از ظهر بنماز جمعه رفتم خطبه تمام شده بود ولی بنماز رسیدم امام شیخ یحیی نامی بود جوانست در رکعت اولی بعد از حمد سوره والضحی خوانده ولی بسم الله نگفت در رکعت ثانی بعد از حمد سوره انشراح را خواند و باز بسم الله نگفت در مذهب حنفی جایز است و بعد از اتمام نماز زیارت مختصری از حضرت ختمی مآب کرده و زیارت صدیقه طاهره کرده بمنزل آمدم در عرض راه آدمهای غریب دیدم که همه بیکدیگر شبیه بودند مثل قالب خشت که خوب و زشت از یکدیگر تمیز داده نمیشد و اغلب شباهت بسفیر برمان داشت که پارسال در طهران شرفیاب حضور اعلیحضرت شاهنشاهی شده بودند پرسیدم که اینها از اعراب نیستند گفتند از اهل جاوه هستند قریب چهار هزار نفر بزیارت آمده اند

عصری علی پاشای شیخ الحرم که حاکم مدینه است با لباس رسمی نظامی با قاضی مدینه منوره علیسی افندی بدیدن آمده بودند علیسی افندی اصلش شیروانی است از عشیرت شیروانی زاده صدر اعظم دولت عثمانی است که سه سال قبل بصدارت عظمی بیش از شش بود مرد خوشروی با فهمی است و علی پاشا مرد خلیقی است بعد از آنکه در عهد محمد پاشا اعراب بدوی جسارت کرده خسارت رسانیدند که مدینه منوره را محاصره نموده ده ماه محصور بودند و قحط و غلای شدید شد او را معزول کرده علی پاشا را فرستادند و خیلی صحبت شد علی پاشا هم بنده را نمیدانست علیسی افندی گفت در کتاب اسد الغابه رجوع کرده خدمت شما عرض میکنم گفتم شخصی که رسول خدا در حق او بگوید ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق من ابی ذر عجب مجهول القدر و مفقود القبر مانده است که اسم او را فراموش کرده اند و صحبت از خندق شد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بدست مبارک حفر فرموده اند چنان سم او مندرس شده که بتعریف

باید دانست و شب شنبه بعد از نماز بحرم مبارک رفتم زیارت کرده و زیارت صدیقه طاهره را کرده و نماز عشا را با جماعت خوانده ساعت سه بمنزل مراجعت کردم

سنه ۱۲۹۲

روز شنبه نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح بعد از نماز بزیارت آستان مبارک رفته از در جبرئیل داخل شدم زیارت مرقد منور را کرده بزیارت سیده نساء العالمین رفتم بر حسب اتفاق صندلهایی بخور روضه مبارکه در مجموعه ها گذاشته مجموعه پوشهای مفتول بر روی آنها انداخته همگی نوزده مجموعه بود و شیخ الحرم علی پاشا لباس سفید پوشیده با نایب الحرم رفعت آقا که خواجه است از در مرقد مبارک حضرت فاطمه علیها السلام داخل مرقد مطهر کردند و خواجهای بی ادب هر که از عجم و عرب بتماشا می آمد اذیت می کردند حرم مطهر را قرق کرده بودند و آنها داخل بقعه میشدند و من پهلوی دری که بمقبره مطهره حضرت فاطمه علیها السلام داخل میشود با مصطفی غواص و علی بیک یوزباشی که قراول من بودند تماشا می کردم و زیارت میخواندم و علی بیک گفت در هر سال روز نوزدهم ماه ذی القعده این بخورات را عوض می کنند خال سرمه محرم را چرا نمحرم شد صدق رسول الله صلی الله علیه و آله الجنة حفت بالمکاره بقدر نیم ساعت طول کشید که بیرون آمدند و شیخ الحرم مرا دم در دیده تمنی کرد و گفت از آن صندل مخصوص که بالای مرقد مطهر است بخدمت شما میفرستم که خاک پاک مرقد شاه لولاک است و از آنجا بزیارت ائمه بقیع رفته بمنزل آمدم هفت ساعت بغروب مانده بزیارت شهدای احد رفتیم شیخ الحرم اسب سواری فرستاده و محمود آقای یوزباشی با بیست نفر سوار فرستاده بود آقا سید حسن کالسکه هم پیدا کرد که شخص هندی اینجا گذاشته که بفروش برسانند مال او را از پاشا گرفتیم که سه راس قاطر از قاطرهای توپ کشی فرستاده بود که بر کالسکه بسته و الده احتشام الدوله سوار شده بزیارت احد رفتند کوه احد بروزن عنق کوه احمریست که در شمالی مدینه واقع است و از مدینه منوره تا مقبره حضرت اسد الله و اسد رسوله حمزه سید الشهداء علیه السلام بقدر سه ربع ساعت راه مسافت حضرت را زیارت کرده حالت شهادت آن بزرگوار که او را شهید کردند بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دیدن آن حالت گران آمد بخاطر آورده بی اختیار حنین ارضریح بالیده القصه شهادت ایشان در شوال المکرم سال سیم از هجرت اتفاق افتاده و بالاتر از حمزه در شمالی آن مقبره مسجدیست

که میگویند دندان مبارک حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله آنجا شکسته است و بفاصله هشتصد و نوزده قدم
از مقبرهٔ حضرت حمزه در آخر دره بار مسجدیست که در آنجا کمانداران لشکر را که پنجاه نفر بودند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با عبدالله بن جبیر برادر خوات بن جبیر در آنجا واداشته بودند آنها که بطمع غنیمت رفتند
لشکر مخالف آن دره را گرفتند که شکست بر لشکر اسلام واقع شده و در جای این مسجد می گویند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مجروح شده و تنهائی نماز خوانده اند و حضرت صادق علیه السلام بر عقبة بن خالد
فرمودند که درین مسجد نماز بکن و این مسجد در میان دره واقعست و کوه احد در آنجا تقریبا بشکل مثلث است و از آنجا
ثانیا بمقبرهٔ حمزه علیه السلام عود کردم زیارت شهدا را خواندم و سورهٔ محمد صلی الله علیه و آله و سورهٔ
فتح را خوانده بر روح پرفتوح حضرت حمزه فاتحه خواندم که قرآن خواندن در آن مکان مستحب است و بر
حسب اتفاق سورهٔ محمد علیه الصلوة والسلام آمد که مناسب حضرت حمزه است وَالَّذِينَ قُتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ و مقبرهٔ حمزه را سلطان عبدالمجید خان ساخته است و چه خوب بود
که اسامی شهدای احد را با اسم خودشان و پدرشان از مهاجر و انصار در کتیبه دیوار آنجا ثبت می کردند
که اسامی آن مخلصین که جان در راه حضرت رسول داده اند در نظر همه کس مشهود باشد و اکنون بجز حمزة بن عبدالمطلب
و عبدالله بن جحش اسم دیگری در آنجا معروف نیست که عبدالله بن جحش برادر زینب است که از زوجات
محترمات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که خواهرزادهٔ حضرت حمزه است از احد که برگشتیم
بتماشای مکان خندق و مسجد الفتح رفتم رسم خندق منطمس شده و اعراب حفظ نکرده اند که چنین علامتی
در اسلام پایدار باشد و قوافل قریش از مکه از راه غربی مدینه بشام میرفته و می آمده اند و بمدینه هم از
طرف غربی می آمده اند و ابوسفیان هم با مشرکین از طرف غربی آمده است و طول خندق از اعلای وادی
بطحان است (بروزن عثمان) که اکنون نیز باین اسم معروف است که زمین ملهٔ سبخه است چنانچه صاحب
خلاصة الوفاء می گوید الخندق حفره النبی صلی الله علیه و آله و سلم طولاً من اعلی
وادی بطحان غربی الوادی مع الحرة الی غربی مصلی العید الی المسجد الفتح ثم الی الجبلین
الصغیرین اللذین فی غربی الوادی و این وادی بطحان از شمال بجنوب امتداد دارد که یکطرف این

وادی که طرف غربی است حره است و طرف شرقی وادی بطحان کوه سلع بالفتح است که اکنون هم سلع
میگویند که کوه منقطع است و بطول واقع شده و یک گوشه او نزدیک سور مدینه است که آن دروازه را بهمان
جهت باب الجبل و مسجد فتح در طرف دامنهٔ غربی کوه سلع است که بطرف وادی است که کوه سلع میان
مدینهٔ منوره و میان مسجد فتح (که او را مسجد احزاب و مسجد اعلا نیز گویند) فاصله است و کوه سلع را در غربی
مدینه نوشته اند آنچه صحیح است که با قطب نما معلوم شد در میان شمال و مغرب مدینه منوره است و در قبلهٔ مسجد فتح چهار
مسجد دیگر است که همه را مساجد فتح می گویند و غزوهٔ خندق در شوال سال پنجم از هجرت اتفاق افتاد
که بطل مشهور قریش بل منصور در هر جیش عمرو بن عبدود بدست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
کشته شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ
الثَّقَلَيْنِ و باز لسان معجز بیان فرمودند بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّهِ و در وادی
بطحان آثار آبادی و عمارت بسیار است که در آن ملهٔ سبخه ساخته اند و آن جبلین صغیرین که صاحب خلاصة
الوفاء نوشته اکنون بصُفَیْرَیْن معروف است صُفَیْر بالفاء مصغر صفر که دو کوه کوچک منقطع است
و در جنوب مغرب مدینه واقعست و صاحب خلاصة الوفاء نیز میگوید و اما مسیل بطحان وهو الوادی
المتوسط بيوت المدينة و دارحرش می گوید و آخره فی غربی مساجد الفتح و يشاركه رانونا
فی مجریه من قبل المصلی لانها تصب فيه و وادی رانونا نیز وادی دیگر است و خندق معروف
در اطراف آنجا نبوده است در این زمان هیچ آبادی در آن وادی کنار کوه سلع نیست و مصلی همان مسجد
مصلی است که اکنون ما بین مغرب و جنوب شهر خارج سور جدید مدینه است که او را مسجد غمامه نیز می گویند
و از آنجا بمنزل مراجعت کردم و شب یکشنبه بحرم مبارک بزیارت عتبهٔ عرش مرتبه رفته دو ساعت از شب گذشته
مراجعت کردم و ساعت چهار بحمام رفتم

روز یکشنبه بیستم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ باد سرد میوزید و هوا چنان بود که درجهٔ فهرنهیت صبحی بچهل و دو
ایستاده بود که از حد اعتدال پانزده درجه کمتر است و بعد از ظهر قدری تفاوت کرد صبحی بحرم مبارک
مشرف شدم با وجود آنکه دیشب از حمام در آمدم احوالم بهم خورده بزیارت آستان ملائک پاسبان اشتغالی

رانونا
بالراء المهملة و بالنون
بروزن عاشوراء

سنه ۱۲۹۲

الام واستقام وانپسته مشرف شدم ودر صحن مسجد طواف کردم که اسامی ائمه طاهرین و صحابه را نوشته اند
ودر مزار فایض الانوار حضرت صدیقه مطهره زیارت مختصری خوانده ببقیع مشرف زیارت مطول
حضرت صدیقه را آنجا خواندم که احتمال کلی دارد در آنجا مدفن مبارک باشد ودر احادیث اختلاف است
وبعضی دلالت دارد که قبر مبارک آنحضرت در بقیعست ودر بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میان
قبر مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ومنبر واقع شده است واین حدیث را بر آن تاویل کنند
بَین قَبرِی وَمِنبَرِی رَوضَةٌ مِن رِیاضِ الجَنَّةِ ورئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا
یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت در خانه خود مدفونست چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ
کردند قبر آنحضرت داخل مسجد شده است والحال در پشت خانه که حضرت مدفون است علامت ضریح
مقدس آنحضرتست وبا اینکه مسجد وخانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بهمان حالت خشت وگل خود
باقی می گذاشته که جان ودل بود وبر اطراف مسجد فزوده واز بهمان سمت صورت در ومیکند شده القصه زیارت ائمه بقیع علیهم السلام
مختصر خوانده حالتم بهم خورد بتعجیل منزل آمدم وقدری معالجه کرده هر طور بود خودداری کردم که بزیارت مسجد
قبا بروم بلکه از حرکت سواری فایده حاصل شود الحمد لله تعالی از فضل الهی وبرکت زیارت عتبات عرش درجات
سواری نافع افتاد واز مدینه منوره تا قبا بضم قاف سی و دو دقیقه رفتم قبا در جنوب مدینه واقع است واز دروازه
که بیرون روی باید از وادی انونا بگذری که آب او در وقت بهار بمیان شهر مدینه آمده از کنار شهر گذشته با
وادی بطحان ملحق میشود وبرای شرافت مسجد قبا همین قدر بس است که در قرآن مجید خداوند آنجا را المسجد الذی اسس
علی التقوی بیان فرموده است واز آنجا بمشربه ام ابراهیم رفتیم که ماریه قبطیه مادر ابراهیم پسر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله است که حضرت صادق علیه السلام بعقبة بن خالد مخصوصا زیارت چند مکان را بیان
فرموده یکی مشربه ام ابراهیم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله یکماه بر زنان خود خشم کرده آنجا اقامت
فرموده اند از سنگ سیاه ساخته اند مسجد کوچکی است اکنون خراب شده است سقف ندارد دیوار طرف قبله
آباد است وسه طرف او خراب است ودر حفظ آثار قدیمه مدینه منوره که هر یکی شرافت مخصوص دارد اعراب و ولاة
حجاز خیلی اهمال واغفال کرده اند وتا مسجد قبا تقریبا دو هزار قدم میشود ومشربه ام ابراهیم از عوالی

مدینه است واز آنجا برگشته خواستم مسجد فضیخ با خاء معجمه بروم کسی بلدیت نداشت آخر چند نفر از سواران
عسکر که همراه بودند فرستادم یکنفر از اعراب پیدا کرده آوردند که هدایت کرد مسجد فضیخ میان
مسجد قبا ومشربه ام ابراهیم است وآن مسجد نیز خراب است مسجد طولانی است تقریبا بیست ذرع طول و سه
ذرع عرض دارد وقدری از آن مسجد را بچوب خرما پوشانیده اند وبیشتر آن سقف ندارد وصحنی هم
دارد که دیوار دور او باقی است وقتیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنی النضیر را محاصره فرموده اند
خیمه مبارک را در نزدیکی آن مسجد زده وشش شب حضرت در آن مکان نماز خوانده اند واز مدینه تا مسجد قبا تمام
باغستان خرماست ودر وسط راه از دولت عثمانی قراولخانه ساخته اند توپ وسرباز در آنجاست وتمام اراضی شوره زار است
ومی گویند خرما در زمین شوره زار بهتر بعمل می آید وبا این شوره زمین اغلب چاهها آبش شیرین است ومسجد قبا
وفضیخ در جنوبی مدینه ومشربه ام ابراهیم مایل بمشرقست ودر نزدیکی مسجد فضیخ باغ اشراف سید شاهین
وسید علی بود که با شتر آب می کشیدند بتماشای آنجا رفتم واز سلیقه عربی خیلی دور است که این طور زراعت کرده بودند
وعلف را پاک بکنند بامیه وجزر وکدو ویونجه کاشته بودند ونزدیک بغروب بمدینه منوره برگشتم وامروز هم
صبحی هوا سرد بود که درجه فهرنهیت در پنجاه درجه ایستاده پنج درجه از اعتدال کمتر بود وشب دوشنبه
بزیارت آستان همیون رفته نماز عشا را با امام جماعت حنفی خوانده در سوره بسم الله نخوانده وبعد از سوره هم
آیه شریفه خوانده ودر آخر هم السلام علیکم ورحمة الله بلند گفته اشاره بیمین کرد وباز ثانیا السلام علیکم
ورحمة الله بلند گفته اشاره بطرف یسار کرد بطوری که به پشت سر نگاه می کرد وشیخ عیسی قاضی مدینه
در پهلوی من نشسته بود از او پرسیدم گفت امام اعظم بسم الله را جزو سوره قرآن نمیداند از این جهة
سرا در نماز میخوانند وامام شافعی جزو سوره میداند جهرا میخوانند وشیخ عیسی افندی گفت بمفاد حدیث اختلاف
امتی رحمة همگی مصاب خواهند بود گفتم اگر این صحیح باشد برای هفتاد ودو ملت عذری باقی نخواهد ماند خیلی خندید
گفت چنین است که میفرمائید گفتم این حدیث با حدیث سَتَفتَرِقُ اُمَّتِی عَلی ثَلاثٍ وَسَبعِینَ فِرقَةً واحِدَةٌ مِنها ناجِیَةٌ
وَالباقُونَ فِی النّارِ وفی حدیث اخر اَلا اِنَّ مَن قَبلَکُم مِن اَهلِ الکِتابِ افتَرَقُوا عَلی ثِنتَینِ وَسَبعِینَ
فِرقَةً وَاِنَّ هٰذِهِ الاُمَّةَ سَتَفتَرِقُ عَلی ثَلثٍ وَسَبعِینَ ثِنتانِ وَسَبعُونَ فِی النّارِ وَواحِدَةٌ فِی الجَنَّةِ

الجنة واین حدیث با آن حدیث اختلاف کلی دارد در جواب سکوت کرد و خواجه حافظ هم خوب گفته است

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ❊ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ❊

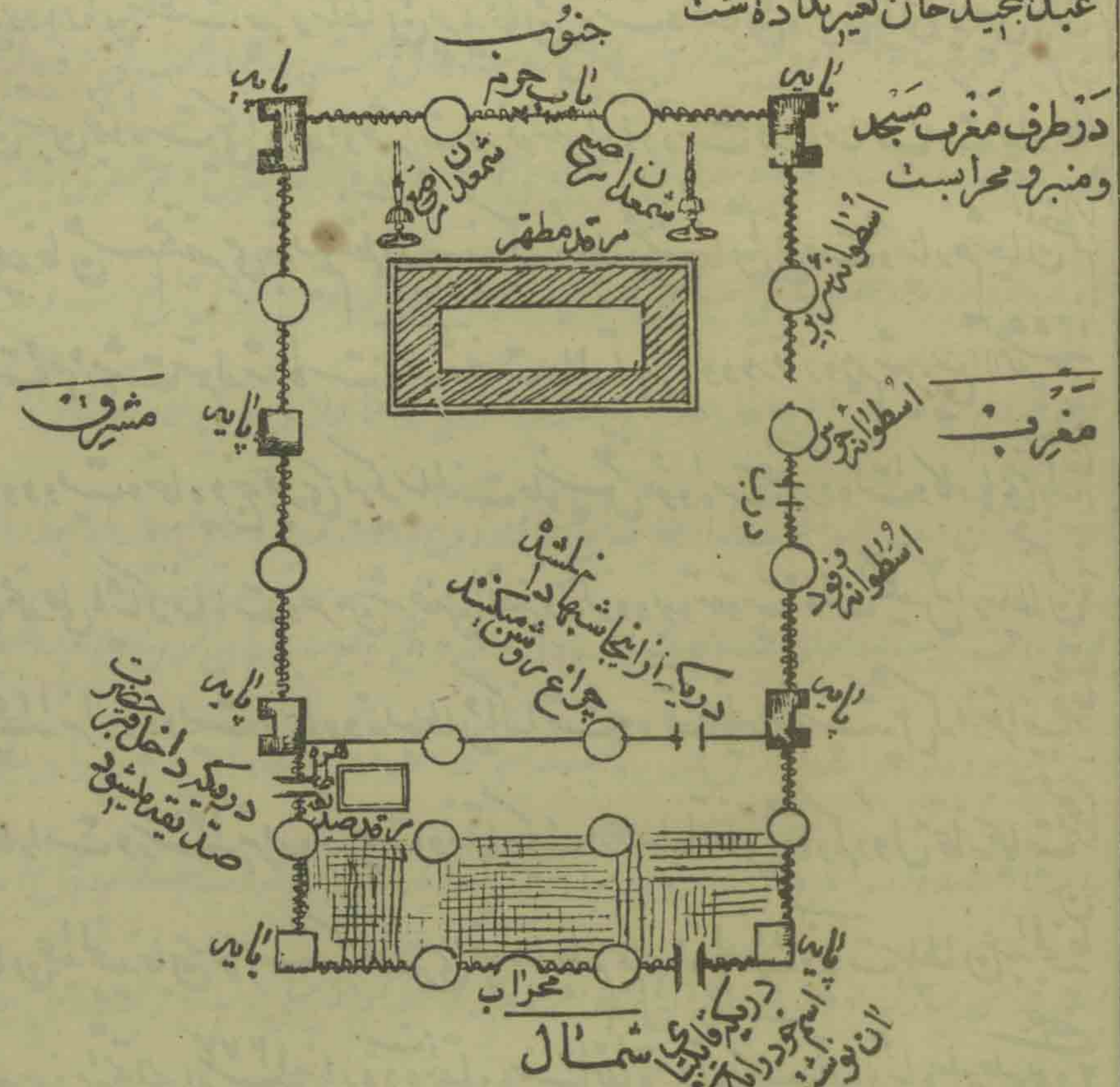
روز دوشنبه بیست و یکم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی بر پشت بام خانه آقا سید صافی رفتم بیست و دو ذرع ارتفاع دارد وضع شهر مدینه و جبال اطراف را معلوم کردم سور سلطان سلیمان کوچک است که بطور اعوجاج در آن وقت که آبادی منحصر بمیان قلعه بوده دور بیوتات مدینه کشیده است و بعد از این خارج سور نیز آباد شده است و خانه آقا سید صافی نسبت بآبادی خارج شهر و داخل شهر تقریباً حکم وسط دارد و سور قدیم مدینه از محمد بن علی الملقب بجمال الدین المعروف بالجواد الاصفهانی است و برمن معلوم نشد این سور خراب شده سلطان سلیمان در همان بنیان این سور را کشیده است یا ابتداء این طور بنا نهاده است و از جمال الدین المعروف بالجواد آثار خیر در مکه و مدینه بسیار است و احوال او در وفیات الاعیان مسطور است و در رمضان المبارک سنه ۵۵۹ پانصد و پنجاه و نه در موصل وفات یافته و بعد از چندی نعش او را بعرفات برده و در خانه خدا طواف داده و بعد بمدینه منوره برده در بقیع مدفون است و خاقانی هم در تحفة العراقین از او مدحی گفته و در معاصرین را شنفته است القصه از پشت بام خانه آقا سید صافی که قطب نما گذاشتم مرقد مطهر منور مبارک در میان مشرق و جنوب شهر نزدیک بسور سلطان سلیمان واقع است دو احد در شمال شهر و مایل بشمال مشرق است کوه منقطع است و طرف شمال و مشرقی او بشهر مدینه نزدیکتر است و همه کوههای مدینه از یکدیگر انقطاع دارد و تا یکساعت مسافت است و قبر مبارک حضرت حمزه در سمت شمالی شهر است که در دامنه کوه احد واقع است که تا شهر سه ربع مسافت است و ثنیات الوداع دو تپه کوچک است در نزدیکی شهر در طرف شمال مغرب است و یکی از آنها اتصال بسلع دارد و کوه سلع در شمال مغرب و مغرب شهر است و آن نیز کوه منقطع است که یک گوشه او اتصال بشهر دارد که باب الجبل باسم او است و نسبت بحرم مبارک کوه سلع در شمال مغرب واقع شده است و راه شام که حجاج و قوافل می آیند از مابین کوه احد و سلع است و در مغرب حقیقی و عیر کامیر است که و راه همه جبال است و تا شهر تقریباً یکفرسخ و نیم است کوهی است که از شمال بجنوب امتداد دارد و کوه منقطع است و در پیش روی او دو کوه جماء الکبری و جماء الصغری است که امتداد

این دو کوه بمغرب و جنوب مغرب است و فاصله جماء کبری با عیر تقریباً نیم فرسخ میشود و این دو کوه نیز منقطع است و جماء صغری اتصال بمسجد شجره دارد که ذوالحلیفه است و مابین مسجد شجره و شهر حصون العقیق است که الکنون خراب است و از مسجد شجره تا مسجد قبلتین تمام آن وادی حصون عقیق است که در شاطی وادی واقع است و کوه عیر بالفتح نیز در جنوب مغرب و جنوب مدینه واقع است که کوه منقطع است و تا مدینه تقریباً از یکفرسخ زیادتر است و مسجد قبا و مسجد فضیخ و مشربه ام ابراهیم که ماریه قبطیه باشد در جنوب مدینه است و حره بنی النضیر در جنوب مغرب است که قتل یزید بن معاویه در ذی الحجة الحرام سنه شصت و سه هجری ۶۳ در آن مکان واقع شده که الکنون قبور شهداء آنجا معروف است که پس از آن قتل مدینه مفتوح شد و در حرم مبارک آدم کشتند و هزار نفر دختر از بنات مهاجر و انصار سال دیگر بچه زائیدند که شوهر نداشتند تفصیل او در تواریخ مسطور است و حره بنی قریظه در مابین مشرق و جنوب است و وادی رانونا در جنوب مدینه و از میان شهر میگذرد و مابین شهر بوادی بطحان داخل میشود و پس از آن وادی بوادی عقیق متصل میشود و قبر محمد صاحب نفس زکیه در مابین مغرب و شمال شهر در نزدیکی کوه سلع است و بتقریب نسبت بحرم مبارک در مشرق و مایل بجنوب مشرق است و قلعه توپخانه در بالای کوهی است که در نزدیکی کوه سلع در شمال مغرب حرم محترم است که مشرف بر میدانی است که در انجا حجاج شام منزل میکنند و قبل از ظهر بزیارت آستان ملایک پاسبان مشرف شده از باب جبرائیل که محل دخول جبرائیل است خوشترم آمده که همیشه شرفیابی حاصل شود زیارت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله را خوانده استوانهای حرم شریف را معلوم کردم اصل بنیان قبر شریف و حجره شریفه و ضریح و محراب شریف از بناهای ملک الاشرف قایتبای است که در ذی حجة الحرام سنه هشتصد و هشتاد و هشت بنا نهاده و اسم او در حجره شریفه در ضریح مطهر در پهلوی استوانه وفود در پشت محراب شریف مسطور است و سلطان سلیمان نیز محراب دیگر ساخته که متصل باستوانه هفتم است که اسم او نیز در پشت محراب نوشته اند و بنای این حرم و صحن و مسجد جدید و این استوانها که الحق خیلی خوب ساخته اند از بناهای سلطان عبد المجید خان بن سلطان محمود خان است که در عرض پانزده سال بانجام رسانیده و بر روضه شریفه که قایتبای ساخته است که قبر مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیخین و صدیقه طاهره در آن ضریح است هیچ متعرض نشده است و اسم خود را

نیز در آنجا جائی بنا بر ادب حکم کرد که بنویسند و اکنون باب توسل المجیدی میگویند حتی آنکه مذکور شد که قصیدهٔ در مدح سلطان بطوری که رسم شعراست و بنای مسجد شریف گفته بنظر ایشان رسانیدند که در سنگ مرمری منقور و در آن حرم شریف منظور گردد چندروزی جواب ندادند تا روزی صدر اعظم عرض کرده بود که حکاک معطل است و همه چیز حاضر است سبب تأخیر چیست که هنوز از مصدر خلافت حکم او صادر نشده است فرموده بود خیلی عجب بنظر من آمد که شما چنین عرض می کنید که من اسم خود را شهنشاه جهان بنویسم در حرم مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نصب کنم شاهنشاه جهان اوست باعث ایجاد زمین و آسمان اوست مرا اگر بچاکری آستان خود قبول فرمایند و یکی از بندگان ذلیل محسوب نمایند فخر من است چطور شما راضی شده اید که اسم مرا باچنین القاب در این باب بنویسند هیچ نوشتن اسم لازم نیست و خیلی عقیدهٔ او را تحسین کردم و در صحن مسجد هم در بالای اسطوانها اسامی عشرهٔ مبشره و ائمه اثنا عشر و حمزه و عباس را با آب طلا نوشته اند و هیچ متعرض اسم معویه خال المؤمنین نشده است که اسم او هم نوشته شده باشد القصه آنکه در میان حرم مبارک و مسجد شریف فرقی باشد در اسطوانها تفاوتی گذاشته که نصف اسطوانها مرمر سفید خیاره دار است و باقی سنگست و عرض مسجد مبارک که بجنوب و شمال واقعست شش ستون است که از این شش ستون دو پایهٔ مربع بزرگ حساب میشود و چهار ستون مدور است و در اسطوانهٔ اول نوشته اند اسطوانهٔ سریر و در ثانی نوشته اند اسطوانهٔ حرس که صحیح آن محرس است و در اسطوانهٔ سیم نوشته اند اسطوانهٔ وفود و طول مسجد مبارک که بشرق و غرب واقع است با پایهٔ مربع که در ضلع هر دو طرف حساب میشود هفت اسطوانه است که یکی پایهٔ مربع است و شش اسطوانهٔ خیاره دار است که در اسطوانهٔ اول قطار دویم نوشته اند اسطوانهٔ توبه که اسطوانهٔ ابی لبابه است و در اسطوانهٔ دویم اسطوانهٔ عائشه نوشته اند و محراب مبارک در میان اسطوانهٔ سیم و چهارم است که منبر مبارک در میان اسطوانهٔ پنجم و ششم است و اسطوانهٔ حنانه در قطار ثانی است که اسطوانهٔ پنجم است که محاذی پلهٔ اول منبر مبارکست و حد حرم قدیم در طول هفت ستون است و حد حرم جدید نه ستون است و حرم قدیم که روضهٔ مبارکه و فضای مسجد بوده است چهل و دو اسطوانه است و حد حرم جدید که بعد خلفا بمسجد زیاد کرده اند پنجاه و چهار ستون است و اصل ضریح و گنبد مطهر از قایتبای است که یکطرف شبکهٔ برنجی دارد و سه طرف

فولادیست که رنگ سبز کرده اند و بر شش حجره طولا و سه حجره عرضا شامل است که چهار از این چهار پایهٔ مربع محکمی است که در چهار طرف دارد که بنیان گنبد مطهر قبر مبارکست که گنبد مطهر بالای آن چهار پایه است و چنان محکم و بزرگست که پایه طاق مسجد را هم بر روی آن گذاشته اند و تخمینا دو ذرع در دو ذرع میشود که از سنگست و دو پایهٔ دیگر خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام است و قبر مبارک ایشان است و باقی اراضی که اضافه شده مرحوم سلطان عبدالمجید خان داخل کرده و زمینهای پست و بلند را تسطیح کرده و اکنون تمام اسطوانهای حرم مبارک و اطراف صحن مبارک دویست و پنجاه و شش ستون است و در دیوارها هم نصفه ستونهای مربع است که آن خارج از این حساب است و در روضهٔ مبارکه هم چند ستون است

انچه که شکل مرقد مطهر در خاطر بود اینجا ثبت افتاد و بر این بنیان و پایه و گنبد که بنای قایتبای است سلطان عبدالمجید خان تغییر نداده است



و حرم مبارک پنج در دارد باب السلام[1] و باب الرحمة[2] در طرف مغرب است باب توسل[3] که باب مجیدی است در شمال است و باب جبرائیل[4] و باب النساء[5] در طرف مشرق است و ملک الاشرف قایتبای از سلاطین چراکسه است که در مصر سلطنت کرده اند و در مصر نیز آثار خیر از او بسیار است در رجب هشتصد و هفتاد و دو[872] بر تخت سلطنت

سنه ۹۰۱ — سلطان سلیمان — سنه ۹۲۶

مصر جلوس کرده و در ذي القعده سنه نهصد و یک هجری در سن هفتاد و پنجسالگی وفات کرده است
و سلطان سلیمان پادشاه باخیری بود جامع بسیار خوبی در اسلامبول بنا نهاده است و سور مدینه از
بنای اوست در شوال نهصد و بیست و شش جلوس کرده و در سنه نهصد هفتاد و چهار بعد از حکمرانی
چهل و هشت سال در سن هفتاد و شش سالگی وفات یافته است و در سلاطین عثمانی هیچیک بقدر او سلطنت
نکرده و عجب آنکه در پشت محراب نوشته اند (انشاء هذا المحراب المبارك الملك المظفر السلطان
سلیمان شاه ابن السلطان سلیم خان بن السلطان بایزید خان اعز الله انصاره بمحمد
وآله وسلم تاریخ شهر جمادی الاولی سنه ثمان و تسعمائه من الهجرة النبویه) و هیچکس ملتفت
نشده که درین تاریخ سلطان سلیمان اختیاری نداشته بل از سنین عمر او درین تاریخ تقریبا ده سال
گذشته بود و زمان سلطنت جد او سلطان بایزید خان بوده است و قطعا بایستی ثمان و ثلثین یا ثمان و اربعین یا ثمان و خمسین
یا ثمان و ستین بوده است یکی از اعداد عشرات در نوشتن افتاده است و در اینجا مناسب است که از سلطان
عبدالمجید خان هم مختصری بنویسیم معظم الیه پسر بزرگ سلطان محمود خان ثانی است و در چهارم شعبان المعظم هزار و
دویست و سی و هشت متولد شده است و بعد از فوت والد تاجدار خود در نوزدهم شهر ربیع الآخر سنه
هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری اریکه سلطنت جلوس فرموده است و در دولت او کارهای بزرگ اتفاق
افتاد محمد علی پاشا که شامات و حرمین شریفین را تصرف کرده بود بتقویت دولت انگلیس که از سلطان گرفتند
در سنه هزار و دویست و پنجاه و نه بسلطان واگذاشت و واقعه عظیمه سواستپول که از غرائب فتوحات
روزگار است در سنه هزار و دویست و هفتاد و یک در عصر او اتفاق افتاد که دول متحابه بحمایت مرحوم
سلطان عبدالمجید خان برخاسته که مختصری مفید در جام جم مسطور است و وفات سلطان عبدالمجید خان
در هفدهم ذي الحجه الحرام سنه هزار و دویست و هفتاد و هفت اتفاق افتاد و بسیار پادشاه سلیم حلیم بود و بعضی
بر آنند که سلطان را بجهة اخراجات زیاد و قرض گزاف مسموم کردند القصه بعد از آن زیارت سیده نساء العالمین
علیها السلام را کرده از باب جبرئیل بزیارت ائمه بقیع مشرف شده بعد از زیارت عتبه عرش مرتبه بدیدن
شیخ الحرم علی پاشا رفتم مفتی حنفی و مفتی شافعی و شیخ الخطباء و نقیب الاشراف و چند نفر دیگر بودند خیلی

سنه ۹۷۴ — سنه ۱۲۳۸ — سنه ۱۲۵۵ — سلطان عبدالمجید خان — سنه ۱۲۵۹ — سنه ۱۲۷۱ — سنه ۱۲۷۷

صحبت شد بعلی پاشا گفتم دو روز است می بینیم یکنفر در میان محراب رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته و تکیه
بمحراب داده است و دستمالی روبروی خود گسترده چیزی میگیرد گدائی می کند در میان محراب نشستن و تکیه
بمحراب کردن خلاف ادب است مفتی حنفی هم تصدیق کرد فورا آدم فرستاد که غدغن بکنند و بخدام سپارد
که کسی در میان محراب نشیند و گفتم این یکی کار گویا از شما ساخته نشود موقوف بعرض سلطان است
که حکم بکنند اسامی شهدای احد که در کتیبه بقعه شریفه حضرت حمزه است همه بنویسند که در رکاب مبارک جان داده اند
و تمامی این شهداء از معارف قریش و مهاجرین و انصار بوده اند حالا بجز حمزه سید الشهداء و عبدالله بن
جحش اسم دیگری مکتوب نیست و اهل علم و تاریخ هم چند نفری امی شناسند مفتی حنفی گفت هیچکس در این خیال از شما
سبقت نکرده است و خیلی تحسین کرد و علی پاشا گفت اگر حکم از سلطان بشود من بخوبی بانجام میرسانم و درین آثار
خیر شما هم شریک خواهید بود و قدری از هلال و رؤیت هلال صحبت شد علما تعجب می کردند که عجمی با این
فهم داشته باشد سواد را تابع سفیدی جامه و کردی عمامه میدانند و از آنجا بمنزل آمدیم عصری بزیارت حضرت
عبدالله پدر بزرگوار حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله رفتم که در سوق الطوال واقع است و خدمتشان
عرض کردم ❊ کم من اب قد علا بابن ذری شرف ❊ کما علا برسول الله عدنان ❊ و آنحضرت
بدیدن اخوال پدرش عبدالمطلب که از طایفه بنی النجار بودند آمده بود و در مدینه دو سال و چهار ماه بعد از ولادت
فخر کائنات و سید موجودات وفات یافت و در مدینه مدفون شد و قبر مبارکشان اکنون بقاعده اسلام رو بقبله است
رسم آن نبوده که اموات را در آن وقت رو بقبله یعنی مکه معظمه دفن کنند محتمل که ضریح را در اسلام چنین
ساخته باشند والله اعلم و از آنجا بروضه مبارکه رفته زیارت کرده و از باب السلام داخل شدم و قرآن
بسیار در مسجد مبارک بود یکی از آن قرآنها را وا کردم که ملاحظه کنم خط خیلی خوب با ترجمه فارسی داشت و بر
حسب اتفاق سوره والنجم آمد همان را خوانده بروح پر فتوح سید ولد آدم علیه الصلوة والسلام نیاز
کردم و زیارت صدیقه طاهره را خوانده بخانه شیخ عیسی افندی قاضی مدینه بباز دید رفتم مرد با ذوق خوش
مشربیست از آنجا بمنزل آمدم اول شب شریف عبدالمحسن که از بنی اعمام شریف عبدالله شریف مکه معظمه است
بدیدن آمده بود مشار الیه از جانب شریف باستقبال حجاج بیت الله الحرام آمده است جوان بلند قد

تو منداست عربی فصیح حرف میزند با ایشان گفتم زنده را در مدینه نیافتم که زیارت قبر ابوذر بکنم میدانم شهدای فخ را در مکه معظمه پیدا خواهم کرد که زیارت بکنم با نه گفت انشاء الله من جای او را معلوم کرده شما را بزیارت آنها میرسانم و بیان کرد که حضرت شریف صد نفر عسکر با برادرش شریف عبد الله و کالسکه و جمال و نعال تا جده که نصف منزل تا جده است باستقبال شما فرستاده بود و چند روز هم آنجا معطل شدند تا خبر آمد که شما از ینبع آمده اید گفتم باعث شرمساری من شد از بدی کشتی ناچار شده بینبع آمده ایم از محبت ایشان ممنون شدم گفت باز برای خدمت شما حاضر است گفتم ما هم برای فیض خدمت ایشان حاضریم و بعد از رفتن شریف عبد المحسن بعتبه عرش مرتبه از باب السلام مشرف شده از زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زیارت عذراء بتول علیها السلام کرده بمنزل مراجعت کردم

روز سه شنبه بیست و دویم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح باستان همیون مشرف شده زیارت کردم مقامه احمدیه که عرض کرده بودم و شب گذشته تمام شده بود در حضور مهر ظهور در نزدیک ضریح مبارک ایستاده خواندم و عربها که فارسی نمیدانستند گوش میدادند می گفتند نعم الزیارة بالفارسی مقامه احمدیه این است و انشاء الله در پیشگاه ملایک پناه مقبول خواهد بود

ای خاتم انبیای مرسل / ای خواجه انبیا ز اول
بودی تو نبی نبود آدم / آدم ز تو گشت فخر عالم
نوری ز تو بود در وجودش / زان بر همه امر شد سجودش
آنکس که نکرد گشت عاصی / مردود ادانی و اقاصی
بود دو جهان ز بود تو بود / ور نشدی زمانه موجود
تو شاهی و انبیا غلامت / نام همه زنخ شد بنامت
ادریس که علم و دانش اندوخت / از علم تو نکته ای بیاموخت
گر نوح نبی سفینه دارد / از لطف تو او سکینه دارد
پنج اسم مبارک تو اول / ایمن دش ز آسمان بل
از علم تو شیث روان بود / وز حلم تو لنگرش گران بود
موسی که عصا بود بدستش / فرعون و جنود شد شکستش
او حاجب در که جلیل است / این داشتن عصا دلیل است
بر حاجب اگر سزد عطائی / تشریف شهان بود عصائی
هارون چو نقیب لشکر آمد / داود از آن زره گر آمد
در خیل تو رایضی سلیمان / بر خیل مرابطین نگهبان
چون کرد دمی تو را فراموش / در بندگی تو رفت از هوش
بر زله خویش یافت غفران / زان رو همه خیل کرد قربان
از لطف نمودی آفرینش / بخشیدی از این سبب تمکینش

تا دیو و ددش مطیع باشند / در طاعت وی سریع باشند
عیسی بسرات چاشنی گیر / کاموخته علمی از عقاقیر
سر بر قدمت فکنده دارد / از روح تو مرده زنده دارد
ای جان جهان جهان فدایت / جبریل غلامی از سرایت
ما را نسزد که خود ستاییم / که بنده آستانت ماییم
حاشا سخنی گزافه باشد / از راه جنون و یافه باشد
با خاک کف سگان کوییم / گر بپذیری بفخر گوییم
مقبول شده است طاعت ما / بی اجر گذشته خدمت ما
سگ را چو شهان گزیده ایمن / بر جید نهند طوق زرین
بر جید خود از تو طوق خواهم / وین طوق بفخر و شوق خواهم
در سلک سگان دهی تمیزم / در مصر وفا کنی عزیزم
بخشنده رزق ماسوائی / رخشنده عرش کبریائی
حق کرده تو را وکیل مطلق / این کار تراست سزا الحق
در موت و حیات اختیارت / در ارض و سماست اقتدارت
از فضل خدای پاک داور / برکیش تو زاده ام ز مادر
مادر همه داد شیر صافم / با حب علی برید نافم
بگذاشت پدر مرا کتاب / آموخته علم دین و آداب
تاریخ و خبر تمام دیدم / تفسیر و اثر تمام دیدم
جهد از من و از خدا هدایت / صد شکر که رستم از غوایت
دانسته ام آنکه چیست دینت / بر تخت جلال جانشینت
کوراست هر آنکه جوربه بیند / در سلک حصاة در نه بیند
چون حب علیست دستگیرم / از هفت و چهار ناگزیرم
باشم چو جدا ز خاک کویت / هستم بجدا در آرزویت
دیگر ز کجا هستی ام توانم / خود را بفنای تو رسانم
عمرم که بر آمد از شصت است / این نعمت بیکران بدستت
شصت دگر از کجا بیارم / تا جان بفنای تو سپارم
بخشای بمن که امل بخشی / فرمان ده چرخ و عرش و فرشی
شعر من اگر چه نیست قابل / لیکن صلت تو هست کامل
از لطف تو فخر و زیب خواهم / در هر دو جهان نصیب خواهم
با حب تو و علی و اولاد / خواهد که رود بخاک فرهاد
با حب تو و علی بخشد / از خاک بسر همی آورد
در حضرت تو مقیم کرده / مسرور هم از نعیم کرده
فرقم که بر آستانه سود / هجده ز ماه یازده بود ۱۸
حق خواست که وارهیم زین پیچ / با غافر گشت سال تاریخ ۱۲۹۲

تمت المقامة الاحمدیة علیه آلاف الصلوة و التحیة

و بعد از اتمام مقامه با حالت پریشان در خاکپای قدرسای عرش فرسای همایون عرض کردم که یا رسول الله عالم علم ما کان و ما یکون هستی میدانی که در مدت پنجاه توقف طهران چه قدر زحمت کشیده شب و روز راحت نداشتم که در غیاب پادشاه در کار دین و دولت و ولایت عیب و نقص حاصل نشود اگر جنایتی شده در خانه خداوند تخت

میزاب رحمت با سیلاب عبرت این عرض را خواهم کرد ولی چون اعلیحضرت شاهنشاهی و خانواده
مرا از این سعادت زیارت که فیض دنیا و آخرتست محروم نفرمودند و اذن زیارت دادند هرچه بکعبه ارباب
غرض فی قلوبهم مرض بمن اگر در اقائی بی لطفی فرموده باشند حلال کردم یوم ینفع الصادقین
صدقهم و از آنجا بزیارت حضرت الستیة الحوراء مشرف شده ببقیع رفته زیارت ائمه انام را کرده بمنزل
آمدم چون حاج شام و محمل شریف امروز مذکور شد که وقت ظهر می‌آیند بخارج قلعه بتماشا رفتیم خیلی طول کشید
تا محمل شریف آمد سه ساعت بغروب مانده بود که محمل شریف را بمدینه منوره با توپ و سرباز و شیخ الحرم و
مشایخ و اعیان وارد کردند قبل براین در میدان خارج سور که طرف باب شامی است نگاه میداشتند دو ساعت
که محمل شریف را داخل حرم می‌کنند محمد پاشا حاکم اول این قرار را گذاشته است و کار خوبی کرده است
و پس از آن بمنزل آمده یکساعت بغروب مانده از باب السلام بنده سنیه همایون مشرف شدن محمل شریف را
در مسجد مبارک گذاشته اند بزیارت او هم رفته پس از زیارت روضه مبارکه قرآن برداشتم بخوانم سوره
طلاق و تحریم بدستم آمد خیلی مناسب بود ثواب دو سوره را بروح پرفتوح سید المرسلین نثار کردم و یکنفر عرب قاری
بود و قرائت دو جا ایراد گرفت بعربی گفتم اگر تو کتاب فارسی را بخوانی مثل من نمیتوانی بخوانی منهم اگر عربی را
مثل تو نخوانم معذورم تصدیق کرد و پس از آن زیارت صدیقه طاهره را کرده بمنزل آمدم و شب چهارشنبه
بزیارت آستان مبارک رفته از باب السلام داخل شده زیارت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را
کرده و زیارت سیدهٔ نساء عالمین را نیز کرده معطل نماز شافعی شدم و نماز جماعت کردم امام شافعی
بسم الله را جهرا می‌گوید و بعد از حمد بقدر یک سوره خواندن مکث کرده بعد آیه میخواند جمعیت نماز جماعت
شافعی خیلی کمتر از حنفی است و ساعت سه بمنزل آمدم

روز چهارشنبه بیست و سیم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری (امروز تحویل شمس بجدی است که اول چله زمستان است)
قبل از طلوع بپشت بام رفتم چون هوا سرد بود اما باد نمی‌آمد درجه فهرن هیت را در بام گذاشتم در چهل و پنج درجه
ایستاد که از حد اعتدال ده درجه پائین‌تر است و آفتاب یکساعت و بیست و هشت دقیقه از دسته که گذشته
بود و بر کوه احد و غیره تابید و یکساعت و سی و دو دقیقه گذشته بود بر منارهای حرم مبارک تابید و از ...

طبعت بمثال بحر جوشان
پر ز ده هزار در شهوار
شعر تو ز شعر ناب بوده
نثر تو ز نثر ناب بوده
هر مغلق مختصر سخندان
از قول تو لیک گزید باید
کاین جلین حدیث شاعری نیست
معجز بود این و ساحری نیست
نادر کسی ار بقولش ایمان
نارد قول تو اعظم برهان
تا کیست رجوع بکنه پردان
کاین گونه سخن بلند اعجاز
میگویم اگر کسی است ذی ذوق
قل فاتوا بسوره بمثله
در اینسخن ار کسی کند عیب
ما ایم ز مومنین بالغیب
برهان قوی است این مقال
معجز ثمر ولا
سنه ۱۲۹۲ ملا ...
ای غم شد و برآمد دیشب
حق ابتو لطف کامه و سکان
از لطف خدای آزموده
بر خانه خویش خواند زودت

نامه از دور برگنبد فرقدان سای مبارک خواندم و از حجاج ایران حسینقلی میرزا پسر مرحوم جعفرقلی میرزای خوبی که با حاج شام آمده بودند
بدیدن آمده بود ساعت چهار بحرم مبارک از باب جبرئیل مشرف شده بعد از زیارت روضه مبارکه مطهره
و زیارت حضرت فاطمه علیها السلام ببقیع رفته ائمه را زیارت کرده صدیقه طاهره را زیارت کردم و مرقد
مطهر حضرت صدیقه در بقعه بقیع روبروی ضریح ائمه اربعه علیهم السلام و عباس بن عبد المطلب عم
رسول الله صلی الله علیه و آله است یک پرده از کلابتون دوخته اند و در آن پرده نوشته اند سلطان
احمد بن سلطان محمد بن سلطان ابراهیم بن سلطان احمد بن سلطان عثمان سنه ۱۱۳۱ احدی و ثلثین و مائة بعد الالف
در اینمدت که فزون‌تر از یکصد و شصت سال است این پرده خوب مانده است که چندان کهنه نشده است چنین
معلوم است که در آمدن حاج می‌آویزند و برمیدارند چنانچه در این چند روز نبود خادم گفت امروز شیخ الحرم
گفت آویختند که بنظر شما برسد خلاصه در برگشتن بنات رسول الله صلی الله علیه و آله ام کلثوم و رقیه
و زینب را زیارت کردم که در یک بقعه است و از آنجا بزیارت زوجات حضرت رسول علیه السلام رفتم
هشت نفر در یک ضریح است و اسامی هر یک را بالای قبرشان تخته نوشته گذاشته اند و امروز در حرم
مبارک شکایت زیادی حجاج قمی و مازندرانی بلکه همه از دست عباس قلیخان قونسول شام کردند که بارا
تمام کرده است و بانواع مختلف چیز گرفته است و عذرش این است که من مواجب از دولت ندارم و باید
مخارج خود را از عجم درآورم و می‌گفتند چند نفر مرده بود مال آنها را ضبط کرده است و مرا قسم دادند که
تفصیل را در حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی بعرض رسانم و عالیجناب وزیر مختار بنویسم و تهدید
کنم و از آنجا بمنزل مراجعت کرده بعد از ظهر ثانیا بزیارت شهدای احد و حضرت حمزه علیه السلام رفته علی پاشای
شیخ الحرم اسب سواری فرستاده بود دو ساعت بغروب مانده برگشتم و یکساعت بغروب مانده از
باب السلام بحرم مبارک مشرف شده زیارت حضرت سید المرسلین حجة الله فی السموات والارضین
صلی الله علیه و آله و زیارت صدیقه طاهره علیها السلام را کرده در مسجد طواف کردم و در صحن طواف
کردم شیخ الحرم را دیدم که رخت سفید پوشیده بود که بجهة روشن کردن شمع بحرم برود و بیان کرد
که بجهة میل شریف مکه حاج از راه فرع میروند و روز جمعه بعد از صلوة حرکت بمسجد شجره می‌کنند و از حرم

چون از شه راه کعبه رفتی
از صدق مر این مقاله گفتی
این نامه که نامهٔ قبول است
گلدستهٔ روضهٔ رسول است
در طیبه شد چو مغز انور
زان آب ملیسا ۱۳ هوای روح پرور
اوصاف نبی و روضه کردی
انشاد چنین عریضه کردی
چون وصل نبی شدی و طیبه
هم آمد ثنا ز روی این نصیبه
کاین نامه که خانه زاد وحی است
گر وحی نه از نژاد وحی است
کس پیش شهان خود بریابد
نظم و شهان سخن سراید
دزدی که جوهری چو کس نیست
دستش همه از دزد و گهر نیست
زان فیض صریح بهره بردی
هم پیش ضریح عرضه کردی
از شه در شاهوار برده
هم بر سر شه نثار کرده
بگذاشته

مراجعت بمنزل کردم و شب پنجشنبه دو ساعت از شب رفته باز بنده به سینه عرش مرتبه رفتم زیارت سید الانبیا
والمرسلین صلی الله علیه و آله و زیارت حضرت صدیقه علیها السلام کرده برای تدارک بعضی کارهای
سفر زود بمنزل مراجعت کردم

روز پنجشنبه بیست و چهارم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری از باب جبرئیل علیه السلام صبحی بزیارت حضرت
سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله مشرف شده در مقام منبر و محراب دعایی را در او خوانده و بعد از
زیارت ام الائمة الابرار ببقیع مشرف شده از آنجا بوداع مقبره فاطمه بنت اسد مشرف شده زیارت کردم
و در میان کوچها این چند روز بز بسیار میدیدم که بخود راه میروند و از خاک کوچها از گرسنگی میخورند بزی را
دیدم که کاغذ میخورد پرسیدم گفتند شبها میدوشند و روزها در کوچه ول می کنند و سرکش بز خود را شبها بند
و باز شب میبرند این حیوانات معلّم بیچاره تا عصری گرسنه در کوچها می گردند وقت مراجعت از بقیع یونجه
تازه برای آنها خریدم در میان کوچه دسته دسته یونجه را بروی آنها ریختند و بسیار تمام میخوردند و عصر روز پنجشنبه
بفنا آسمان ارتقاء مبارک رفته زیارت حضرت رسول و بتول علیهما السلام کردم و در روضه مبارکه
دو سوره یس و والصافات را خوانده یکی را بروح مبارک سید الانبیاء والمرسلین و یکی را بروح سیده نساء
العالمین علیها السلام نثار کرده و در میان صحن در کنار باغچه کوچکی که بباغچه حضرت فاطمه معروف است
دو رکعت نماز کردم چند درخت خرما دارد که باغبان کمن فس کاشته بود و از گرفتی که کاشته بود نثار کرده
و آب او از چاهی است که در پهلوی باغچه است که بقدر چهار پنج ذرع ریسمان میبرد و شب جمعه بیست و پنجم از باب
السلام بروضه مبارکه مشرف شده بعد از زیارت پشت بدیوار رو بروی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله
علیه و آله نشسته دعای کمیل را خواندم یکنفر از مشایخ ملتفت شدم که از دور نشسته گوش میدهد پس از آنکه
تمام شد و دانست که دعای خوبی است گفت تقبّل الله منک گفتم هذا دعاء مرویّ عن سیّدنا
علیٍّ علیه السلام علّمه لکمیل بن زیاد و کلّه فی التضرّع و الابتهال قال نعم دعاء حسن
ما سمعته و پس از آن زیارت صدیقه طاهره را کرده بعد از نماز زیارت بمنزل آمدم

روز جمعه بیست و پنجم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری که روز دحو الارض است که یکی از ایام شریفه است دعاهای

مخصوص دارد

مخصوص دارد اول طلوع آفتاب بسطح بام برآمده زیارت حضرت رسول روحی و روح العالمین فداه را
خوانده بپایین آمدم و غسل جمعه را کرده بحرم مبارک رفتم و از باب الرحمه داخل شدم که روبروی باب النساء است
وقتی رسیدم که محمل شریف را از حرم بیرون میبردند چون خواجها از من راضی بودند آواز کردند تعال تعال در حرم بپشت
بزیر سنجق شریف رفته تا پله باب السلام رفتم وقتی که محمل براه افتاد بحرم مبارک مراجعت کرده حرم خیلی
خلوت بود زیارت وداع حضرت رسول الله و صدیقه طاهره علیهما السلام را خوانده ببقیع رفتم و
زیارت ائمه طاهرین را خوانده وقت برگشتن بزیارت اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام رفتم که مرقد ایشان
در پهلوی دیوار قلعه است و گویا احدی بزیارت حضرت اسمعیل نرفته از آنجا بمنزل مراجعت کردم و وقت
نماز جمعه در حرم مبارک حاضر شدم چون خطیب نیامده بود قرآن خواستم که تلاوت نمایم تا باز کردم سوره
دخان آمد سوره دخان و جاثیه و احقاف را خوانده ثواب او را بروح پاک سید المرسلین نثار کردم و در
این اثنا خطیب که شیخی آمد گفتند هر هفته یکنفر خطبه میخواند خطبه با خطیب است و امامت نماز جمعه با دیگری است
القصه نماز جمعه را خوانده خطیب خوش بختی بود که بعد از ادای خطبه یک گرگ صره امین یا خلعت داد
بدوشش انداخته و یک گرگ زیر پوست دیگر هم سعید پاشا رئیس عسکر که از شام آمده بود با او داد هر دو گرگ را
بالای یکدیگر بدوش گرفت ذو القرنین شد و بعد از نماز جمعه زیارت حضرت خاتم الانبیاء والمرسلین را
نموده و زیارت صدیقه بتول رسول صلی الله علیهما را کرده بمنزل آمدیم و امسال الحمد لله تعالی از وجود
می بود نا قابل این بنده ذلیل خیال کرد که شبها در حرم را باز کرده عجم را بزیارت می گذاشتند از روی کتاب
زیارت نامه میخواندند بیا لهایی سابق آفتاب که غروب می کرد دیگر احدی اذن دخول نداشت و امسال اهم
حجاج شام همان خیال شب اول رفع شد چون در این مدت نفس زکیه محمد بن عبدالله الحسن بن الحسن علیه السلام را
زیارت نکرده بودم با آقا سید صافی پیاده تا آنجا رفتم در سر راه احد واقع است آقا سید صافی بود
قراولها و مصطفی قواس که همراه بودند کسی نمیدانست درش بسته بود آقا سید صافی یکطوری اگر کرد
زیارت کرده و در مراجعت بمسجد ابوذر رفته خارج سور سلطان سلیمان است سقف ندارد یک دیوار
از طرف کوچه کشیده اند دری گذاشته اند فاتحه خوانده بمنزل آمدم باد و باران سختی می آمد و هوا خیلی

سرد بود آقا سید صافی و ملاباشی گفتند غسل احرام را در شهر بعد از نماز عصر بکنید که جایز است
لهذا غسل احرام کردم و نیت او چنین است که غسل احرام میکنم از برای عمرهٔ تمتع قربةً الی الله و بعد از غسل تا
شترها را آوردند بار کردند طول کشید گفتم فرصت است و غنیمت است که باز بزیارت حرم مبارک بروم
بتعجیل تمام رفتم حرم مبارک خلوت بود قرآن خواندم سورهٔ مزمل را بروح ولیعهد و سورهٔ مدثر را بروح شاه
مرحوم و سورهٔ قیمه را بروح والدهٔ مغفوره و سورهٔ دهر را بروح سیدة النساء نیاز کردم و در سورهٔ مزمل آیه یوماً
یجعل الولدان شیبا که خواندم دیدم شَیبا را بالفتح اعراب کرده است شیخی آنجا نشسته بود بعربی گفتم
غلط قرآن تصحیح کردن واجبست این بقاعدهٔ عربیت شیبا بکسر است که صیغهٔ جمع است که جمع اشیب است
مثل بیض و ابیض دیدم عناد کرد و دو قرآن دیگر مصطفی چاوش آورد آنجا هم همین طور بود که من می‌گفتم
باز عناد کرد که قرآن را نباید دست زد گفتم تو شیخ عوامی نمیدانی گناه این بپای کیست و هر که عوام باشد
همین طور خواهد خواند و چنان گمان میکرد که محال است قرآنی که در حرم باشد غلط داشته باشد و این همه قرآنها که هست
هیچ غلط ندارد و چنان عجز بده می‌کرد و می‌نمود که العیاذ بالله عجم‌ها می‌گویند قرآن غلطست نه اینکه قرآن
غلط دارد اگر مصطفی قواس همراه نبود فضیحت می‌کرد از نهیب او تهیب شده روی خود در ابر و ضریح مبارک کرده
عرض کردم یا رسول الله تو عالم السر و العلن هستی میدانی که حق بجانب این بندهٔ ذلیل است این مجاورین
درگاه تو این طور بغض و عناد دارند که راضی نمیشوند غلط قرآن تصحیح شود بار دیگر آستان مبارک را بوسیده
و آستان حضرت صدیقه را بوسیده الوداع گویان با حسرت تمام خواندم * گشتم چو جدا ز خاک کویت *
هستم بجدا در آرزویت * و بمنزل آمدم بارها را برده بودند قریب بغروب بود پیاده تا خارج شهر مدینه رفته در
خارج شهر بر خاک ذلت افتاده سوار تخت شدم در عرض راه شیخ الحرم علی پاشا را دیدم که در قسطله خارج
شهر برای تشییع حجاج آمده بود خیلی از قصور خدمت خود عذرخواهی کرد آدم خوش نفسی است با حجاج
عجم خوش رفتار است چون پارسال محمد پاشا بوده و معزول شده بجای او علی پاشا آمده است وقت وداع
بگوش او گفتم محمد که میرود بجای او سید علی می‌آید از این قیاس بکن خیلی خندید و دست و روی او را بوسیده از هم
جدا شدیم و از شب دو ساعت و یک ربع رفته بمنزل یعنی مسجد شجره رسیدیم هشت روز و هشت شب تمام

در مدینهٔ منوره توقف داشتم انشاء الله بعد از برکت زیارت این آستان این بندهٔ ذلیل را انجاب ثانیه میسر از
خواهد فرمود و امروز سه مرتبه بزیارت عتبهٔ عرش مرتبه مشرف شدم و وقتی که در منزل در مسجد شجره بار
ما را وارسی کردند یکبار صندوق قهوه‌خانه مفقود شده است از قراری که فراش صندوق‌خانه می‌گوید شب تاریک شد
و باران می‌آمد وارد منزل که شدیم بعد از ورود بهمه میان عمله افتاد که یکبار صندوق قهوه‌خانه مفقود شده است
و نقد زر دو هزار تومان اسباب و یراق اسب از رشمه و دعاباقی و دو کلکی و دو سینه‌بند طلا و
قالیچه‌های خوب کرد و پستانی و رخوت مرا در یک یخدان بود در میان آن رود برده‌اند و بارها بمیان آن دو
تاریکی نشان کرده بودند که یخدان در میان آن دو همینست [illegible] یک منزل [illegible] بودند و دزد قادر عقب ا
در کمین بود که شتر را با بار برده و شبانه سرقت تفحص کردیم قادر آقای حمله‌دار را خواستم پیدا شد
ساعت چهار نزد سعید پاشا پیغام فرستادم گفتند خوابیده است صبح بعد از نماز پیغام فرستادم گفته تو در
در راه عیب کرده است با علی پاشا محافظ مدینه است قدو و حکام حلبی که یک چشمش کور است زمام جمل
در دست او بود می‌گفت بار واشد من بار را بقطار بسته بار دو آورده‌ام سعید پاشا می‌گوید شتر عرب
مال بن مریخ بوده برده‌اند شبانه جمالها می‌گفتند که شترها در تپست صبح که فهمیدند موافقت خوابند
شده که عدد شترها اگر درست است بار او کجا رفته است از ترس گفتند که سه شتر مفقود شده آقا سید حسین
دلیل عجم و شیخ صالح ساعت چهار از شهر مدینه آمده بودند می‌گفتند در راه هیچ ندیدیم صبحی همراه
شیخ صالح بشیخ الحرم کاغذ نوشتم و بشریف عبدالمحسن پیغام دادم آنچه معلوم شده است مال حلالی
بدست حرامی افتاده انشاءالله در ابتلاء آیهٔ شریفه ولنبلونکم بهمین فقره مال باشد ما للهم و نقص
الانفس و اطفال که عوض مال از فضل خداوند ذوالجلال ممکن است بار صبح بعد از نماز روز شنبه بیست
ششم ذی القعدة الحرام سنهٔ ۱۲۹۲ محرم شده هوا چنان سرد بود که درجه نهرین تیت در سی و شش درجه آمده بود
که چهار درجه میخواست بحد یخ برسد و نیت احرام چنینست که احرام میبندم برای عمرهٔ تمتع حجة الاسلام
بجهة فرمان برداری و اطاعت خداوند عالمیان واجب قربةً الی الله و واجبات احرام سه چیز است اول
نیت که مذکور شد ثانی گفتن چهار تلبیه و آن گفتن لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک

لبیك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شریك لك سیم پوشیدن دو جامه احرام که یکی لنگ
ازار است و دیگری بمنزله ردا ست واحرام مصدر افعال است یعنی خود حرام کردن اموریکه خداوند
او را احرام کرده و در اینجا مناسب چنان افتاد که از اعمال حج آنچه واجبست شرحی باختصار درین روزنامه
نوشته شود خلاصه از مسجد شجره دو ساعت از دسته گذشته راه افتادیم پنجساعت بغروب مانده برای نماز ظهر یکساعت

تلویح و تصریح بدانکه حجة الاسلام در مدت عمر یکبار واجب میشود بر هر مکلفی که عاقل و بالغ و آزاد و دارای
راحله و زاد و دارای مونه عیال تا زمان مراجعت باشد و نیز ممکن باشد او را رفتن یعنی صحیح المزاج باشد مریض
نباشد و در عرض راه مانعی مثل دزد و دشمن نباشد و نیز وقت او هم وسعت داشته باشد برای طی مسافت
تا مکه معظمه و این حجة الاسلام منقسم میشود بسه قسم حج تمتع و حج قران و حج افراد اما حج تمتع تکلیف
آن کسانی است که از مکه معظمه دور باشند بقدر شانزده فرسخ یا بیشتر از شانزده فرسخ الی ماشاء الله مثلا
کسانیکه در مدینه یا در مصر یا در شام یا در عراق عرب یا در عراق عجم یا در ترکستان یا افریقیه یا در هر بلدی
از بلاد باشند واجبست حج تمتع بجا آورند نمیتوانند عدول کنند بحج قران و حج افراد در حال اختیار
و اما حج قران و افراد پس تکلیف آن کسانی است که در مکه منزل دارند یا بیرون مکه منزل دارند ولی بقدر شانزده
فرسخ دور نیستند بلکه کمتر از شانزده فرسخ دورند اگر چنانچه این گروه بخواهند حج تمتع بجا آورند در حال
اختیار نمیتوانند و چون در بیان حج قران و افراد برای امثال ما چندان فایده نخواهد بود لهذا بمحض
بصیرت بعد از حج تمتع بیان مجملی ازین دو نیز خواهیم نمود و فرق بین این دو را با همدیگر و با حج تمتع و صورت عمره
مفرده را ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی و چون در رساله های مناسک حج علمای اعلام تفصیل بیان واجبات و
مستحبات و ادعیه وارده در حج تمتع را بیان فرموده اند بطوریکه همه کس نمیتواند درست ضبط و حفظ نماید
خاصه برای عوام بسیار دشوار است که تمیز میان اجزاء و شرایط یا واجبات و مستحبات آن بدهند چه بسیار
دیده میشود که بعضی بواسطه قلت ادراک مستحبی را بسیار دقت میکنند در بجا آوردن آن و واجبی را ترک میکنند
بخیال مستحب بودن آن چنانچه در سفر خیریت اثر مکه معظمه مشاهده شد بسیاری تلبیات اربعه را در محل
وجوب ترک میکردند که این بنده آنها را از تحت روان اعلام میکردم که وقت تلبیه است بخیال آنکه دعای

مستحبی است ولی دعای مستحبی را دقت میکردند در خواندن آن و همچنین بسیار دیده شد که بعضی محض خواندن
دعای مستحب در نزد حجر الاسود ترک میکردند واجبی را که محاذات جزء اول بدن باشد بجزء اول حجر الاسود
و هکذا بنابراین ما در بیان حج تمتع اکتفا میکنیم بجمیع واجبات از اجزاء و شرایط و ترک میکنیم مستحبات
و ادعیه وارده را تا با سیاق حفظ و ضبط آن بعمل آید و هم بدانند که باید چیزی از اینها را ترک نکنند زیراکه
در این روزنامه آنچه مرقوم شده همه واجبست و ترک آنها غیر جایز و بالله التوفیق بدانکه حج تمتع مرکب است
از دو عبادت یکی عمره تمتع که اول بجا آورده میشود دیگری حج تمتع که در ثانی بجا آورده میشود و این دو
عبادت بهم پیوسته و مربوط است اگر عمره پیش بجا آورده نشود و عقب از حج بجا آورند بجهة عذری آن
عمره مفرده خواهد بود زیراکه مفرده یعنی منفرده و تنها و چون عمره متصل بحج نیست و تنها است ازین جهت
مفرده گویند و نیز آن عبادت دویم که حج تمتع باشد درین فرض چون بعقب عمره بعمل نیامده حج افراد میشود
زیراکه تنها است و پیوسته نشده از عمره سابق این نوع بیان مفرده از عمره و حج و اما معنی تمتع یعنی لذت بردن
و تمتع یافتن و چون در عمره تمتع و حج تمتع که دو عبادت هستند احرام بستن معتبر است و در احرام شرط است
که شخص ترک کند و حرام کند بر خود بیست و چهار چیز را که ذکر خواهد شد مجملا و نیز در عمره تمتع و حج تمتع طواف
نساء و نماز طواف نساء معتبر است و پس از طواف و نماز آن در عمره تمتع و حج تمتع بر شخص حلال میشود
جمیع چیزهائیکه در احرام حرام شده بود و شخص متلذذ میشود بآن بیست و چهار چیز لهذا عمره و حج را تمتع میگویند
پس عمره تمتع یعنی عمره که بعد از تمام شدن اعمال آن شخص متلذذ میشود بچیزهائیکه بر او حرام بود و از
آنها بی بهره بود و حج تمتع یعنی حجی که پس از تمام کردن آن شخص متلذذ میشود بآن بیست و چهار چیز و بیان
کردیم که اگر عمره تمتع بجا آورده بشود و حج تمتع در عقب او بجا آورده نشود بجهة عذری آن عمره مفرده خواهد شد
منفرد میگردد از حج و تنها میشود از همین بیان ظاهر میشود سر آنچه در اخبار و احادیث وارد شده و در السنه
ذاکرین مصیبت جناب سید الشهداء علیه السلام مشهور است که آنحضرت یوم ترویه حج را بدل بعمره مفرده
فرمود و عازم عراق شدند زیراکه آنجناب محض احترام حرم الله که مبادا ابناء آل ابی سفیان لعنهم الله خون
مبارک آنحضرت را در آن مکان شریف بریزند و هتک حرمت بیت الله شود یا بعلت چیزهای دیگر و بجهت موانعی

که علمش بر ما مخفی و مکنون است عمره مفرده را که عبادت اول است از برای حاج بیت الله بجا آورند و
حج تمتع را که تمام دو عبادت است بجهة ظلم آل ابو سفیان ترک فرمودند و نتوانستند تمام تکلیف حج تمتع را
بجا بیاورند پس حج را که حج تمتع است و عبارتست از مجموع دو عبادت بدل فرمودند بعمره مفرده که
همان عبادت اول ازین دو عبادت باشد بعلت آنکه شخص حاج که بخواهد تکلیف حجة الاسلام خود را بعمل آورد
ابتدا شروع میکند باحرام عمره تمتع از میقات خود بهمین طور اعمال عمره تمتع را بجا می آورد تا تمام شود
و روز هشتم ذی الحجة الحرام که یوم ترویه است شروع میکند بعبادت دویم که حج تمتع باشد بطریق استحباب
و محرم میشود باحرام حج و میرود بمنی یا روز نهم شروع میکند بطریق وجوب و میرود بجانب عرفات بعد از
ظهر روز نهم میرسد بعرفات تا روز دوازدهم یا سیزدهم فارغ میشود از اعمال حج و جناب سید الشهداء
سلام الله علیه که نمیتوانستند تا روز دوازدهم یا سیزدهم بمانند و تمام عمل را بانجام برسانند لهذا بقاعده
ما لا یدرک کله لا یترک کله اکتفا بهمان عمره تمتع که عبادت اول است فرمودند و چون در یوم
هشتم یا نهم را تا دوازدهم نفر مودند پس عمره از تمتع بودن بیرون رفت و مفرده شد یعنی عمره تنها شد
پس حج را بدل بعمره مفرده فرمودند القصه اصل مطلب بیان واجبات حج تمتع است باید دانست که غرض
از نگاشتن اینگونه مطالب درین روزنامه آسان شدن و زود فهماندن تکلیف شخص است هنگام عازم شدن
بیت الله لهذا درین شمردن افعال واجب حج تمتع مناسب نیست که غیر از آنها چیز دیگر بیان کرده شود
و مخفی نماند که اول لازم است شروع بمواقیت که آنها معین شود تا پس از آن بتوانیم واجبات را بیان کنیم
پس میگوییم مواقیت جمع میقاتست و آن عبارتست از جایی که شخص حج کننده باید در آنجا که برسد محرم شود
و شروع کند باعمال خود و بدون احرام حرام است از آنجا تجاوز کند و مواقیت شش موضع میباشد و هر
موضعی ازین مواضع ششگانه میقاتست از برای جمعی که عبور میکنند از آن میقات و بسوی مکه میروند
اول مسجد شجره است که آنرا ذو الحلیفه میگویند حلیفه بروزن جهینه بضم حاء و فتح لام است و این میقات
اختیاری اهل مدینه و کسانی است که از مدینه منوره بجانب مکه معظمه میروند و اگر ضرورت واقع شود که
نتوانند از آنجا محرم شوند از جحفه که میقات اهل شام است محرم میشوند و بعضی گمان کرده اند که آن مسجد بالفعل

بدانکه
چون در متن روزنامه مرقوم شد
جمیع واجبات افعال حجة الاسلام است
و تعرضی
از سنن و مستحبات آن
نشده در اینجا مناسب است بطریق
انها بطور اختصار کرده شود بعضی
واجبات مذکور مبینا و بعضی
مستحبات مؤکده هست که ثواب
کثیر دارد و بیان انها در شانزده
فصل کرده شود فصل اول در مستحبات
قبل از احرام و حال احرام و انها
دوازده چیز است اول تنظیف و
پاکیزه کردن بدن دویم ناخن
گرفتن سیم شارب زدن چهارم
ازاله موی زیر بغل کردن پنجم ازاله
موی عانه نمودن ششم غسل کردن
برای احرام هفتم خواندن دعای
وارد شده بعد از غسل هشتم
بجا آوردن

مسجد قراباش است که او بنا نموده حق این است که این همان مسجد شجره است و قراباش تعمیر کرده موضع دوم
وادی عقیق است و این میقات اهل عراق و اهل نجد و بصره و بغداد و کسانی است که ازین راهها بروند بسوی
مکه معظمه و وادی عقیق را اگر کسی بسیار صدق میکند که اول آنها مسلخ است بسین و حاء مهمله یا بخاء معجمه است
و اواسط آنها غمره است و اواخر آنها را ذات عرق گویند که احرامگاه اهل جماعت و سنت است و افضل
احرام بستن از مسلخ است اگر آنجا بطریق یقین معلوم و معین شود که مسلخ آنست و اگر یقین حاصل نشود احرام را
تاخیر بیندازد تا جایی که یقین کند که آنجا وادی عقیق است و بحسب تتبع چنان معلوم میشود که آنجا که بالفعل
برکه شریف مینامند اول وادی عقیق است زیرا که از برکه تا ذات عرق که میقات اهل سنت است و مسافتش
می گویند چنان معلوم میشود که زیاده از هشت فرسخ باشد و احوط آنست که تاخیر نیندازند احرام را تا رسیدن بذات
عرق بلکه بعضی از علماء اثنی عشریه جایز نمیدانند تاخیر را و اگر تقیه از اهل سنت باعث تاخیر احرام تا بذات
عرق بشود پیش از رسیدن بآنجا در دل قصد احرام کند و تلبیه آهسته بخواند و رخت خود را بیرون نیاورد
و اگر بتواند در جای خلوت لباس خود را بیرون کند و جامه احرام بپوشد و نیت احرام کند پس از آن
بجهة تقیه لباس احرام را بیرون کند و لباس خود را بپوشد و بجهت آن فدیه بدهد تا برسد بذات عرق که
احرامگاه اهل سنت است آنجا لباس احرام مثل آنها بپوشد و چنین اظهار کند خاقانی در تحفة العراقین اشاره بآن کرده
❁ چون مقدمت از عراق دانند ❁ میقات تو ذات عرق خوانند ❁ موضع سیم قرن المنازل است
و این میقات کسانی است که از راه طایف بیایند بجانب مکه قرن بفتح قاف و سکون راء مهمله اسم کوهیست
در دو منزلی مکه و صاحب صحاح گفته که بفتح قاف و راء مهمله است که اویس قرنی منسوب باوست و هر دو کلام
غلط است زیرا که میقات قرن نیست قرن بسکون راء مهمله است و اویس منسوب بمکان نیست بلکه نسبت او
چنان شهید ثانی فرموده و قرن یکی از اجداد اویس است چنانچه صاحب قاموس گفته که اویس منسوب
بقرن ابن ردمان بن ناجیة بن مراد است در حدیث نبوی حق اویس دلیل بر آن است که از اهل یمن است کما قال
صلی الله علیه و آله انی اجد ریح الرحمن من جانب الیمن موضع چهارم یلملم است که اسم کوهیست
از کوههای تهامه در دو منزلی مکه واقع است و این میقات اهل یمن است و کسانی که از یمن بجانب مکه میروند

احرام است
عقب فریضه ظهر اگر نشود بعقب
فریضه دیگر اگر نشود عقب نماز
قضاء اگر بر ذمه ندارد عقب شش
رکعت نماز نافله اگر ممکن نشود عقب
دو رکعت کرد در رکعت اول بعد از
حمد سورهٔ توحید و در ثانی بعد از
حمد قل یا ایها الکافرون باشد
نهم آنکه قبل از نیت
احرام و بعد از نماز حمد و ثنای
الهی بجا آورد دهم
که حالا محرم میشوم
صلوات و فرستد
یازدهم خواندن دعای مخصوص
که وارد شده بعد از حمد و ثنا و
صلوات که در رسائل مناسک مسطور است
دوازدهم بلند گفتن تلبیه اگر
مرد باشد و تکرار آن در
تلبیه وقت بیدار شدن از خواب
و در عقب هر نماز

صاحب قاموس می گوید یلملم و الملم و یرمرم میقات الیمن جبل علی مرحلتین من مکه موضع حجام
جحفه بتقدیم جیم مضمومه بر حاء ساکنه و این موضع میقات اهل شام و مصر و مغربست و در حوالی دریا واقعست
و بالفعل آنجا را عوام رابغ میگویند و در سه منزلی مکه است و جحفه اسم قریه بوده است که اکنون هیچ آثاری از آن
و علامت مکانی باقی نیست که آنجا محرم میشوند و اهل شام و مصر که امامی مذهب باشند چون بالفعل و اهل مدینه طیبه
میشوند از مسجد شجره احرام میبندند ولی اهل سنت و جماعت از جحفه محرم میشوند ولی حق آن است که جحفه تا
رابغ دو سه فرسخ مسافتست و رابغ محاذی جحفه است و در محاذاة میقات هم احرام بستن صحیحست و در این
زمان تمام قوافل مترددین از راه رابغ بمکه میروند موضع ششم منزل خود شخص است و آن میقات کسانیست
که از آن پنج میقات گذشته منزلشان نزدیکتر باشد بمکه مثلا میقات کسانیکه منزل ایشان در طایف است
همان طایف است و میقات کسانیکه مثلا در وادی فاطمه منزل دارند همان وادی فاطمه است و همه آنکه کسانیکه بجانب
مکه بروند و از هیچیک ازین میقاتها عبور نکنند مثل کسانیکه از دریای عجم بدریای احمر یا از دریای سفید بدریای
احمر عبور میکنند تکلیف آنها این است که اولا تصور کنند ببینند که عبور ایشان بکدام یک از این
مواقیت نزدیکتر میباشد بهر میقاتیکه نزدیکتر است مقابل آن میقات که رسیدند و محاذی آن که شدند احرام بسته
محرم شوند مثلا کسیکه از دریای سفید بدریای احمر میرود و میرسد بنقطه از دریا که آن نقطه برابر جحفه است و
و بجحفه نزدیکتر از سایر میقاتهاست همینکه رسید در آن نقطه محرم شود و همچنین هر که از باب المندب
گذشته بجده می آید در دریا در محاذی یلملم محرم شود و اگر علم بمحاذات و برابری ممکن نشود بمظنه اکتفا کند
و بعضی گفته اند احرام ببندند از جائیکه دیگر از آنجا پیشتر را احتمال محاذات ندهد و احوط از برای این
شخص گذشتن بر یکی از مواقیت است یعنی کسی که از راهی بیاید بجانب مکه که از این پنج میقات نباشد
برود و خود را بیکی از میقاتها برساند و از آن میقات احرام ببندد تا درک میقات بکند مثلا کسی از راه دریا عبور
کند واجب است در برابر میقات احرام ببندد که برابر جحفه باشد و همینکه بجده رسید نزود بمکه بلکه مستحب است
و در سعدیه از یلملم احرام ببندد که میقات اهل یمن است و از آنجا با احرام بمکه مشرف شود و واجبات حج تمتع
بیست واجبست که پنج از آن واجبات عمره تمتع است و پانزده از آن واجبات حج تمتع است و مسئله تمام این

وادی فاطمه

فریضه و نماز [2]
سنت و وقت سوار شدن بر شتر
و برخواستن شتر و در وقت بالا رفتن
و بر بلندی و پائین آمدن از آن و در
زمانیکه بسواره برسید و نیز بسیار
لبیک بگوید در سحرها هر چند جنب
حائض باشد و بهمین دستور بگوید
تا خانهای مکه نمودار شود همینکه
خانهای مکه پیدا شد ترک کند و در
احرام حج تا بعد از ظهر روز عرفه
که بعرفات میرسد ترک کند فصل
دویم در بیان مکروهات حال
احرام و آنها نیز دوازده چیز است
اول جامه سیاه پوشیدن بلکه
هر جامه رنگین مکروه هست مگر
جامه احرام سبز دویم خوابیدن
در جامه سیاه سیم بر بالش سیاه
خوابیدن چهارم در
جامه

[2] که از جده بسعدیه بروم

چراغ محرم
شدن بنجمه استعمال
حنا کردن در حال احرام هر چند
بقصد زینت نباشد

بیست واجب را بعمل بیاورد جمیع واجبات ذمه خود را ادا نموده خواهد بود و عمره تمتع و حج بر ذمه حاج بیت الله
الحرام باقی نخواهد ماند واجب اول احرام عمره تمتع واجب دویم طواف عمره تمتع واجب سیم دو رکعت نماز
طواف عمره تمتع واجب چهارم سعی بین صفا و مروه واجب پنجم تقصیر است و این پنج واجب عمره تمتعست
واجب ششم احرام حج تمتع هفتم وقوف بعرفات در حال اختیار از ظهر روز نهم تا مغرب و این یکی
از ارکان است اگر وقوف بعمل نیاید حج او باطل است و اگر قبل از غروب آفتاب بجهة عذری بعرفات رسید
همین قدر که عرفا صادق بیاید که وقوف در عرفات را نموده است صحیحست هشتم وقوف بمشعر الحرام که از ارکانست
از طلوع فجر تا طلوع آفتاب روز عید قربان نهم نزول بمنی است دهم انداختن سنگ ریزه بر جمره عقبه
در روز عید که معین خواهد شد یازدهم قربانی کردن در منی همان روز و بر کسیکه استطاعت خریدن و کشتن داشته باشد
دوازدهم تراشیدن سر یا گرفتن از مو یا ناخن سیزدهم طواف حج تمتع چهاردهم دو رکعت نماز طواف
پانزدهم سعی بین صفا و مروه شانزدهم طواف نساء هفدهم نماز طواف نساء هیجدهم بیتوته کردن در
منی شب یازدهم که باید پس از اعمال حج بمنی مراجعت کند و مستحب آن است که قبل از غروب آفتاب در منی
باشد یعنی شب بروز بردن که تا در روز یازدهم رمی جمرات ثلثه نماید نوزدهم بیتوته نمودن در منی
شب دوازدهم که تا روز دوازدهم که رمی جمرات ثلثه بشود بیستم بیتوته کردن در منی است در شب سیزدهم
و این واجبست بر کسیکه در احرام از صید و زن پرهیز نکرده باشد و بر کسیکه از این دو اجتناب کرده شب سیزدهم
لازم نیست و جایز است از برای او کوچ کردن در یوم دوازدهم بعد از زوال شمس و اگر اتفاقا روز دوازدهم
در آنجا مانده تا شب داخل شد بیتوته برای چنین کس نیز واجبست و همچنین رمی جمرات نیز در فردای
آن شب که سیزدهم باشد واجبست و بعد از فراغت از ادای این واجبات بیست گانه شخص مکلف بحجة الاسلام
فارغ میشود از تمام اعمال که بر ذمه او بوده و اگر شخص مکلف بحج در ابتدای شروع بآن جاهل باین بیست امر
واجب باشد و نداند که باید شروع در چه اعمال کند لکن اول عمل قصد کند که حج بر ذمه خود را بجا میآورم
بطوریکه بعد از شروع بعمل بر من مشخص خواهد شد مثل اکثر عوام که در اول نمیدانند چه میکنند ولی قصد میکنند
بجا آوردن عمل را بر طبق رساله که در دست دارند یا بر طبق قول و عمل مجتهدی که همراه آنهاست ظاهرا عمل او صحیح

[3] و از کلام جناب
مجتهد الزمانی حاجی میرزا محمد حسن شیرازی
حرام بودن حنا بستن معلوم میگردد ولی
بلکه بهتر است که استعمال حنا قبل از
احرام هم نشود بطوریکه اثر و رنگ آن
در حال احرام باقی باشد خواه زن خواه مرد
ششم از مکروهات حمام رفتن هفتم
ساییدن بدن هشتم لبیک گفتن
در جواب کسیکه شخص را آواز کند
نهم شستن بدن را باشنان و خطمی
دهم شستن بدن را با آب سرد
یازدهم مبالغه کردن در مسواک
دوازدهم مصارعه یعنی کشتی گرفتن
فصل سیم در بیان مستحبات دخول
حرم و آن چهار چیز است اول پیاده
شدن از شتر در وقت رسیدن بحرم
که موضع معینی است دویم غسل
کردن برای دخول حرم سیم پا برهنه
و نعلین بدست وارد حرم شدن
در حدیث است که هر که با این عنوان
داخل حرم شود
بجهت تواضع و فروتنی نسبت
بحق تعالی

خواهد بود و این دو صورت عمرهٔ تمتع و حج تمتع و واجبات آنها بطریق اجمال که بیان شد محض اینکه همه کس بتوانند بزودی تمام آنرا ضبط و حفظ نمایند و پیش از شروع بحج صاحب بصیرت باشند و بدانند چه عمل باید نمایند و اما صورت حج تمتع و بیان واجبات آن بطریق تفصیل پس اول افعال آن عمره است چنانچه معلوم شد و چون واجبات عمره پنج بود و واجبات حج پانزده لهذا بیان مجموع را در دو باب مینمائیم که باب اول از آن در بیان عمرهٔ تمتع است مشتمل بر پنج فصل است و باب دوم در بیان حج تمتع است مشتمل بر پانزده فصل است مجموع فصلها بیست فصل است و هر فصلی بیان یک واجب از واجبات حجة الاسلام مینماید باب اول در افعال و واجبات عمرهٔ تمتع است و در آن پنج فصل است فصل اول در احرام عمرهٔ تمتع است و در احرام عمرهٔ تمتع سه چیز واجبست اول نیت بدین طریق که قصد کند شخص بجا آوردن عمرهٔ تمتع احرام می بندم برای عمرهٔ تمتع حجة الاسلام بجهت اطاعت و فرمانبرداری خداوند عالم واجب قربةً الی الله و معنی احرام بستن بحج و قرار دادن و حرام نمودن ترک بیست و چهار چیز است بجهت رو آوردن بمکه از برای عمل نمودن اعمال معینهٔ معهوده دوم گفتن تلبیات چهارگانه است بدین صورت لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لاٰ شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَالْمُلْکَ لاٰ شَرِیکَ لَکَ و واجب است در نماز قرائت سورهٔ حمد بطور صحیح و واجبست ان را بکسر بخواند و کاف الملک را بفتح بخواند و واجبست این عبارت را شخص یاد بگیرد از روی همین نوشته اگر نتواند بخواند دیگری یاد بدهد و اگر نتواند جمع کند میان این سه چیز هم خود شخص بطور غلطی که یاد گرفته بخواند و هم فارسی این عبارتها را یا دیگری بخواند و هم کسی را نایب کند که او بطور درست بخواند فصل سیم واجبست پیش از نیت و تلبیه گفتن پوشیدن دو جامهٔ احرام که یکی از آن دو را بپوشاند از ناف تا زانو را که آنرا ازار گویند و جامهٔ دیگر بپوشاند بمان دو منکب را که مفصل میانهٔ سر کتف و عضد باشد و پوشیدن غیر از دو منکب واجب نیست و آن جامه را ردا گویند و شرط نیست کندن رخت و رخته خود و پوشیدن این دو جامه دوخته چنانچه در محرمات احرام بیاید پس احوط آنست که پیش از نیت احرام و تلبیه رخت احرام پوشیده شد تا زمان نیت با رخت احرام باشد و لیکن نگفته نماند که با رخت احرام و شرطست در این دو جامهٔ احرام جامهٔ که نماز در آن صحیح باشد پس کافی نیست احرام در جامهٔ ابریشم و غیر ماکول اللحم و جامهٔ نجس و نجاستی که

خداوند عالم محو کند از او صد هزار گناه و بنویسد برای او صد هزار حسنه و صد هزار حاجت او را بر آورد و چهارم خواندن دعای مخصوص که وارد شده در وقت دخول حرم و فصل چهارم در بیان مستحبات دخول مکهٔ معظمه و مسجد الحرام و آنها سیزده چیز است اول غسل کردن بنیت دخول مکه اگر ممکن شود و دویم با آرام تن و آرام دل داخل مکه شدن یعنی بطمأنینهٔ ظاهر و باطن باید داخل شود سیم از راه بالای مکه داخل شدن که عقبه گویند اگر از راه مدینه آمده باشد بقول بعضی چهارم غسل کردن برای دخول مسجد الحرام نیز بقول بعضی پنجم پابرهنه داخل مسجد الحرام شدن و گفته اند داخل شدن از باب بنی شیبه و در الفعل باب السلام است پس باید شخص از باب السلام داخل شود و راست برود تا ستونها و در اطراف بیت بمحل مسجد قدیم را ۲ باشد و علامتی گذاشته اند که ستونها اغلب جای باب بنی شیبه

معفو باشد و همچنین ازاری که از نازکی بدن انسان زیر آن نمایان باشد و بهتر آن است که ردا همچنین باشد که بشره در آن نمایان باشد و اگر این دو جامه نجس شود در احرام بشویند یا تبدیل کنند بجامهٔ پاک بلکه اگر بدن نجس شود زود بشویند و جمعی از علماء منع کرده اند پوشیدن حریر خالص را در زن و بر این قول تقویت فرموده اند علمای عصر مثل مرحوم حاجی شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی و جناب حاجی ملا علی کنی سلمهما الله تعالی بلکه مسائل گذشته و آینده نیز بر طبق رای و اجتهاد ایشان است و نیز شرطست که این دو جامه از پوست نباشد زیرا که در عرف عرب ثوب که بمعنی جامه است بر پوست گفته نمیشود و نیز این دو جامه باید بافته باشد نه مثل نمد مالیده باشند این بود سه واجب احرام عمرهٔ تمتع و چون آنقدر بیان شد که محرمات احرام بیست و چهار است و مجملا بیان خواهد شد و تفصیل آن در کتابهای مناسک مسطور است و حقیقت احرام توطین نفس است بر ترک امور که مذکور میشود که معرفت آن امور لازم است در نزد علماء احوط مراجعه آنها است قبل از نیت احرام تا قصد کف نفس از آنها نماید و التفات بآنها تفصیلاً در وقت نیت احرام لازم نیست اول حرام است صید کردن شکار وحشی مگر در صورت خوف اذیت از آن و اعانت بر کسی که او شکار کند نیز حرام است اما شکار دریائی باکی ندارد و صاحب هدایه اینجا لکن در خصوص صید و کشتن اقسام جانوران اضطراراً و اختیاراً بنقاوه و بهشت مسئله بیان کرده است و علیک بالرجوع علیه دوم جماع کردن حرام است بلکه مطلق التذاذ و استمتاع حرامست و اگر در عمره باشد یا بعد از سعی باشد و اگر در وقوف عرفات باشد یا از بعد از وقوفین باشد هر یکی حکمی دارد که در مناسک مرقوم است سیم عقد کردن زن است خواه برای خود یا برای دیگری چهارم استمناست بای نحو کان پنجم استعمال طیب است از قبیل مشک و زعفران و عود و عنبر خواه بوئیدن یا مالیدن و نهایت احتیاط ترک بوئیدن میوه های خوشبو است ششم پوشیدن مخیط است یعنی چیز دوخته برای مردان هفتم سرمه کشیدن است هشتم نگاه کردن در آئینه است نهم پوشیدن موزه و چکمه و جوراب است که پشت پا را تمام بپوشاند دهم فسوق است و مراد از آن دروغ گفتن است یازدهم جدال است و آن گفتن لا والله و بلی والله است و احوط الحاق مطلق یمین است مراد از این قسم دروغ خوردن است دوازدهم کشتن جانورانی است که در بدن انسان یا رخت انسان باشد مثل کیک و شپش

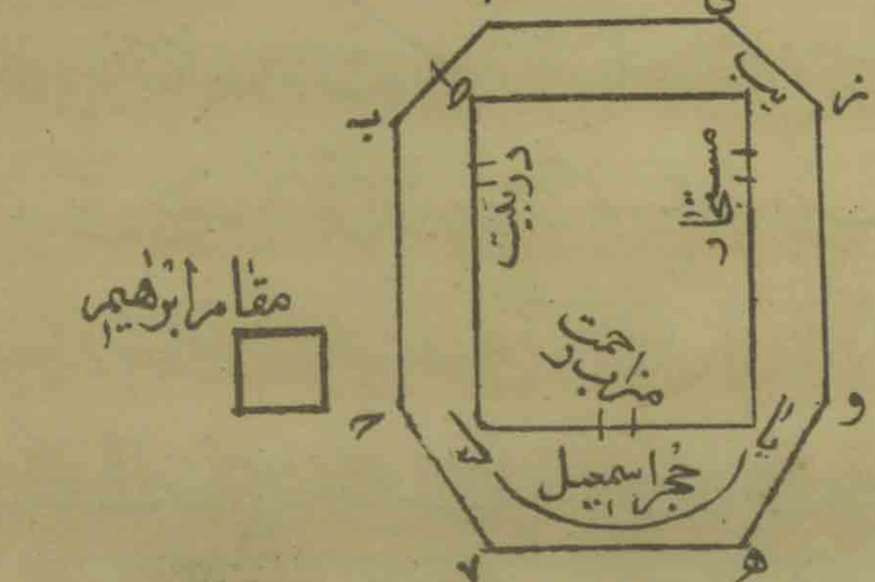
اینجا بوده است و مسجد الحرام را بنی امیه بزرگ کرده اند حالا همه که داخل مسجد الحرام میشوی بآن علامتها برسی باب بنی شیبه را میشناسند که در طرف بیت واقع است ششم ایستادن در مسجد با کمال خضوع و خشوع و آرام تن و دل هفتم خواندن زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد بزیارت مخصوص که وارد شده و خواندن دعای مخصوص و غیره هشتم خواندن دعا نزد حجر الاسود افتادن نهم چشم شخص بحجر الاسود بجانب حجر و کامتهای بنائی رفتن دهم نزدیک کوتاه بر داشتن گام نزد حجر دستها را بلند کردن و حمد و ثنای الهی را بجا آوردن و صلوات فرستادن و گفتن اللهم تقبل منی یازدهم دست و صورت بدن را بحجر مالیدن دوازدهم تسلیم حجر یعنی بوسیدن آن اگر جمعیت مانع نباشد و اگر ممکن نشد با دست مالیدن و اگر نشود باشاره کردن بسوی حجر اکتفا میتوان نمود سیزدهم خواندن دعائیکه وارد

۹۹

و همچنین انداختن انها است از بدن سیزدهم انگشتر بدست کردن است بجهة زینت چهاردهم پوشیدن زیور است از برای زنان مگر برای زنی زیوری باشد که پوشیدن آن پیش از احرام عادت داشته باشد پانزدهم روغن مالیدن بدن است هر چند بوی خوش نداشته باشد شانزدهم ازاله موازبدن است خواه از بدن خود باشد یا از بدن دیگری هفدهم پوشیدن مرد است سر خود را حتی بگل و حنا هجدهم پوشانیدن زن است روی خود را بنقاب نوزدهم استظلال است یعنی سایه قرار دادن مرد است بالای سر خود را در حالتیکه راه طی میکند و در منزل جایز است بیستم بیرون آوردن خون است از بدن خود یا غیر هر چند بخراشیدن باشد یا مسواک کردن باشد که احتمال خون در آمدن داشته باشد بیست و یکم ناخن گرفتن هر چند بعض ناخن باشد مگر آنکه اذیت بکند پس فدیه میدهد و غذایش یک مد از طعام است بیست و دوم کندن دندان است هر چند خون نیاید بیست و سیم کندن درخت و گیاه است که در حرم روئیده باشد مگر آنکه در ملک و منزل آن شخص باشد و این حکم مختص محرم نیست بلکه درباره همه کس ثابت است و گیاه اذخر مستثنی است که کندن او جایز است بیست و چهارم سلاح برداشتن است مثل نیزه و شمشیر و هر چه که آلت ضرب باشد مگر بضرورت که در راه خوف جان داشته باشد و معنی حالت محرم حالت میت است اگر میت اختیار دارد که سلاح بردارد و گیاه بکند یا صید بکند محرم نیز اختیار خواهد داشت و شخص محرم مرده متحرک است خاصه که در تخت روان که از ... باشد فصل دویم در طواف عمره تمتع بدانکه مکلف بعمره تمتع بهمان جامه احرام که داخل مکه شده است واجبست ابتدا کند بطواف خانه کعبه و گفته شد سابقا که طواف از ارکان است و معنی رکن بودن آن است که اگر کسی عمدا او را ترک کند تا موسم وقوف بعرفات شود عمره او باطل است چه عالم باشد بحکم مسئله چه جاهل و حج او حج افراد میشود و بر چنین کس واجب است در سال آینده حج را قضا کند و اگر عمدا نبوده بلکه بجهت عذری ترک طواف نموده یا سهوا ترک طواف شده تا آنکه موسم وقوف بعرفات رسید بعد از اعمال حج واجبست عمره مفرده قضا بجا آورد و واجبات طواف چند چیز است اول طهارت از حدث یعنی اگر شخص جنابت یا حیض یا نفاس و یا سایر چیزها که غسل لازم دارند دارد غسل باید بکند

و اگر اینها نباشد وضو بگیرد دویم واجبست بدن و لباس طواف کننده از نجاست پاک باشد هر چند نجاستی که در نماز معفو باشد سیم ختنه کردن است در مردان و بدون آن طواف باطل است حتی درباره طفل کوچک و اگر اطفال را ختنه نکرده طواف دهند بطواف نساء بعد از بلوغ زن بانها حلال نخواهد بود چهارم ستر عورت است بلکه واجبست که لباس طواف کننده مباح باشد بلکه جمیع شرایط لباس نمازگذار در لباس طواف کننده جاری است بقاعده که فرموده الطواف کالصلوة پنجم نیت کردن بدین طریق که قصد کند هفت شوط یعنی هفت دور طواف خانه کعبه در عمره تمتع از فرض حجة الاسلام بجهت اطاعت فرمان خداوند عالم بجا می آورم ششم ابتدا کردن بحجر الاسود و این آسان میشود باینکه شخص که میخواهد شروع بطواف کند هنوز محاذی حجر نرسیده اندکی مانده که برسد نیت کند و این نیت را در ذهن نگاه دارد تا محاذی حجر شود تا یقین حاصل شود که ابتدای دور از اول حجر شده هفتم تمام کردن هر شوط است بحجر الاسود و این معنی ممکن نمیشود مگر بعد از محاذات جزء اول بدن بجزء اول حجر و در اینجا نیز شخص اندکی زیادتر برود تا یقین کند که محاذات حاصل شده و آن زیادتی را بقصد مقدمه انجام دهد و وقتیکه بزیارت بیت الله الحرام روانه بودم جناب مجتهد الزمان حاجی ملا علی کنی حفظه الله تعالی بوداع آمده فرمودند که در طواف بطوری شتاب که ممکن باشد حرکت کنید وقتیکه بمحاذی حجر الاسود میرسید حکما محاذات واقع خواهد شد پس از آنکه به بیت الله الحرام مشرف شدم فرمایش ایشان صحیح بود اغلب خطا میکردند و بهر کس که ممکن بود تلقین میکردم که خطا نکند هشتم آنکه در جمیع احوال خانه کعبه را بدست چپ بیندازد و در هیچ شوطی پشت بخانه یا رو بخانه نکند که اگر در یکجزء از اجزاء شوط پشت بخانه کند یا رو کند آن جزء را دوباره بطور صحیح عبور کند و در هر دوری که میرود همینکه بدر باب حجر اسمعیل رسید قدری بدن خود را کج کند نه بخط مستقیم رود تا آنکه خانه از دوش چپ نگردد و باید درست دقت درین باب بکند و این آسان میشود بدین طریق که قدری دورتر از خانه شوط کند و بشکل مربع دور نزند بلکه بر خطوطی دور زند که شکل حادث از آن خطوط ذو ثمانیة اضلاع باشد که چهار ضلع از آن موازی چهار ضلع بیت باشد و چهار ضلع دیگر آن چهار زاویه بیت مرور نماید و درین صورت شخص حاج بکج کردن بدن احتیاج ندارد بدین شکل چنانچه جناب حاجی سلمه الله تعالی تعلیم فرموده اند

ا ب ج د ه و ز ح حرکت مطوف است در دور بیت مبارک
ط رکن حجر الاسود ی رکن عراقی یا رکن شامی یب رکن یمانی



نهم از واجبات طواف داخل کردن حجر اسمعیل است در طواف بدین طریق که دور حجر بگردد و داخل او نشود دهم بودن طواف است در میان خانه کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام در جمیع دوره باین معنی که بیست و شش ذراع و نصفی مسافت میان خانه و مقام ابراهیم است این قدر مسافت در همه جا واجب است که منظور دارند و بیشتر از این از خانه دور نشوند که عرفا گویند از طواف خارج است یازدهم آنست که شخص در هیچیک از دورها خود را داخل خانه و چیزیکه جزء خانه محسوب است نکند مثلا خود را داخل صفه کوچکی که دور خانه است نکند و آن صفه را شاذروان هم می گویند مثلا در حین طواف بالای دیوار حجر اسمعیل نرود بلکه دست خود را نیز از بالای صفه بجهت استلام رکنها یا غیر رکنها و دست بر روی دیوار حجر نگذارد دوازدهم آنکه هفت شوط یعنی هفت دور طواف نماید کمتر و نه زیادتر و اگر سهو کند اعاده نماید که یقین بهفت حاصل کرد فصل سیم در نماز طواف بدانکه واجب بر حاج بیت الله که بعد از طواف بلا فاصله دو رکعت نماز طواف بجا آورد بنوع نماز صبح در مقام اگر نشود در پشت مقام ابراهیم علیه السلام و اگر ممکن نشود در یکی از دو جانب آن بجا آورد و اگر آنهم نشود در تمام مسجد الحرام بکند لکن رعایت نزدیکی به پشت مقام یا دو جانب مقام را بکند فصل چهارم در سعی بین صفا و مروه است یعنی رفتن و آمدن میان صفا و مروه که دو مکان هستند معین نزدیک مسجد الحرام بدانکه بعد از نماز طواف واجبست سعی و آن مثل رکن است و حکم ترک سعی مثل ترک طوافست و لکن طهارت از حدث

۲۷ هفتم پوشیدن هشتم چشم از نامحرم و عورت در دست مالیدن بحجر الاسود هر شوطی یا آنکه اگر از ازدحام بکسی برساند و مانعی نشود اشاره کند نهم خواندن دعائیست که در حال طواف وارد شده و آن نیست اللهم انی اسئلک باسمک الذی یمشی بم دهم خواندن دعای دیگر که مختصر است اللهم انی الیک فقیر و انی خائف مستجیر فلا تغیر جسمی و لا تبدل اسمی یازدهم خواندن دعای مخصوص که وارد شده وقتیکه شخص بباب کعبه رسید بعد از صلوات بر محمد و آل محمد بخواند دوازدهم در هر شوطی وقتیکه بحجر اسمعیل علیه السلام رسید بایستد اول نگاه بناودان طلا نماید بعد از آن دعای مخصوص که وارد شده بخواند سیزدهم خواندن دعائیکه وارد شده است چهاردهم پشت خانه کعبه

خبث و ستر عورت و سایر شروط طواف در سعی شرط نیست و واجبست که ابتدا کنند از جزء اول صفا باین معنی که پاشنه پا را بچسباند بجزء اول مسافت و نیت کند که هفت مرتبه میروم در صفا و بر میگردم در فرض عمره تمتع بجهت اطاعت فرمان خداوند عالم پس برود از صفا بجانب مروه بطور پیاده اگر نشود سواره یا بر دوش کسی برود تا برسد بمروه بنوعی که انگشت پا را برساند بپله آن که از آن بالا میروند این رفتن را یکنوبت محسوب دارد و از آنجا برمیگردد بجانب صفا تا میرسد بآنجا باز انگشت پا باید برسد بآن پله صفا این برگشتن را هم یکنوبت محسوب دارد و مستحب است که بر چهار پله صفا بالا رود پاشنه پا را بر مسافت پلها بمالد هم در بالا رفتن هم در پائین آمدن و همچنین پلهای مروه را بالا رود و پائین آید بهتر است چون واجب است ابتدا از صفا شود لهذا سعی هفتم بمروه تمام میشود و واجبست رفتن و برگشتن از راه متعارف باشد نه از میان مسجد الحرام یا از طرف سوق اللیل مثلا بمروه برود یا بصفا برگردد و واجبست که از صفا رو بمروه داشته باشد و از مروه رو بسوی صفا داشته باشد پس اگر قهقری یعنی وارونه برود و برگردد محسوب نخواهد شد لکن در حین سعی رو بجانب راست یا چپ نماید ضرری ندارد اگر کسی در صفا یا مروه قدری بنشیند بجهت استراحت ضرری ندارد لکن بدون عذر در وسط راه نشستن جایز نباشد لکن بجهت گرمی هوا یا بجهت خستگی که از طواف بهم رسیده جایز است اصل سعی را از طواف تاخیر بیندازد لکن نه بطوریکه طواف را امروز کرده سعی را فردا کند بلی ضرر ندارد تاخیر یعنی تا شب آن روز که طواف شده فصل پنجم در تقصیر است یعنی کوتاه کردن قدری از ناخن یا قدری از شارب و در عمره تمتع این تقصیر واجبست که بعد از سعی بجا آورده شود و باید نیت آنرا چنین کند که تقصیر میکنم بجهت محل شدن از عمره تمتع در فرض حجة الاسلام بجهت اطاعت و فرمان برداری خداوند عالم و بدانکه تراشیدن سر کافی از تقصیر نیست بلکه در عمره تمتع حرامست و بسبب تقصیر در عمره بر شخص حلال میشود جمیع چیزهائیکه در احرام حرام شده بود برا و غیر از تراشیدن سر و بهمین جهت بعد از تقصیر شخص را محل شد می گویند که یعنی حلال کننده بر نفس خود هرچه را که حرام بود غیر از سر تراشیدن و بدانکه طواف نساء با نماز طواف بعد از تقصیر محض احتیاط لازم است در این عمره تمتع بجا آورده شود چنانکه [illegible] فرموده جناب الحاج میرزا محمد حسن و جناب الحاج ملا علی کنی بطور طواف عمره که گذشت و بطور نماز طواف بر مرد و زن و اطفال

خواندن دعائیکه وارد شده در نزد رکن یمانی و باید اول دستها را بلند نماید پانزدهم بلند کردن سر را بجانب کعبه و خواندن دعا شروع نماید دعائیکه وارد شده در نزد رکن یمانی شانزدهم خواندن دعای مخصوص زمانیکه از رکن یمانی بجانب حجر الاسود میرود هفدهم هیجدهم در شوط هفتم در نزد مستجار خواندن دعائیکه مستحب است و مستجار در پشت خانه کعبه واقع است نزدیک رکن یمانی برابر باب کعبه و مستحب میباشد دستها را بگشاید و روی و شکم را بدیوار خانه برساند و این دعا را بخواند اللهم البیت بیتک و العبد عبدک و هذا مقام العائذ بک من النار اللهم من قبلک الروح و الفرج و العافیة اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی و اغفر لی ما اطلعت علیه منی و خفی علی خلقک استجیر بالله من النار و بگوید

این بود بیان واجبات عمرهٔ تمتع و هرگاه برای مکلف ممکن نباشد اتیان بعمرهٔ تمتع بجهت تنگی وقت ورود مکه
یا بجهت عروض حیض که اگر منتظر پاکی شود بجهت بجا آوردن طواف وقت وقوف بعرفات میگذرد پس اگر
برای عمره احرام بسته است نقل میکند نیت احرام را باحرام حج افراد و اگر محرم نبود از مکه احرام حج
می بندد و بجانب عرفات میرود و تمام اعمال حج را بجا می آورد و بعد از آن عمرهٔ مفرده بجا می آورد
این کافی است از آنچه براو واجب بود باب دویم در افعال حج تمتع و واجبات آن و مشتمل است بر یازده
فصل در هر فصلی ذکر یک واجب از واجبات حج تمتع خواهد شد فصل اول در احرام حج تمتع و این احرام
مثل احرام عمره سه واجب دارد نیت و دو جامهٔ احرام پوشیدن و لبیک گفتن بطور سابق و نیت و
چهار چیز که در احرام عمره حرام بود در احرام حج نیز حرام است لکن بین این دو احرام از دو جهت فرق است یکی
زمان احرام عمره وسیع است که از اول ماه شوال باشد تا زمانیکه اگر او را بجا بیاورد تا آن زمان وقوف بعرفات
فوت شود و زمان وقوف بعرفات بعد از ظهر روز عرفه است برای مختار چنانچه خواهد ذکر شد در فصل وقوف
بعرفات و زمان احرام حج مضیق و تنگ است روز ترویه است بطریق استحباب روز عرفه است بطریق وجوب
چنانچه ذکر خواهد شد فرق دویم بین الاحرامین آنکه مکان احرام عمرهٔ تمتع یکی از میقاتهای ششگانه است
چنانچه گذشت و مکان احرام حج تمتع نفس مکه است و اولی مسجد الحرام است استحباباً و افضل جاهای
مسجد الحرام حجر اسمعیل است یا مقام ابراهیم علیه السلام پس اعاده دادن واجبات احرام حج لازم نیست پس
نیت احرام نماید پس از پوشیدن جامهٔ احرام بدین طریق که بر خود قرار میدهم باز داشتن نفس خود را
از بیست و چهار چیز که ذکر شد بجهت بجا آوردن فرض حج تمتع قربةً الی الله پس تلبیه بگوید بطریق سابق
از مکه تا منی و از آنجا تا بعرفات و بحدود عرفات که رسید ترک کند و اگر روز عرفه از مکه بیرون رود در
مکث نکند از مکه تا عرفات در وقتهای خودش تلبیه بگوید در عرفات ترک کند فصل دویم در وقوف
بعرفات بدانکه واجب است وقوف بعرفات و آن موضعی است محدود و معینه معروفه و مراد بوقوف همین بودن
در آن مکان است چه سواره چه پیاده چه متحرک چه ساکن بلی اگر تمام زمان در آنجا خوابیده باشد یا بیهوش باشد وقوف
او باطل است و واجب بودن در آنجا از ما بعد زوال تا غروب شرعی روز عرفه که وقت افطار روزه و

مغرب است پس کافی نیست بودن در آنجا در وقت عصر مثلا و واجب است نیت باین طریق که میباشم در عرفات
بعد از ظهر امروز تا شام در حج تمتع بجهت اطاعت فرمان خداوند عالم قربةً الی الله و وقوف بعرفات در همهٔ آن
زمان یعنی از بعد از ظهر تا مغرب یوم عرفه از واجبات غیر رکنی است پس اگر ترک شود تمام آن زمان
و وقوف در بعض اجزاء زمان بعمل آید و در بعض دیگر نیاید حج صحیح است و اگرچه شخص گناه کرده پس مسمای
وقوف رکن است یعنی همین قدر که عرفا بگویند در عرفات بوده و وقوف نموده اگر مسمای هم ترک شود عمداً
حج باطل است فصل سیم در وقوف بمشعر الحرام است بدانکه حاجی باید در شب عید قربان از عرفات
کوچ بکند بسوی مشعر الحرام برود هر وقت از شب که میرسد آنجا شب را بروز بیاورد و بیتوته نماید تا طلوع
فجر و این بیتوته را اکثر علما واجب میدانند و این قول احوط است و برای این بیتوته نیت چنین کند که شب را
بروز می آورم در مشعر الحرام بجهت رضای الهی چون طلوع فجر شود نیت وقوف بمشعر الحرام کند بدین طریق
که میباشم در مشعر الحرام از طلوع فجر تا طلوع آفتاب در حج تمتع بجهت وجوب آن قربةً الی الله و اگر پیش از طلوع
آفتاب از مشعر بیرون رود و از وادی محسر که جای مخصوص است بگذرد گناهکار است و بعضی گفته اند یک گوسفند
کفارهٔ آنست و وقوف بمشعر واجب رکنی است که ترک آن عمداً باعث بطلان حج است فصل چهارم در نزول
کردن در منی است بدانکه واجب است بر مکلف بعد از کوچ کردن از مشعر الحرام در روز عید قربان موضعی که او را
منی گویند بجهت ادای سه واجب که ذکر خواهد شد فصل پنجم در رمی جمرهٔ عقبه است یعنی انداختن سنگ
ریزه بر جمره اسم جائیست در منی که موضع رمی میباشد و این رمی واجب است که بعد از طلوع آفتاب روز عید
وقت شد رمی کند و اگر فراموش شود تا روز سیزدهم بجا آورد و اگر کسی بخاطرش نیاید در سال آینده
خودش یا نایب او بجا آورد و شرط است که اسم سنگ ریزه بر آنها صدق کند و شرط دیگر آنکه آنها از
حرم باشد و از هر کجای حرم بردارند ضرری ندارد و باید سنگها را کسی نینداخته باشد بطور صحیح و رسم است که
استحباباً حجاج در مشعر شب سنگریزه جمع می کنند و مستحب آن است سنگ ریزه منقط باشد و در
چند چیز واجب است اول نیت کند شخص که می اندازم هفت سنگ بجمرهٔ عقبه در حج تمتع بجهت واجب بودن آن
قربةً الی الله دویم انداختن آنها پس اگر سنگ ریزه ها را در آنجا بگذارد بطوریکه نگویند انداخت کفایت نمیکند

سیم آنکه بجمره رنما سنگریزه ها را بواسطهٔ انداختن پس اگر سنگ بر خورد بجائی بعد از آن بجمره برسد مجزی
نخواهد بود چهارم آنکه عدد سنگریزه باید هفت باشد پنجم آنکه آنها را یکدفعه نیندازد و هر چند متعاقب
بر خورد بجمره بلکه واجبست که متعاقب بیندازد و هر چند یکدفعه بر خورد یعنی یقین حاصل کند که هفت سنگریزه
بجمره خورده است و مستحب آنست که از ده ذراع تا پانزده ذراع دورتر ایستاده سنگ را بیندازد ولی
بجهت اینکه یقین حاصل کند که سنگ او بخورد دیگری ضرری ندارد فصل ششم در ذبح هدی است
یعنی ذبح گوسفند و گاو و شتر و آن واجب است بر هر کسی یک ذبح هدی پس یک هدی برای چند نفر کافی
نیست و اگر کسی قادر نباشد بر خریدن هدی ده روز باید روزه بگیرد باین معنی شخص میداند که فقیر است و قدرت
خریدن و کشتن هدی ندارد از آن جهة روزه می گیرد که بدل هدی میشود سه روز در حج روز هفتم و هشتم و نهم اگر نشود روز هشتم و
نهم و یک روز دیگر بعد از مراجعت از منی اگر روز هشتم نگیرد روز نهم را هم نگیرد تا بعد از منی که مراجعت نمود روزه را
بگیرد که آن سه روز باید در ایام توقف مکه معظمه باشد و آن هفت روز دیگر را پس از آنکه حاج وارد خانه خود بشود
بگیرد یعنی بوطن خود مراجعت کرد بگیرد و هدی اگر گوسفند شد هفت ماهه باشد که داخل هشت ماه شده باشد و اگر شتر
باشد پنجساله و داخل در شش شده باشد و اگر گاو باشد دو ساله داخل در سه باشد و اگر بز باشد دو ساله و داخل در سه شده
باشد و باید هدی صحیح و تام الاعضا باشد حتی اگر کمی از گوش او بریده باشد کفایت میکند و باید لاغر نباشد بطوریکه
در عرف بگویند لاغر است و باید قدری از گوشت هدی را خود شخص بخورد و قدری به بدوستان هدیه دهد و قدری
بصدقه دهند و مقدار هر یک از سه قسمت ثلث باشد بهتر است فصل هفتم در حلق و تقصیر حلق یعنی سر تراشیدن
تقصیر در لغت عرب کوتاه کردن هر چیز است و در اینجا کوتاه کردن و گرفتن شارب و ناخن است باید که بعد از
ذبح کردن هدی در منی برای مکلف تقصیر واجبست یعنی سر تراشیدن و یا شارب و ناخن گرفتن و در باره زن
و ختنی تراشیدن جایز نیست و واجبست مقارن حلق یا تقصیر باطن نیت شود سر میتراشم یا تقصیر می کنم
در فرض حج تمتع بجهت واجب بودن آن قربة الی الله و بعد از حلق یا تقصیر حلال میشود بر حاج بیت الله حج تمتع
چهار چیز که در احرام حرام شده بود مگر زن و صید و بوی خوش فصل هشتم در طواف حج تمتع بدانکه بعد از
فراغ از عبادتها و مناسک سه گانه منی حاج متمتع افضل آنست که همان روز عید و پس از آن واجبات

اول و دوم
خواندن سورهٔ حمد بعد از حمد و ثنای
در رکعت ثانی سیم حمد و ثنا
الهی را بجا آوردن بعد از فراغ
از نماز چهارم صلوات بر محمد
و آل محمد فرستادن پنجم طلب
قبول از خدای تعالی کردن ششم
خواندن دعای مخصوص که وارد
شده بعد از مذکورات فصل هفتم در
آداب سعی بین صفا و مروه و مستحبات
پیش از سعی و انها بسیار است و جز
انها را ذکر میکنیم اول رفتن در
حجر الاسود و بوسیدن و دست
و بدن با و مالیدن یا اشاره
کردن بآن دوم رفتن نزد
چاه زمزم و شخص خودش بدلو آب
حجر الاسود یکدلو یا دو دلو آب
کشیدن و بر سر و پشت و شکم
خود ریختن و خوردن از آن سیم
خواندن اللهم اجعله علما
نافعا و رزقا واسعا و شفاء
من کل داء و سقم چهارم
متوجه صفا شدن از دری که
محاذی حجر الاسود است و آن
دریست که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله از آن
بیرون رفت
١٢

طواف حج تمتع همان نوع طوافی که در عمره تمتع تفصیل داده شد و اعاده لازم نیست و نیز جایز است برای
کسی که حج تمتع می کند روز عید بمکه نرود و در منی بماند تا روز یازدهم روز یازدهم برود مکه و اعمال را بجا آورد
ولی اگر از یازدهم عقب تر انداخت و نرفت بمکه گناه کرده است بمذهب بعضی لکن برای جناب حاجی میرزا محمد حسن و
حاجی ملا علی سلمهما الله تعالی تأخیر از روز یازدهم تا بعد از ایام تشریق بلکه تا تمام ذی الحجه جایز است و آن در
صورتی است شخص معذور باشد مثل مریض بودن یا خسته بودن یا مانع شرعی داشته باشد و بدانکه جایز نیست
تقدیم طواف و سعی پیش از رفتن بعرفات و مشعر و منی مگر از برای کسیکه بجا آوردن آنها بعد از مراجعت بمکه برای
او ممکن نباشد مثل آنکه زنها گمان حیض و نفاس در آن زمان داشته باشد و یا مرد پیر عاجز باشد که نتواند بعد از
مراجعت مردم از منی طواف کند بجهت ازدحام جمعیت در این صورت تنها جایز است اول طواف و سعی را در مکه
بجا آورد بعد برود در منی و عرفات و مشعر و محض احتیاط باز در مکه که مراجعت کرد اگر ممکن شود اعاده کند در
ایام تشریق و اگر در آن روزها نشود اعاده در باقی ذی الحجه اعاده کند و اگر میداند که در تمام ماه نمیشود پس
اشکال تقدیم واجبست لکن بهتر آنست که در این صورت نائب بگیرد برای رفتن بمکه و طواف و سعی کردن فصل
نهم در نماز طواف و آن دو رکعت است مثل نماز صبح و واجبست که در نزد مقام ابراهیم علیه السلام بجا آورده
شود همان طوریکه در نماز طواف عمره گذشت و محقق در شرایع می گوید لا تجوز الصلوة فی غیر المقام
فان منعه زحام صلی ورائه او الی احد جانبیه فصل دهم در سعی بین صفا و مروه و آن واجبست
بعد از نماز طواف بهمان طریقی که در عمره گذشت تفصیل آن باید رجوع با آن تفصیل شود لکن نیت را بقصد نماز
طواف حج بعمل آورد و بعد از سعی از آن سه چیز که بعد از حلق یا تقصیر بر شخص حرام مانده بود که بوی خوش بود حلال
میشود ولی زن و صید بحرمت باقی میماند فصل یازدهم در طواف نساء است و آن واجبست بعد از سعی
در حق مرد و زن و طفل ولی بعد از بلوغ باین معنی اگر اطفال را طواف نساء ندهند بعد از بلوغ واجبست بجا آورند
اگر نه دائما بر آنها زن حرام خواهد ماند و طواف نساء بصورت طواف عمره و حج است در واجبات و سایر احکام
فصل دوازدهم در نماز طواف نساء است و آن مثل نماز صبح نیز دو رکعت است که بعد از طواف نساء
واجبست در مقام و بعد از این طواف نساء و نماز آن دو چیز دیگر که باقی بود که زن و صید باشد هم حلال میگردد لکن

١٢ پنجم رفتن
بالای کوه صفا با آرام تن و دل
اصطلاحا بالای کوه استعمال میشود
و الان سکوی و صفه است که
چند پله میخورد و بالا میرود ششم
نظر نمودن بر کعبه و رو نمودن بر رکن
عراقی و حمد و ثنای الهی را بجا آوردن
و از نعمتهای الهی بخاطر آوردن هفتم
هفت مرتبه گفتن الله اکبر و هفت
مرتبه گفتن الحمد لله و هفت
مرتبه گفتن لا اله الا الله
هشتم سه نوبت خواندن این
دعا است لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک و له الحمد
یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو
حی لا یموت و هو علی کل شیء
قدیر نهم صلوات بر محمد و آل
محمد فرستادن دهم سه نوبت
خواندن این دعا است الله اکبر
علی ما هدینا الحمد لله علی ما اولانا
والحمد لله الحی القیوم والحمد لله
الحی الدائم و هم سه دفعه خواندن
این دعا است اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله لا نعبد
١٣

صیدیکه در احرام حرام بود نه صید حرم است که مطلقا حرام است و حرم اطراف مکه است که حد معینی دارد
بدانکه طواف نساء و نماز آن از ارکان حج نیست پس ترک آن عمداً مثل ترک طواف عمره و حج نیست
که باعث فساد عمره یا حج شود بلی بدون طواف نساء زن و صید حلال نخواهد شد بلکه باید کسیکه ترک
طواف نساء نموده هر زمان که تواند بجا آورد اگر بجا نیاورد زن و عقد کردن آن و شهادت دادن بر آن
حرام خواهد بود یعنی شهادت دادن بر آنکه این زن معقوده فلانست بر محرم حرام خواهد شد فصل سیزدهم
در بیتوته کردن در منی است شب یازدهم یعنی شب بسر بردن و ماندن در آنجا شب [illegible] واجبست این
بعد از برگشتن از مکه بمنی نیز واجبست رمی جمرات ثلثه در روز یازدهم بدین طریق که هفت سنگ ریزه بر جمره
اولی زند که اسم موضع مخصوص است در منی زیرا که از منی بجانب مکه که شخص میرود اول آن موضع میرسد و
بر جمره وسطی نیز هفت سنگ ریزه بزند و آن هم موضعیست در منی که در وسط سه موضع مخصوص جمرات
واقعست و بر جمره عقبه هفت سنگ ریزه بزند و تفصیل انداختن سنگ ریزه و واجبات آنرا سابقا بیان
نمودیم و ترک جمره عمداً حج را فاسد نمیکند ولکن ترک واجب شده و در شب رمی جمرات جایز نیست چه برای روز گذشته
چه برای روز آینده مگر کسی که عذر داشته و در روز نتواند رمی کند در شب می کند فصل چهاردهم
در بیتوته کردن در منی شب دوازدهم و این بیتوته نیز واجبست و نیز واجبست که شخص نیت کند بعد از دخول
وقت شام و واجبست که روز دوازدهم رمی جمرات ثلثه شود بطور سابق و جایز است کوچ کردن در روز
دوازدهم بعد از زوال شمس و اگر اتفاقاً آنروز آنجا ماند تا شب داخل شد بیتوته در آن شب بر او واجبست
و نیز بر چنین کس در فردای آنشب واجبست رمی جمرات ثلثه کند و حد شب بسر بردن که واجبست تا بعد از نصف شب است
پس اگر بعد از نصف شب از منی بیرون رود عیبی ندارد فصل پانزدهم در بیتوته کردن در منی است در
شب سیزدهم و این بیتوته کردن واجبست بر کسیکه در حال احرام از زن یا از صید پرهیز نکرده باشد
و کسی که در حال احرام از زن و صید اجتناب کرده باشد برای او بیتوته در شب سیزدهم واجب نیست
بلکه در روز دوازدهم جایز است کوچ کند بجانب مکه بعد از ظهر چنانچه مذکور شد و بدانکه اگر کسی
ازین بیتوته ها را ترک کند یا هر سه را ترک کند واجبست بر او از برای هر شبی یک گوسفند که قربانی کند چه عمداً

ترک کند یا ناسیا یا جاهلا این بود واجب یازدهم از واجبات حج تمتع که در پانزده فصل بیان شد باقی ماند
بیان عمره مفرده و حج قران بکسر قاف و حج افراد اما عمره مفرده پس آن مستحب است برای کسی که در
مکه میماند بشرط آنکه فاصله میان آن و عمره تمتع ده روز و کمتر از آن جایز نیست و صورت عمره مفرده این است
که از مکه شخص بیرون رود بجانب عمره گاه و آن نزدیکترین جاهای حل است بحرم و بهتر آنست که از حدیبیه
یا از جعرانه یا از تنعیم محرم شود و تلبیه بگوید و برود بجانب مکه و طواف و نماز آن و سعی و تقصیر بجا آورد و پس
از این اعمال او حلال میشود جمیع محرمات احرام مگر زن و بعد از آنکه طواف نساء کرد زن نیز بر او حلال
می گردد و اما حج قران و افراد تکلیف کسانی است که از مکه کمتر از شانزده فرسخ دور باشند یا در
واقعند پس افعال واجبه آنها مثل حج تمتع میباشد مگر آنکه پیش از حج تمتع عمره تمتع لازم است و طواف
نساء ندارد عمره تمتع مگر بجهة محض احتیاط وجوبی و در حج قران و افراد عمره لازم است بعد از حج
بجا آورده شود و طواف نساء در آن عمره لازم و واجبست از روی فتوی علماء و افعال حج قران و افراد
بیک طریق است و هیچ فرقی ندارند مگر آنکه در حج قران شخص مخیر است میان آنکه نیت احرام را مقارن
تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید بجا آورد و معنی اشعار و تقلید خواهد آمد و نیز واجبست در قران
و افراد شخص از میقات محرم شود یا از مسکن خود هر گاه مسکن او بمکه نزدیکتر باشد از میقات یا احرام از
[illegible] بندد اگر منزل او مکه باشد و باقی افعال حج قران و افراد مثل افعال حج تمتع است و چون از افعال حج
قران و افراد شخص فارغ شود یک عمره مفرده بطریق مرقوم باید بجا آورد و اشعار بکسر همزه آنست
که جانب راست کوهان شتری که بجهة قربانی واجبست ببرند بمنی بجهت قربانی زخم زنند و آن موضع را
بخون آن زخم آلوده کنند و در مصادر اللغة زوزنی می گوید الاشعار خون آلود کوهان شتر که بحرم و بفرستند
برای نحر و مشهور گردن کسی او برازبان کردن کار را و جامه اندرو پوشانیدن و بیم در دل گذاشتن و آگاه
کردن و مراد بتقلید آنست که در گردن قربانی که میبرند بمنی بجهت قربانی نعلینی یا [illegible] که در آن نماز کرده
باشند یا عموماً قلاده کرده باشند که علامت آن باشد که این مخصوص قربانی است که در میان شتران امتیاز
داشته باشد چنانچه صاحب قاموس می گوید تقلید البدنة ان یعلق بعنقها شیئا یعلم به انها هدی والسلام

روز یکشنبه بیست و هفتم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح زود برخواستم بعد از نماز بیرون چادر آمدم هلال پیدا بود
چون در تقویم سالنامه اسلامبول یکشنبه را بیست و هشتم نوشته بود بر حسب اتفاق قاضی عیسی افندی که قاضی
مدینه منوره است و هم در صحرا ایستاده بود او را ملاقات کرده گفتم ماه را ببین بطور تعجب گفت قمر گفتم در چشم
من قدری ضعف است از آن جهة پرسیدم چون از تقویم اسلامبول غفلت داشت گفتم امشب اگر شب بیست و
هشتم باشد غالباً تحت الشعاع میشود و هلال در شب بیست و هشتم صبح پیدا نمیشود خاصه که تحت الشعاع شب
واقع شده باشد حالا یکساعت بطلوع آفتاب مانده است پس امروز بیست و هفتم است تصدیق کرد که موافق
عادت چنین است در شب بیست و هشتم ماه دیده نمیشود و جمعی از عسکر و جمالها هم نشان دادم همه گفتند بدر اسیر و یکساعت
از دسته رفته سوار شدیم و چهار ساعت بغروب مانده بنماز ظهر پیاده شدیم و یکساعت طول کشیده بعد سوار شده
دو ساعت بغروب مانده به بئر عباس رسیدیم که اینجا منزل بود که وقت رفتن بمدینه منوره در همین جا منزل کردیم
امروز هشت ساعت راه آمدیم

روز دوشنبه بیست و هشتم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ یکساعت از دسته گذشته حرکت کردیم در مدینه خیال
شریف عبدالمحسن آن بود که از راه فرع برود گویا پارسال میان اهل مدینه و فرع یک قتلی اتفاق افتاده یکنفر
از اهل فرع را محافظ مدینه حبس کرده است اهالی فرع گفتند اگر او را مرخص میکنید حاج از راه فرع بیاید
محافظ راضی نشد آنها هم از راه فرع اذن نداده اند از آنجهة باشد که از راه سلطانی بروند ده پانزده سال است
که راه سلطانی مسدود شده است دیروز عرب حرب پشت سر حاج چند تیر تفنگ هم خالی کردند و خیال
فساد داشتند شریف عبدالمحسن خبردار شده رفت آنها را منع کرد و قرار گذاشت که در منزل بئر عباس
کار آنها را صورت بدهد در منزل حرف اعراب حرب آن شد که هفت سال است اخوه صفراء و بیضاء با
نرسیده است اگر اخوه هفت ساله را میدهند از راه جدیده و حمراء و صفراء بیایند والا سد طرق و حدود
قرق خواهد شد سعید پاشا و صره امین مکین کردند صره امین گفت اینقدر پول از کجا بیاوریم که این اعراب
حمول شوند و این صعاب ذلول اعراب حرب هم که مصدر شقاق و مظهر نفاقند جواب دادند سعید پاشا هم

ناچار شده از بوغاز جدیده رفتن را اصلاح ندید صبح از راه بلف حاج را حرکت داد و راه سلطانی متوقف
شد چرا که هر سال به حساب اخوه آنها می افزاید و از صره امین میخواهد یکساعت از دسته گذشته حرکت شد
در چهار و نیم بغروب مانده عواف شد و بعد نیمساعت توقف کرده باز راه افتادیم و در بند سختی بود خیلی
سنگلاخ و تنگ که کجاوه و شتر یکی یکی گذشت وقت غروب آفتاب که از دربند خلاص شدیم
جبل الفسح در یسار ما بود و در آن دربند بقدر یکساعت راه خیلی بد و سخت بود دو ساعت و
نیم از شب گذشته به بئر حصان رسیدیم که آب شیرین داشت و در بند بجا هم جایی بود که او را
بئر عبد ربه می گویند امروز سیزده ساعت راه آمدیم و از خوف عرب حرب بود که از این راه
عبور شد و اگر در تاریکی شب در طول حاج که نیم فرسخ است ده نفر عرب تفنگ می انداخت
یکنفر خلاص نمیشد حفظ الهی است که حجاج خانه خود را حفظ کرده است و الا نه از این عسکر قهوه نوش
کاری ساخته میشد و نه از این حجاج کفن پوش در کجاوه و تخت روان اگر رستم و دستان هم
باشد از پیر زالی کمتر است و بعضی از آن سواران نظام که ملاحظه شد اسبشان لجام نداشت
مثل شتر زمام داشتند مگر در وقت ضرورت لجام بر سر اسب بزنند و اول منزل حرکت
بجانب جنوب بود و بعد بمغرب حرکت کردیم و از دربند که در آمدیم مابین شمال و مغرب
حرکت کردیم

روز سه شنبه بیست و نهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ نیمساعت از دسته گذشته حرکت
کردیم و در پنجساعت بغروب مانده برای نماز پیاده شدیم و نیمساعت مکث کرده ساعت
چهار راه افتادیم نیمساعت بغروب مانده برای نماز عصر و مغرب عواف شد نیمساعت
از شب رفته راه افتادیم ساعت هفت وارد بئر مستوره شدیم شانزده ساعت و نیم راه
رفته ایم و همه را رو بجنوب حرکت کردیم تمام این اراضی ریگ نرم است که باد خفیف
در صحرا اشتها پیدا میشود و بئر مستوره هم شور بدمزه است از برای استعمال بکار می آید
اهل حاج که ساعت هفت وارد منزل شده حالت غریبی داشتند اغلب گرسنه خوابیدند

بهمان همان یکسمات قناعت کردند وامروز در راه درمیان تخت روان بعیسی افندی قاضی مدینه کاغذیی درخصوص هلال نوشتم که صورتش این است

سلامي الى حضرة القاضي جعل الله مستقبل ایامه خیراً من الماضي ایها الخبیر بمعضلات الامور والبصیر الی مشکلات الجمهور اسئلك ان نامر الحجاج من الغني والمحتاج ان ینظروا الی الافق بشخص البصر ومد العنق لرؤیة الهلال ان لم یروه فکیف یقولون ان یوم الاربعاء اول تالی تالی شوال وقال الله تبارك وتعالی یسئلونك عن الاهلة قل هي مواقیت للناس والحج واین هذا الهلال في هذه اللیله حتی یرتفع الالتباس واللج والله جعل حجنا حج الاکبر بعد سنین فلا نرض ان یکون الناس فیه مختلفین ولیس لنا ان نتبع من الشهود الی خبر التقویم ومن العیان الی اثر الرمیم وکنا تابعین بشرع القویم والصراط المستقیم ولا فرق بین الصوم والحج ان لم یکن عناد وتج کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صم بالرؤیة وافطر بالرؤیة والله یعصمنا من المخاوف والمهالك وارشدنا الی اوضح المسالك بحق محمد وآله شیخ عیسی هم تصدیق کرده بود که حق بجانب شاهنداده است وامشب هم وقت غروب بجا لها کفتم درمیان حاج کردند اعلام بکنند که استهلال بکنند همکی بدقت نظر استهلال کردند وماهی ندیدند بطوریکه بر اهل عرب وعجم وشامی وغیره معلوم شد چون در تقویم سالنامه اسلامبول غره ذیحجه الحرام را روز چهارشنبه نوشته است وشب چهارشنبه بعد معدل چهار درجه چهل دقیقه وبعد سواهشت درجه وبیست وهفت دقیقه است که بعد بین سیزده درجه است وخروج الشعاع در شب مزبور هفت ساعت وپنجاه دقیقه کذشته میشود در این صورت محال است که اول شب جمال هلال از تنق افق پدیدار شود وهر که از اهل علم ریاضی است

از مستقبل وماضی این کفتار را استوار خواهد داشت وعصری بصحابت آقا سید حسن دلیل عجم وحاجی محمد آقای حمله دار شیرازی بشریف عبد المحسن هم که تا مدینه باستقبال حاج آمده بود پیغام دادم وتفصیل ماجرا را معلوم داشتم مشار الیه هم تمکین کرده بود که اکر امشب ماه دیده نشود فردا که یوم الاربعاء است سلخ است انشاء الله تعالی امسال بثواب عرفه وروز جمعه که مطابق شده است فایز خواهیم شد وبقول عوام حج اکبر خواهد بود القصه در مستوره اهل حاج از خشکی وشوری آب بد کذشت وحال که سه ساعت از شب است منادی با صوت منکری فریاد می کشید که صبح بعد از نماز بار بکنند که از صدای او خواب از سر رفت حتی مطلع الفجر

روز چهارشنبه سلخ شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ یکساعت وکسری از دسته کذشته راه افتادیم ویکساعت بغروب مانده وارد رابغ شدیم وبقدر یکساعت در راه معطل نماز ظهر شدیم نه ساعت راه آمدیم رابغ قریه خوبی است نخلستان زیاد دارد وتا دریا بقدر یکساعت راه است وامروز چهار ساعت که راه آمدیم دریای احمر پیدا شد بتفاوت از راه بقدر یک فرسخ ودو فرسخ دور ونزدیک می شد وامروز چهار ساعت بسمت جنوب حرکت وپنجساعت بسمت جنوب مایل بمشرق بود وشب پنجشنبه ماه پیدا شد وبا این همه دلایل یقین دارم که تقویم سالنامه اسلامبول را نص قاطع دانسته در عرفه که یوم الجمعه است اختلاف خواهند کرد ورابغ از تهامه است که مکه معظمه وجده وینبع ورابغ جزو تهامه است وکویند التهامة لا برد ولا سقامة ومدینه منوره وطایف از حجاز محسوب است ودر رابغ از جانب دولت عثمانیه در قلعه توپ وعسکر است وقریه رابغ در عرض بیست ودو درجه وپنجاه دقیقه شمالی ودر طول سی ونه درجه بیست دقیقه مشرقی گرینویچ است

سنه ۱۲۹۲

رابغ

روز پنجشنبه غره ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری در رابغ اوتراق شد سعید پاشای امیر حاج و امین صره بدیدن آمدند و صحبت از هلال شد گفت شب یکشنبه بیست و هشتم من صبحی ماه را دیدم گفتم آن شب بیست و هفتم بود که شما ماه را دیده بودید شب دوشنبه بیست و هشتم که تقریباً سه ساعت از شب گذشته تحت الشعاع واقع شود دیگر چگونه در حین الطلوعین ماه دیده خواهد شد از منجمین اولین و آخرین و فرنگستان هیچکس چنین حرف نمیتواند بزند و تحقیق عرفه که مطابق جمعه است و در اصطلاح مردم حج اکبر است ضایع نکنید و شب چهارشنبه که شما شب غره حساب کرده‌اید من تمام حاج گفتم استهلال بکنند و هوا هم صاف بود ماه دیده نشد سعید پاشا گفت در مکه معلوم میشود که شهود چه کرده‌اند گفتم من از حالا بشما میگویم من از اهل علم هستم و روز پنجشنبه را غره میدانم اگر شما اختلاف داشته باشید باید عسکر بدهید من روز جمعه را در عرفات خواهم ماند من علم خود و دین خود را بتقویم سالنامه اسلامبول تابع نمیکنم دیگر حرف نزد خیلی مرد عنود و لجوج بنظر می آمد صحبت از ناامنی راه حرمین شد گفت افندم خرسته یه چاره اولماز یعنی چاره درد را نمیتوان کرد گفتم چیزی که چاره ندارد و از تحت اختیار انسان خارج است مرگ است با قدرت سلطنت و مکنت و دولت خرسی را چنان میتوان چاره کرد که خود خرسیس حیران بماند خاصه راهی که محتاج الیه ملت اسلام است گفتم آنچه دانسته‌ام در این مدت حقیقت امور این صفحات را باعلیحضرت سلطان عرض نکرده‌اند اگر حیات باشد از راه اسلامبول برگشتم در اسلامبول بتفصیل عرض خواهم کرد و چنان معلوم بود که از این حرفهای من چندان خوش نداشت و بعد از نهار شیخ رابغ و محافظ آنجا بدیدن آمدند از آنها از نفوس رابغ پرسیدم مذکور داشتند که جمعیت رابغ از ده هزار زیادتر است بحتمل که با قبایل سکنه اطراف رابغ باشد و بعد اعیان حاج بدیدن آمدند حاجی شیخ رسول تبریزی که چند مرتبه بزیارت مکه معظمه آمده است از مسجد شجره صحبت داشت که اغلب ناخوشی مردم از سرمای آن شب شده و بمن گفت که شما در کجا احرام بستید گفتم در ذوالحلیفه که حالا بئر علی میگویند گفت واجب آنست که در خود مسجد شجره احرام بسته شود ملا احمد ملاباشی انکار کرد که در آن مسجد کوچک

دفضای تنگ چگونه مجال است که فرضاً بیست هزار نفر و سی هزار نفر در آن غسل کرده احرام ببندند کتاب هدایة السالکین همراه بود که مخصوص اعمال حج است که در زمان شاه سلطان حسین تالیف شده است و از آن مبسوطتر کتابی در اعمال حج و عمره بیت الله الحرام تا کنون تالیف نشده است باین تفصیل مرقوم است دوم مسجد شجره است و آن میقات اختیاری اهل مدینه است و هر که از راه مدینه طیبه برود و میقات اضطراری ایشان میقات اهل شام است و مسجد شجره اشهر من الشمس است و بعضی را گمان این است که این مسجد حال مسجد قراباش است که او ساخته است حق این است که همان مسجد شجره است و قراباش تعمیری کرده است و در بعضی احادیث ذوالحلیفه واقع شده است و یقین نیست که کل آن صحرا ذوالحلیفه است یا همان مسجد و پس اظهر بحسب اختیار مسجد است و بر تقدیر که کل آن صحرا ذوالحلیفه باشد چون در احادیث صحیحه وارد شده است مسجد شجره اظهر آن است که در غیر مسجد احرام نتوان کرد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم آنجا احرام بسته اند انتهی شیخ رسول گفتم اینکه نوشته است مسجد شجره اظهر من الشمس است اشتباه کرده است روزی که بمدینه منوره میرفتم جمعی از مشایخ اعراب و جمالها همراه بودند از آنها مسجد شجره را پرسیدیم هیچکس نمی شناخت همه بئر علی و آبار علی میگفتند تا یکی از اعراب که در آن صحرا آب می کشید او راه نمائی کرد که هذا مسجد شجره که تازه تعمیر کرده‌اند مسجد کوچکی است و در دیوار آن حدیثی از صحیح بخاری نقلست که در این مسجد حضرت رسول ع نماز خوانده است دیگر روایت نشده است که در این مسجد احرام بسته اند و برساله مناسک جناب مجتهد الزمانی حاجی ملا علی کنی سلمه الله ملاحظه کردیم نوشته بود بدانکه محل احرام بستن که آنرا میقات مینامند مختلف میشود باختلاف طرفیکه مکلف از آنها عبور میکند و بمکه میرود پس کسی که راه او از مدینه منوره باشد میقات او مسجد شجره است که آنرا ذوالحلیفه میگویند و جایز است از برای او در وقت ضرورت تاخیر احرام تا میقات اهل شام انتهی و بقاموس رجوع کردیم نوشته بود ذُو الْحُلَیْفَة مَوْضِعٌ عَلَی سِتَّةِ أَمْیَالٍ مِنَ الْمَدِینَةِ وَهُوَ

ماء لبنی جُشم میقات للمدینة والشام انتهی و صاحب خلاصة الوفا فی اخبار دار المصطفی میکوید الحُلیفة کجُهینة تصغیر الحَلفة بفتحات واحد الحلفاء وهو النبات المعروف و ذو الحُلیفة میقات المدینة وهو من وادی العقیق انتهی

و با وجود این باز حاجی شیخ رسول اصرار کرد حالا که جناب حاجی نوشته است و جایز است از برای او در وقت ضرورت تاخیر احرام تا میقات اهل شام خوب است در رابغ که محاذی جحفه است و میقات اهل شام است تجدید احرام بکنید و آن شب هم از سرمای مفرط بمسجد آمدن و زیر آسمان غسل کردن متعذر بود اولا خواستم که به جحفه بروم و پیش پاشا فرستاده بیست نفر سوار فرستاد و از رابغ تا جحفه شش فرسخ زیادتر است و با حالت احرام و کشف پا و اندام سوار رفتن و برگشتن مشکل بود و زمان هم آنقدر نبود و باصرار حاجی شیخ رسول همان جا غسل کرده تجدید احرام کردم ولی ملاباشی انکار داشت که ذو الحلیفه تمام آن صحرا است که بئر علی میگویند که چندین چاه است که بفاصله از هم دیگر کنده اند که حاج معطل نشوند و درخت خرما هم کاشته اند که از این چاهها سیراب می شوند مکان میقات است با مشاهده مکان و مکالمه اعراب حق بجانب ملاباشی بود اعراب غلب مسجد شجره را پاسخ میدانند یا بئر علی میگویند یا ذو الحلیفه میخوانند القصه امروز درجه فهرن هیت در میان چادر که داشتم بود و چهار درجه رسید که هجده درجه از گرمای تابستان که سمر هیت است بالاتر رفته است نعوذ بالله که در تابستان گرمای این مکان چه خواهد شد و در سیل رابغ بقدر نیم ذرع که بکنند آب شیرین میتوان خورد و عصر بتماشای نخلستان رفتیم و بچاههای سیل تماشا کردم یک جا آب خوبی بود یک کاکائی آب میکشید و میفروخت آنجا وضو گرفتم یکنفر از اعراب وضوی مرا از دور تماشا میکرد و پیش آمد و گفت لم لا تغسل گفتم انا علی مذهب مالک بن انس فانه یمسح گفت نعم مرحبا مرحبا از برکت مالک هالک نشدیم و رابغ در محاذی جحفه واقع شده و جحفه میقات اهل شام است که از طریق شام هر که در زمان قدیم عبور میکرد آنجا محرم میشد و تا رابغ سه ساعت راه است و در میان کوه است و بواسطه سیل خراب شده است و اکنون قوافل نیز از رابغ عبور میکنند

و آن راه قدیم قوافل قریش بوده است که حالا همه از رابغ محرم میشوند و اهل سنت و جماعت همه امروز محرم شدند روز جمعه دویم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ نه ساعت از شب گذشته حرکت کردیم و برای نماز صبح بقدر نیم ساعت عواف شد و بقدر نیم ساعت هم برای ظهر عواف شد یکساعت بغروب مانده وارد منزل قضیمه کسفینه شدیم سیزده ساعت راه آمدیم آب منزل تلخ به قرب دریا بد مزه است و امروز همه را بطرف جنوب حرکت کردیم و همه جا دریای احمر محاذی طرف راست بود بعضی جا دو ساعت و بعضی جا یکساعت و تا نیم ساعت مسافت قرب و بعد داشت و صحرای صاف مسطحی است بعضی جا ریگ و بعضی مکانها نمک زار بود و گوشت ماهی بجهة قرب دریا در راه بسیار بود معلوم میشود که در زمان قدیم آب دریا تا این مکانها گرفته است

روز شنبه سیم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری مطابق با اول جنیوری سنه ۱۸۷۶ مسیحی انگلیسی است که اول سال انگلیس و فرانسه است شب شنبه دو ساعت بدسته مانده حرکت کردیم و یکساعت از شب یکشنبه گذشته به بئر عُسفان رسیدیم یکساعت برای نماز صبح و ظهر توقف شد چهارده ساعت حرکت میکردیم بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب با مُشاة پیاده قدم زدم نعلین تنگ بود و زمین سنگ از پا در آوردم که این اراضی در معنی وادی مقدس است و در حقیقت طوی در این وادی مطوی است و سینا مشی تا طلوع آفتاب لبیک گویان با مشاة حاج پویان بودم و بیاد حضرت امام حسن علیه السلام افتادم که آن بزرگوار بیست و پنج بار بر پنج این کار متحمل شده پا برهنه از مدینه منوره بمکه معظمه تشریف برده اند و الجنایب تساق بین یدیه و الخدم من ورائه کبوتن و تا دو ساعت راه بجنوب حرکت شد و بعد از آن حره سختی به بسیار ما بمقدار چهار ساعت مسافت بود و تمام اراضی ریگ نرم بود که شترها بزحمت حرکت میکردند و از دریا رفته رفته دور رسیدیم و در صحرا در خیمهای کبر بود که عرب ظرفاء گویند و پنج ساعت از دسته گذشته که حرکت کردیم کوهی دیگر که حره بود از طرف یمین با شمال جنوب امتداد داشت و قدری صحرا کشاده شد و حرکت ما بما بین جنوب و مشرق بود و تمام این پنج ساعت راه

عسفان کجاست

درختهای کزاست که خیلی بزرک مثل کزهای کرمسیرات فارس است تا وقت غروب بکوه عسفان رسیدیم که امتداداو از مشرق بمغرب است و باید از آن درهای کوه کذشت و این کوه حرّه یمین هم با کوه عُسفان ملتقی شده که حجاج از دربند ما بین الجبلین کذشته که سنکهای سیاه سخت داشت که سنکتراش چین کرده اند و راه را پاک کرده اند و آن دربند بقدر نیمساعت بود تا بجای کشادی رسیدیم که بئر عُسفان است و آب شیرین است چنین میکویند که حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله آب دهن مبارک را درمیان این چاه انداخته اند که آب تلخ شیرین شده است این سهل ترین مُعبر آن آب و هان است و درمیان دربند باز بجنوب حرکت شد تا بمنزل رسیدیم

روز یکشنبه چهارم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۳ بوادی فاطمه آمدیم شب یکشنبه دو ساعت بماندن حرکت کردیم و نیمساعت بغروب مانده وارد شدیم یکساعت برای نماز صبح و ظهر معطل شدیم و دو ساعت و نیم راه آمدیم و امروز هم بعد از نماز صبح که حاج حرکت کرد تا طلوع آفتاب پیاده حافی و حاسر با مشاة راه طی کردم و در یسار راه کوه ممتدی بود که بطول جنوب و شمال است که از راه بفاصله نیمساعت و یکساعت دور بود و نزدیکی وادی فاطمه بهمین کوه رسیدیم که از طرف یمین هم کوهی بود و بوغاز تنکی است سنکهای سخت عظیم دارد که محل دزد کاه اعراب است و امروز همه حرکت ما بین جنوب مشرق بود وقتیکه داخل بوغاز شدیم قریب بجانب مشرق حرکت کردیم و دو ساعت طول بوغاز است و در نزدیکی منزل از جانب جناب شریف عبدالله امیر مکه سید سلطان افندی که از بنی اعمام شریف است و از جانب جناب تقی الدین پاشا والی حجاز علی رضا بیک افندی میر آلای باستقبال آمده بودند کفتند خواهش شریف امیر مکه آنست که شما چهار ساعت زودتر از حاج حرکت بکنید و زودتر بمکه معظمه داخل بشوید

روز دوشنبه پنجم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۳ نه ساعت از شب کذشته با کسان خود مان حرکت

کرده نماز را در عرض راه خواندیم و هاشم داماد قادر آقا که باید شتر تخت روان و احمال و اثقال را بپاورد از ترس سعید پاشا اهمال میکرد سید سلطان افندی فرستاد شترها آوردند و از وادی فاطمه تا مکه معظمه شش ساعت راه است و حرکت ما بین جنوب و مشرق است و در اول تنعیم علامتی ساخته اند و مسجدی است که اول حرم است آنجا دو رکعت نماز خواندن را افتادیم و در نزدیکی قبور شهدای فخ که در یمین راه در دامنه کوه است جائی که برای پاشایان شام ساخته اند که در وقت آمدن حاج با توب و عسکر آنجا منزل میکنند جناب تقی الدین پاشا والی حجاز با عسکر باستقبال آمده بودند من از راه قدری کج کرده آنجا رفتم و والده احتشام الدوله و احمال و اثقال را فرستادم با چند نفر عسکر بمکه معظمه مشار الیه تا بیرون صفه عمارت استقبال کرده هفده تیر توب انداختند و یک فوج عسکر تعظیم نظامی کردند و دویست سوار هم بود با شمشیرهای آخته صف کشیده بودند بقدر ده دقیقه نشسته قهوه خورده برخواستیم مشار الیه مرد محاسن سفید معقولی بنظر می آمد از پاشایان دیگر امتیاز دارد و از سلسله علما بوده اند و اینکه اعراب کفتند که شهدای فخ در این دامنه است مثل آن حرف است که در منزل جدیده یکی از مشایخ کفت که هذا حنین و نمیدانست که حنین کجاست و فخ آنچه معلوم شده است در طرف طایف است که در شرقی مکه معظمه باشد هیچ مناسبت باین مکان ندارد و مجال و فرصت هم نبود که بدامنه کوه رفته القصه قدری راه که راه آمدم کفتند جناب شریف عبدالله امیر مکه بکالسکه سوار شده بتاخت می آید و قدری خارج از راه برای ما چادر زده بودند در چادر پیاده شده انتظار دارد من هم از راه کج کرده بدیدن او رفتم از تخت پیاده شدم تا بیرون چادر بزحمت تمام که پای راست او مفلوج شده است باستقبال آمد در آن مجلس مختصر دانستم که خیلی آدم زرنک قاعده دانیست بقدر ده دوازده دقیقه نشسته برخاستم وقتی که از کنار اردو مصری کذشتم سوار آن نظام مصری استقبال کرده هفده تیر توب هم آنها انداختند و با نظام و سوار وارد مکه معظمه شدیم و جناب شریف خانه برادر خودش جناب شریف

عون را که خانهٔ آباء و اجداد او ست برای ما معین کرده بود آنجا منزل کردیم برادرش هم
در ایستاده بود بهمراه او بالا رفتیم و حاجی آقا هم از جانب دولت علیه ایران که جنرال
قونسول جده است امروز وارد شده بود در عرض راه باستقبال آمد و جناب دبیر الملک
هم امروز وارد شده بود که از جده آمده اند پنج ساعت از دسته گذشته وارد خانه شدیم
بعد از استقرار در منزل غسل کرده با شیخ حسن جواد که مطوف بود بحرم مبارک رفتیم از باب
بنی شیبه داخل شدم طواف عمرهٔ تمتع را بجا آورده در مقام ابراهیم دو رکعت نماز واجب
طواف کرده از باب صفا بیرون رفته حافیاً حاسراً سعی مابین صفا و مروه کرده
وبعد از اتمام سعی تقصیر نموده آنچه حرام بود برخود حلال کرد و غیر از سر تراشیدن جمیع آن
بیست و چهار چیز که قصد نیت احرام بود حلال شد و ثانیاً بحرم مبارک برگشته باحتیاط طواف
نساء را بعمل آورده و این احتیاط برای آن بود که طواف نساء را علمای اعلام بعد از طواف حج
واجب میدانند و از روایت بعضی اخبار ضعیف السند طواف نساء در عمرهٔ تمتع بعد از تقصیر است
محض رفع این شبهه بنای علمای متاخرین که بنای تقلید بر آن بوده براین شده که بعد از تقصیر
طواف نساء را شخص مقلد بجا آورده و از این جهة در این محل هم طواف نساء کرده و دو رکعت
نماز طواف نساء قربة الی الله در مقام ابراهیم بعمل آورده نماز ظهر و عصر را خواندن سه ساعت
بغروب مانده بود بمنزل برگشتم و عصری شریف عبد الله برادر کوچک شریف آمده بود
بسیار جوان خوش رو و خوش صحبتی است و اهل عراق و تجار بدیدن آمدند میرزا عباسقلی بدیدن
آمده بود و از زحمات راه جبل صحبت میداشت و شب سه شنبه هم بحرم مبارک رفته دو طواف
دیگر کردم یکی احتیاطاً طواف نساء را بعمل آوردم که ملاباشی گفت تقصیر را خود تان باید کرده
باشید دیگری اگر شارب بزند یا ناخن بگیرد صحیح نیست و یکی هم طواف مستحب بجای آوردم
وقتی که بخانه آمدم شش ساعت از شب گذشته بود ۷

روز سه شنبه ششم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی جناب شریف عبد الله بدیدن امین حضرت رفت

و حاج شام در همان مکان اردو که تقی الدین پاشا باستقبال آمده بود رسم است که عسکر شامی
و امیر حاج آنجا منزل می کنند و برای شریف هم رسمست که خلعت از دولت می آورند
که خلعت پوشیده وارد میشود و چهار ساعت از روز گذشته مراجعت کرد و من بزیارت
مشرف شد طوافی کردم و نماز را در مقام ابراهیم خوانده در محل نماز حنبلی آقا سرور خواجه
قالیچه انداخته قرآن خواندم چون یک ختم قرآن در مکه معظمه مستحب موکد است بختم قرآن ابتدا
کردم که انشاء الله توفیق اتمام باشد و بتماشای زمزم رفتیم در روی چاه طاق زده اند
آب خوردم و اطراف چاه را از مرمر بالا آورده اند که ضایع نشود و متصل آب می کشند شعر
خاقانی یادم آمد که آن وقت که او دیده بود مرمر نداشته است و به آفتاب خطاب میکند
زانجا گذرت بر زمزم افتد ۞ چشمت بسواد اعظم افتد ۞ با صفوت زمزم مطهر ۞ محتاج طهارت است
کوثر ۞ از بس کشش رسن بهر گاه ۞ دندانه شده دهانهٔ چاه ۞ میم است بشکل سین نوشته
یا منشاری است حلقه گشته ۞ یا ری دوای حیات عالم ۞ با دلو کشان چاه زمزم
گرد لو همی دریده گردد ۞ یا گز رسنش بربین گردد ۞ دلو فلک آوری بچاهش
سازی رسن از نطاق ماهش ۞ والحق خوب گفته و در معانی را نیکو سفته است و از انجا
بمنزل آمدم عمه زینت الدوله بدیدن آمده بود و شمع ایران خانم صبیه مرحوم شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا از شیراز [illegible] آمده بود حساب کردیم ده نفر از اولاد خاقان مغفور در
قافلهٔ حاج بودند خداوند برکتی در نسل خاقان مغفور داده که بر و بحر را گرفته اند عصری بمبارکباد
شریف عبد الله که خلعت پوشیده بود رفتم خانهٔ خوب ساخته و پلههای بسیار کوتاه قرار
داده بجهة اینکه مفلوج است بتوانند او را حرکت بدهند در خانه بروی صندلی نشسته حرکت
میدهند و در سواری بدرشکه سوار میکنند و ایستادن راحت تر است و نشستن خیلی
عجز دارد بلکه نمیتواند باید دراز بکشد خیلی مرد مبادی آداب است و خیلی صحبتهای
لطیف گذشت در خصوص نسب او خواندم که خانوادهٔ شرافت است ۞ لسبٌ تواراث

کابراً عن کابرٍ * کالرمح انبوباً علی انبوب * گفت این شعر را هیچ نشنیده ام
قلمدان از جیب در آورده نوشت که این شعر یادگار سرکار است و از آنجا بباز دید شریف
عون و از آنجا بباز دید شریف عبد الکریم اخوان شریف رفتم در خصوص اختلاف هلال صحبت خوبی
شریف عون داشت که در هفتاد سال ده مرتبه جمعه با عرفه مطابق میشود و بمیل قاضی در سی سال
من ده مرتبه دیده ام که جمعه بعرفه افتاده است و از محاسن شریف آنست که سابقاً در روز عاشورا
اهل مکهٔ معظمه عیش و عشرت کرده و نباید برای پسر فاطمه که امروز شهید شده است محزون و
ملول شد آن یکی کار غیر معلوم است از کجا کشتی نوح محققاً در روز عاشورا بجودی قرار
گرفته است و این یکی کار محقق است که سبط رسول الله در این روز شهید شده و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله ملالت دارد بر ما چه افتاده که متابعت پیغمبر خود را گذاشته متابعت حضرت
نوح را بکنیم و این رسم قدیم موقوف کرده است که در ایام امارت معزی الیه دیگر در مکه در روز
عاشورا این عمل شنیع را مرتکب نمیشوند و شب چهارشنبه هفتم ذی الحجة الحرام بحرم مبارک
رفته و یکبار طواف کرده نماز عشا را با امام حنفی خواندم و قدری قرآن خوانده بمنزل
مراجعت کردم

بنای خانهٔ کعبه ۱۸۹۰ سال قبل از ولادت حضرت عیسی شده است ماه آم دسمبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی مطابق
غرهٔ ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری

۳۷۶۵ سال شمسی است که بنای کعبه شده است

تفاوت سال شمسی و قمری تقریباً یکصد و بیست و دو سال است تا حساب تحقیقی نشود پس
۳۸۸۷ سال قمری است که بنای کعبه شده است

قربانی حضرت اسمعیل ۱۸۷۱ سال قبل از ولادت حضرت عیسی در سن ۱۹ سالگی

مقام ابراهیم در برابر خانهٔ خدا واقع شده که برکن عراقی نزدیکتر است در مابین شمال و مشرق
کوه ابوقبیس در مشرق مایل بجنوب بیت الله است

بئر زمزم خانهٔ خدا که در طرف حجر الاسود است عمق چاه از قرقره که آب می کشند تا روی آب
چهارده ذرع که سه ذرع از قرقره تا کف زمین میشود قطر چاه تقریباً دو ذرع و نیم
حجر الاسود در رکن شرقی جنوبی شکسته اند هفده قطعه است که حالا چسپانیده نقره گرفته اند

رکن یمانی در غربی جنوبی

رکن عراقی مابین شرق و شمال

رکن شامی در مقابل حجر الاسود در غربی شمال

باب بیت مابین رکن حجر الاسود و رکن عراقی که بحجر الاسود نزدیکتر است

میزاب رحمت که مردم ناودان طلا میگویند مابین رکن عراقی و شامی است و در زیر او در پردهٔ سیاه
که جامهٔ کعبه است اسم سلاطین را با مفتول و زری زر نقش می کنند

حجر اسمعیل در زیر میزاب رحمت که آب ناودان بحجر اسمعیل می ریزد

مستجار مابین رکن یمانی و شامی است که مقابل در خانهٔ خداست که برکن یمانی متصل است

کوه صفا در شرقی خانهٔ خدا و در دامنهٔ کوه ابوقبیس است

و مروه فیمابین شمال و مشرق خانهٔ خداست

و فاصله میان کوه صفا و کوه مروه سیصد و چهارده ذرع است

روز چهارشنبه هشتم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ که بحساب سالنامهٔ اسلامبول روز هشتم میشود ترویه
حساب کردند سعید پاشای امیر حاج عثمانی کرده اول محمل مصری بمنی و عرفات رفت و بعد از ساعت
محمل شریف را حرکت دادند اوضاع و اسباب خود محمل مصری بنظر بهتر از محمل شریف شامی میآمد
و عمارت شریف در کنار کوچهٔ عام واقع است و از آن کوچه بعرفات میروند و من با آنها مخالفت
کرده نرفتم اهل شیعه از هر ولایت و عجم ها که تقریباً پنجهزار می شدند از من استعلام کرده گفتم من
امروز نخواهم رفت و اهل عجم هم ماذون نیستند بروند همگی متابعت مرا کرده کسی از شهر
مکهٔ معظمه حرکت نکرد و قبل از ظهر بحرم مبارک رفته طواف کردم و در تحت میزاب رحمت دعا کردم

و برای کبوترهای حرم دانه گرفته پاشیدم و بمنزل برگشتم تقی الدین پاشا والی حجاز در حرکت و
سکون پیغام داده بود گفتم من فردا خواهم رفت لهذا محمد آقای ملازم را با عسکر معین کرده
که همراه باشند و بقول عربها و عجمها این امر نادری بود که اتفاق افتاد که سمشا آن شب در
وادی فاطمه از اردوی پاشا باقتراول اطراف اردو بیرون آمدید و امشب حضرات بمنی رفته
و شما در مکه معظمه ماندید و عصری باز بحرم محترم مشرف شده چون اغلب مردم بمنی و خیف رفته بودند
و حرم مبارک خلوت بود طواف کردم و نماز در مقام ابراهیم خواندم و ثواب اینطواف را
مخصوصا بروح مرحوم ولیعهد و مرحوم محمد شاه و والده مرحومه نیاز کردم که خداوند آنها را
بیامرزد و در صحن حرم نشسته یکحزب قرآن خواندم و بمنزل مراجعت کردم و شب پنجشنبه هشتم
ساعت چهار بزیارت رفتم و طواف کردم چون خلوت بود در هر شوط استلام حجر و تقبیل ممکن
شد نماز را در حجر اسمعیل خواندم و بمنزل آمدم و ثواب این طواف را بروح خاقان مغفور و
شاه شهید آقا محمد خان و حسینقلی خان پدر بزرگوار خاقان خلد مکان و والده شاه نیاز کردم

روز پنجشنبه هشتم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ که روز ترویه است سعید پاشا بغدادی دلیل وزعم
کرده بود صبحی میرزا عباسقلی آمد و بعد بحرم مبارک مشرف شده طواف بجا آوردم و در هر شوط
ملتثم حجر شد و نماز را در حجر اسمعیل تحت میزاب رحمت خواندم ثواب او را بروح پرفتوح سبط رسول
حضرت امام حسن علیه السلام نیاز کردم که دستگیری فرموده پای مرا شفا دادند بعد گفتم روز
ترویه است که حضرت سید الشهداء در این روز بکوفه رفتند یکطواف دیگر کرده ثواب آنرا بحضرت
سید الشهداء ارواح من سواه فداه پیشکش کردم از بنده همان خوشتر است که بهر حالت باشد مولای
خود را یاد کند و الا متاع و مافیها در نظر مبارک ایشان با خاک یکسانست نمله که پای جراد بجهت
حضرت سلیمان بزعم خود هدیه آورده بود که حضرت سلیمان هرگز چنین چیزی ندیده است و حضرت در حق او
بخشود و عنایت فرمود باری یکحزب قرآن هم در حجر اسمعیل خواندم بمنزل برگشتم و بعد از ظهر بحرم

مبارک رفته در چاه زمزم غسل کرده احرام حج تمتع بستم و خواجها احمد آقا و عبد الرحمن آقا و حمزه آقا
الحق چنان چاه زمزم را قرق کردند که احدی بجز آب کش و آدمهای خودم نبود و نیت احرام
چنین است که احرام می بندم یعنی خود را وا میدارم بر ترک محرمات احرام در حج تمتع بجهة اطاعت
فرمان خداوند عالمیان واجب قربة الی الله و تسبیح اربعه نیز واجب است که بعد از احرام گفته شود
و بعد از احرام طوافی در خانه خدا کرده ثواب او را با امام عصر عجل الله فرجه پیشکش کردم در مقام
ابراهیم نماز طواف میخواندم ملا باشی آمد شبهه کرد که طواف بعد از احرام صحیح نیست باید تجدید
احرام بکنید یکنفر از ملاهای مازندرانی آنجا بود گفت عیب ندارد آخر گفتم تجدید احرام ضرر ندارد
ثانیا احرام بسته سه ساعت بغروب مانده بود با سواره و پیاده عسکر بطرف منی و خیف حرکت
کردیم یکساعت و نیم بغروب مانده بود وارد منی شدیم و از مکه معظمه که بیرون می آئی هنوز
بیوتات مکه تمام نشده در طرف چپ مقبره حجون بتقدیم الحاء علی الجیم است که در آنجا قبر حضرت
خدیجه سلام الله علیها و سایر اجداد رسول صلی الله علیه و آله است و منی در میان دو کوه واقع
شده و مسجد خیف وقت رفتن بعرفات در طرف راست است که در دامنه کوه است و منی در
طرف مشرق و مایل بجنوب مکه معظمه است و مسجد خیف را اول ملک الاشرف خادم الحرمین
قایتبای ساخته است که اسم او در بالای محراب است و بالای درکه داخل میشوند نیز
نوشته اند که بتاریخ هشتصد و نود و چهار ۸۹۴ ساخته شده است و بعد سلطان احمد خان بن السلطان
محمد خان ثالث در سنه هزار و بیست و پنج ۱۰۲۵ تعمیر کرده است که بهمین عبارت مرقوم است امر بتعمیر مسجد
الخیف و موضع فسطاط النبی صلی الله علیه و آله السلطان البرین و البحرین خادم الحرمین الشریفین
السلطان احمد خان بن السلطان محمد خان الی آخر الزمان بتاریخ سنه خمس و عشرین و الف
و در میان صحن گنبدی است که اطراف او باز است و محراب هم دارد و از این عبارت
چنان معلوم میشود که جای حضرت رسالت آنجا بوده است و مسجد آنست که قایتبای ساخته است
و عرض مسجد چهار ستون است و طول مسجد بیست و یک ستون است و طول صحن مسجد یکصد

هشت ذرع و عرض صحن مسجد نود و یک ذرع است و کپیتان سلطان احمد خان مرد ما منصفی بود

که آنجا را تعمیر کرده اند و اسم قایتبای را نکرده اند القصه شب عرفه را حجاج عجم در منی کنار خیف

منزل کرده و بعبادت مشغول شدند و از عرفات اعراب آمده بودند نقل کردند که امروز خطیب خطبه

عرفه را نخواند و قاضی مکه تصدیق قول سعید پاشا و شهادت چهار نفر حق را نکرد و این خبر

باعث سرور خاطر همه شد و عسکر نیز مسرور شدند که حج ما بجهة متابعت و خدمت شاهزاده ضایع

نگردید

روز جمعه نهم که روز عرفه است بعد از طلوع آفتاب از منی حرکت کرده از وادی محسر گذشتیم حد منی

از عقبهٔ اولی است که طرف مکه است تا وادی محسر و از منی تا مشعر الحرام یکساعت راه است و از

دو سه ساعت چهار و نیم گذشته بود وارد عرفات شدیم و از علمین که برای حدود عرفات معین

کرده اند داخل که بشوی اول عرفات است چادر ما را در طرف ایسر وادی نزدیک کوه عرفات

قریب به برکه که از آب زبیده پر میکنند زده بودند و بتحقیق پیوست که روز قبل ثابت نشد قاضی

شهود اعتنا نکرده روز جمعه را عرفه کرده اند و سعید پاشا با آن اصراری که داشت دمق شده

و بعد از ظهر وقوف عرفات که از ارکان است بعمل آورده عصری بالای تپهٔ عرفات رفتیم و در طرف

غربی خطیب بالای شتر خطبه میخواند و مرد و محمل را پهلوی هم آورده در پای تپه نگاه داشته بودند

یعنی محمل شام و محمل مصری و از دحام مردم بطوری بود که با چند نفر عسکر که از پس و پیش مرا حفظ

کردند باز صدمه خوردم مجال حرکت نبود بنظر من از همه گروه و اعراب و اهل مکه جمعیت اعراب

مائة الف او یزیدون آمد و از جن شریف عون میگفت امسال قریب سی و دو هزار نفر از کشتی

در آمده اند و بیشتر اهل هند و جاوه بودند القصه از آنجا بمنزل آمدیم بعد از غروب آفتاب و از اول

حمرهٔ مشرقی از عرفات حرکت شد دو ساعت از شب گذشته بود که وارد مشعر الحرام شدیم

که او را مزدلفه میخوانند و جمع بدون الف و لام نیز میگویند و شب در مشعر الحرام سنگ جمره جمع کردیم

و بین الطلوعین را که وقوف مشعر از ارکان حج تمتعست بعمل آورده و بعد از طلوع آفتاب حرکت

کردیم و آب عرفات را زبیده زن هرون الرشید از طایف آورده است یعنی قنات کنده است

و الحق خیرات عظیمی است که از کوهستان طایف تا آنجا آب را آورده است و اکنون آب مکه

معظمه همان آب است که بفاصلهٔ دو ذرع و سه ذرع در زیر زمین جاری است و معروف است

که زبیده شبی در خواب دید که لخت و عریان مکشوف العوره خوابیده است و هر که عبور میکند با او

مقاربت کرده میگذرد و از خواب بوحشت تمام برخاست و چند روزی خواب را پنهان کرد

و از خجالت بکسی نتوانست گفت تا آخر اندیشید کسی که تعبیر این خواب بوجه صواب داند موسی بن

جعفر است که علم انبیا را بوراثت دارد کنیزکی از کنیزان خود تعلیم کرد که بزندان رفته از حضرت

موسی بن جعفر علیه السلام تعبیر اینخواب را بپرسد و بگوید که من خود چنین خواب دیده ام آن کنیزک بزندان

نزد حضرت رفت و خواب خود را بیان کرد حضرت تبسم فرمود بیان کرد ند که قوه تو نیست چنین

خوابی ببینی ببینی خواب بیننده تو است باو سلام برسان و بگو که از او آثار خیری باقی خواهد ماند که عابرین

سبیل براو رحمت بفرستند پس از آنکه کنیزک این فرمایش حضرت را بزبیده بیان کرد خوشحال

شد گفت انت حرة لوجه الله و در باب خیرات جاریه با کسان خود مشورت کرد هر کس سخنی بعرض

رسانید و او عرفات را انتخاب کرده که آنجا آب روان باشد که بحجاج بیت الله الحرام خوش بگذرد

مقنیان و معماران فرستاده و تا این کار را بانجام رسانیده بعرض او رسانیدند که مخارج زیادی

دارد قسم خورد بزدن هر کلنگی اگر یکدینار خرج شود خواهم داد و آخر توفیق یافت و اسم او تا این زمان

بلکه تا آخر زمان باقیست و فی الحقیقه قبل از احداث قنات حیرت دارم که مردم در عرفات با آن

جمعیت برای آب چه میکردند و چقدر مشک و قربه میتوانند که در آن حرارت آفتاب کفایت کند و در عرفات

مسجدی بود که مسجد ابراهیم است از ازدحام و جمعیت فرصت نشد که آنجا رفته نمازی بکنم و از سمت

حجاج عجم نیز دور بود و وقت و رود عرفات آن مسجد در طرف ایمن واقع شده است

روز شنبه دهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ که عید اضحی است قبل از حرکت حاج بمسجد مشعر الحرام رفته آنجا دو رکعت

نماز کردم و در مراجعت قاضی مکه معظمه محمد نوری افندی را دیدم خیلی اظهار امتنان کردم که نگذاشتید
حج اکبر معیوب شود و تفصیل شب چهارشنبه عرض راه را گفتم که چگونه میشود ده هزار نفر کور باشند
و چهار نفر اهل جده که بضعف بصر معروفند ماه را دیده باشند تصدیق کرد که فرمایش شما صحیحست
و هرچه خواستند بمن شبهه بکنند راضی نشدم و روز اول جناب شریف همین تفصیل را با گفتگوی شهزاده
افندی برا بمن گفته بودند و کوه ثبیر که مزدلفه پست از هست که جویا شدم ندانست تا آخر شریف
عون گفت آن کوه بزرگ مابین شمال و مغربست وقتیکه از مشعر الحرام بمکه می آئی طرف راستست
ولی کوه قزح که قاموس میگوید قزح کوه جبل مزدلفه و جبل الرحمه را هم خاقانی میگوید با درست معلوم
نشد پس بر سر کوه رحمت آئی ❁ آن قبه عهد آشنائی ❁ آدم بسرش فراز رفته ❁ طاق آمده
جفت باز رفته ❁ ولی بقرینه چنان دانستم که جبل قزح آن کوه مابین مشرق و جنوب مشعر الحرام است
که بشکل مخروط واقع است و در وقت آمدن از مشعر الحرام بمکه معظمه در طرف چپ واقع است و جبل الرحمه
همان جبل عرفات است که حضرت آدم حوا را آنجا شناخت بعد از ورود بمنی بواجبات ثلثه پرداخته
اول بعقبه اولی و جمره اولی که طرف مکه است رفتم چون نعلین اذیت میکرد تهی پای رفتن به از کفش
تنگ نعلین را در آوردم و از کنار مسجد خیف تا عقبه اولی هزار ذرع زیادتر است و پس از رمی
جمره منزل آمده واجب ثانی که ذبح هدی است بعمل آورده و برای احیاء و اموات نیز قربانی
کردم و ثالث تقصیر نموده ناخن گرفتم و بعد از تقصیر جمیع آنچیزی که از احرام حرام بود بحکم
خداوند ذو الجلال حلال شد مگر مواقعه و صید و بوی خوش که او در انسان مهیج شهوت انسانی
در زن دانسته اند و بعد از ظهر بتعجیل سوار شده بمکه معظمه آمدم طواف واجب کردم و حج تمتع را بعمل
آوردم نماز را در مقام ابراهیم خواندم که پس از آن طواف و نماز بوی خوش نیز حلال میشود
از باب الصفا بیرون رفته بسعی مابین صفا و مروه مشغول شده چون پا برهنه بودم و هوا
گرم بود در سعی ششم و هفتم از حالت افتاده که مصطفی غواص و عسکر زیر بغل مرا گرفته میبردند و می
آوردند و پس از اتمام عمل ثانیاً بحرم مشرف شده طواف نساء که در مذهب جعفری اثناعشری

واجب است بعمل آورده که پس ازین طواف و نماز زن و صید نیز حلال میشود وقتی که طواف نساء
بانجام رسید در مقام حنبلی که خواجه منزل دارند بی اختیار افتادم فی الحقیقه زحمت اعمال
حج روز عید ضحی است که باید در منی واجبات را بعمل آورد و بمکه معظمه برای طواف و سعی آمد و برگشت
اگرچه روز یازدهم هم بمکه آمدن و این اعمال را بجای آوردن جایز است ولی عید ضحی شرافت
دیگر داشت نخواستم که اعمال روز ترویه و عرفه و اضحی از یکدیگر بریده و منقطع شود و برای بیتوته
ایام تشریق بمنی برگشته وقت مغرب بمنی رسیدم کسل و قتل که حالت دعا و انابت نبود انشاء الله
عطایای آلهی پرده پوش خطایاست و حب ائمه اطهار شفیع هر گناه کار و شب یازدهم مرتکب عمل دنیوی
شدم مشعل چی قادر آقای فرد که گویا خواهرزاده او بود یا سمت قرابت داشت برای چهار شب توقف
در منی و مشعر و برگشتن بمنی چهار امپریال گرفت که دو مشعل من الغسق الی الفلق دم چادر و میان
عسکر و قراول روشن کند شب اول و دویم طوری روشن کرد که مایه رسوائی بود هر قدر میرزا
اسمعیل نصیحت کرد و فضیحت نمود چون محرم بودم سکوت کردم شب یازدهم با آن حالت کسالت در چادر
دراز کشیده بودم شنیدم که محمد آقای ملازم با مشعل چی میگوید ضوء قمر کافی است از چادر در آمده
فرستادم هاشم داماد قادر آقا و مشعل چی را آوردند بهاشم گفتم چون بسرقت اسباب طلا و نقره
و نخدان من هستی اگر حالا تراتنبیه بکنیم حمل بغرض میشود ولی مشعل چی را عاقل میکنم مگر من نمیدانستم
که شب یازدهم و شب دوازدهم مهتاب است که او یادمید هد میگوید ضوء القمر یکفی در اخذ امپیریال
مهتاب نیست در سوزاندن مشعل مهتاب است گفتم عسکرها او را بخوابانید و او را خوابانیدن فراشها
کاو سر زدند که قادر آقا حیرت کرد که در منی هم عجم کتک میزند بعد از کتک هر دو مشعل تا صبح سوخت که
روشنی قافله حاج عجم شد محمد آقای ملازم میگفت که تا صبح با روغن زیتون سوزاندند قاعده شماها
خوب است اگر کتک نمیخورد مثل آنکه شب قبل میکرد اگر بقاعده ما بود باید در مجلس تحقیق شود و هرگز
مشعل روشن نمیشد فردا شب این صره شنیده بود بیست عدد لنتر فرستاده بود که دور چادر
ما را آن شب چراغان کردند

روز یکشنبه یازدهم ذی الحجة الحرام ۱۲۹۲ صبحی برمی جمرات ثلث مشغول شده خاقانی خوب گفته

مردم همه سنگبار رمنی ❁ دیوان همه سنگسار رمنی ❁ با حالت خستگی و تعب روز گذشته

سواره رفتیم و در عقبه که جمره اولی است و امروز بواسطهٔ ترتیب که ابتدا از طرف منی شده آخری شده است

پیاده شدم و با خود گفتم شیطان بالای کوه منی تماشا میکند که امروز چه کاری میخواهید بکنید پس از

چندی که با وطان خود مراجعت میکنید اگر معصیت نکنید دروغ نگوئید شهادت ناحق ندهید و معاصی

دیگر مشغول نشوید هنر کرده اید اگر شما مرا بحصیات صغار سنگسار می کنید من شما را بخطیات کبار

گرفتار کنم چنانچه در همان عقبه کیسه ها از چندین همیان و جیب بریده بردند و از آنجا بمنزل برگشتم جناب

تقی الدین پاشا والی حجاز بعد از نماز ظهر با لباس رسمی و نشانهای متعدد دیدن کرد خیلی مرد با کمال

و با سوادی است سلسله او ملا بوده اند من از جهت تنگی منزل عذر خواستم این شعر را خواند ❁

رحب الفناء مع الاعداء ضيقة ❁ ضيق الفضاء مع الاحباب ميدان

و من گفتم باین معنی مولوی معنوی بسته هر کجا باشد شه ما را بساط ❁ هست صحرا گر بود سم الخیاط

و در اثناء صحبت از ایشان جویا شدم که شنیدم روز عرفات دو نفر از اهل خارج اسلام بوده اند

گرفتار شده اند از کدام ولایت است گفت اصلشان بر من معلوم نشد ولی یکی از ایشان مختون نیست

و یکی مختون نیست که میگوید تازه مسلمان شده ام و حالا حبس هستند تا در مکه معلوم شود اگر اقرار

باسلام کرد او را بجنت خانه میفرستم که او را ختنه بکنند گفتم البته حالا از خوف جان بختنه راضی میشود و بعد

مردم گفتند که یکی از آنها از اهل هلند است و در خصوص عزه صحبت شد گفت از باطن شما بود که

از این سعادت محروم نشدیم چنانچه عیسی افندی قاضی مدینه هم این تشکر را داشت که در این ثواب شما

و من شریک هستیم و بعد از ساعتی تشریف بردند و یک دسته موزیکانچی فرستاده اند که دم چادر

ما بزنند که هر یک عید بعمل بیاید و خوب میزدند و صاحب منصبهای نظامی و قائم مقام جن کلا با لباس

رسمی دیدن کردند و شب دوازدهم در منی مصری و شامی آتش بازی کردند و در این دو سه روز توپ فراوان

انداختند و عسکر مکه هم شلیک کردند و شلیک عسکر که تفنگ می انداختند بهتر از آتش بازی بود ...

۳۲
بجا بیاورد ... و آل
پنجم آنکه صلوات بر محمد و آل
محمد بفرستد ششم آنکه قدری
پیش رود و دعا کند و بگوید اللهم
تقبل منی هفتم آنکه اندکی پیش تر
رود و بگوید اللهم هذه حصیاتی
فاحصهن لی وارفعهن فی عملی
و هر سنگی که بیندازد این
دعا بخواند الله اکبر اللهم
ادحر عنی الشیطان تا آخر دعا
که سابق مرقوم شده و لکن در
رمی جمرهٔ عقبه پشت بقبله
کردن سنت است و تکبیر در
منی بر مذهب مشهور علما
سنت است و بعضی واجب
دانسته اند و کیفیت تکبیر
اینست الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر و لله الحمد
علی ما هدانا و له الحمد علی
ما اولانا و رزقنا من بهیمة
الانعام و در بعضی اخبار
بعد از تکبیر سیم و لله الحمد
والله اکبر علی ما هدانا الله
اکبر علی ما رزقنا من بهیمة
الانعام و در بعضی از روایات
زیاد نیز الحمد لله علی ما
ابلانا هشتم دفن کردن
بلیت ...
۳۴

بیکدست و یک حرکت می انداختند و ساعت هشت و نیم از شب رفته دیدم در پشت چادر قال و قیل است

از چادر بیرون آمده سرداری را پوشیدم بیرون رفته دیدم قراولها یکنفر را گرفته اند و مثل سگ

حرکت میکرد و چنان پنداشته اند که سگست و در چادر چراغ میسوخت زیر شقدوف پنهان شده که

اسباب چادر را ببرد قراول که بروی او افتاده و حرکت کرد طناب شقدوف بگردن او افتاد

گرفتار کردید چهار پنج نفر عسکر از عهده او برنمی آمدند که دست او را ببندند تا آخر چسبیدند و بستند

از او جویا شدم که اینجا کارت چیست جواب بامزه داد گفت ضلّ حماری یعنی خرم مفقود شده بود

پی او میگشتم گفتم و یک خر تو زیر شقدوف چه میکند صبح که شد او را نزد جناب شریف بردند معلوم

شد از اهل فتنه و از اعراب بدوی است که در نزدیکی طایف هستند جناب شریف بحبس او حکم کرده

بمکه معظمه فرستاد

روز دوشنبه دوازدهم ذی الحجة الحرام ۱۲۹۲ صبحی عون پاشا برادر شریف بزرگ با لباس رسمی

بدیدن عید آمد که دیروز گرفتاری کار اعراب داشتم و میدانید که شریف از راه رفتن و پله بالا

آمدن عاجز است خاصه پلهای خانه ما که بعادت قدیم بلند ساخته شده من بخدمت رسیدم

مشار الیه مرد با سواد و با کمالیست و از نشان مرحمتی اعلیحضرت تشکر داشت و آویخته بود و گفت فرمان آن

بمن نرسیده است خواهش دارم که فرمان او را از طهران بفرستید عرض کردم انشاء الله تعالی

اهتمام کامل خواهم کرد و بخاکپای مبارک شاه از حسن مراقبت شما و شریف در کار عجم شرح وافی

عرض خواهم کرد بعد از رفتن ایشان باز برمی جمرات ثلث پرداخته بمنزل آمدم نماز ظهر را در مسجد

خیف خواندن روانه مکه معظمه شدیم و معنی فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تاخر

فلا اثم علیه معلوم شد که مردم در آمدن تعجیل داشتند و از ازدحام و جمعیت چنان بود که از

منی تا شهر مکه معظمه متصل راجل و راکب و شقدوف و بار بود که در کوچهای تنگ بیکدیگر میخورد

می افتاد شقدوف از پشت شتر بی تنگ و کفه می غلطید که تفصیل آن دیدنی است و تحریر را نشاید

و با وجود آنکه چهل نفر عسکر سواره و پیاده همراه ما بود بزحمت تمام راه را طی کردیم و در نزدیکی

۳۴
سنگریزها است
که همراه داشت در منی اگر رد
دوازدهم هم کوچ کرد از منی و اینجا
دوازده بن نمازهای واجب
بجا آوردن در مسجد خیف
سنت است در مسجد خیف ... از
صد رکعت نماز بکند و پیش از
آنکه از آنجا بیرون رود ثواب
آن برابر است با عبادت هفتاد
سال و هر که صد مرتبه تسبیح
الله بگوید نوشته شود برای او
ثواب بنده آزاد کردن و هر که
صد مرتبه لا اله الا الله بگوید
برابر است با ثواب زنده کردن ...
هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید
برابر است با اخراج عراقین که در
راه خداوند عالم تصدق کند
خاتمه در طواف وداع و سایر
مستحبات است تا زمان خروج
از مکه معظمه بدانکه مستحب
است بعد از مراجعت از منی بمکه
طواف وداع هر که طواف وداع
و سعی و طواف نساء را بیشتر کرده
باشد و مستحب است پیش از
کوچ شش رکعت نماز در مسجد
خیف بکند و چون در مکه
رود سنت است که داخل خانه
کعبه شود خصوصا کسیکه
تازه حج کرده باشد در حدیث
است که داخل شدن ...
۳۵

چون بزیارت قبر حضرت خدیجه کبری علیها السلام رفتیم در این چند روز فرصت نشده بود و حضرت
ابوطالب بقعه علیحده دارد و حضرت عبد المطلب و عبد مناف در یک بقعه هستند که بمحوطه این سه بزرگوار
از یک در داخل میشوند و هاشم پدر عبد المطلب در غزه شام مدفون است که بندری است در میان شام
و مصر واقعست و حضرت آمنه ام رسول الله صلی الله علیه و آله بقعه دیگر دارد ولی بموافق اخبار صحیحه حضرت آمنه
در ابواء که منزلی [از] مدینه وفات یافته و قبرشان آنجاست و حضرت خدیجه کبری بقعه دیگر دارد الحق زنی است
که مردان عالم باید خاکپای او را توتیای چشم بکنند * زیر مقنعه وی بسی کله داریست * و بعد از زیارات
آن بزرگواران برحمت تمام منزل آمدم وقت غروب آفتاب بحمام رفتم و از حمام درآمده بحرم مبارک
مشرف شده طوافی مخصوص برای والده خود کرده که بجز من کسی را ندارد * نسطوری و موبدی نژادش
اسلامی و ایزدی نهادش * بگریخته از عتاب نسطور * آویخته در کتاب مسطور * و در حجر
اسمعیل نماز خوانده بمنزل مراجعت کردم و دیروز و امروز باران خوب آمد که مدتی بود در مکه معظمه باران
نیامده بود و الحمد لله تعالی امسال در این ازدحام در عرفات و منی فوت و موت عام اتفاق نیفتاد و هوا
خوش گذشت و عرفات در طرف مشرق مایل بجنوب مکه معظمه اتفاق افتاده است *

روز سه شنبه سیزدهم ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی بعد از نماز از قران مجید تفأل کردم که اذن دخول بیت
دارم که با این پای کثیف که بخلاف شرع طریقها طی کرده و خواهد کرد بآن مقام مقدس بروم یا نه این
آیه شریفه آمد که در اول سوره لقمان است الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ
هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولٰئِكَ عَلٰى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الحمد لله که از رب العزة
اجازه شد از خانه که درآمدم اول بزیارت مولودخانه حضرت رسالت رفتم که در شعب ابی طالب است دو
پله میخورد تا پایین میرسد حجر مدوری است در میان بقعه و در میان او حجر مدور دیگر است که در میان او سنگ
سیاه مدوریست چنین میگویند که حضرت بالای آن سنگ زیب بخش عالم امکان شده اند جای
جای باروح و فرح است از آنجا بحرم مبارک رفته یکطواف برای مرحوم ولیعهد کردم و از آنجا باز دیدن

٣٥ دخول در کعبه داخل شدن است در رحمت خداوند و بیرون رفتن است از گناهان و در بقیه عمر میدارد از گناهان ... است که بجهت او را و سنت است که غسل کند و پای برهنه داخل شود و از دخول خانه غسل کند و در وقت دخول حرم حلقه در را بگیرد و بگوید اللهم ان البیت بیتک والعبد عبدک وقد قلت ومن دخله کان امنا فامنی من عذابک واجرنی من سخطک پس داخل شود و بگوید اللهم انک قلت ومن دخله کان امنا اللهم فامنی من عذاب النار پس دو رکعت نماز کند ... بر ستونها ... و در سنگ سرخ سنه ۱۲۹۲ ... رکعت اولی بعد از حمد ... سجده بخواند و در دوم ... آیات حم سجده بعد از حمد بعد از قران بخواند و در ... سجده ... گوشهای کعبه نیز نماز کند و در انجا ... پس برکنی رود که حجر الاسود است و شکم خود را بر او بمالد پس ... ستون ... بگردد و شکم و پشت خود را بان ستون بمالد و چون خواهد بیرون اید ... ٣٦

جناب تقی الدین پاشا رفته تا دم پله استقبال کرد و مشایعت نمود و خیلی صحبت داشتم از احوال
آنشخص محبوس پرسیدم گفت ریش درازی دارد و خود مصر است که مرا ختنه بکنید و امروز ختنه
خواهند کرد و صحبت میداشت وقتیکه قاضی گفت او را بزور ختنه بکنند التماس میکرد که چقدر خواهند
برید من گفتم وحشت مکن یک اندازه معین دارد خواهند برید و در صحبت دلسوزی برای دولت اسلام میکرد و
افسوس کار بوشنه را داشت که طول کشیده است خیلی مرد فهمیده است و یکسال هم در بغداد
توابع حکومت داشته است و از آنجا ببازار برده فروشها بتماشا رفتم این بیچارگان از سفید و سیاه
جمع کرده میفروشند برخی را تدهین کرده اند و بعضی را تزیین تا که پسند افتد و چه در نظر آید و از آنجا
بمنزل آمدم و بعد از نماز ظهر و عصر بحرم مشرف شده طواف کرده ثواب او را بروح محمد شاه دادم
و در حجر اسمعیل نماز کرده کورها غالبا آنجا جمع میشوند سؤال میکنند یکی گفتم قران حفظ داری گفت
نعم گفتم قران بخوان حق خود بستان گفتم سوره الرحمن را بخوان بیک آهنگی خواند که انسان حیران
میماند گفتم ثواب او را بروح والدی عباس میرزا نیاز کن و یک کور دیگر که از قراء مصر است او
سوره واقعه خواند و بسیار خوب خواند جهوری الصوت بود گفتم ثواب او را بروح اخی محمد شاه نیاز کن
و یک سوره نبأ بخوان و بروح والده ام نیاز کن و بعد از نماز طواف بخانه زینت الدوله رفتم و از آنجا
باز بحرم برگشته طواف دیگر بنیابت حسام السلطنه کردم و ثواب او را بنواب حسام السلطنه
نیاز کردم در مقام ابراهیم نماز کرده بمنزل برگشتم

روز چهارشنبه چهاردهم ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی بحرم مشرف شده طواف کرده و در مقام
ابراهیم نماز گذارده بمنزل آمدم جناب شریف عون آمد مرد با کمالیست خیلی صحبت از تواریخ و
احادیث شد و بعد از رفتن مشار الیه از جانب حضرت شریف عبد الله مال سواری آورده
بجبل الثور رفتیم قراول و عسکر همراه بود و از مکه معظمه تا جبل الثور یکفرسخ و نیم و در جنوب واقعی مکه معظمه
واقع شده است و در طریق یمن است و تشریف بردن حضرت بآن مکان بحکمت بوده است که کسی
خیال تشریف فرمائی ایشان را بمدینه منوره نکند بقول شاعر * چپ آوازه افکند و از راست شد *

٣۴ بدست چپ کعبه دور بگیرد و نزدیک کعبه نماز کند و بدانکه مستحب است بسیار طواف کردن و آن در باره حجاج از نماز نافله افضل است بخلاف کسانیکه مقیم هستند در مکه که در حق ایشان نماز نافله افضل است از طواف مستحب و طواف بنیابت مؤمنین بسیار ثواب دارد و بنیابت حضرت پیغمبر و حضرت فاطمه و دوازده امام علیهم السلام ثواب عظیم دارد در خبر صحیح است که مستحب است که شخص در مکه سیصد و شصت طواف کند بعدد ایام سال و اگر نتواند سیصد و شصت شوط و آن پنجاه و یک طواف و سه شوط میشود و انرا بجهت اتمام عدد ایام سال تمام میکند بچهار شوط دیگر تا پنجاه و دو طواف شود و مستحب است ختم قران مجید را در مکه معظمه سنه ۱۲۹۲ که هر که ختم قران در انجا کند از دنیا نرود تا ببیند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را و ببیند منزل خود را در بهشت و مستحب است در مکه مشرف شدن بموضع تولد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زیارت در منزل خدیجه ٣٧

و مدینه منوره در شمالی مکه است القصه از پای کوه تا بالای کوه دو ساعت بزحمت تمام طی کردیم
و یکساعت آنجا بودم و دیگر یکساعت برگشتم و غار یک سنگ مجوفی است تقریبا پنج ذرع طول و دو ذرع
کمتر عرض دارد که بطول مشرق و مغرب واقع شده و در طرف غربی یکسوراخ تنگی است که می گویند از ان
سوراخ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله داخل شده است و طرف شرقی سوراخ گشادیست
که هر کس میتواند برود و من هرگز قبول نکردم که از آن سوراخ حضرت داخل شده باشد و آن سوراخ
چنانست که اگر یک سنگی آنجا بگذاری دخول و خروج آن ممتنع است و از آن سوراخ مشربی باید باشد
که عنکبوت تنیده و کبوتر بچه گذارده و در سقف غار حرف IN نوشته بودند ندانستم کدام فرنگی نوشته
یا از هندی ها کسی زبان انگلیس و فرانسه دانسته که حرف ان که نون است اول حرف اسم خودش باشد نوشته
باشد و نزدیک آن غار یک سنگ بزرگ عظیمی است بالای آن صخره رفتم تمام اطراف پیداست
از طرف غرب دریای جده آشکار است که تقریبا بخط مستقیم باید ده فرسخ باشد و از طرف مابین جنوب و مشرق
صحرای عرفات و کوه عرفات است و از طرف شرق مزدلفه نمایان است و از طرف شمال اغلب
خانهای مکه معظمه نمایان است و وادی فاطمه پیداست در بالای آن صخره نماز کردم پایین آمدم و
در اغلب ولایات ایران کوهستان سخت است و من اکثر را دیده ام چنین کوه سخت و راه سخت
ندیده ام بزحمت و مشقت تمام رفتیم یک کوه بزرگی را طی کردم وقتیکه بقله او رسیدم معلوم شد
که باید کوه بلندتر و سختتر دیگر که پشت اوست و راه او کلا پرتگاه است رفت و بی بلد و دلیل
هر که برود راه را گم میکند و حسن دلیل که شریف فرستاده بود باز بعضی جاها بخطا میرفت در قله آن
کوه اول خیال برگشتن داشتم از عسکرها خجالت کشیدم و حال آنکه اغلب عسکرها در پایین کوه
مانده بودند ولی بالای کوه و آن صخره عظیم جای با صفاست و ممکن است که راه او را تعمیر
کرده آنجا برکه ساخت که آب باران جمع شود و چنین اثر عظیم در انظار بیادگار بماند بعد از
دیدن آن غار و سنگلاخ در خصوص ابوکرز خزاعی شبهه کردم که گفت این اثر قدم ابن ابی قحافه
و این اثر قدم محمد بن عبد الله است در این سنگلاخ و کوه اثر قدمی باقی نمیماند مگر بپای کوه

۳۷
قبر ابی طالب و نزول
رفتن بغاری که در هوا حضرت در انجا
در اوایل بعثت عبادت کرده در انجا
و بغاری که در کوه ثور است که حضرت
در انجا مختفی شده از شر کفار مکه و
بدانکه مستحب است از برای کسیکه
در مکه میماند اتیان بعمرهٔ مفرده
و در اعتبار فاصله ان و عمره که از
بجا آورده اختلاف واقع است جمعی
کثیر از علماء بر انند که احتیاج
بفاصله ندارد و جمعی لازم دانسته اند
فاصله یکماه را و بعضی یکسال را و
بعضی کافی دانسته اند فاصله ده
روز را و این قول خالی از قوه نیست
اگرچه سند آن ضعیفست و احرام
عمرهٔ مفرده و تفصیل صورت عمره
مفرده در مسائل واجب شده
و مستحبات که چون خواهد از
مکه بیرون رود غسل کند و طواف
وداع بجا آورد و در هر شوطی
دست بالا بدن بحجر الاسود و رکن
یمانی برساند و چون بمستجار رسد
دعاهای سابق را بخواند پس نزد
حجر الاسود بیاید و شکم خود را
بخانه بچسباند و یکدست بر حجر
الاسود گذارد و دست دیگر
بجانب خانه بکشاید و حمد و ثنای
الهی بجا آورد و صلوات بر محمد
و آل محمد بفرستد و سنت است
که از باب حناطین
۳۸

آمده باشد که ریگ است و در آنجا این حدس را زده باشد و کفار قریش بکوه صعود کرده باشند
بعد از دیدن جبل الثور این خبر تاریخ را تتبع کردم و عجب است که این خبر در تاریخ کامل التاریخ ابن اثیر نیست که
در شب هجرت می گوید فَاسْتَأجَرا عَبْدَ الله بن اُرَيْقِط مِن بَني الدِّئل بن بَكر وَكانَ مُشرِكاً
يَدُلُّهُما عَلَى الطَّرِيق وَلَم يَعلَم بِخُرُوج رَسُول الله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
غَيرَ اَبي بَكرٍ وَعَليٍّ وَآل اَبي بَكرٍ فَاَتى عَلِيٌّ فَاَمَرَهُ رَسُولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ
اَن يَتَخَلَّفَ عَنهُ حَتّى يُؤَدِّيَ عَن رَسُول الله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
الوَدائِعَ الَّتي كانَت عِندَهُ ثُمَّ يَلحَقَهُ وَخَرَجا مِن خَوخَةٍ في بَيتِ اَبي بَكرٍ في
ظَهرِ بَيتِهِ ثُمَّ عَمَدا اِلى غارٍ بِثَورٍ فَدَخَلاهُ وَاَمَرَ اَبُو بَكرٍ ابنَهُ عَبدَ الله اَن يَستَمِعَ
لَهُما بِمَكَّةَ نَهارَهُ ثُمَّ يَأتِيَهُما لَيلاً وَاَمَرَ عامِرَ بنَ فُهَيرَةَ مَولاهُ اَن يَرعى غَنَمَهُ نَهارَهُ
ثُمَّ يَأتِيَهُما بِها لَيلاً وَكانَت اَسماءُ بِنتُ اَبي بَكرٍ تَأتيهِما بِطَعامِهِما مَساءً فَاَقاما
فِي الغارِ ثَلاثاً وَجَعَلَت قُرَيشٌ مِائَةَ ناقَةٍ لِمَن رَدَّهُ عَلَيهِم وَكانَ عَبدُ الله بنُ اَبي بَكرٍ
اِذا غَدا مِن عِندِهِما اَتبَعَ اَثَرَهُ بِالغَنَمِ حَتّى يُعفيَ اَثَرَهُ فَلَمّا مَضَتِ الثَّلاثُ وَسَكَنَ
النّاسُ اَتاهُما دَليلُهُما بِبَعيرَيهِما فَاَخَذَ رَسُولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
اَحَدَهُما بِالثَّمَنِ فَرَكِبَهُ وَاَتَتهُما اَسماءُ بِنتُ اَبي بَكرٍ بِسُفرَتِهِما وَنَسِيَت اَن
تَجعَلَ لَها عِصاماً فَحَلَّت نِطاقَها فَجَعَلَتهُ عِصاماً وَعَلَّقَتِ السُّفرَةَ بِهِ وَكانَ
يُقالُ لِاَسماءَ ذاتُ النِّطاقَينِ لِذلِكَ ثُمَّ رَكِبا وَسارا وَاَردَفَ اَبُو بَكرٍ مَولاهُ
عامِرَ بنَ فُهَيرَةَ يَخدِمُهُما فِي الطَّريقِ فَساروا لَيلَتَهُم الخ عجب تر آنکه ابن اثیر تنیدن عنکبوت را
دم غار و گذاشتن کبوتر تخم خود را در آنجا هیچ ذکر نکرده که از معجزات آنحضرت کاینات است و اسماء ذات
النطاقین نیز این کار را در مکه معظمه کرد که سفره نان بست و در آن سه شب در غار بجز عامر بن فهیره که شیر می آورد
کسی آمد و شد نمی کرد و این روایت ابن اثیر بر خلاف محدثین و مورخین است و در تفسیر مجمع البیان می گوید
كانَ رَجُلٌ مِن خُزاعَةَ فيهِم يُقالُ لَهُ اَبُو كُرزٍ فَما زالَ يَقفُو اَثَرَ رَسُولِ الله صَلَّى الله

۳۸
بیرون رود که
مقابل رکن شامیست باب العمره
و داخل مسجد است و باب الحناطین
بدین سبب میگفتند که حنطه
فروشها حنطه میفروختند در انجا و ان را باب
میفروختند که قبیله از قبایل
جمح هم میگفتند و بعضی ذکر کرده اند
قریش است و شخص پس از
که مستحب است که بیرون رود
اعمال از اسفل مکه بیرون رود چنانچه
که از ذی طوی باشد و وقت وارد
مستحب است که وقت وارد
شدن مکه از راه اعلای مکه
که راه عقبه باشد داخل میشود
و ذی طوی بفتح طاء مهمله
و بضم ان هم استعمال شده و
همین قسم اشتهار است اسم
موضعی است بمکه که داخل
حرم و جزو حرم است و دوری
ان از مکه تقریبا یک فرسخ میشود
و از ذی طوی خانهای مکه
نمایان است و نیز برای کسیکه
خارج میشود از مکه سنت است
از خداوند عالم طلب نماید
توفیق مراجعت و عزم هم بر ان
داشته باشد و سنت است
که وقت بیرون رفتن یکدرهم
خرما بگیرد و تصدق کند بجهت
احتمال آنکه مبادا اغفلة بعضی
از محرمات در حال احرام از او
صادر شده باشد
۳۹

روز پنجشنبه پانزدهم ذی الحجة الحرام ١٢٩٢ صبحی با تمامی اسباب سفر و رفتن پرداخته قایم مقام جده و علی صاحب بیک میرآلای و سایر مردم از ترک و عرب آمدند و بعد از ظهر بحرم محترم مشرف شده به نیابت والده مرحومه حاجیه طواف کردم و بخانه مراجعت کردم و امروز یک کبوتر دیدم که بالای حلقه در خانه نشسته چون ممکن نبود که هر دو پا را بر روی حلقه بگذارد یک پای خود بلند کرده و یک پای خود را که اشبه بود و بحالت خوشی نگاه میکرد و مدتی بهمین حالت بود و راست گفته اند ❁ توای کبوتر بام حرم چه میدانی ❁ طپیدن دل مرغان رشته در پا را ❁ و شب جمعه شانزدهم پنج ساعت از شب رفته بحرم مبارک رفتم و در چاه زمزم غسل کرده بخانه مبارک وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا داخل شدیم و نمازهای مستحبه وارده را در پهلوی ستون و در گوشهای خانه مبارکه خواندم از وحشت نتوانستم بالا نگاه کنم در پشت بام مبارک از میان بیت در طرف رکن عراقیست عجب از سلاطین است که هر که تعمیری کرده اسم خود را در سنگی نقش کرده اند و در میان خانه خدا در دیوارها نصب کرده اند و راضی نشده اند که در خارج بیت مبارک اسامی آنها ثبت و ضبط شود و حق آنست که مثل اصنام منصوبه آن احجار مکتوبه را باید از آنجا کند و در خارج نصب کرد و خانه مبارک را از آن آلایش پیراستن داد مثلا در طرف رکن یمانی ملک الاشرف خادم الحرمین برسبای است که در سنه هشتصد و بیست و شش ٨٢٦ تعمیر کرده و خادم الحرمین قایتبای است که در سنه هشتصد و هشتاد و چهار ٨٨٤ تعمیر کرده است و سلطان محمد خان عثمانیست و چند سنگ مقور دیگر است و از وحشت هیچ دعائی بخاطرم نرسید مگر آنکه گفتم خداوندا پائی که بخانه مبارک تو آمد حرامست که بآتش جهنم داخل بشود و از بیت مبارک در آمدم یکسوره را خواندم ساعت شش و نیم بود که بمنزل آمدم از بسکه ثواب دخول بیت مبارک را در حدیث دیدم ناچار نفس را برفتن بیت رضا دادم این جسارت را کردم و اگر بحکم استخاره نبود چنانچه گذشت هرگز جرأت نمیکردم که داخل خانه مبارکه بشوم و در میان خانه سه ستون است القصه برسبای از سلاطین چراکسه و از عتقای برقوق است که در سنه هشتصد و بیست و پنج ٨٢٥ جلوس کرده و در ذی الحجه هشتصد و چهل و یک ٨٤١ وفات کرده است

عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى وَقَفَ بِهِم عَلَى بَابِ الغَارِ فَقَالَ هٰذِهِ قَدَمُ مُحَمَّدٍ هِيَ وَاللّٰهِ اُختُ القَدَمِ فِي المَقَامِ وَقِيلَ قَالَ هٰذِهِ قَدَمُ اَبِي قُحَافَةَ اَوِ ابْنِهِ وَقَالَ مَا جَازُوا هٰذَا المَكَانَ اَمَّا اَن يَكُونَ قَد صَعِدُوا فِي السَّمَاءِ اَو دَخَلُوا فِي الاَرضِ انتهى کلامه و در تاریخ روضة الصفا نوشته جوانان قریش با شمشیر و چوب بطمع مال سر در کوه و بیابان نهادند و قایفی را با خود بردند که بابو کرز مشهور بود تا پی بیرون بردن ابو کرز پی را بدر غار ثور رسانید و گفت مطلوب شما از آن موضع تجاوز نکرده است ندانم باسمان رفته است یا بزمین فرو رفته و بقولی اینکه قایف گفت مطلوب شما از اینجا نگذشته و در این غار است و در حبیب السیر گفته اهل طغیان قایفی که موسوم بابو کرز بود گرفته رو بکوه و بیابان نهادند و بجد و جهد تمام نشان پی یافته نزدیک بغار ثور رسیدند و نشان را گفت مطلوب شما از آن غار نگذشته است و در تاریخ دیگر نوشته است لَمَّا دَنَوا مِنَ الغَارِ قَالَ القَائِلُ وَاللّٰهِ مَا جَازَ مَطلُوبُكُم مِن هٰذَا الغَارِ فَعِندَ ذٰلِكَ حَزِنَ اَبُو بَكرٍ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَحزَن اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا و هر که آن کوه و آن غار را دیده باشد بر حدس و فراست ابو کرز صد هزار تحسین خواهد کرد و الله تعالی و رسوله اعلم و در وقت برگشتن بحالت کسل و مغمی علیه در سایه سنگی دراز کشیده بودم یکنفر هندی هیزم جمع میکرد که سه سالست در مدینه ساکن است هندی که فارسی مغشوش را بزبان عربی بدل بکند معلوم است که چه خواهد شد برحمت تمام حالی کرد که من دو لنگ را خوب میدانم اگر بیستم آمد مشت مالی کرد که دلاکهای طهران باید از او یاد بگیرند خیلی افاقه شد و رفع خستگی نمود وقتی که پائین آمدم بهزار زحمت دراز کشیدم باز آن هندی که اسمش محمد است آمد از پا تا سر مشت و مالی کرد مایه آسایش و راحت شد از آنجا یکساعت از شب گذشته بمنزل آمدیم و حالت شرفیابی حرم محترم نبود چپل و فسل افتادم جناب شریف عون تشریف آوردند احوال پرسی از خستگی راه کردند و نشان مبارک دولت ایران را آوردند که فرمان ندارد و از من نوشته میخواست و برای تصدیق قول او و نشان مبارک شرحی نوشتم که انشاالله فرمان او از طهران صادر کرده فرستاده شود

روز جمعه شانزدهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی بحرم مبارک مشرف شده یکطواف کردم ثواب او را
بنواب اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله و حشمة الدوله نیاز کردم و از زقاق الحجر برگشتم در کوچه سنگ سیاه
مستطیل نصب کرده اند که آن سنگ بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلام داده است و این دو
شعر را بالای او نوشته اند * انا الحجر المسلم کل حین * علی خیر الوری
فلی البشارة * فتلک فضیلة من ذی المعالی * خصصت بها و ان من
الحجارة * بمنزل آمدم بعد از ظهر بکوه حری رفتیم که حالا الجبل النور معروف است که ما بین شمال و مشرق
واقعست و تا مکه معظمه تقریبا یکفرسخ است و از پائین کوه تا بالا بقدر یکساعت طول کشید که رفتیم اگرچه راه را
ساخته اند باز صعوبت دارد ولی میتوان چنان ساخت که سواره به آسانی تا قله کوه برود و بالای
کوه قبه ساخته اند که در میان قبه یک سنگ بزرگی است که بعرض موربا شکافته شده است و میگویند که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را آنجا شق صدر کرده اند و مردم را آنجا آورده میخوابانند که
سوره الم نشرح آنجا نازل شده و برحمت مردم آنجا میخوابند و بمیان آن سنگ مشقوق میروند
شیخ متولی اصرار کرد که بمیان سنگ بروید گفتم انشراح صدر حضرت رسول در طایفه بنی سعد شده
و سوره الم نشرح در مدینه نازل گشته دخلی باین کوه ندارد و انگهی انشراح صدر گفته اند نه انشقاق
کوه پرسیدم که غار حری کجاست گفت پائین کوه است چندین پله از کوه ساخته اند که پائین میایند
و در جنوب مغرب آن قبه غار حراست و نزدیک غار دو صخره عظیمی است که بیکدیگر الصاق دارد
و ما بین آنها بقدر نیم ذرع بل کمتر و ما بین آنها قدری گشاد است که باید از آنجا بزحمت تمام گذشت و بغار
رفت و غار حری غار کوچکی است دهن گشادی دارد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آن
مکان شریف قبل از نبوت بعبادت مشغول بوده اند و در آن کوه حضرت جبرئیل بنبوت نازل شد و سوره
علق نزول یافته و آن سوره اول سوره ایست که نازل شده است و بالای کوه خیلی با صفاست و در نزدیکی
قله در سر راه که بالا میروند برکه بزرگی ساخته اند که از آب باران پر میشود و اگر پر شود جمعی را کفایت میکند
و در عرض راه در وادی عشر که فرگه میان جبل النور و شهر مکه معظمه است سلطان سلیمان عثمانی

سنه ۱۲۹۲

اعمال حج واجب و مستحب
والله الهادی الی سواء السبیل
تمت

عظیم ساخته که آب سبیل را از مکه معظمه بر گردانیده است و طول او تقریبا پانصد و شش صد ذرع میشود
و یکساعت بغروب مانده مراجعت کردم و چون جناب شریف عبدالله کسالت داشت بعیادت ایشان
رفتم و خیلی صحبت شد خواهش کردم که شب گذشته از وحشت و دهشت نتوانستم خانه خدا را درست
ملاحظه بکنم خیال دارم روز وداع باز شرفیاب بیت مبارک شوم از آنجا مرخص شوم جناب شریف فرمودند
خبر میکنیم باز حاضر باشند که هر وقت تشریف ببرید در خانه مبارکه را باز کنند شب شنبه ساعت چهار
بحرم مشرف شده طوافی به نیابت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه کرده و در حجر اسمعیل نماز
کردم قاری کور را دیدم سوره ملک را برای ولیعهد مرحوم و سوره مزمل را برای شاه مرحوم
و سوره قیامت را برای والده مرحومه خواندم بمنزل مراجعت کردم

روز شنبه هفدهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ که اول بهمن ماه جلالیست صبحی شریف عون آمد و کره زرک
ارضی کار انگلیس داشت فرستاد آورد بعضی اشکالها داشت از این جهت جویا شد آنچه میدانستم
بیان کردم و خاطر نشان نمودم و بعد از رفتن مشار الیه بحرم محترم مشرف شده طواف کرده
نماز را در حجر اسمعیل خوانده دختر مرحوم فرمان فرما فریدون میرزا نذر کرده بود از او عیادت
نمودم و بمنزل برگشتم و یکساعت بغروب مانده بحرم مبارک مشرف شده طواف کردم و در
حجر اسمعیل نماز گذاردم و یکسوره یس برای خاقان مغفور و یکسوره دخان برای مرحوم ولیعهد دو نفر
قاری خواندند و انصافا قرآن را این کورها بخوانند که انسان لذت از قرائت و تلاوت آنها میبرد
و غروب آفتاب بمنزل آمدم و شب هجدهم بعد از شام بحرم مبارک مشرف شده طوافی بتحیه حضرت صدیقه
طاهره علیها السلام کرده در تحت میزاب رحمت در حجر اسمعیل نماز خوانده سوره یس را نیز یکی از
قاریها خوانده که ثواب آنرا نیز بارواح نسیه الحورا نیاز کردم و بعد یکی از بنی شیبه آمد گفت که در
مقام ابراهیم باز است بزیارت بیائید بزیارت مشرف شده و در دور ضریح گشتم و در میان
ضریح که روپوش کلابتون دارد و هر سال تجدید می‌کنند که جای پای حضرت ابراهیم است که
بالای او در بنای خانه کعبه ایستاده اند و آب زمزم آنجا ریخته برای استشفا

حی آشامند و بعد از زیارت مقام ابراهیم بکنار خانه مبارکه آمن بفاصله چند ذرع رو بروی
حجر نشسته قدری قرآن خواندم و بمنزل مراجعت کردم حاجی شیخ ابو محمد خراسانی در پهلوی من نشسته
بود سوره مبارکه طه را که میخواندم در آیه شریفه وَاَهُشُّ بِها عَلی غَنَمی از شیخ پرسیدم که معنی
اهش چیست فرمودند یعنی میرانم و هش بمعنی راندنست گفتم عجب که عوام هم بخر در راندن هش هش
میگویند گفت بلی همین است پشت سر نگاه کردم دیدم محمد باقر خان است گفتم خان دانستید گفت
بلی دیگر خجالت کشیدم که شیخ معنی اهش را بیان کنم که نزد عربها و اهل مسجد الحرام خجل شود در معنی
او بر جهالت باقی ماند و من بر خجالت و ساعت پنج بمنزل آمدم بیاد آقا میرزا هدایت الله وزیر قم افتادم که
پارسال در چنین شب در مسجد شاه بودیم و از گوشه تماشا میکردیم که برای امام جمعه عروس می
آوردند و بیاد ایشان قلمی برداشته مراسله نگاشتم که صورت مراسله این است ❊
جناب وزیر دفتر دام مجده و زاد جده شب غدیر است از حرم رب قدیر ساعت پنج بی آفت
و رنج بمنزل شریف بنده معنی آمن بیاد شب پارینه و امام آدینه افتادم که در مسجد شاه و معبد اله
پای منبر روی سکو باشما نشسته گفتگو میکردیم و در تاریکی نارنگی میخوردیم و سیر و تماشای میرداماد
و عروس و مشعل و فانوس داشتیم امام در استقبال انکار داشت و همراهان در استعجال اصرار
در مسجد از عوام صلوات بود و در کوچه از نظام نغمات تا خصیان عصیان نمودند بر امام خروج کردند
صاحب رنج غالب شد و طالب گنج هارب دیه را پس دادند و سیه را پیش زمام را کشانیدند
حمام را شکانیدند امام را بردند دام را خوردند و امسال در این شب عزیز در کجا هستم که از
فج عمیق به بیت عتیق آمده ام و از آن منبر و محراب باین زمزم و میزاب فایز شده ام کاهی تقبیل
و گاهی بحطیم تعظیم در مقام ابراهیم بنماز مشغولم و در حجر اسمعیل به نیاز گوی وفا باخته ام کوی صفا
تاخته مروه از مروه شناخته ام و طراز عمر از عمره ساخته من کجا این آستان و این آستان کجا
اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب ❊ خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب
اینجا که رسید کاکا آمد که جناب شریف عون که عین جمال و معین کمال است بدیدن آمده

در سالون بیرون انتظار دارد دیگر فرصت نشد که در ظلمات دیجور با این کلمات ناجور در دلی
تحریر کنم و آب و گلی خمیر شقشقه هدرت تا کی دماغی و فراغی باشد که این نامه بپایان رسد و بطهران
برسد زیاده چه زحمت دهد والسلام و امروز بلا باشی سیاه دادم که برای یکصد و ده نفر از

سنه ۱۲۹۲

روز یکشنبه هجدهم ذی الحجه الحرام ۱۲۹۲ سنه که یوم الغدیر است صبح سه ساعت از دسته رفته بتنعیم احرام
عمره مفرده رفتیم که در عرض راه مدینه منوره واقعست یکساعت راه است و در تنعیم غسل کرده
احرام بسته به بیت الله الحرام لبیک گویان روانه شدیم و طواف واجب بعمل آورده نماز را در
مقام ابراهیم خواندم بمنزل مراجعت کردم و رفتن و آمدن شش ساعت کشید و در طواف آخر از
خستگی حالت خواندن دعا نبود بواجب اقتصار شد و بلا اله الا الله اکتفا و صاحب قاموس می گوید
وَالتَّنعِیمُ مَوضِعٌ عَلی ثَلثَةِ اَمیالٍ اَو اَربَعَةٍ مِن مَکَّةَ اَقرَبُ اَطرافِ الحِلِّ اِلَی البَیتِ
سُمِّیَ لِاَنَّ عَلی یَمینِهِ جَبَلُ نَعیمٍ وَعَلی یَسارِهِ جَبَلُ ناعِمٍ وَالوادی اِسمُهُ نُعمانُ
و هر که از تنعیم بمکه برود نعیم کامیر در یمن اوست اینکه خاقانی گفته ❊ زانجا بمقام عمره تازی
از عمره طراز عمر سازی ❊ آخر عمل از مناسک این است ❊ آن دو آن فذلک امنیت
مقصود از عمره مفرده است عصری برای تهنیت عید شریف عون بدیدن کرد و شب دوشنبه
نوزدهم در ساعت چهار بحرم مشرف شده طوافی بجهة ائمه اطهار علیهم السلام کرده نماز را در مقام
ابراهیم خواندم و مراجعت کردم و امروز مذکور شد جمعی از حجاج بزیارت مدینه منوره رفته
مراجعت کرده و باوطان خود رفته اند و در حدیث است که حضرت رسالت پناه فرموده اند هر که
زیارت خانه خدا را بکند و مرا زیارت نکند در حق من جفا کرده است معلوم است که جفای رسول
از آدم جهول سر میزند کسیکه لَولاکَ لَما خَلَقتُ الاَفلاکَ باشد خانه سنگ و خاک یکی
از مظاهر آن وجود پاک خواهد بود در زیارت آن حکمت است و در حضور این نعمت یکی دار السلام است
و یکی نعم المقام هاتف خوب گفته ❊ چشم دل باز کن که جان بینی ❊ آنچه نادیدنی است آن بینی

روز دوشنبه نوزدهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی همشیره زادهای آقای امام جمعه اصفهان بدیدن آمدند
عمامه سبز را برداشته عمامه سفید گذاشته بودند بر آنها بحث کردم که شعار هزار ساله خودتان را
چرا محض ورود مکه تغییر داده اید جواب حسابی نداشتند و قریب بظهر بزیارت مشرف شده طواف
برای ائمه اطهار علیهم السلام کرده نماز را در مقام ابراهیم خواندم و دور مسجد الحرام گردش
کرده ابواب حرم مبارک را ملاحظه کرده با نقشه که محمد باقرخان کشیده بود شمال و جنوب و
شرق و غرب را از روی قطب نما معلوم کردیم و عصری قریب بغروب بزیارت حرم مشرف شده
طوافی به نیابت ائمه اطهار علیهم السلام کرده نماز را در حجر اسمعیل کرده بمنزل مراجعت کردم
و در مقام ابراهیم در دو طرف غربی پایه سنگ که محاذی بیت مبارک است اسم ملک الاشرف
خادم الحرمین اینال ناصریست که در سنه هشتصد و پنجاه و هشت ۸۵۸ بتجدید عمارت آنجا اقدام
کرده است مشار الیه در ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و هفت ۸۵۷ جلوس کرده است و در جمادی
الاولی سنه هشتصد و شصت و پنج ۸۶۵ وفات کرده است و در دو طرف پایه سنگی شمال و جنوب
مقام ابراهیم اسم ملک الکامل خادم الحرمین قانصوه غوری است و در تاریخ قانصوه در سنگی که
در پایه مقام است قانصوه با هاء هوز نقر کرده اند که امر بتجدید بنا کرده است بتاریخ نهصد و پانزده ۹۱۵
هجری و قانصوه آخر سلاطین چراکسه مصر است که در سنه نهصد و شش ۹۰۶ جلوس کرد و در محرم الحرام
سنه نهصد و بیست و سه ۹۲۳ مصر و توابع بدست سلاطین عثمانی افتاد که سلطان سلیم فاتح مصر است
و دولت چراکسه در قانصوه منقرض شد و ملوک چراکسه بیست و دو ۲۲ نفر بوده اند و اول ایشان برقوق است
که در رمضان سنه هفتصد و هشتاد و چهار ۷۸۴ جلوس کرده است و تمام سلاطین چراکسه مصر و شامات
و مکه و مدینه را در تصرف داشته اند و مدت ملکشان یکصد و چهل و هشت ۱۴۸ سال طول کشید و شب
سه شنبه بیستم ساعت چهار بحرم محترم مشرف شده طواف کردم نماز را در حجر اسمعیل خواندم سرور آقا
رفت شیخ بدوی قاری مصر را آورد مشار الیه اعمی است ولیکن بسیار خوب قرائت میکند
در مکه مثل او نیست سوره نجم را خواند بروح مرحوم ولیعهد نیاز کرد ساعت پنج بمنزل برگشتم

سنه ۸۵۸

سنه ۸۵۷

سنه ۷۸۴

روز سه شنبه بیستم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی بحرم
مبارک مشرف شده طواف کردم و در مقام ابراهیم نماز خواندم از حرم مبارک در آمده سوار
شده بکوه ابوقبیس رفتم در بالای کوه ابوقبیس دو مقام است یکی مسجدی است که سقف ندارد که محل
شق القمر آنجا شده و یکی مسجدی است که سقف دارد می گویند بلال آنجا اذان گفته و حرم مبارک
و خانه مبارک در غربی واقعی ابوقبیس است و بالای خانه مبارکه قدری کوه است یعنی دیوار
اطراف او بلند است و از دور تقریبا بقدر نیم ذرع آمده و تمام شهر مکه پیداست و در مکه سه جا عسکر
سلطانی است یکی قلعه بزرگیست که مابین جنوب و مغرب کوه ابوقبیس است و دیگری جبل العمرات
که در غربی ابوقبیس است و کوه صفا و مروه و بلندتر است می گفتند شریف عبدالمطلب خراب کرده
و خانه ساخته اند و اکنون بر صفا و مروه کوه نمی توان گفت و از آنجا بجون رفته زیارت قبر حضرت
خدیجه کبری کردم و صلوة و سلام بروح پر فتوح شوهر بزرگوار و بر داماد نامدار و بر دختر عالی مقدار
و بر اولاد او ائمه اطهار فرستادم والحق این زن در دین نبوی و ترویج شریعت مصطفوی خیلی
خدمت کرده است که مردان عالم باید غاشیه بندگی او را بدوش بکشند و خادم قبر آمنه
وهب گفت هذه ام رسول الله گفتم سلام بر روان او و بر جان پسر او که فخر کائنات است
فرستم ولی قبر آمنه در ابوا است و از آنجا بمقبره عبدالمطلب و عبد مناف رفتم که هر دو در تحت یک
قبه است و هاشم پسر عبد مناف در غزه شام است که مطرود بن کعب غزه را بلفظ جمع گفته است
وَهاشِمٌ فی ضَریحٍ عِنْدَ بَلْقَعَةٍ * تَسْفی الرِّیاحُ عَلَیْهِ وَسْطَ غَزّاتِ * و از آنجا
بسر قبر ابوطالب رفتم عرض کردم وای بر جمعی که ترا العیاذ بالله از اهل نار میخوانند و پسر تو قسیم جنت و نار است و از
آنجا بمنزل مراجعت کردم عصری بحرم محترم رفته طوافی کرده به نیابت نصیر الملک و آقا میرزا علینقی
و آقا میرزا زکی که حق جار و جوار دارند و نماز را در حجر اسمعیل خواندم و ختم قرآنرا که در اول
ورود مکه معظمه شروع کرده بودم تمام کردم و بروح ولیعهد مرحوم و شاهنشاه مرحوم و والده
مرحومه ثواب او را نیاز کردم قاری کور مصری سوره ق و طور را خوانده بروح مرحومه والده نیاز کرد

و از آنجا بمنزل آمده جناب وزیر الملک بوداع آمده بودند و ساعت چهار از شب بحرم مبارک مشرف شده طواف کردم و نماز را در حجر اسمعیل خوانده بمنزل مراجعت کردم

سنه ۱۲۹۲

روز چهارشنبه بیست و یکم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ اصبحی شریف عون و شریف عبد الاله و جمعی دیگر بوداع آمده بودند بعد از رفتن آنها بحرم مبارک رفته در زمزم غسل کرده حافیا حاسرا به بیت مبارک داخل شده نمازی که وارد شده میان دو ستون در کنج های خانهٔ مبارکه خواندم و در نماز مابین دو ستون در رکعت اولی بعد از حمد سورهٔ حم سجده مستحب است چون حفظ نداشتم سورهٔ قدر را خواندم طواف وداع کرده بمنزل آمدم و از وحشت بیت درست ملاحظه نتوانستم بکنم ولی مرمرهای فرش بیت هر یکی یک جور است یکی شکسته یکی درست است یکی کوچک یکی بزرگ است سلاطین عثمانی در خصوص بیت الله الحرام خیلی مسامحه کرده اند حتیٰ بابنهای حرم مبارک همه سنگ کبود است که فاصلهٔ هر یک بقدر یک چارک آهک است و آنهم ناصاف هیچ لایق بیت الله الحرام نیست دو ساعت و نیم بغروب مانده از مکهٔ معظمه حرکت کردیم در نزدیکی قهوه خانهٔ بستان که در سر راه جده است جناب شریف عبد الله و جناب تقی الدین پاشا والی حجاز بمشایعت آمده چادر زده بودند هر دو بچادر نشسته بودند مترصد آمدن من بودند و بیرون مکهٔ معظمه هم نظام ایستاده هفده تیر توپ انداختند و منهم بچادر رفته پیاده شدم تا بیرون چادر والی پاشا استقبال کرد و شریف بواسطهٔ فلج پا همان جای خود ایستاد و جناب شریف فرمودند ایکاش که توقف شما در مکهٔ معظمه بیشتر از این میشد یا آنچه توقف در مصر و اسلامبول فرمودید اینجا میکردید که از صحبت شما و خدمت شما مستفید میشدم گفتم من هم از دوری حرم محترم و مهجوری از فیض خدمت شما میگویم ❊ فَارَقتُها لَا عَن رِضَيً وَ هَجَرتُها ❊ لَا عَن قِلَيً وَرَحَلتُ لَا مُتَخَيِّرًا ❊ گفتند بی ادبی نباشد این شعر را یکبار دیگر بخوانید که من حفظ کنم که بیادگار در نظر من باشد که در روز وداع شاهزاده این شعر را خواندند و از حرم محترم صحبت کردم که سلاطین در تزیین و ترصین حرم محترم خیلی تکاهل کرده اند عقول اغلب مردم از خارج و داخل در انظار ایشانست و تا قهر و غلبه نباشد مردم بطاعت و عبادت میل ندارند و رواج دین بشمشیر

سلاطین است و تعظیم شعار اسلام است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله سیزده سال در مکهٔ معظمه فرمودند قولوا لا اله الا الله تفلحوا قلیلی ایمان آوردند و در مدینهٔ منوره فرمودند اَنَا نَبِيُّ السَّيفِ همه طوعا و کرها تمکین کردند جناب شریف تصدیق کردند و عذر تقصیرات خود را خواستند و گفتند انشاء الله در کتاب روزنامهٔ خودتان اگر از ما تقصیری در خدمت سرزده باشد خوب خواهید نوشت گفتم مَالِ هٰذَا الكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً اِلَّا اَحصٰيهَا اگر تمام روزنامهٔ من وصف شما باشد باز کم است خیلی خندیدند والی پاشا هم مرد باسوادیست و بعد از شرب قهوه راکب شهوه شدیم و از مکهٔ معظمه تا جده بالحاء المهمله با تخت روان قاطری شش ساعت و نیم راه است و همه جا بمغرب حقیقی حرکت میشود و راه صاف و ریگ است در یمین و یسار کوه است کوههای بلند و پست قدری از راه دور است و قدری نزدیک تر است و جده آبادی دارد و آب جاری دارد که از وادی فاطمه میاید قدری شور است چاه شیرین هم دارد و ملک حسین پاشا برادر شریف است و خیلی قابل است اگر انشاء الله آباد شود میان مکهٔ معظمه و جده بکار قوافل و حجاج می آید و از مکهٔ معظمه تا جده چند جا آب شیرین و قهوه خانه است اول قهوهٔ بستان ثانی قهوهٔ ام الدود ثالث قهوهٔ مکتله رابع سالم آب خوب دارد خامس علمین که دو مناره برای حدود حرم ساخته اند که تا آنجا حد حرم است و پنج ساعت راه است سادس شمیسی بالتصغیر شش ساعت از شب رفته وارد منزل شدیم و بهترین جاها مسجد بود که علی بیک مین باشی که والی پاشا بهمراه ما با سوار تعیین کرده بود برای ما خالی کرده بود

سنه ۱۲۹۲

روز پنجشنبه بیست و دویم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ اصبحی در بساتین جدید الاحداث جده گردش کردم جای مستعد بیست و آثار رقبات قدیم هم دارد و چهار ساعت بغروب مانده از آنجا حرکت کردیم در قهوه خانهٔ بحره قدری مکث کردیم بحره آبادی دارد و تا مکهٔ معظمه نصف راه است و در جراده نماز مغرب و عشا خواندیم و بقهوه خانهٔ رغامه ساعت پنج و نیم وارد شدیم علی بیک گفت تا جده

چندان راهی نیست باید اینجا مکث کرد که صبح برویم در خانهٔ کپری چند ساعت ماندیم و از تعب و تعصب
در آن کپر قصب راحت تا صبح و از قهوه خانه عرب بازبیان دو کوه افتادیم که کاهی بر او نزدیکست
و کاهی دور و از جده تا جن چند قهوه خانه است اول قندهور ثانی بحره ثالث عرب
رابع جراده خامس عبدالنصیف سادس رغامه سابع راس قایم ثامن جده است و از بحره
تا رغامه هشت ساعت راه است و از رغامه تا جن یکساعت و نیم است و صحرای صاف است
صبحی در رغامه گفتند یکنفر هندی از همراهان نواب هندی در عقب بوده ناخوش بوده مرده است
و یکدست او را هم گرگ خورده است بعلی حکت مین باشی گفتم از اهل قهوه خانه و عسکر آنجا فرستاد
که نعش او را بیاورند و پول دارم که او را دفن و کفن بکنند و آب جده از بارانست که صهاریج
بزرگ ساخته اند و قونسول فرانسه و انگلیس و هالند و دولت ایران در آنجا است

روز جمعه بیست و سیم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ امروز اول دلو است سه ساعت از دسته گذشته
وارد جده شدیم و از مکه معظمه تا جن شانزده ساعت راه است علی قایم مقام و عسکر و قاضی جده با قهوه
تا قهوه خانهٔ راس قایم باستقبال آمده علی حکت بسیار پیرد مبادی آداب است از ادب آن سو تر
کلیهٔ حجاز را بدست آنها داد و هفده تیر توپ انداختند بعد از ساعتی کامل بیک ناظر گمرک آمد مرد دنیا دیده
غصهٔ دولت و اسلام زیاد میخورد میگفت قدیم در جده قونسول نبود رشید پاشا پای قونسولهای
دول خارجه را بجده باز کرد و بناموس حرم محترم بی ادبی شد کلیهٔ حجاز را بدست آنها داد
در این اثنا نایب قونسول فرانسه آمد و بعد جنرال قونسول دولت بهیه انگلیس با لباس رسمی آمد
و قایم مقام نیز همراه او بود و اختیار تمام بحرالاحمر با جنرال قونسولیست گوش راست او ثقل دارد
برحمت میشنود میگفت اگر بخواهید مراجعت باسلامبول بروید از اینجا بعدن بروید و از عدن با
واپور پسته باسلامبول بروید گفتم این کار را کل از قفاست و کامل حکت میگفت دو روز دیگر واپور
نمسه میرسد و او بهتر است و بعد از نماز عصری تماشای دریا رفتم و از بازار مراجعت کردم

۲ خوابیدیم ؟

سنه ۱۲۹۲

۲ وجای احمد آقا قونسول در مکه برای روانه کردن و قرار کرایه حاج عجم از راه شام و جبل اذن گرفته بود ع

بازار اینجا از بازار مکه معظمه آباد تر و معمور تر است عصری گفتم که با واپور شرف رسان
عثمانی قرار و مدار رفتن را بدهند تا ما با آن کشتی راضی نشده بودیم میگفتند یکشنبه حرکت میکند
همینکه راضی شدیم و قایم مقام قرار کرایه را داد معلوم شد که پنجشنبه حرکت میکند خیلی افسوس
خوردم که اگر چنین بود چرا این چند روز از بیت الله الحرام دور و مهجور شدیم که یکدقیقه توقف
آن مکان مبارک غنیمت بود خداوند انشاء الله بحق صدیقهٔ طاهره علیها السلام یکبار دیگر
زیارت آن آستان همایون و آن حرم میمون را نصیب کند

روز شنبه بیست و چهارم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری صبحی در خارج بندر جده بزیارت حضرت
حوا رفتم قبرستانی است که دور او دیوار کشیده اند و از در که داخل میشوی نزدیک بدر بقعه
کوچکی است که میگویند راس حوا است و در وسط که جای ناف و سره است گنبدی ساخته اند
و ضریحی گذاشته اند و سنگی نصب کرده اند میگویند سره حوا است و متولی دارد و عوام آنجا
تا ناف را میبوسند و زیارت میکنند و آخر قبرستان جائیست که میگویند محل رجل حوا است از سر تا پا
یکصد و چهل ذرعست و دیواری هم بطول این قبر و عرض سه چهار ذرع از دو طرف کشیده اند
و قبر عثمان پاشا حاکم جده را بتاریخ هزار و دویست و شصت و یک ۱۲۶۱ با یکنفر دیگر از اقارب
او در میان این دو دیوار که در معنی جسد حضرت حوا است دفن کرده اند و اگر این قبر راست باشد
و طول حضرت حوا اینقدر باشد قبر عثمان پاشا در گلوی حضرت واقع شده است که گلوی حضرت
حوا را گرفته که چرا باغوای شیطان گندم خوردی که ما را از روضهٔ رضوان محروم کنی ولی ظاهر آنکار صحیحی
کرده است که جسد او را بالای جسد مطهر ام البشر دفن کرده باشند و از شیخ متولی پرسیدم گفت بقهر دفن
کردند و ما قدرت منع نداشتیم و عجب آنکه راس که در اعضای انسان اشرف بدن و جای عقل
و شعور و سمع و بصر است آن طور ساخته اند که درخت خرما در مقام راس کاشته اند و ناف را
قبه و ضریح قرار داده اند شیخ متولی بمن اصرار کرد که جای تقبیل است گفتم فرزند هرگز ناف
مادر را نبوسیده است باید سر و روی مادر را بوسید اینحرف برای عوام خوب است

سنه ۱۲۹۲

حضرت حوا

وطول قبر شمالی وجنوبی است و الآن چنان ساخته اند که رو بقبله است که طرف مشرق باشد و
از آنجا بکنار دریا آمدم که خارج دروازه مدینه است گفتم تور بیاورند ماهی بگیرند گفتند دو پیالست
بر ماهی گمرک بسته اند و از هر ده قروش یکقروشش میگیرند و جای معین است باید از آنجا حمل و
نقل بکنند اگر میل دارید باید بقایم مقام گفت تور بفرستید گفتم هیچ لازم نیست که بخواهش نفس و سمک
متحمل تابش شمس فلک شد بمنزل آمدم عصری معلوم شد که وکیل کشتی شرف رسان دروغ گفته خیال
دارد که به ینبع برود و از غنی و محتاج کشتی را از حاج مشحون کرده در اواسط محرم الحرام از ینبع حرکت
خواهد کرد و قایم مقام بعذر خواهی آمد که مرا خدمت سرکار خجل کردند گفتم معلوم شد که دروغ در
اینولایت زیادتر از جای دیگر است از اول اینفقره را بیان میکرد چه عیب داشت الان
که متوقف جده خواهم بود تا خدا چه خواسته باشد دو روز است باد شمال میوزد هوا سرد شده درجه
فهرن هیت بحد اعتدال ایستاده بود که پنجاه و پنج درجه باشد ۵۵ و در جده از دو نفر شنیدم که علی
پاشای شیخ الحرم مدینه منوره شبها عوض تضرع و استکانت تجرع و استکان دارد خیلی تعجب
کردم که با آنحالت چگونه داخل آن حرم محترم میتوان شد که سرشتگان پاک و فرشتگان افلاک
تراب این آستانرا توتیای چشم میسازند انشاالله تعالی تهمت است واگر راست باشد معلوم شد
میرزا جعفرخان مشیرالدوله هم که متولی آستان حضرت رضا علیه السلام بود ثانی شیخ الحرم بوده
که حرمت حرام و حرم را برداشته است وان حرمت یوما علی دین احمد
فخذها علی دین المسیح بن مریم

سنه ۱۲۹۲

روز یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۳ باد و طوفان سختی بود بکنار دریا بتماشا رفتیم کشتی ها
مهار کرده لنگر اقامت انداخته اند موسیو روشن اجنت سفاین نمسه آمد گفت احتمال دارد کشتی ها
امروز و فردا برسد اگر برسد یقین از وسط دریا گذشته است واپور انگلیس که دو روز قبل
در گل نشسته است امروز و فردا او را در می آورند و بسوئیس میرود از آنجا واپور دیگر ممکن است که
بهر طرف برود حاضر باشد علی الحساب معطل و سرگردان مانده ایم تا مقدرات الهی چه باشد و جده

بسیار بد لنگرگاه است و تا قلاووز نباشد بلنگرگاه کشتی داخل نمیشود و جهازهای بزرگ خیلی
دور لنگر می اندازند و این کشتی هم که بگل نشسته است کپیتان مست بوده از باب کبیر در نیامده از
باب صغیر خواسته است بزور واپور بگذرد و بسنگ خورده در گل نشسته است و تا واپور بزرگ
تر از او نباشد که او را باو ببندند و باد هم موافق نباشد مشکل است که این واپور باین سهولت
از گل در آید و بعد از در آمدن هم یقین صدمه خورده و پست حرکت او در دریا محل خطر است

سنه ۱۲۹۲

روز دوشنبه بیست و ششم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ از ملالت و دلتنگی بکنار دریا رفتیم از اتفاقات
نیکولائی ماوروس که وکیل جهازات عثمانیست آنجا دیدم بمشارالیه گفتم روز اول من میخواستم با
جهاز نمسه بروم گفتند واپور دولتی معتبر است از خودت پرسیدم گفتی روز یکشنبه میرود و توقف
او در رودس و ازمیر است و از آنجا باسلامبول میرود بعد به پنجشنبه و جمعه انداختی بعد گفتی باید به ینبع
برود بیست روز آنجا بماند این همه دروغ برای چه بود اگر دیگران بحضرت سلطان اینمراتب را
عرض نکنند من خوفی ندارم همین مراتب را باعلیحضرت سلطان عریضه نوشته عرض خواهم کرد و ترا
مقصر کرده معزول خواهم کرد محمد پاشا هم که سابقا حاکم مدینه بود و هم آنجا حاضر بود گفت همین
طور امضا خواهم داشت و این مرد طمعکار حجج توقف یکماهه را منیند اند و مداخل عاجل خودش را
که از حجاج میگیرد او را ملاحظه میکند اگر از وجه کرایه چیزی کم بکند همه کس راضی است پس از این گفتگو
رفتند که با قایم مقام گفتگو کنند و در اسکله از دور پشته واپور پیدا شد که می آمد خدا کند که واپور
روانه اسلامبول باشد و امروز حساب کردم بخطوط مستقیم از مکه معظمه از راه جبل و اسلامبول
وتفلیس و بادکوبه و رشت تا طهران از هزار فرسخ بحساب ایران زیادتر است اللهم
سهل علینا الصعاب بحق محمد واله الاطیاب و امروز میرزا اسمعیل میرآخور
مرخص شده بوشهر رفته از راه بصره بزیارت عتبات عالیات برود عصر موسیو روشن آمد بشارت
آورد که واپور نمسه از بمبائی آمده به پرت سعید میرود و از آنجا اخرها باسکندریه و از اسکندریه

اَخترہ در واپورات نمسه روانه به اسلامبول خواهد شد و حساب کرد با کران تین و جده بی وجه
تا اسلامبول هفده روز و انشاالله خواهد رفت و در حقیقت فرج بعد از شدت و فرح بعد از
کربت بود که در این سه روز اقامت جده خیلی ملول بودم و افسوس داشتم که چرا از حرم خدا جدا
ماندم که مقام یک آن در آن حرم محترم مغتنم بود ❊ با تو غنیمت بود یکدو سه کام دگر ❊
و جده آب بسیار بدی دارد که هیچ سازگار نیست یکسال است باران نیامده از صهریجهای
کهنه آب می آرند که بدمزه است و برای من قایم مقام یک کپ آب قراقولاغ اسلامبول
آورد که در نزد کپتان کشتی شرف رسان گمان داشت و این کپ آب تقریباً دوازده من
آب داشت و آب قراقولاغ اسلامبول معروف است نهایت گوارائی و عذوبت را دارد
و تا اسلامبول بجهة شرب و چای کفایت کرد

روز سه شنبه بیست و هفتم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی بالخیر و العافیه از جده حرکت کرد پنج
ساعت و نیم از دسته گذشته وارد جهاز مسمی به اتورای شدیم قایم مقام جده تا جهاز از توپ
انداختن و مشایعت نمودن لازمهٔ احترام را بعمل آورده محمد پاشا حاکم سابق مدینهٔ منوره با
لباس رسمی و عزت بیک میرآلای که کاماندار جهازات جنگی بحراحمر است تا منزل آمدند که
از منزل با قایم مقام تا واپور همراه بودند و در دریا واپورات جنگی سلطانی توپ انداختند
و در بحر الاحمر سه جهاز جنگی دولت عثمانی همیشه در حرکت است و مرکز اقامت آنها جده است
و این واپور بخلاف واپور مصوعه است و همه چیز تمام است هر قدر او کثیف بود این نظیف است
سالون بزرگی دارد که بیست و دو ذرع طول اوست درهای قمره بسالون وا میشود
سیصد و شصت و پنج فوت طول کشتی و بیست و شش فوت عرض کشتی و بیست و دو فوت ارتفاع
اوست و از واپورهای دیگر که دیده بودیم ارتفاع این کمتر است و ساعتی از ده میل تا دوازده
میل حرکت میکند و اسم کپیتان الیئون است یکساعت بغروب مانده واپور بخیر و عافیت
حرکت کرد بعد از دو سه ساعت باد شمال تند شد سبحان الله چه حالتی داشتیم

۲ مخصوص

۲ هفده تیر

سنه ۱۲۹۲

روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲
شب گذشته گرفتار فرتنهٔ دریا بودیم که باد شمال بمواجهه کشتی میآمد و خیلی اذیت کرد ❊
ما کل ما یتمنی المرء یدرکه ❊ تجری الریاح بما لا تشتهی السفن ❊ وقتیکه از سویس بجده
میرفتیم باد جنوب مواجه بود حالا باد شمال مواجه است و موج آب بمیان کشتی میریخت غلبه
ناخوشی مردم از آن شد که رخوت و لباسشان تر شده بود و سه ماخوردند و از شب چهارشنبه
تا روز پنجشنبه بیست و نهم من و تمام اهل کشتی مثل میت افتاده بودیم در این مدت بقدر دو سه
فنجان چای خوردم او را هم طبیعت قبول نمیکرد و کپتان میگفت دیشب و امروز واپور ساعتی
چهار میل حرکت کرده است که باد شمال در مواجهه بود و مانع از حرکت شد

۲ ساعتی

روز پنجشنبه بیست و نهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی بزحمت خود را بسطحه کشتی رسانیدم کپتان اولرا
دیدم شکرگذاری میکرد که فرتنه سختی بود چیزیکه باعث امیدواری من بود پری و سنگینی کشتی بود
که تاب آورد و اگر کشتی سبکی و پر از بار و آدم نبود در این باد شدید خیلی خطر داشت شش ساعت
از دسته گذشته روز مزبور از محاذی قنفده در دریا میگذشتیم و تربت حضرت سید الشهداء
اباعبدالله الحسین علیه السلام را بدریا ریختیم خیلی اثر کرد الحمد لله تعالی رفته رفته آرام گرفت و از
محاذی قنفدها من شمال و مشرق حرکت کردیم تا بقعه و جبی و جده که محل کران تین است برسیم

سنه ۱۲۹۳

شب جمعه هلال محرم الحرام را در کشتی دیدیم شب جمعه تمام سنگ که در طرف جده بسیار است باحتیاط
خیلی با آرامی حرکت میداد که ساعتی زیادتر از دو میل نبود و این واپور هم با کمال احتیاط
و جه نرفته بود لهذا کپتان خیلی باحتیاط حرکت میکرد و این کشتی یکسال است که از کشتی ساز
خانه انگلیس در آمده است و هفتاد و پنجهزار لیره انگلیسی تمام شده است

روز جمعه غره محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ پنج ساعت از دسته گذشته براهنمائی اعراب قلاووز بقلعهٔ
و جه وارد شدیم که عربان و وجه میگویند که در ساحل شرقی دریای احمر در عرض بیست و شش
درجه و بیست و شش دقیقه شمال و در طول سی و شش درجه و سی دقیقه شرقی گرینیچ

۱ قلاووز

واقع شده است و در تحت حکم خدیو مصر است و عسکر و توپ اینجا همیشه هست و قریب پانصد خانوار
رعیت دارد سالهای سابق که ناخوشی در حجاج بود هر که از کنل میگذشت بیست و یکروز
بیچاره‌ها را در کرانتین نگاه میداشتند امسال احتیاطاً پنج روز نگاه میدارند و از هر سری
یک پول فرانسه که پنجهزار و ده شاهی ایرانست میگیرند و کرایه قایق ایاب و ذهاب و خوراک
همه با حاجی است وقتی که بساحل رسیدیم شش واپور دیگر بود که دو واپور بعد از ورود ما در آن
روز حرکت کرد که از کرانتین خلاص شده بودند و غدغن را چنان سخت گرفته اند که اگر مرد
از اهل واپور ما کسی بخارج نرود و از خارج اینجا کسی نیاید حتی پول ببرند محتاج بخرند از پول
احتیاط دارند که وبائی بخیال در جسم فروشش در پول حلول کرده است نایب قنسول فرانسه
در جده میگفت امسال بتحقیق یکصد و چهل و پنجهزار نفر در عرفات بوده اند و از اهل جاوه و عرب
مغربی که کثیف ترین مخلوق در خوراک و لباس هستند گمان ندارم که هفت هشت نفر مرده باشند
در اینصورت که چنین بی عیب و پاک باشند کرانتین گذاشتن و از خدا غفلت نمودن و مسلمانان را
آزار کردن باعث غضب پروردگار خواهد شد و اگر احیاناً بمصر بروند باز احتیاطاً همینجا یک
دارو پس از آنکه با واپور با سپلامبول و بیروت یا اناطولی خواهند رفت دیگر چه کرانتین
لازم دارد بجز اخذ پول و اجرای حصول حاصلی نداشت اگرچه برای من اسباب راحت شد
که رفع خستگی و کسالت دریا در این توقف شد ولی برای مسلمانان مایهٔ زحمت است و جمعی که خبر
نداشتند و آذوقه آنقدر بر نداشته بودند خیلی بعسرت گذراندند

سنه ۱۲۹۳

روز شنبه دویم محرم الحرام ۱۲۹۳ صبحی در بین الطلوعین هوا خیلی سرد بود درجهٔ فهرن هیت را
از پنجره قمره آویختم درجهٔ چهل و هشت درجه ایستاد که هفت درجه از حد اعتدال پائین تر است در
میان واپور ما شخصی است احمد نام از اهالی کشمیر که از توابع ازمیر است و مادری هم همراه دارد
مدتی است مجنون شده است و متصل شیطان شیطان میگوید و من یتخذ الشیطان ولیاً
من دون الله فقد خسر خسراناً مبیناً و از عرفات بعد شدت کرده مادرش هم [illegible]

میریزد و میزند فایده ندارد من خودم رفتم دیدم رختهای خود را پاره پاره کرده و در دیر شیطان
داشت و مادرش دور و پنهان

روز یکشنبه سیم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ صبحی کشتی کمپانی دولت روس را که در برابر ما بفاصله چهل
ذرع بود آتش کردند که از کرانتین خلاص شده بودند شش ساعت بغروب مانده روانه شدند
خواندم ❁ خبر ما برسانید بمرغان چمن ❁ که هم آواز شما در قفس افتاد است ❁ دو واپور دیگر
از جده وارد شد و امروز برای کرانتین مأمورین وجه خیلی هم زرنگی کردند هر ساعتی عربی
میآمد و از میان قایق فریاد میکرد اگر حجاج بکرانتین نیایند بیست و یکروز دیگر در اینجا خواهند
ماند کپیتان اول ناخوش است هیچ زبان ترکی و عربی نمیداند کپیتان ثانی را بساحل فرستادم
خبر آورد که باید همگی بکرانتین بخشکی بروید گفتم خودم و حرم محالست که از کشتی بیرون بیایم
چند نفری برای خدمت باشند برای حفظ اصول باقی بروند مضایقه ندارم کپیتان ثانی باکراه
تمکین کرد و اگر در مکه میدانستم این اوضاع است ملاقات اعراب بهتر از این اصحاب عرب بود
و کسی نمیداند که این کرانتین بحکم اعلیحضرت سلطان است یا حضرت خدیو مصر است یا کومسیون
فرنگستان است و نتیجه اذیت بندگان خدا از چه جهة است اگر در عرفات ناخوشی طاعون و وبا بود
این بندگان ضعیف در مقابل تقدیر خداوند لطیف چه تدبیر میکردند بشکرانه آنکه نذرها کنند و صدقها
بدهند و قربانیها کنند و جشنها بگیرند که الحمد لله از یکصد و چهل و پنجهزار نفر حاج پنجاه نفر تلف نشده است
و حاج بسلامتی برگشته است عوض او بندگان خدا را در صحرای بی آب و علف نگاه میدارند و بقیمت
گزاف چیز میفروشند و پول میگیرند اگر احیاناً از آن جمع کسی بناخوشی ذات الجنب بمیرد باز عدد
ایام کرانتین تجدید میشود و در این چند روز ملک الموت باید از شغل خود معزول باشد تا این بندگان
خدا بسلامت بواپور مراجعت کنند اگر خدا نکرده در مکه معظمه و مدینه منوره ناخوشی میشد هر که اسم مکه
بر زبان می‌آورد می بایست رئیس کرانتین گفتگوی او را بشنود و شو بدهند تا بر زبان چه رسد کپیتان
ثانی با رئیس کرانتین مواضعه داشته ثانیاً آمد که رئیس کرانتین میگوید باید فلانی هم با حرم

۲ یا در سویس نگاه خواهند داشت
۲ اغربه
القصه

کرانتین

بکراان تین باید بکپیتان ثانی کفتم اکر درکران تین صد روز کشتی باند پا بیرون نخواهم کذاشت و جرأت هم

ندارید که بطور بی احترامی حرکت بکنید صریح خودت هم بدان و برئیس کران تین هم اعلام کن قدری

سر جنبانید بقول فرزوق شاعر ❊ یُقَلِّبُ رَأساً لَمْ یَکُنْ رَأسَ سَیّدٍ و از عملجات چند نفری

برای خدمت باشند و باقی را اذن رفتن میدهم کپیتان که حریف را دید و حرف را شنید آخر راضی

شد و آنها رفتند ❊ ما ماندیم و خیال تو بواپور مقیم عصری که بالای سطحه بکردش رفتیم محقق شد که همه تقلب را

کپیتان ثانی کرده است و خواسته است سطح کشتی را بشوید و طمعی داشته بعمل نیامده آنطور اصرار میکرد که اگر

امروز بکران تین نروند بیست و یکروز دیگر باید بمانیم و جمعی از اهل کشتی پول داده بودند برفته بودند

و باقی مانده عملجات کفتند این دو نفر قراولی که از خارج بکشتی آمده است که وبا و طاعون کشتی را

ملاحظه نماید هیچ درین دو روزه حرفی بعجم نداشتند امروز که کپیتان ثانی بخشکی رفت و برکشت این بار را

درآورد و کاغذی هم قایم مقام جنّ محافظ قلعه وجه نوشته بود آن کاغذ را هم صبحی بکپیتان دادم بنا

کفت قایم مقام در خشکی اختیار دارد این کار با رئیس کران تین است و فرستادن این کاغذ

بیجا صلپیت ما هم که قایق نداشتیم بفرستیم باز در ثانی معلوم شد تقلب از او شده است و نخواست

آن کاغذ قایم مقام المحافظ وجه برسد آخر با آن دو نفر قراول که بواپور آمده بودند انعامی دادم که کاغذ را

بمحافظ برسانند عصری که کرجی ماهی کیرها در دریا بود یکی از آنها را قراول خواست و سوار کرجی شد

کاغذ قایم مقام جنّ را برای محافظ قلعه وجه برد و رسانید و این کپیتان ثانی برادر اجنته

پورت سعید است بسیار مرد متقلب بدخوئی است و بواسطه برادرش اعتنائی بکپیتان اول ندارد

خودش خیال کپیتانی او را دارد و کپیتان اول هم مرد فقیر بیحالی است هیچ یک از عمله کشتی

هم با او اعتنائی نداشتند و کپیتانهای دیگر که در واپورهای دیگر دیده شد تمام امر و نهی کشتی با آنها

بود بلکه بی حکم آنها احدی جرأت کاری نداشت

روز دوشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ هجری برحسب اتفاق شب گذشته دریا چنان آرام بود

که بقدر غدیری موج نداشت ولی از جو هر هوا از شبهای دیگر سرد تر بود که درجه فهرنهیت

۱۲۹۳ سنه

چهل و پنج درجه رسیده بود که یازده درجه از حد اعتدال پایین تر آمده بود که سه درجه بحد

یخ بستن مانده است امروز سه واپور از کران تین خلاص شده است یکی صبح روانه سوئیس شد و

یک واپور دیگر هم از کران تین در آن در کنار ساحل تجربه نبودن قایق و کرجی که آنها را بواپور برسانند بقدر پنج

شش ساعت در آفتاب معطل ماندند و همه سه صد قایق است باید هزار نفر را بواپور برسانند و در رفتن

قایق که یکی زود تر برود و صدای قال و قیلشان تا واپور میآمد و باد و از من حالت آن مساکین معلوم است

و بلائی بر سر این مسلمانان میآورند که العیاذ بالله رفتن بیت الله الحرام حرام شود بهزار زحمت یکی سه

ساعت بغروب مانده و یکی دو ساعت بغروب مانده که من تماشا میکردم روانه شدند عصری

در بالای سطحه میکشتیم بخن کشتی بتماشای اسباب ماشین رفتیم سبحان الله عقل خورده میشود از انسان

چقدر دقیق است و از او چه کاری ساخته میشود هرچه بنویسم باز قصور خواهد داشت و یکساعت

نیم بغروب مانده حکیم باشی کران تین و معاون ناظر کران تین شنیده بودند که در کشتی من هستم دیدن

آمده بودند خیلی با آنها ضرب زدم که تمام مردم را از کشتی صحیح بیرون میبرید و مریض میآورید

امروز از طلوع آفتاب تا سه ساعت بغروب مانده من بدو رمین تماشا میکردم که هزار نفر زن و مرد

حجاج بیت الله الحرام در آفتاب گرسنه و تشنه مانده بودند سه قایق بود و از عهده این جمع برنمیآید

یقین از این اذیتها که بمسلمانان میکنند نه سلطان خبر دارد و نه خدیو مصر و من پاشا و غریق هستم که

احتیاط بکنم آنچه دیده ام و دانسته ام باعلیحضرت سلطان خواهم نوشت و خواهم گفت کپیتان اول و ثانی

که حاضرند شاید باشند اسم حکیمباشی را پرسیدم بروز نداد گفت من حکیم هستم با این کار مداخلی ندارم

گفتم حکیمباشی نمیتواند بگوید که سی چهل قایق بیاورند که مردم در آفتاب معطل نشده ناخوش نشوند و باز

بعد از انقضای ایام حاج قایق با بنویس ببرند گفتم امسال صد و چهل و پنج هزار در عرفات آدم بود و چهل

نفر مرده است اگر خدا نکرده وبا میشد شما بر سر مردم چه بلائی میآوردید حکیم باشی و معاون رود

برخواسته رفتند هیچ راضی بملاقات شاهزاده نبودند که این کلمات ناصواب را بشنوند چند

شعری از تفصیل کران تین گفته شد خدا و رسول امر و نهی کردند که کسی اطاعت نمیکند برای اهل کران تین

۳ افندی ج

۲ العیاذ بالله

خواستیم قابلمه نهار بفرستیم بطوری تحاشی کردند که آنحالت محل حیرت بود که العیاذ بالله کسی کفر می
گفت یا در دین رسول صلی الله علیه وآله وسلم کسی بدعتی گذاشته است یا آئیت که در مذهب و دین
خود مسلمانان آنطور محکم میشدند و بعد کرانتین کثیف حفظ دین حنیف مینمودند بیچاره فراشباب میرزه
برای پختن کباب میبرد در کرانتین با حساب برای ما ممکن نشد قابلمه نهار برای عمله جات بفرستیم
در آن واپوری که بعد از ما بجده و کرانتین داخل شده بود گفتند که آنجا بروضه خوان حاجی
قاسم خوئی است گفتم کرجی ببرند او را بیاورند که در این ایام عاشور افیضی برده باشیم اهل کشتی نجاتی
کرده ند که اهل واپور ما را بکرانتین برده اند ما پاک هستیم و آنها ناپاک اگر چنین کار بشود دیگر روز باید
زیادتر اینجا مکث بکنیم از این ثواب گذشتیم که بهانه بدست حضرات نیفتد بیکروز کرانتین رفتن
معنی پاک و ناپاک معلوم نشد و اشعار وجیه از این قرار است

واپور ز جده شد روانه / بر ساحل وجه در کرانه
آدینه و اول محرم / واپور بوجه شد مسلم

آنجا باشد حکیم حاذق / کز اوست قضای هر نابق
خلقی آمد ز ترک تاجیک / در منزل سرد و تنگ تاریک

مانده سه روز در کرانتین / معلوم نگشت حاصل این
جز آنکه ز خلق چیز گیرند / بیقاعده و تمیز گیرند

قرصی که بهای او فروست / در وجه ورا بده فروست
بنشسته رئیس در کرانتین / غافل ز خدا و شرع و آئین

جز گفته خود روا ندارد / شرم و ادب از خدا ندارد
او راست گمان که تا دهد دود / کرده است قضای هر دو مردود

تا داد بلیت گرد امین / آن احمق را ز چرخ زمین
دودی که ازو قضا گریزد / از استیلای شما گریزد

وز بیم قضای بی محکم / هرگز نشود ز دود و دم
ما قوم عجب ضعیف حالیم / مقهور قضای ذو الجلالیم

ما را نبود حکیم باشی / گر اوست چنین امور ناشی
گر ما بکند قضای حق دور / ما را بکند ز لطف مسرور

القصه اهالی کرانتین / دارند عجب قرار و آئین
مکتوب ز پس فرانگیرند / از ترس که تا وبا نگیرند

گویند بد از هوای مکه / از مروه و از صفای مکه
از مکه و از منی چو گوئی / باید که زبان خود بشوئی

کاین لفظ بود بسی و باخبر / بر ماست ز لفظ مکه پرهیز
یا رب مپسند کاین چنین قوم / بر خانه تو نهند این لوم

اسلامی اگر چنین ستیزد / از قوم یهود پس چه خیزد
اسلام عجب ضعیف گشته / همچون تن تو نحیف گشته

مشکل که دوباره بند گردد / یا بند جاده و قدر گردد
این قوم که غره اند بر هوش / گردند چنان ای فراموش

ما را بزمین چو اقتدار است / حق را بزمین دگر چه کار است
ما را نرسد خیالی از کس / واپور و تل و شمندفر بس

تا کشتی و ریل و تل روا هست / ما را بکسی چه احتیاج است
یا رب بکجاست پشه و باد / کس یاد نمیکند هم از عاد

یا رب بکجاست طیر خطاف / کاوصاف نمود قوم اصحاف
بفرست بلای ناگهانی / بر قوم دعا چنانچه دانی

تا بر حرمت پناه آرند / صد توبه از آن گناه آرند
پویند همه از ره آباد / گویند همه بعجز و لابه

الله الله رها بمانده / در خانه خود پناه ما ده
تا عفو تو دستگیر گردد / شامل بجوان و پیر گردد

روز سه شنبه پنجم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ مطابق اول فبروری سنه ۱۸۷۶ مسیحی انکلیسی صبحی قایم مقام وجه و احمد
افندی محافظ یوزباشی و حکیم باشی وغیره بدیدن آمده بودند قایم مقام خیلی عذر خواهی کرد که من
مقصرم گفتم چرا اذیت نمودید شما که در کشتی کی میآید و کی میرود گفت ناظر کرانتین ما را هم نمی گذارد که
بکشتی بیائیم از کسی احوالی جویا بشویم التماس عفو دارم که قصور ما را عفو کنید اگر کاغذ قایم مقام جده
بما نمی رسید بکلی مقصر میشدیم و اگر میدانستیم وقت ورود سرکار توپ می انداختیم التماس دارم
که بحضرت خدیو از ما شکایت نکنید و میگفت در شش هزار حاجی که اینجا آمده است سی نفر مرده است
آنهم از اهل مغاربه بوده هیچ سال باین خوبی نبوده است و جای شکر است و بعد از ساعتی مرخص شد
و در حرکت کشتی هفده تیر توپ انداخت و عملجات کرانتین هم بسلامت وارد شدند پنج ساعت
از دسته گذشته واپور از ساحل وجه بخیر و عافیت حرکت کرد وقت رفتن بحاجی عباس آقا
گفتم در این ممالک عثمانی بهیچ وجه از کسان ما مطالبه وجهی که خلاف حساب باشد نکرده اند و اینجا
هم اگر چیزی باشد معین کن بمحافظ بگو چون محافظ آمده بود میگفت کسان شاهزاده را معاف کرده ایم
بعد که عملجات آمدند معلوم شد که از آنها هم مثل سایر حاج پول گرفته اند حاجی عباس آقا
بخشکی رفت محافظ خیلی غریب دانسته بود مبادا بفلانی خلاف گفته باشند خودش میان عسکر
رفته بود معلوم بکند و آنشخص را هم تنبیه بکند در این بین صدای نفیر اول واپور برخاست حاجی عباس
آقا بی اختیار مراجعت کرد و از محافظ خبری نشد خلاصه از محافظ جبال سمت شرقی وجه را

پرسیدم گفت جبال جهنیه است که اعراب بدوی سکنی دارند و میگفت در میان اعراب آدم هست

که چهار روز نه غذا میخورد و نه آب مینوشد و از مویلح تا اینجا چهار روز راه است می آیند و در اینجا

غذا می خورند و این اعراب با اعراب ینبع عداوت دارند و امروز ماهی کوچکی غریبی صید شد که رنگ

قرمز داشت و خالهای کبود و فیروزه نشان بقطار داشت و در پشت ماهی هم یکقطار تیغ بود و خیلی

خوشکل و خوش هیئت بود و مویلح را ملح کرپر تر در خارطه تهامی نگارند که در ساحل دریا در ما بین شمال و

مغرب وجه است و حرکت کشتی از وجه بطرف سویس چند میلی بمغرب حرکت کرده پس از آنکه از ساحل

دور شد تا سویس حرکت او بما بین شمال مغرب است و امروز از فضل خداوند مهربان دریا آرام بود و

حرکت واپور راحت است

سنه ۱۲۹۳

روز چهارشنبه ششم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ الحمد لله تعالی از فضل خداوند از دیروز تا بحال هوا ملایم و

دریا چنان سالم است که آب در کاسه حرکت ندارد و صبحی در بین الطلوعین یک واپور در دریا یعنی در خلیج

سویس دیدم که سیم تلغراف انگلیس بعدن میکشند و در اغلب معموره جاها سیم تلغراف وصل شده است و

چند واپور باری هم بطرف مبانی میرفت و بخلیج که رسیدیم در دریا مرغ ماهی خوار بجهه قرب ساحل

پیدا بود و در بعضی جا عرض خلیج تقریبا ده میل است و آن پیره دیوانه که ذکر شیطان دارد اهل

کشتی را بعذاب آورده متصل او ورد شیطان دارد و مادوش در دافعان و شصت و هفتاد میل تا سویس

مانده حرکت کشتی بشمال واقعی بود

روز پنجشنبه هفتم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ از شب پنجشنبه مزبور شش ساعت و نیم گذشته واپور در لنگرگاه

سویس ایستاد و تقریبا در سی و هشت ساعت از ساحل وجه تا سویس آمد و امروز صبحی چنان مه و دمه دریا را

گرفته بود که هیچ جبال اطراف پیدا نبود و دیشب یکنفر از اهل ناطولی حاجی حسن نام که از مدینه تاکنون

ناخوش بود و هشتاد سال زیادتر داشت وفات یافت صبحی از کراتین یکنفر آمد که وارسی بکند خبر

آن مرده را یافت و رفت اطبای کورنتین آمدند و یکی از آنها که حکیم باشی است مخلص افندی است

میگفت پنجسال در طهران بهمراه حیدر افندی بودم تفصیل را باو حالی کردم تصدیق کرد که از

ناخوشی

ناخوشی و بای مسری نیست اذن داد که کشتی برود و عصری از دل تنگی سوار قایق شده قدری

در میان دریا سیر کردم دریا چنان آرام بود که خاک را که دست یا ماء جامد و تا لیمان سویس که

کمپانی فرانسه ساخته انصافا الحق عجب لیمانی است عرض بالای او سی ذرع و عرض قعر او که در

دریاست تقریبا پانزده ذرع میشود که سفاین در هنگام طغیان دریا با آن لیمان داخل شوند و وقت

غروبی احمد آقای وکیل دولت ایران در سویس آمدنهای ما را دیده مطلع شده بود که ما بلنگرگاه

آمده ایم بواپور آمد

سنه ۱۲۹۳

روز جمعه هشتم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ صبحی در لنگرگاه کشتی محروسه را دیدم که در اوایل ذی القعدة الحرام

بزنگبار روانه بود و عسکر میبرد و ده روز است که برگشته است و امروز هم تا ظهری در زحمت اجازه

تلغراف کومپانی کنل بودیم که کشتی را اجازه حرکت بدهند تا دلیل کومپانی و اجازه آنها رسید

پنج ساعت و نیم از دسته گذشته بود کشتی بسکینه و وقار حرکت کرد چهار ساعت و سه ربع بغروب

مانده داخل کنل سویس شد و چهار ساعت در کنل بودیم که یک واپور از پرت سعید آمد بفاصله پنج

شش ذرع واپور را از او گذشت واپور کمپانی انگلیس بود سطحه کشتی و قمرها خیلی امتیاز داشت و دو ساعت

بغروب مانده در استاسیون گرین که تا سویس پانزده میل است واپور ما در کنل لنگر انداخت که شب در

میان کنل ماندیم یکساعت بغروب مانده واپور دیگر از انگلیس آمد گذشت که خیلی بزرگ بود که بمبائی

میرفت مثل عروسی آراسته بود امروز این دو واپور که بنظر رسید هر دو خیلی خوب بودند و نیم ساعت

بغروب مانده باز کشتی دیگر از انگلیس آمد گذشت این کشتی بخوبی آن دو واپور نبود و در دو و خوش شکل

مرا املی کشیده بودند که در واپورهای دیگر نبود و تفصیل این کنل در اوایل ماه ذی القعدة الحرام

که بسویس آمدیم مذکور شده است و مذکور شد که در همان ماه ذی القعده گذشته خدیو مصر اسمعیل پاشا

یکصد و هفتاد و شش هزار سهم خاصه خود را که در این کنل داشته بدولت انگلیس بچهار ملیان لیره انگلیس که

بیست کرور تومان ایران میشود فروخته است و این کنل بچهار صد هزار سهم منقسم شده که اشخاص عدیده

که کمپانی فرانسه باشد دارند و یکصد و هفتاد و شش هزار سهم خاصه خدیو مصر بوده است و کمپانی فرانسه

سنه ۱۲۹۳ ۱۱ رجب

۴ صبح پیغام دادم

اگر امروز اجازه ندهند

مصر بحضرت خدیو و باسلامبول

بوزیر مختار تلغراف میزنم

و از جده تا اینجا هرچه بر

اهل حاج گذشته است اعلام

خواهم کرد

۴

حق شفعه داشته‌اند که در این خصوص گفتگو دارند و پولتیک دولت انگلیس تقاضا کرد که این پول را بدهد
و تصاحب کند چرا که از طرف شمال و افغانستان دولت روس بهندوستان که معدن دولت
و مرکز تجارت است نزدیک شده است و از راه کنل هم سفاین روس که عبور می‌کنند اگر کنل را
تصاحب نکند در وقت ضرورت حق ممانعت نخواهد داشت که سفاین روس از کنل بطرف هندوستان
نروند و در همه جای کنل عدد هشتاد و پنج میل طول کنل را علامتی گذاشته‌اند و هر میل را هم بده تقسیم
کرده‌اند که او را هم نوشته‌اند که اگر در جائی عیب بکند معلوم شود در کدام میل و کدام عدد است و هر چند
میل قراول خانه هم دارد که برای تلغراف است که خانه و آبادی دارد الحق کمال صنعت را در حفر این
خندق بکار برده‌اند فراعنه مصر در این کار اقدام کرده بودند و از عهده برنیامده بودند
جمع فرعون

سنه ۱۲۹۳

روز سه‌شنبه نهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ هجری تا سه ساعت و یکربع از دسته گذشته روز توقف آفتاب طلوع
کرد و دو ساعت و یکربع گذشته بود که واپور دیگر از انگلیس از کمپانی آگریان تال از پرت سعید آمد
که بسویس میرفت و از پهلوی واپور ما گذشت و بزرگی و اسباب و عظمت آن واپورهای دیروزی را
حکم واپور ما داشت که الآن منزل داریم پنج قایق داشت که آن قایق‌ها کمال امتیاز و قشنگی را داشتند دو
ساعت و نیم از دسته گذشته واپور ما حرکت کرد و از استاسیون گرین تا اسمعیلیه دیگر کنل نخواهد
گفت آب دریا رفته رفته بحیره بزرگی شده است چنانچه از گرین تا ده میل دیگر در میان بحیره از زمین و سایه
علامت گذاشته‌اند که واپورها از میان آن علامتها بگذرند و در بیست و پنج میلی سویس مناره ساخته‌اند فنر بزرگی
بالای او در میان کنل گذاشته‌اند که شبها روشن میکنند از فنر تا بطرف دیگر در میان بحیره علامت نیست
عمق بحیره در این چند سال که آب بصحرا افتاده بقدر شش هفت قلاج است که از اغلب جا واپور حرکت
میکند و پس از آنکه از بحیره اول در فنر ثانی است که باز علامت گذاشته‌اند که داخل کنل ثانی میشوند
و در دو طرف این کنل نی و گز بسیار روئیده است عنقریب تمام آن اطراف را خواهد گرفت و طول کنل
که در میان آب بحیره ثانی است که در این بحیره آب که بصحرا افتاده است پست و بلند بسیار دارد جزیره‌های کوچک

۲ ثانیه چهار میل است از کنل

بسیاست

بسیار است و طول این بحیره تا اسمعیلیه هشت میل است چون عمق این بحیره کم است همه جا در میان
کنل علامت گذاشته‌اند و اسمعیلیه آبادی و عمارت خوبی خدیو مصر اسمعیل پاشا ساخته است و در
بسیار راه واقع شده و از نزدیکی اسمعیلیه حرکت واپور بسمت شمال مشرق و مشرق است تا داخل کنل
سیم میشود پس از ده میل راه که طی شد باز بسمت شمال حرکت میکند و عرض این کنل تا هشت میل
بقدر چهل متر است و در اول کنل سیم عدد چهل و یک است که پرت سعید چهل و یک میل مانده است پس از آن باز
گشادتر میشود و بعضی جا طرف یمین را پشتک چین کرده‌اند که خراب نشود و صحرای ریگ نرم در طرف
یسار بود و بقدر دو سه ذرع هم از کنل پر کرده است که همیشه پاک میکنند و آفت این کنل علی الظاهر
همان ریگ نرم است و آفتاب که غروب کرد در مسافت سی میل تا پورت سعید ماندیم کشتی لنگر
انداخت و اقامت نمود که شب را در کنل ماندیم و اسمعیله اگر چه در کنار کنل است ولی از راهی که در
بحیره ثانی برای عبور سفاین معین کرده‌اند دور است که باید با زورق و قایق تا اسمعیلیه رفت

سنه ۱۲۹۳

روز یکشنبه دهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ که روز عاشورا است صبح زیارت عاشورا را خواندم و در عبارت
اَللّٰهُمَّ اِنّي اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ في هٰذَا الْيَوْمِ وَفي مَوْقِفي هٰذا وَاَيّامِ حَيٰوتي بِالْبَرائَةِ
مِنْهُمْ کنل و واپور را شاهد گرفتم که خداوند انشاء الله مرا از بندگان آستان بل از سگان عتبه
عرش مرتبه محمد و آل محمد محسوب داشته و در زیر لوای ایشان محشور کند ❁ احمد لوای خویش علی را
سپرده بود ❁ من زیر آن بزرگ و مبارک لوا شدم ❁ و یکساعت از دسته گذشته واپور
راه افتاد بقدر پنج شش میل حرکت کرده بود که لنگر انداخت بقدر دو ساعت جائی که باید
توقف بکند ایستاد تا کشتی فرانسه آمد گذشت و واپور بسیار بزرگی بود که خیلی هیبت داشت و پس از
آن کشتی راه افتاد و پنج ساعت و نیم از دسته گذشته در یکی از استاسیون‌ها که تا پورت سعید سیزده
میل است دو کشتی انگلیس لنگر انداخته بود یکی که در جلو بود واپور بزرگی بود و بفاصله قلیلی پشت
سر او واپور بزرگ‌تری بود که واپور اول در نزد او حکم زورق را داشت که سه چهار هزار

نظام هندوستان و بطرف ملیبار میرود کوه پاره بود که در میان دریا ایستاده بود و مدلول
وَلَهُ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ در حق او صادق بود و در اینمدت آنچه واپور دیده شد
تمام بدن آنها را بارنگ سیاه رنگ کرده اند و این واپور بزرگ تمام سفید بود و این بجهة حرارت
هوای هندوستان است که رنگ سفید حرارت را دفع میکند و نگاه میدارد مثل برف که خداوند
عالمیان رنگ او را سفید کرده است که دوام بکند اگر رنگ برف سیاه میشد برفی که در قله کوه
در یکجا و آب میشد و بکیفیت آب میشد و در دنبال او دو عدد واپور کوچک عوض کرجی بسته بودند که کرجی
او واپور کوچک بود القصه در مسافت امروز در طرف یسار آن طرف کنل آب نیل بصحرای شور افتاده
که تا دمیاط امتداد دارد و در این مرداب مرغهای سفید بزرگ زیاد بود که از الف زیادتر بود در این مرداب
راه میرفتند بطوری که مرداب سفید شده بود گفتند مرغ سقا است چون فاصله داشت من درست ندیدم
و طول آب مرداب بقدر ده دوازده میل میشد در استاسیون که سیزده میل تا پرت سعید است تمام شد
و بقدر یکدو میل خشکی است که آب مرداب دور است و زمین بلندتر است و باز تا پرت سعید مرداب است
و بقدر پنج میل به پرت سعید مانده در این مرداب قایق زیاد بود که بار حالی میکردند گویا از دمیاط
آورده باشند آدم زبان فهمی نبود که از او استعلام بشود و میان این مرداب و کنل همان خاکریز کنل
بقدر بیست سی ذرع فاصله است و در همین کنل هم در بعضی جا قطعه قطعه آب بصحرا افتاده است و صحرا را فرا
گرفته و از پورت سعید تا سویس در یمین و یسار راه یازده مکان استاسیون است و از کنل تا پرت سعید
اغلب جا طرف یمین و یسار راه را که خاک کنل ریخته اند پایین او را سنگ چین کرده اند که خاک نریزد
مع ذلک باز اغلب جا خراب شده خاک ریخته است که از پس سنگ چین گذشته بکنل سرایت کرده است
و مشغول تعمیر بودند القصه چهار ساعت بغروب مانده وارد لنگرگاه پورت سعید شدیم موسیو
جیو آجنته کمپانی سعاین نمسه آمد این آجنته برادر کپیتان ثانی است که در کشتی لوارای بود هر قدر راو بد آمد
خواست برادرش بخلاف اوست کاغذ آجنته جدید را نشان دادم که قرار ما این شد ما را از پرت سعید
باسکندریه برساند و از آنجا باسلامبول برساند عذر او این شد که واپور حاضر نیست واپور نمسه

شش روز دیگر میاید و شش روز دیگر باسکندریه و از آنجا باسلامبول میرود دوازده روز
میکشد این واپور رهنگری حاضر است و از راه بیروت و رودس هشت روزه انشاء الله باسلامبول
میرود و شما را میرساند که روز چهاردهم فبروآری وارد اسلامبول شوید گفتم در راه گرانتین است
قسم خورد که گرانتین را از بیروت برداشته اند گفتم اگر گرانتین باشد پول کرایه را در اسلامبول پس میگیرم
و این مرد خیلی کپیتانهای شما اذیت کردند تفصیل را در اسلامبول بکمپانی خواهم گفت بعد استخاره کردم
رفتن با این واپور آیه ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا آمد و ماندن شش روز تا واپور برسد بد آمد لهذا متوکلا علی الله
از آن کشتی باین کشتی آمدیم و کشتی را چنان بهم وصل کرده بودند که مردم از این کشتی بآن کشتی پا گذاشته
میرفتند و اوضاع قمره این کشتی از آن کشتی بهتر است و ارتفاع این کشتی زیادتر است و قریب
هزار نفر مسافر دارد که در سطحه روی هم مثل گوسفند خوابیده اند که بارهای ما و آدمهای ما را در سطحه بالای سر ما
جا داده اند خداوند مهربان تفضل کند که بسلامت انشاء الله تعالی باسلامبول برسیم و پرت سعید بندریست
که اسکندریه را بجهة احداث این کنل شکست داده است و رفته رفته آبادی از مصر خواهد گذشت و قونسول
دول فرنگستان همگی آنجا هستند عرض پرت سعید سی و یک درجه و شانزده دقیقه و طول شرقی
پورت سعید سی و دو درجه و هجده دقیقه گری نیچ است

روز دوشنبه یازدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ شب دوشنبه مزبور نیم ساعت از شب گذشته واپور
هنگریه که باسم ولایت هان گری موسوم است از پرت سعید راه افتاد روز دوشنبه دو ساعت
از دسته ساعت گذشته وارد لنگرگاه یافه شدیم که کشتی لنگر انداخت و از پرت سعید تا یافه صد و
سی و پنج میل است و حرکت کشتی بمشرق بود و یافه بندرگاه بیت المقدس است بندر قشنگی است در
بالای تپه واقع شده است و در مراصد الاطلاع یافا بالقصر ضبط کرده است و از کشتی در آمده
بتماشای یافه رفتم احسان بیک قایم مقام دم اسکله با نظام ایستاده بود و در مراجعت تا واپور مشایعت
کرد و بواپور آمد از نجبای ترک است وکیل قونسول دولت ایران در یافه احمد افندی است و در قدس
خلیل محمد هادی افندی است که میرزا هادی شیرازی پسر حاجی محمد علی جواهری است که از

طرف ما در از سادات فسائی است و تا علم شیر و خورشید را دیده بود بکشتی آمد و در قدس بسیار خوب
حرکت کرده و زبان انگلیسی و عربی و ترکی میداند باری در مقاله مریمیه گفته بودم تا مصر بیایم و بنایم
دیگر بچه سان سخن سرایم حالا باید بگویم تا یافه بیایم و بنایم دیگر بچه سان سخن سرایم و هیچ خیال
آمدن یافه نبود قرار بود که از پورت سعید باسکندریه برویم این کشتی امروز عصری میرود و کشتی
دیگر یکهفته دیگر می آید هر قدر تصور کردم که بتوان بزیارت قدس خلیل و بیت المقدس رفت ممکن نشد بجبرت
تمام از یافه رفتیم و انشاءالله تعالی در مدینه منوره مسئلت کردم که یکبار دیگر بزیارت مکه معظمه مشرف
شوم و چنان میدانم که انشاءالله قبول شده باشد مگر آنوقت خدا زیارت بیت المقدس را نصیب کند
و یافه باغستان خوب دارد که با دولاب آب میکشند اغلب پورتقال است و پورتقال بسیار خوب
درشت دارد که چهار عدد و پنج عدد مقدار یکمن تبریزی میشود یکی را دادم کشیدند یکصد و سی و هشت مثقال
بود که تقریباً نه سیر است و عجب آنکه با آن بزرگی هسته ندارد اگر دو تا داشته باشد مثل آنست که
هیچ نباشد و لیموی ترش هم دارد و قونسولهای دول خارجه آنجا هست و در نزدیکی یافه باید از باب
لیمان داخل شد و آثار و علامت سنگهای فراتی در میان دریا است و معلوم میشود که قدیم آثار
شهر تا اینجا بوده است و رفته رفته از زیادتی آب دریا خراب شده است و در این روزها قلعه احمد بن
طولون را که در یافه است اولیای دولت عثمانی بفرانسه ها فروخته اند و در میان آن جامع عتیق بوده
اگرچه خراب است و ابراهیم پاشا آن قلعه و آن جامع را قشله و جبه خانه کرده بوده است فرانسه ها خیال
دارند که جامع را خراب کنند مسلمانان آه و ناله داشتند یقین است که اعلیحضرت سلطان خبر ندارد
که در میان قلعه احمد بن طولون که هزار سال فزونتر است که بنای آن قلعه شده چنین جامع عتیقی باشد
و عصری در میان واپور عبدالرحمن افندی که از اولاد خالد بن ولید است و قاضی یافه است
بدیدن آمده بود مشارالیه مرد باکمال باسوادیست و اهل بکتاشان پدر بر پدر در قدس شریف است
بجهت مأموریت قضاوت بیافه آمده است عرض یافه سی و دو درجه و چهار دقیقه و طول از
ازگریچ سی و چهار درجه و چهل و شش دقیقه است

روز سه شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ از شب سه شنبه نیم ساعت گذشته واپور از لنگرگاه
یافه حرکت کرد بسلامتی و شب اول سال سی و نهم قمری فرزندی احتشام الدوله بود که سی و هشت
سال قمری تمام بسلامتی داخل سی و نه قمری شد خداوند انشاءالله بخیر و عافیت و سلامت بسن
پیری برساند بحق محمد و آله الاطهار رب لا تذرنی فرداً و انت خیر الوارثین و دیشب هم از فضل
خداوند ذوالجلال والاکرام دریا آرام بود و امروز یکساعت از دسته گذشته بسلامتی وارد
بندر بیروت شدیم که از بنادر فلسطین است و شب از محاذی بندر حیفا و عکه که اهل اروپا سینت جان
اگری میگویند و از بندر صور و صیدا گذشتیم و قونسولهای دول خارجه تمام آنجا منزل دارند و در
بیروت کوه قسروان است که برف داشت و کفتند در تابستان آنجا برف را حفظ میکنند و همیشه به بیروت
میآورند و این کوه یکرشته از کوه عظیم معروف بلبنان است که از طرابلس تا صیدا احاطه دارد
در معنی طرف شرقی و جنوبی و غربی بیروت را گرفته است و از بیروت بهر طرف که بروی باید از این سلسلهای
کوه لبنان عبور شود و یاقوت در مراصد الاطلاع میگوید لبنان بالضم و آخره نون جبل مطل
علی حمص یجیء من العرج الذی بین مکة والمدینة حتی یتصل بالشام فما کان
بفلسطین فهو جبل الحمل و ما کان بالاردن فهو جبل الجلیل و بدمشق سنیر و
بحلب و حماة و حمص لبنان و یتصل بانطاکیة والمصیصة و یسمی هنالک اللکام
یمتد الی ملطیه و سمیساط و قالیقلا الی بحر الخزر فیسمی هنالک القبق انتهی
و خود بیروت رودخانه دارد که از شرقی شهر میگذرد و داخل دریا میشود آب او خوب نیست نهر الکلب
رودخانه خوبی است که از قسروان جاریست آب او را انگلیس و آلمانیها بشهر بیروت آورده که از نهر الکلب تا بیروت
چهار ساعت راه است و هر متر که بخانها میفروشند در عرض سال یکصد و پنجاه فرنک میگیرند و متر بقدر
لوله آفتابه کوچکی است و مدرسه های کمپانی فرانسه و امریکا و انگلیس و آلمانیه برای دخترهای ارامنه و روم
و کاتولیک ساخته اند که خرجهای گزاف کرده اند که هزار نفر دختر در آن مدارس بتعلیم مشغولند و میگویند
اولاد غالباً تابع مادر است همینکه مادران عیسوی داشته باشند اولاد آنها نیز تابع شده عیسوی

بیروت

حیفا

عکا

سینت جان اگری

صور

صیدا

قسروان

لبنان

و در معنی ترویج مذهب عیسوی است صبحی ترجمان اسکندر بیک قونسول دولت علیه ایران پسر الیاس
بیک بواپور آمد عذر آورد که اسکندر بیک تب داشت از آنجهة اذن خواست که در سواری دریا او را
معاف بفرمائید قایق حاضر کرده بخشکی رفتیم اسکندر بیک در اسکله بود چشمش درد میکرد بسته بود عسکر
اسکله تعظیم نظامی کرده بقونسول خانه رفتیم از آنجا سوار کالسکه شده اطراف شهر را تماشا کردم و در
طرف راه شام یک صحرای وسیعی را دیدم که درخت مثل صنوبر بود که تخم او را فستق میگویند که آن
درخت از جنس صنوبر است که کاج باشد تفاوتی که دارد تخم او بزرگ است مثل پسته بو میدهند
و میخورند که خیلی چربی دارد و کاجهای ایران تخمش کوچک است و بحسب لغت فستق معرب پسته است
که ثمر معروف است ولی عربان و اهالی مصر و شام این درخت که از جنس کاج است او را صنوبر میخوانند
و از ثمر او روغن گرفته میشود که دهن الفستق می گویند البته ده هزار از این جنس کاج دارد و هم یک قد و یک
اندازه خیلی جای باصفائی بود و در باغات درخت بادام شکوفه کرده و با درختهای نارنج و لیمو که در
یک باغ بودند خیلی جلوه داشتند و از آنجا برگشته در کنار اسکله کامل بیک رئیس لیمان یک قایق حاضر
کرده بود که مرا سواره کرده بواپور برساند چنان معلوم شد که حمدی پاشا والی شام که یکماه است
در بیروت است او فرستاده بود اولا خود حمدی پاشا هیچ احوالی نپرسید و خودش نیامد
او از والی حجاز تقی الدین پاشا زیادتر نبود که در استقبال و مشایعت چطور احترام کرد ثانیاً در
قایق که علم هلال و ستاره را زده بودند لازم بود که علم شیر و خورشید را هم در طرف دیگری
باحترام بزنند از آنجهة عذر آوردم که قایق خودمان حاضر است بزحمت شما راضی نیستیم تا قایق
خود سوار شده بواپور آمدیم مشار الیه نیز با قایق خودش تندتر رانده بدم واپور ما قبل از من رسید
آنجا پاروچیها ایستاده در قایق پاروها بلند کردند که تعظیم قایق است خودش هم شمشیر بدست داشت
منهم جواب داده بواپور آمدم ترجمان قونسول خانه خیلی امتنان کرد که برای ما افتخار شد که قایق ما را
خفیف نکردید گفتم اگر حمدی پاشا بقاعده حرکت میکرد یا بواپور میآمد یا بقونسولخانه میآمد البته قایق
او را قبول میکردم حالا هیچ حق نداشت که من بجهة یک قایق از او امتنان حاصل کنم القصه

بر

شب چهارشنبه یکساعت و بیست دقیقه از شب گذشته واپور بطرف جزیره قبرس بالخیر
و السلامه روانه شد و دریا قدری انقلاب داشت هوا ابر بود عرض رویت سی و سه درجه و پنجاه و دو دقیقه است

روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ یکساعت از دسته ساعت گذشته واپور وارد لنگرگاه
لارنکه شد که ترکها توزله می گویند که در زمین مسطح واقع شده و از توزله کلم فرنگی و کاهوی خوب و پنیر خیلی
ممتاز بکشتی آوردند توزله بقدر چهار پنج هزار جمعیت دارد خواستیم بتماشای شهر برویم بجهة انقلاب
دریا کپیتان با قایق رفتن را اجازه نداد و باران هم میآمد و نیم ساعت بغروب مانده واپور حرکت کرد
و قبرس بوزن قنفذ اول جزیره ایست در اسلام که در زمان حکومت معویة بن ابی سفیان در خلافت عثمان
در سنه ۲۸ هجری مفتوح شده است طول این جزیره از مشرق مایل بشمال و مغرب مایل بجنوب است بلکه میتوان گفت مشرقی
و مغربی میتوان گفت از کیپ اندریه تا کیپ ارنائوط یکصد و چهل میل است و منتهای عرض او از کیپ کورماکیتی
که در طرف شمال است تا کیپ گاته که در جنوب است پنجاه و دو میل است و کمتر عرض او که در طرف کیپ
اندریه است چهار میل است و رفته رفته عریض تر میشود و این چنین شکلا که در طرف شمال و مشرق جزیره است
تقریباً سی میل میشود که از کیپ اندریه تا کیپ کالیه است که در طرف جنوب واقعست و صاحب قاموس
میگوید قبرس جزیرة عظیمة للروم بها توفیت ام حرام بنت ملحان و ام حرام خاله انس بن
مالک و زوجه عبادة بن الصامت است و در کامل التاریخ ابن اثیر میگوید فی سنه ثمان و عشرین
کان فتح قبرس علی ید معاویة و قیل سنة تسع و عشرین و قیل سنه ثلاث و ثلثین
و لما غزاها معاویة غزا معه جماعة من الصحابة فیهم ابوذر و عبادة بن الصامت
و معه زوجته ام حرام و ابو الدرداء و شداد بن اوس و باز ابن اثیر در حق ام حرام میگوید
و فی هذه الغزاة ماتت ام حرام بنت ملحان الانصاریة القتها بغلتها بجزیرة
قبرس فاندقت عنقها فماتت تصدیقا للنبی صلی الله علیه و آله حیث اخبرها
انها فی اول من یغزو فی البحر و در کامل التاریخ فتح قبرس را مفصل نوشته این قدر در اینجا کافیست
عرض لارنکه سی و چهار درجه و پنجاه و شش دقیقه شمالی و طول او سی و سه درجه و چهل دقیقه مشرقی گرینیچ است

سنه ۱۲۹۳

روز پنجشنبه چهاردهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ شب گذشته که واپور حرکت کرد ما از حرکت افتادیم دریا طوفان
و انقلاب باد و باران شدید داشت که نمیتوان نوشت شب گذشته و روز پنجشنبه از موجهای
هایل واپور نزدیک بود عاطل و باطل شود بجز از تضرع و زاری بدرگاه باری کاری نداشتیم زبان را
بیان تشهد بود و نه روان را توان تمددی شش ساعت قوت از گلوی ما پائین نرفته بلکه هرچه بوده
بالا آمد حتی چایی که طبیعت قبول نمیکرد با سوء حال افتاده در آن حالت گفتم ❁ ای بحر سفید
روسیاهی نکنی ❁ چون غوطه‌ور تو سمان بکام ماهی نکنی ❁ ما شیعه حیدریم اولاد بتول ❁
با شیعه شیر حق تباهی نکنی ❁ و همه اهل کشتی بجز اصحاب کشتی بحالت مرده افتاده بود مدلاییت بمن
بزنی ولاحق برحق خدا از تربت تربت که رویش سفید و عاقبتش سعید و با اقبال قرین و با بلال
همنشین باد راضی باشد که فی الجمله حالت داشت و در این روز و شب دیگر و زمرا پرستاری میکرد و ما
این حالت که کشتی تا با دکشتی میگرفت گاهی بهوا میرفت و گاهی بقعر ما میگیرد از زن فرنگیهای کشتی مشغول
ساز و آواز شد ما از زیر و بالای واپور مجبور بودیم و او بزیر و بم پسنطور مجبور هر روز آنقدر
ساز مینواخت که اهل قمره و سالون را به تنگ می‌آورد در آنحالت که افتاده بودیم ملتفت بودم
رفته رفته صدای زیر و بم گم شد بعد معلوم شد صندلی از صعود و نزول واپور در زیر قدم
در رفته و خودش بحالت و دم ما افتاده که امروز آنقدر طول نداد و فی الحقیقة بفضل الهی
بود که ازین باد و باران و موج طوفان خلاص شدیم از بندر قبرس تا رودس سیصد و یک میل
مسافت است باین زحمت گرفتار بودیم باز تربت جناب سید الشهداء روح من عداه الفداه
فریادرسی کرد منکه حالت وضو گرفتن نداشتم بسته تربت را بمبروک سیاه دادم گفتم کم کم با
بند از باز در درگاه الهی تو از ما کم معصیت تر هستی و دریا را باین تربت قسم بده که آرام بگیرد و شب
جمعه نصف شب گذشته بود که قریب بصبح بود اندکی باد تسکین یافت و هوا صاف شد و واپور
فی الجمله آرام گرفت و اسم کپیتان این کشتی آنتونیو گوبیشش است کپیتان قابلی است استاد کاملیست
میگفت پنجاه و نه سال دارم چهل و پنج سالست در دریا کار میکنم و سی سالست که کاپتان هستم

و از صد واپور بیشتر سفر کرده‌ام و طول کشتی سیصد فوت و عرض کشتی سی و هشت فوت و ارتفاع کشتی
بیست و شش فوت است کشتی محکمی بود که از فضل الهی با آن طوفان و تلاطم تکافو و تصادم داشت

سنه ۱۲۹۳

روز جمعه پانزدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ یکساعت از دسته گذشته واپور در لنگرگاه رودس لنگر انداخت
بقدری که رائف افندی متصرف معزول بیروت که بحکومت رودس منصوب شده و در واپور با ما
بود برودس برود اقامت کرد پنج ساعت از دسته گذشته واپور راه افتاد از قراریکه گفتند
جمعیت تمام رودس و قراء و توابع او چهل هزار میشود و رودس قلعه خوبی دارد و آنچه مسلمان است داخل
قلعه است و آنچه خارج مذهب است خارج قلعه منزل دارند و امتداد جزیره رودس از شمال مشرق
بجانب جنوب مغرب است و طول او از قاوون بورنی که در طرف شمال مشرق است تا کیب رابی سوبجی
که در طرف جنوب است چهل و یک میل است و منتهای عرض او از کیب کریتنکی در طرف شمال است
تا کیب لارود که در طرف جنوب است بیست و پنج میل است و جائی که عرض او کم است دو میلست و در
وسط جزیره سلسله کوهی است که آبهای جاری دارد و رودس در زبان یونان بمعنی بهشت است
چون این جزیره بخوبی آب و هوا امتیاز دارد از آنجهة رودس گفته اند عرض رودس سی و شش درجه و
شش دقیقه شمالی و طول او بیست و یکدرجه و شانزده دقیقه شرقی گرینیچ است و در جزیره
رودس یکی از عجایب هفتگانه دنیا بود که او را کولوس میگفتند که در جام جم در باب نود و دیدیم
مسطور است و ازین جزیره که گذشتی همه جا سواحل منتشر اناطولی نزدیک است و در همه کوهها
آثار آبادی بود دو ساعت بغروب مانده بمحاذی جزیره کوش رسیدیم که ترکها استانکوی
میگویند عجب بندر قشنگی است همه کوهها زراعت دیم داشت و بنظر من از همه جزیره‌ها بهتر بود
طول این جزیره از شمال بمشرق و جنوب بمغرب بیست و دو میل و منتهای عرض او هشت میل است
و استانکوی در عرض لوئب شمالی و در طول الکرالسه شرقی واقعست و در جزیره کوش بقراط
حکیم دانشمند معروف متولد شده است و در نزدیکی پل در کنار قلعه چنار قوی هیکل عظیمی است

که میان او خالی شده است و شاخهای قوی دارد در میان اهالی آن جزیره چنان معروفست
که اورا ابقراط کاشته است و در طرف یسار چندین جزیرهای کوچک بود یعنی کوه پارهای
کوچک است که بقدر کوه دوشان تپه طهران که یک قطعه زمرد است که گلهای کونفند بی صیانت
چوپان و خسارت سرحان در آنجا تا علف است میچرند و بعد میروند میآیند و از رودس تا سقز
همه جا حرکت واپور در میان بوغازهای تنگست که بعضی جا عرض آنها یک میل است و خیلی با صفاست
و از گیپ گری او که گذشتی آن قطعه دریا که میان چنین شلاء گری او و چنین شلاء بدروم است آنجا را
در نقشها گلف آف کوس مینویسند یعنی خلیج کوس و این جزایر صغیره که وقت رفتن اسکندریه مثل
کلیم نو ولرو واسپارا وارکی در طرف چپ بود باز بطرف چپ واقعست تا از مغربی جزیره
سموس گذشتیم بدروم در عرض شمالی سی و هفت درجه و شش دقیقه و در طول شرقی بیست و هفت درجه
بیست و نه دقیقه گری نیچ واقعست

روز شنبه شانزدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ هجری شب شنبه دریا بسلامت بوده و رفتار کشتی بملایمت
وقتی که بخلیج ازمیر داخل شدیم کوههای اطراف از سبزه و جنگل و دهات کنار دریا خیلی با صفا بوده
میل با زمیر مانده یک فنری در میان دریا ساخته اند و در نزدیکی قشله هم یکنفر دیگر است چهار ساعت
یکربع از دسته گذشته بود که بلنگرگاه وارد شدیم کپتان فرمان فرما داد که لفظ ایطالیاست که
بانگلیس استاپ است یعنی بایست یا به بند واپور را نگاه داشت و من در طبقه بالا و در بین تماشا
همیکردم پنج شش دقیقه گذشته بود که دیدم بخار بی اختیار از دود کش بزرگ و اطراف او
بطوری بالا میرود که در هیچ یک از سفرها معهود نبود که رشحات بخار رود و نصف کشتی را گرفت
و کشتی بتلاطم آمده چنان پنداشتم در دریا زلزله شد خیلی وحشت کردم بکپتان گفتم یک امری واقع شد
اول فی الجمله ترکی میداند دیدم رنگ و روش را باخته کپتان دوید و دوید بقدر پانزده دقیقه
کشید که همینطور بخار را از اطراف دیگ بزرگ و خود دیگ بالا میآید نصف کشتی را که باد میوزید
تیره و تاریک کرده بود واپورهای حوالی هم وحشت کرده بودند بقدر دویست زورق و قایق

فوراً بپای کشتی رساندند که تا کشتی غرق نشده مردم را بیرون ببرند بعد معلوم شد که دیگ
تنوره ترکیده است و پنج نفر عمله کشتی صدمه خورده اند که سه نفر آنها مشرف بموت است اهل
کشتی بفغان و فریاد آمدند من در پهلوی کپتان اول ایستاده بودم اینقدر حالی شدم که کشتی عیب
نکرده است و بر حسب اتفاق از فضل الهی آنچه از دیگ ترکیده بطول کشتی صدمه زده در عرض
کشتی به تختهای کشتی نخورده که تبرکد و بشکند که سوراخ شود فی الحقیقه بواپور چشم زدند اهل کشتی همه
حرکت کشتی حیرت داشتند و از دور کشتی آستریه را بفاصله صد ذرع یا زیادتر دیدم بخط جلی در
پهلوی کشتی نوشته اند دانستم که واپور انطونی رسل است که با آن واپور از اسلامبول باسکندریه
رفته بودیم تا مشار الیه پرده شیر و خورشید را در بالای دکل دیده دانست فوراً سوار قایق شده آمد
با و گفته بودند که وزیر مختاری در واپور است در قایق دیده بود که بیدق در بالای دکل است گفته
بود باید فلانی در این کشتی باشد برای وزرای مختار و خبر آل قونسولها و سپر دارها بیدق را
در پهلوی کشتی در طرف پشت سر می کشند بتعجیل آمده میگفت اگر ده سال قبل بود که دیگ می ترکید
تمام کشتی و آنچه در کشتی است فنا میشد حالا دیگرا تخته تخته با پیچ ساخته اند که تبرکد تمام دیگ صدمه
نمیخورد و این واقعه برای من بالاتر از وقعه الجمنه بود که از ده هزار گلوله خداوند مرا نجات داد
معلوم شد که خداوند مهربان بعجز و مسکنت این بنده ذلیل ترحم کرده است اگر قبل از لنگرگاه این امر
واقع شده بود یکنفر بسلامت در ازمیر فرستیم فی الحقیقه از غرایب امور بود که اتفاق افتاد و اگر خدا
نکرده در آن طوفان ما بین قبرس و رودس این امر واقع میشد این مشت خاک ضعیف با آتش
واپور و باد طوفان و آب خیزان چه میکردیم ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و انطونی رسل
میگفت یقین خدا با شما و عیال شما التفات دارد اگر آن صدمه دیگ در میان دریا واقع شده بود
خیلی خطر داشت شکر الهی را بجا آوردم ❊ گر سر هر موی من گردد زبان ❊ شکرهای تو
نیارد در بیان ❊ و این حادثه الحمد لله که در لنگرگاه واقع شده است و کشتی عیب نکرده است
فوراً بجناب وزیر مختار تلغراف کرده باسلامبول کردیم و بعد کپتان کشتی آمد گفت واپور من

چهار پنج روز کار دارد و اپور دیگر از کمپانی نمسه امروز باسلامبول میرود اگر میل دارید اخبر بکنید اما واپور کوچکی است گفتم خدائی که ما را بسلامت تا لنگرگاه ازمیر رسانده در لنگرگاه دیگر نتوند ترکید قدرت دارد که ما را از قایق با سلامبول برساند تا بواپور کوچک چه رسد درین بین محمد آقای قونسول گفته بودند که چنین واپوری آمد و علم شیر و خورشید دارد و بگمان اینکه من از راه شام مراجعت میکنم شاید کسی دیگر از اعیان ایران است سوار شد بکشتی آمد در قایق از آمدن ما و از حالت کشتی مطلع شد گفت هر که در ازمیر شنیده است تعجب کرده است بعد خورشید پاشا والی ازمیر و آیدین شنیده بود با لباس رسمی با نشان دولت ایران با یوزباشی صاحب منصبها آمد خیلی آدم مبادی آدابست و مرد با کمالی است بقدر یکساعت تشریف داشت انسانیت و قاعده دانی انقدر تفاوت دارد که در بیروت حمدی پاشا با وجود آنکه دانست دوازده ساعت کشتی در لنگرگاه توقف دارد هیچ احوال نپرسید و خورشید پاشا والی ازمیر تا مطلع شد فوراً بواپور آمد چون آن کشتی تا غروب معطل داشت محمد آقای قونسول صلاح دانست که بازدید او برویم منهم بجهة انسانیت او راضی شدم عمارت حکومتی دم اسکله است بقایق نشسته رفتیم دم اسکله یک فوج عسکر با موزیکان و صاحب منصبها ایستاده بودند والی پاشا تا دم عمارت استقبال کرده بقدر یک ربع نشسته برگشتیم افسوس خوردکه جاهای خوب ازمیر بنظر شما نرسید گفتم خودم هم افسوس دارم میل داشتم که دو روز در ازمیر بمانم اما کل ما یتمنی المرء یدرکه وقت مراجعت قایق دولتی با پرده هلال و ستاره و پرده شیر و خورشید حاضر کرده همینکه سوار قایق شدیم از جهاز جنگی دولت عثمانی که همیشه در لنگرگاه است بیست و یک تیر توپ انداختند و پنج نفر از صاحب منصبها و بیگلربیگی شهر و غیره تا واپور بمشایعت آمده قدری نشسته برگشتند و محمد آقا گفتم بتعجیل بتلغراف خبر برسند که وزیر مختار از خبر ترکیدن دیگ واپور پریشان خواهد شد و احوال اسعد پاشا حاکم سابق ازمیر و آیدین را پرسیدم که چندی هم صدر اعظم دولت عثمانی شده بود گفتند چند روز بعد از رفتن شما از ازمیر مراجعت کرد و مهمانی هم از قونسولهای دول خارجه کرد و دو روز دیگر مرحوم شد و همه گفتند او را مسموم کرده بودند و حکیم خودش هم براین عقیده است و اغلب از فوت او افسوس داشتند دو ساعت بغروب مانده بواپور رسمی به پیلادی آمدیم که متعلق بکمپانی نمسه است اسم کپتان

اول بالوج است و طول واپور دویست و بیست فوت و عرض واپور بیست و دو فوت است و حرکت واپور ساعتی ده میل است سه ربع ساعت از شب یکشنبه گذشته بالخیر والسلامه واپور حرکت کرد و در تاریخ اینوقعه گفته ام

صبح شنبه بروز شانزدهم	اندر آن مه که سال شد تجدید ۱۲۹۳	پار تاریخ بود یا غا سیم ۱۲۹۲	اندرین سال یک کمی تو مزید
دو و پنجه دقیقه رفته ز روز	که بازمیر با سفینه رسید	از پس شش دقیقه در ازمیر	دیگ واپورها گر می ترکید
فضل حق انگر نبد کار	گشت این کار زنا گزیر پدید	چون کنم شکر فضل یزدان را	که زحیمت برا ماه و عید
ذال با دال قافیه کردن	بخطا گشته است زیم جدید	ورنه سعدی که اوستاد بود	قافیه کرد با لذید شنید
قافیه ساخت بود با ما خوذ	تا نباشد درین سخن تردید	کس نپذرفت از او منخواند	بغلط چملکی بدال لذید

القصه تفصیل حرکت واپور از پورت سعید تا ازمیر ازین قرار است که مرقوم میشود

از پورت سعید تا یافه حرکت واپور بمشرق مایل بشمال است

و از یافه تا بیروت بطرف شمال است

و از بندر بیروت تا بندر جزیره قبرس که در نقشها لارنگه با کاف عربی نوشته اند حرکت واپور بما بین شمال مغرب واقع است و ترکها بندر لارنگه را چون معدن الملح نزدیکی آنجا واقعست تو زله میگویند که بمعنی نمک است و عربان مَلّحه گویند و از پایتخت قبرس که لفقوشه است و در وسط جزیره است تا تو زله هشت ساعت مسافت است و در نقشها لفقوشه را لیوکوسیه مینویسند و از تو زله که واپور میگذرد بطول جزیره قبرس بمغرب حرکت کرده تا به بندر اگوتری میرسد که در طرف جنوبی جزیره قبرس واقعست از آنجا گذشته باز بطول جزیره بمغرب و بما بین شمال مغرب حرکت کرده تا از محاذی جزیره بگذرد و طول جزیره قبرس بمغرب است و پس از آن بخط مستقیم بما بین شمال و مغرب حرکت کرده تا به بندر رودس میرسد که جزیره با اسم بندر موسوم است و طول جزیره رودس از شمال شرق بجنوب است و این بندر در طرف شمال مشرق جزیره واقع شده است و از آنجا گذشته همه جا نزدیک بساحل اناطولیست که از همه جا ساحل نمایان است و از رودس چند میل بمغرب حرکت کرده و پس از آن باز بما بین

شمال مغرب منحرف میشود و در محاذی کیپ کری اُو باکاف عربی که در آخر پنین شلاء درازی واقعست
که اتصال او بخاک ولایت منتشیا است چند میل حرکت واپور بشمال است و این کیپ کری اُو یکی از
پنین شلاء های اناطولیست و آن جزیره صغیره که وقت رفتن اسکندریه در طرف چپ بود مثل نی سرو
و نیش فاپی و کرکی باز در طرف چپ است و دماغه کری اُو در محاذی جزیرهٔ نی سرو واقعشده است پس
از آنکه واپور چند میل از آن دماغه گذشت قلیلی مابین شمال و مغرب حرکت میکند و باز چند میل بمغرب
حرکت کرده از میان پنین شلاء بوچین تو رُوم بابا موحده که ترکها بدرُوم میگویند که این پنین شلاء
نیز از توابع ولایت منتشیا است و در جنوبی اناطولی واقعست و میان جزیرهٔ کوس که ترکها استانکوی
میگویند میگذرد و بدرُوم را یونانیان آلی کارناسوس میگفتند و پس از آنکه چند میل از جزیره کوس
گذشت باز حرکت واپور بشمال مغرب بود و از مغربی جزیره سموس گذشته بجزیرهٔ کیوس میرسد که
ترکها جزیره سقز میگویند و چند اسم دیگر هم دارد و از جزیره سقز تا اسلامبول همان خط است که در
وقت رفتن اسکندریه از اسلامبول تا آنجا در اواخر شوال المکرم مرقوم شده است و از رودس تا ازمیر
همه جا سواحل اناطولی پیداست و از میان جزایر مجموعه میگذرد و بعضی جا از یک میل کمتر بساحل
نزدیک میشود و در ازمیر خبر فوت مصطفی پاشا برادر خدیو مصر اسمعیل پاشا را شنیدم که در ماه ذی الحجه
گذشته وفات کرده گفتم از بخت توفیق پاشا پسر بزرگ خدیواست و اگر حلیم پاشا پسر محمد علی پاشا هم که عموی
خدیواست بمیرد دیگر منازعی در ملک و حکومت برای خدیو و اولاد او نخواهد بود در حقیقت مخل امر
حکمرانی مصطفی پاشا بود که بسرای جاودانی رفت یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

سنه ۱۲۹۳

روز یکشنبه هفدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ شب گذشته کشتی خوب حرکت کرد و دریا خیلی آرام بود
و از شب شش ساعت گذشته وارد بندر جزیره می تی لین شدیم کشتی آنجا چهار ساعت توقف
کرد همان شبانه بار آوردند و بار بردند درین دو سه روز هوای دریا خیلی سرد است که در سطحه
کشتی درجه فهرنهیت قریب بچهل رسید بر مردمان سطحه نشین بسیار بد گذشت و امروز صبح
قرآن میخواندم سوره یونس بود باین آیه شریفه رسیدم هُوَ الَّذي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

حَتّی اِذا کُنْتُمْ فِی الْفُلْكِ وَجَرَیْنَ بِهِمْ بِریحٍ طَیِّبَةٍ وَفَرِحوا بِها جاءَتْها ریحٌ عاصِفٌ
وَجاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ وَظَنّوا اَنَّهُمْ اُحیطَ بِهِمْ دَعَوُا اللهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ
لَئِنْ اَنْجَیْتَنا مِنْ هٰذِهِ لَنَکونَنَّ مِنَ الشّاکِرینَ فَلَمّا اَنْجاهُمْ اِذا هُمْ یَبْغونَ فِی الْاَرْضِ
بِغَیْرِ الْحَقِّ گفتم خداوندا بر زلت و گناه اگر ما مواخذه کنی علی میماند و خوش فارحم فانت خیر الراحمین
چهار ساعت و نیم از دسته ساعت گذشته وارد لنگرگاه تندوس شدیم که ترکها باغچه آداسی میگویند
و در اینجا هم از دولت عثمانی توپ و قشله و عسکر است و در محاذی باغچه آداسی یک میل یک قطعه سنگ
مرتفعی در دریا برآمده بالای او فنری ساخته اند و طاقی هم دارد شش ساعت از دسته گذشته واپور
حرکت کرد چهار ساعت و نیم بغروب مانده به سدل بحر و قوم قلعه رسیدیم که اول بوغاز است و دو
ساعت و نیم بغروب مانده وارد لنگرگاه چاناق قلعه شدیم و در چاناق قلعه عرض بوغاز از یک میل
کمتر است که گلوله توپ از آنطرف باینطرف خوب میرسد بلکه گلوله شمخال هم میرسد و من بجناب وزیر مختار
تلگراف زدم که اگر حیاتی باشد انشاء الله تعالی فردا وارد اسلامبول خواهیم شد حاجی عباس آقا
سوار قایق شد تلگراف را بتلگرافخانه برد و واپور نیمساعت بغروب مانده از چاناق قلعه حرکت کرد دو ساعت از شب
گذشته در گلی پولی لنگر انداخت و سه ساعت و یک ربع گذشته از گلی پولی حرکت کرد و تفصیل
امیال این بنادر و جزایر ازین قرار است

از اسکندریه تا پورت سعید یکصد و شصت میل ۱۶۰

از پورت سعید تا یافه یکصد و پنجاه میل ۱۵۰

از یافه تا حیفاء شصت میل ۶۰

از حیفاء تا بیروت هفتاد و پنج میل ۷۵

از بیروت تا لارنکه بندر جزیره قبرس یکصد و دوازده میل ۱۱۲

از لارنکه تا بندر رودس که باسم جزیره موسوم است سیصد و یک میل ۳۰۱

از رودس تا جزیره کیوس که ترکها سقز میگویند یکصد و شصت و شش ۱۶۶ و خی اُو و کی اُو باختلاف لغات میخوانند

از سقز تا بندر ازمیر که ترکها ازمیر میکویند شصت و پنج میل ۶۵

از ازمیر تا می تی لین شصت و یک میل ۶۱

از می تی لین تا تندوس که ترکها باغچه آداسی کویند پنجاه و هفت میل ۵۷

از تندوس تا چاناق قلعه بیست و پنج میل ۲۵

از چاناق قلعه تا گلی پولی بیست و یک میل ۲۱

از گلی پولی تا اسلامبول یکصد و چهارده میل ۱۱۴

و از اسکندریه تا اسلامبول از راه دوره که واپور طی مسافت میکند یکهزار و سیصد و شصت و هفت ۱۳۶۷ میل انگلیسی است و واپور خوب در یکساعت ده میل را خوب راحت طی میکند و تقریبا در شش شبانه روز از این حرکت دوره از اسکندریه با سلامبول میرسد و سه روز هم در بنادر و جزایر بتفاوت برای حمل و نقل اشیاء و امتعه مکث میکند نه روزه میرسد و از اسکندریه تا اسلامبول که دیگر این راه طی نکند چنانچه در سفر سابق رفتیم پنج شبانه روز راست

روز دوشنبه هجدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ که مطابق اول اسفندار ماه جلالی است شب گذشته از عنایت و تفضل خداوند شیر و بره بحر مرمره خیلی آرام بود واپور هم خوب حرکت داشت چهار ساعت از دو ساعت گذشته بالخیر و العافیه و السلامه وارد لنگرگاه اسلامبول شدیم و از گلی پولی تا اسلامبول یکصد و چهارده میل است ۱۱۴ در سیزده ساعت آمد که تقریبا ساعتی نه میل حرکت کرده است انشاء الله تعالی از کرم و تفضل الهی روزی باشد که در روزنامه سفر بنویسیم که بالخیر و العافیه و السلامه وارد لنگرگاه انزلی شده دق الباب انزلی منزلگاه مبارکگویان در کنار برج شاهی پویان بستیم بحق محمد و آله و جناب وزیر مختار بکشتی آمده باتفاق سوار قایق شده بسفارت خانه علیه ایران آمدیم هجدهم شوال از اسلامبول بیرون رفتیم و هجدهم محرم وارد شدیم سه ماه قمری تمام طول کشید دو ماه بود حمام نرفته بودم عصری بحمام رفتیم و شب از خستگی واپور خوابیدیم و شکر خداوند غفور کردم که تا اینجا ما را بسلامت رسانیده است و انشاء الله امید است که بوطن مألوف هم برساند ❊ یا رب امان ده تا باز بینند ❊ چشم محبان روی حبیبان

بحق الحق و نبی المطلق در جای نرم و هوای گرم خواب نوشین ❊ تب و تاب دوشین را از یاد برد صبح بکلفت بیدارم کردند ❊ خواب بس ای بخت خفته شب بسر آمد ❊ خیز که صبح است و آفتاب برآمد ❊ برخواستم شکر خداوندی را بجا آوردم که زحمت پرندوش راحت دوش را میخواست ❊ فحمداً له ثم حمداً له الف الف مرة

روز سه شنبه نوزدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ قبل از نهار رفیق بیک مستشار جناب صدارت عظمی محمود پاشا به تبریک آمده شش ساعت بغروب مانده جناب راشد پاشا وزیر امور خارجه که باصطلاح دولت عثمانی ناظر امور خارجه است بدیدن آمده بود خیلی مرد مصلح خیرخواهی بنظر آمد جناب وزیر مختار دولت علیه هم خیلی رضا مندی از او داشتند و عصری موسیو نوء مترجم اول سفارت روسیه از جانب سفیر کبیر به تبریک آمده بود که سفیر کبیر عرض میکند که جمعه دیگر دعوتی دارم و خیلی میل دارم که فلانی زینت آن مجلس شده مرا سرافراز کنند گفتم بجناب سفیر کبیر سلام برسانید که جمعه دیگر که دوازده روز دیگر است احتمال دارد که من در دعوت حضرت جانشین قفقاز باشم و اینجا آنقدر مجال توقف ندارم و البته اگر تقدیر با تدبیر موافقت نکرد و در اسلامبول باشم شما را زحمت خواهم داد

روز چهارشنبه بیستم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ شب گذشته پنج و نیم از شب رفته در محله اسکدار در طرف قبله سلیمیه آتش افتاد که باصطلاح ترکها یانقون میکویند بقدر دو سه ساعت کشید تا خاموش کردند صبحی بباز دید جناب وزیر امور خارجه راشد پاشا رفتیم در خانه نبود کارت داده مراجعت کردیم جناب وزیر مختار گفت خانه شریف عبد المطلب نزدیک است اگر میل داشته باشید دیدن کنیم گفتم آن دفعه مشار الیه در دیدن سبقت کرد حالا من سبقت میکنم بدیدن ایشان رفتیم بقدر نیم ساعت نشسته قبل از نهار برگشتم و عصری بجنب ملا قاضی عسکر بدیدن وزیر مختار آمن بود منکه بعمارت پائین رفتم آنجا بود مرد خوش مشربی است زبان فرانسه خوب میداند پس از رفتن مشار الیه بتماشای جامع سلطان احمد رفتم که در نزدیکی مسجد ایا صوفیه است مسجد خوبی است صحن خوبی دارد و اطراف صحن مسقف است بسبک

بیست وشش ستون یکپارچه سنکی دارد درد وطرف ده ستون دارد ودرد وطرف شش ستون پست
وخارج مسجد سه طرف فضای وسیعی است بطور خیابان که تعلق بمسجد دارد که در آنجا هفته بازار است
معامله می کنند وخود طاق بزرک مسجد بالای چهار پایه بزرک خیاره دار است که دوره هر پایه بیست
ذرع است که طاق را بالای این چهار پایه خیاره دار زده اند وخیلی بنای محکم باصفاست ودر دو
پایه منبع حوض آب قرار داده اند که برلب وضو کرفتن است وقطعه تاریخی که در منبر نصب کرده بودند
هزار وبیست وشش هجری بود واین سلطان احمد خان پسر سلطان محمد خان ثالث است طبع شعر داشته بختی
تخلص میکرده وعجب اتفاق بختی تاریخ جلوس اوست وحفظه الله تاریخ ولادت است که نهصد ونود ونه
هجری است ودر سیزدهم ذی القعدة الحرام هزار وبیست وشش هجری ماه دولتش در محاق افتاد
در چهارده سالکی جلوس کرد وچهارده سال سلطنت کرد وبعضی که امیر سلیمان وموسی چلبی را بعد از
ایلدرم بایزید سلطان میدانند سلطان احمد را سلطان چهاردهم می شمارند عمر او بیست وهشت سال بود
که دو چهارده سال است ودر جوار جامع خود مدفون است عصری کامل بیک تشریفات چی باشی و
مستشار امور خارجه بدیدن آمده بودند من نبودم که بتماشای جامع رفته بودم

روز پنجشنبه بیست ویکم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ وقت ظهری موسیو نو مترجم اول سفارت روس با جوال
پرسی آمده بود که کشتی کمپانی که روز شنبه بیست وسیم به پوتی میرود چندان خوب نیست سفیر کبیر سلام
میرسانند که کشتی روز شنبه دیکر بهتر است اکر فلانی مکث بکند البته بهتر است کفتم که هرچه سفیر کبیر
صلاح بدانند خوب است عرفت الله بفسخ العزائم ونقض الهمم وعصری بتماشای مسجد سلطان عثمان
رفتم که نزدیک سفارت است وارتفاع کنبد این مسجد از جامع سلطان احمد خان زیادتر است وهمه
مسجد یکطاق بزرک است ومدرسه هم در جنب او ساخته اند واصل بنای مسجد از سلطان محمود خان اول
بوده است سلطان عثمان بانجام رسانیده باسم او معروف است تاریخی که دارد هزار وصد وشصت
ونه است که سال دویم جلوس سلطان عثمان است واین سلطان عثمان پسر سلطان مصطفی خان ثانی است
بعد از برادرش سلطان محمود خان اول بر تخت سلطنت جلوس کرده ومدت پادشاهی او سه سال بوده

واین جامع اکنون بجامع نوری عثمان معروف است

روز جمعه بیست ودویم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ در جمعه کذشته بجهه کسالت اعلیحضرت سلطان عبد العزیز خان
بنماز جمعه تشریف نبرده بودند ودر نظرها خیلی غریب می آمد وقتی که صدای توپ بلند شد معلوم شد
که سلطان بقایق سوار شده از طرف دریا بجامع تشریف برده اند وتوپ بجهه آن از جهازات انداختند
عصری بتربت سلطان محمود خان ثانی رفتم فاتحه خواندم مرحوم سلطان عبد المجید خان بسیار خوب
مزاری ومقبره برای ایشان ساخته جقه که همیشه بالای فیس میزده است بالای قبر به شبیه فیس
نصب کرده اند وهشت شمعدان نقره بزرک دارد وچلچراغ بزرک بسیار خوب آویخته اند وقبر چند نفر
دیکر از خانواده سلطنت در همان کنبد است مثل والده سلطان عبد المجید خان ودو نفر از دخترهای
سلطان وهریکی از آنها هم در بالای سر وپائین پا دو شمعدان نقره بزرک دارد واین سلطان محمود خان
ثانی پسر سلطان عبد الحمید خان است در رمضان المبارک ۱۱۹۹ متولد شده ودر چهارم جمادی الآخره ۱۲۲۳
جلوس کرده ودر روز دوشنبه نوزدهم ربیع الآخر ۱۲۵۵ وفات کرده ومدت سلطنت ایشان
سی ویکسال ودو ماه وچهارده روز بود مشار الیه پادشاه باعزم وحزم بود طایفه ینکی چری را که هشتاد
هزار رسیده بودند وسالهای بی شمار در عزل وقتل سلاطین اقتدار واختیار داشتند در یکروز تمام بقتل رسانید
وآتش زد وخانهای آنها را سوزاند که بکلی نا چیز ونابود شدند وتاریخ اینواقعه کبری را غزای
اکبر دانسته اند که سنه ۱۲۴۱ هجری است ومؤسس نظام هم در دولت عثمانی ایشان هستند که بعد از قتل
ینکی چری بنا کذاشت وباوجود ایشان ممکن نبود که این خیال صورت وقوع پذیرد ودر نزدیکی تربت
سلطان محمود مناره چنبرلی تاش است که قاعده بلندی از سنکهای کوچک ساخته اند بالای او مناره
مدور بزرکی از سنک سماق است که از سنکهای قطعه قطعه است وقدری هم شکسته است واورا
بطوقهای آهن محکم کرده اند از آنجهة او را چنبرلی تاش کفته اند ودر قدیم در وسط میدانی بوده است حالا
همه اطراف وخانه است میکویند قدیم شکل منیروا که رب النوع هوش وادراک وزکاوت بوده است
که از مغز جوپیتر که مشتری باشد خلق شده است در بالای او بوده است که خراب شده است واکر بعد از

فتح اسلام معمول خراب میکردند در تاریخ هشت بهشت البته ذکر میشود معلوم است که قبل از فتح اسلام خراب کرده اند یا خراب شده است

روز شنبه بیست و سیم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ هجری امروز تحویل شمس بجوزا است صبحی کمپانی منسه را احضار نمودم شکایت کپتان و دیم کشتی اترآبی را کردم که هیچ لایق شما نیست که چنین کپتان داشته باشید که باعث رنجیدن مردم از شما است و شما از حرکات او خبر ندارید خیلی اظهار خجالت کرد و گفت آنچه لازمه تنبیه است باو خواهم کرد و این شرمساری برای ما بس است که در خدمت سرکار چنین رفتار کرده است پنج ساعت بغروب مانده جناب جلالتمآب محمود پاشا صدر اعظم دولت عثمانی بدیدن آمده بودند عاکف پاشا هم در سفارت بدیدن آمده بود در خدمت بودند ایشان آمدند قدر نیم ساعت نشسته تشریف بردند بجناب صدر اعظم گفتم بعضی معایب و محاسن در کار حرمین شریفین دیده ام و همه را نوشته ام بخدمت جناب عالی میفرستم که بحضور اعلیحضرت سلطان بفرستید حتی وزیر مختار را هم نمیدانند جویا شدند گفتم این حق سفارت است که شما دانسته باشید گفتند البته اطاعت میکنم بعد در چهار ساعتی جناب سفیر کبیر دولت بهیه روس اینقاتیف بدیدن آمد مرد فی الحقیقه مصداق این شعر است ❁ فرستاده باید فرستاده ❁ درون پر ز نقش و برون ساده ❁ و خیلی مرد زرنگ مهربان با هوش است از احرام مکه جویا شدند من گفتم یازده روز زمان تفصیل احرام داشتیم بشوخی گفتند خیلی زحمت دارد من مسلمان نمیشوم گفتم شما آن دفعه گفتید من شراب میخورم و گوشت خوک نمیخورم مسلمان هستم گفتم معنی مسلمانی دارید اگر حالا مسلمان بشوید من این یک زحمت را از گردن شما برمیدارم گفت تنها نمیتوانید بردارید آن وقت گرفتار میشوم و خیلی از سابق و لاحق صحبت داشتند و از وزیر مختار معین الملک رضامندی کردند و مدتی نشستند و بعد رفتند عصری حوالی غروب بمسجد ایا صوفیه رفتم زاد حسنا گلما ازدنه نظرا انصافا بنیان منیع و بنای رفیع است نزدیک محراب سه مرتبه است که بلندی هر مرتبه تقریبا نیم ذرع یا کمتر است و دو سنگ آب بزرگ مدوری بشکل کره از سنگ یکپارچه در میان مسجد در جنبین در هائی که داخل مسجد میشود دارد که دایره یکی چهار ذرع و نیم است و آن دیگری قدری کوچکتر است

سنه ۱۲۹۳

۳ ازین لریم

انقیاد تیعفر

۲ همینکه مسلمان شدم

۳ دولت عثمانی

یکشنبه

روز یکشنبه بیست و چهارم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ پنج ساعت از دسته گذشته باتفاق جناب وزیر مختار بباز دید جناب جلالتمآب محمود پاشای صدر اعظم رفتیم خانه آنجا تا سفارت خانه علیه ایران خیلی دور است و خیلی مرد مبادی آداب است تا دم پله استقبال کرد از جناب وزیر مختار اظهار رضامندی نمود گفتم او خودش را فرزند شما میداند و از همراهی شما در کارهای دولت ایران محض اتحاد دولتین پیش من خیلی رضامندی کرده است و چوپوق آوردند چون من نمی کشیدم ایشان هم نکشیدند گفت بردارند با صرار تمام که شما عادت دارید بکشید چوپوق کشید صحبت از گوشت گراز شد وزیر مختار گفت فرنگیها میگویند با این حرارت و برودت و قوت گوشت و حرارت آفتاب اگر حلال میشد در عربستان همه بناخوشی جذام مبتلا می شدند پیغمبر شما از روی حکمت و علم حرام کرده است گفتم وقتی حکیم قاده طبیب سفارت روس صحبت میکرد که در تشریح گوش چنان یافته ایم که خداوند عالمیان یک استخوان بهیئت رکاب و یک استخوانی بهیئت سندان آفریده است و تا آن دو استخوان صدمه نخورده است شنوائی گوش عیب نمیکند و من گفتم پس معنی کلام امیر المومنین علیه السلام معلوم شد که فرموده اند مسکین ابن آدم ینظر بشحم و یتکلم بلحم و یسمع بعظم و حکیم قاده معنی کردم گفت آن وقت تشریح نمیدانستند و باور نمیکرد که این کلام امیر المومنین علیه السلام باشد گفتم در کتاب نهج البلاغه که هشتصد سال قبل تالیف شده هست خیلی تعجب کرد و گفت بی ادبی نباشد این عربی را با ترجمه برای من بنویسید که در فرنگستان این حرف را اگر بشنوند خیلی تعجب خواهند کرد و باو نوشتم و دادم و مدتی متفکر این کلام بود که امیر المومنین عجب علم داشته است و نمیدانست که علم لدنی است کسی که عالم ما کان و ما یکون باشد تسبیح جمیع لاهوتیان شنود تشریح سمع ناسوتیان هم میداند القصه بعد از ظهری راتین افندی مستشار خارجه که رتبه وزارت بالقوه دارد با گریگوری افندی که از اجزای خارجه است بدیدن آمده بودند راتین افندی میگفت یکبار دیگر هم آمده بودم خیلی اظهار ارادت و خلوص کرد بعد از رفتن مشار الیهما حالت پاشا که کتخدای نواب علیه والده سلطان است بدیدن آمد بسیار آدم خوش حالت است طبع شعر

سنه ۱۲۹۳

۲ دوشایعه

حکیم قاده

۲ این حدیث

و سواد عربی هم دارد میگفت از آمدن شما خبر نداشتم دیروز در جریده خواندم خواستم بیایم وقت نگذشته
بود امروز با وجود اینکه کار داشتم رسیدن خدمت سرکار را مقدم داشتم ایشان تشریف داشتند که
جناب رضا پاشای سرعسکر آمدند چقدر پیرمرد زنده دل خوشروئی است قهوه خوردند و گفت آمدن
شما را دیشب شنیده ام تقصیر وزیر مختار است که مرا از آمدن شما خبر نکرده است گفتم حالا که دیر آمده اید
میخواهید تقصیر را بگردن وزیر مختار بگذارید گفت من سرعسکر هستم باید همه جا جاسوس مخفی داشته باشم اگر در اینجا
داشتم البته جاسوسها بمن خبر میدادند مطلع میشدم این نیامدن دلیل بیخبریست گفتم جاسوس را در جای نامن
میگذارند این سفارت نسبت بشما و نسبت بدولت عثمانی امنست جاسوس لازم ندارد گفت همینطور است
که میفرمائید وزیر مختار امین است گفتم معلوم است خدمت شما چرا نمی آیند گفت می آیند کجا فرصت دارم
که بخوانم من از وزیر مختار گله دارم که چرا خبر نکرده است و بعد باصرار گفت باز بزیارت مکه مشرف بشوم
آنهائی که مثل شما همت میکنند بزیارت میروند برای جای زیارت است باید دست شما را ببوسم که بحجر الاسود
خورده است هر قدر ابا کردم قبول نکرد بزور دست مرا بوسید منهم روی او را بوسیدم
بشوخی گفت هر که از مکه می آید پاره از اشیاء مکه میاورد و علامت حج دستمال سفید بسر می بندد نمی
دانم شهزاده افندی چه آورده است گفتم بمکه مشرف شدن مثل یکی از اعمال واجبه است تفاوتی که دارد
بعضی واجبات در روز و سال باید ادا شود و زیارت مکه باید در مدت عمر یکبار بعمل بیاید آب زمزم و
خاک حرم و ستره متبرکه و روغن زیت که بجای بلسان میفروشند کار عوام است خیلی خندید گفت خوب
فرمایش میکنید هیچ تغیر در حالت شما ندیدم و ایشان تشریف داشتند که جناب جودت پاشا وزیر عدلیه
تشریف آوردند ایشان از سلک علما بودند که داخل طبقه نوکر شده اند مرد با سواد با علم مستعدند تاریخ
دولت عثمانی را ترکی نوشته است بعد از قهوه و سیگار سرعسکر گفت قایق شما را در کنار دریا دیدم گویا
بتماشای واپور مسعودیه میروید وقت میگذرد گفتم صحبت شماها از دیدن واپور بهتر است اظهار تشکر کرد بعد
از صرف چای همگی تشریف بردند و چهار ساعت بغروب مانده بود که با وزیر مختار در قایق نشسته اول
بتماشای عمارت چراغان رفتیم الحق عمارت سلطانی و سرای خاقانی است حمام بسیار خوب دارد

و از همه جهة شایسته و بایسته است چنان مذکور شد که یک بلیان خرج این عمارت شده است و از آنجا
بعمارت بکلربیکی رفتیم که در طرف اسکدار است و در این عمارت اعلیحضرت شاهنشاهی ناصر الدین شاه قاجار
خلد الله ملکه را وقت مراجعت از فرنگستان که باسلامبول تشریف آوردند در آن عمارت منزل
داده بودند (و تشریف فرمائی ایشان باسلامبول در اواخر جمادی الآخر سنه ۱۲۹۰ هجری بود) اگرچه
این عمارت کوچکتر از عمارت چراغان است ولی آن اطاقی که از چوب است منبت کاری از چوب کرده اند
خیلی امتیاز داشت و باغچهای این عمارت که طبقه بطبقه است قشنگتر از عمارت چراغان است
در گلستان جهان هر دو ندارند نظیر * و از آنجا بتماشای واپور مسعودیه آمدیم که در ماه ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲
بلنگرگاه اسلامبول وارد شده است عارف پاشا کماندار واپورات زره پوش حربیه سلطانی
با لباس رسمی و نشان دولت ایران حاضر بود اصل این عارف پاشا از موره است از مهاجرین است و چهل
سال است در بحر خدمت میکند و این واپور زره پوش در لندن بچهارصد و هفتاد هزار لیره انگلیس تمام شده
و بیست هزار لیره خرج از لندن تا اسلامبول شده است و یکصد و بیست هزار لیره قیمت توپهای توی
هیکل و اسباب حربیه شده است که ششصد و بیست هزار لیره مجیدی تمام شده است دوازده عراده
توپ بزرگ دارد که قطر دهن آن توپها ده اینچ انگلیس است و وزن هر توپی هجده تن انگلیس است که یکی از
اوزان مملکت انگلیس است که ترکها طونه میگویند که مساوی یکهزار کیلوگرام فرانسه است و آنچه ما تخمین و
تدقیق کرده ایم یک تن انگلیس سه خروار و نیم تبریز است که هجده تن مساوی شصت و سه خروار تبریز میکند
و از این توپها در کشتیهای دیگر اگر باشد سه چهار عراده مثل او هست که وزن گلوله یکی از این توپها
یکصد و بیست حقه است و وزن باروط هجده حقه است و حقه اسلامبول هفده سیر و نیم بوزن تبریز است
که هر چهار حقه یکمن و سه چارک تبریز است و شانزده حقه هفت من تبریز است و وزن باروط من تبریز
هفت من و سی و پنج سیر خواهد شد و ضخامت دیوار کشتی قریب سه چارک ایران بود که دوازده اینچ انگلیس
از طرف بیرون آهن است و بعد چوب است و بعد باز از طرف داخل آهن است سیصد و سی و سه فوت
طول کشتی و پنجاه و نه فوت عرض کشتی و چهل فوت ارتفاع کشتی است و قوت اسب که ماشین دارد

سنه ۱۲۹۰

سنه ۱۲۹۲

بقدر هزار و دویست اسب است کشتی دراز تر از این بسیار دیده شده ولی باین عرض کشتی کمتر ساخته اند و دو تنوره بخار دارد که یک یک از عهده حرکت او بر نمی آید و انبار زغال دارد که بقدر چهار صد میل مسافت کفایت واپور را بکند و کپتان میگفت واپورهای دیگر هم زیادتر از دویست سیصد میل انبار زغال ندارند انصافاً از همه جهة از سالون و اطاقهای دیگر امتیاز دارد این واپور حصن حصین و قلعه رزین است عارف پاشا میگفت در دریا فورتنه شدیدی شد حرکت این واپور دوازده درجه بیشتر نبود که از شدت ثقل و سنگینی بقول العارف لایجرکه العواصف و عارف پاشا کامان داد واپورات زره پوش است خط فارسی مینوشت انگلیس و فرانسه میدانست خارطه دریا را دیدم جزیره آغری بوز را پرسیدم که بانکلیسی چه میگویند گفت همان جزیره نگرو پونت است که با بوغاز تنگی از موره مفروز است و در شمال و مشرق موره واقع شده است و بعد از خارطه از جزیره رودس تا ازمیر راهی که آمده بودم بمشار الیه بانگشت نشان دادم که ازین خطوط و ازین حدود ما چنین آمدیم خیلی تعجب کرد بوزیر مختار گفت آن اشخاصی که دو سه مرتبه آمده اند اینطور این راه را در میان جزایر صغیره تمیز میدهند فلانی خیلی کار کرده اند که این راه معوج را تمیز داده اند گفتم اگر در پهلوی من بنشینید که اطمینان قلب داشته باشم ازینجا تا جده واپور را با آن راهی که آمده ام میتوانم از روی نقشه و قطب نما حرکت بدهم گفت میان این جزایر صغیره که از رودس تا ازمیر است خیلی مشکل است خوب تمیز داده اید که خط کردم آنطرف که دریای بزرگ است باین اشکال نیست گفت فرمایش شما را قبول میکنم که اگر کسی در پهلوی شما باشد میتوانید از عهده برآئید توپچیها مشق کردند یعنی توپ بزرگ را با ماشین پس آوردند و پر کردند و پیش بردند و گلوله را با چرخ بدهن توپ گذاشتند و همه جای کشتی را نشان داد و پله کشتیهای دیگر از پهلوست که نردبان را بپهلوی میگذارند و بکشتی داخل میشوند و پله کشتیهای جنگی از میان است و راستست صعود و نزول قدری مشکلست وقت غروب آفتاب بسفارتخانه جلیله مراجعت کردم

دوشنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ در ساعت پنج الاترکی بباز دید رضا پاشای سرعسکر رفتم

مشار الیه در خانه نبود کارت داده مراجعت کردم و عصری نزدیک بغروب از دو طرف باز که تماشا بکنم بجامع سلطان بایزید خان ثانی رفتم که در آن جامع میدان ادارهٔ امور عسکریه و مسافر خانهٔ عسکریه باز میشود جامع کوچکی است صحن آن بیست ستون یکپارچه دارد و میان مسجد چهار پایه آنکه از سنگ است که بر روی هم گذاشته اند و میان هر دو پایه یک ستون یکپارچه سنگی دارد که برنگ سنگ سماق است این دو ستون کمتر از ستونهای مسجد ایاصوفیه نیست و این سلطان بایزید خان ثانی پسر سلطان محمد فاتح است در ربیع الاول هشتصد و هشتاد و شش ۸۸۶ جلوس کرده و در محرم الحرام نهصد و هیجده ۹۱۸ وفات کرده است و ادریس بن حسام الدین البدلیسی تاریخ هشت بهشت را بنام او نوشته است که بجلوس سلطان سلیم خان پسرش تاریخ را ختم کرده است و این جامع را در نهصد و سه ۹۰۳ شروع کرده و در اواخر ذی حجه نهصد و یازده ۹۱۱ باتمام رسانیده است و این دویم جامعست که در اسلام در اسلامبول بنا شده است نماز مغرب را در مسجد خوانده بدار السفاره معاودت نمودم و شب سه شنبه در محلهٔ ارناود کوئی باز یانقون شد و شب گذشته هم در بویوک دره یانقون شده بود و در این هفته حساب کردند در اسلامبول و خارج اسلامبول بیست موضع یانقون شده است

روز سه شنبه بیست و ششم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ شب گذشته جناب سفیر کبیر روس برای مهمانی شب شنبه پیغام فرستاده عذر خواسته بود که چون همشیره امپراطور وفات کرده دیگر مهمانی و شوارده خلاف ادب است (همشیره امپراطور مریه نیکولایونه بیوه پاشاه تخته و پسکون و او که یکسال سنا از امپراطور کوچکتر بود وفات او در نهم فورال روسی مطابق بیست و یکم فبروری سنه ۱۸۷۶ انگلیس موافق بیست و پنجم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ هجری اتفاق افتاده) بوزیر مختار گفتم بازدید سفیر کبیر لازم بود حالا که سمت عزاداری دارد اگر بسفارت نرویم مناسب است قبول کردند قبل از نهار ناظم افندی بدیدن آمد گفت دو مرتبه هم آمده چون شما زبالا در حرم بودید بی ادبی نکردم صحبت از جوامع شد گفت جامع سلطان محمد فاتح بنظر شما نرسید در یغست و خیلی تعریف از او کرد و بعد از رفتن ایشان جناب حسین پاشا برادر جناب شریف عبدالله شریف بزرگ مکه معظمه بدیدن آمدند و میگفت دیروز مطلع شدم و خیلی غبن دارم که دیر خبر شدم خیلی مرد

باکمال باهوش است و در قریه حدّه که میان جدّه و مکه است خیلی آبادی کرده قنات خوب احداث
کرده است و بعد از رفتن مشار الیه چهار ساعت بغروب مانده بدیدن جناب سفیر کبیر دولت روسیه
رفتیم و از پشت عمارت **بیکلر داش** و از محله تشویقیه گذشته بقلاته رفتیم و اراضی این محله را غالباً سلطان
بمردم بخشیده است که خانه بسازند حالا خیلی خوب شده از آنجمله تشویقیه نامیده اند و عمارت خوبی در اول
آن محله سلطان برای پسر خودشان عزّالدین یوسف افندی ساخته اند القصه بمنزل جناب سفیر کبیر
روس رفته جنابان سفیر کبیر آلمانیه و سفیر کبیر نمسه آنجا بودند تا دم پله استقبال کرد و خیلی عذر خواست
که وفات همشیره امپراطور مشار الیه را از آن تماشا باز داشت که شب شنبه قریب هزار نفر از هر گروه آنجا
بودند سیاحت داشت و از مکه و احرام و تکالیف مکه صحبت شد و گفت بتفلیس حرکت شما را تلغراف
کردم که از روی احترام و مهربانی رابعمل آورده گفتم دریغ که جانشین عزادار شده است و قدری
صحبت متفرقه و مدام اتفاقاً تیف آمد و وقت رفتن اطاق دفترخانه خاصه خودش را نشان داد
که آنجا اغلب عکس معارف و سلاطین بود[2] و در اطاق خودش هم همه قالیچهای کردستانی و اسلحه قدیمه
ایران آویخته بودند و در مراجعت دم پل اسب کالسکه افتاد و چوب کالسکه شکست نزدیک بود که کالسکه
بروی اسب بیفتد که کالسکه چی زود پیاده شد در کالسکه را باز کرد ما از کالسکه پیاده شدیم من و
وزیر مختار تا آخر پل پیاده آمدیم اینطرف پل کالسکه کرایه کرده وقت غروب آفتاب بسفارتخانه آمدیم و شب
چهارشنبه بیست و هفتم جناب وزیر مختار مهمانی سفرای دول خارجه داشت یکساعت از شب رفته آمدند و از
اعیان دولت عثمانی جناب جلالتمآب محمود پاشا صدر اعظم عثمانی و جناب راشد پاشا وزیر امور خارجه
و کامل بیک تشریفاتچی باشی بود و سایر سفرای دول فرنگستان بود و در سر سفره در طرف یمین من خانم
سفیر کبیر انگلیس نشسته بود و در پهلوی او راشد پاشا و در پهلوی او سفیر کبیر فرانسه بود و در طرف یسار من
خانم سفیر کبیر فرانسه و در پهلوی او سفیر کبیر انگلیس و در پهلوی او زوجه مستشار نمسه بود و در مقابل من وزیر مختار
دولت علیه ایران و در یمین ایشان جناب محمود پاشا صدر اعظم و در پهلوی ایشان سفیر کبیر آلمانیه و در طرف یسار
ایشان خانم وزیر مختار سوید و نارویه و در پهلوی ایشان سفیر کبیر نمسه بود و جناب سفیر کبیر دولت روسیه

[2] عکس اعلیحضرت سلطان عبدالعزیز خان بود که در میان لشکر در حالت جنگ عکس انداخته بودند که سلطان در حالت طیش بود سفیر کبیر میخندید که سلطان در کدام جنگ بوده است که اینطور عکس انداخته اند
صح

بواسطه وفات همشیره اعلیحضرت امپراطور نیامده عذر خواسته بودند و اسامی آنها از این قرار است

وسط سفره من بودم در طرف یمین من

۱ خانم سفیر کبیر انگلیس — ۲ جناب راشد پاشا وزیر امور خارجه — ۳ جناب سفیر کبیر فرانسه — ۴ دختر ایلچی امریکا — ۵ وزیر مقیم سوید و ناروی — ۶ شارژ دفر اسپانیا

در طرف یسار من

۱ خانم سفیر کبیر فرانسه — ۲ جناب سفیر کبیر انگلیس — ۳ خانم مستشار نمسه — ۴ وزیر مختار ایطالیا — ۵ کامل بیک تشریفاتچی باشی — ۶ کونت یحیی پسر سفیر کبیر فرانسه — ۷ میرزا جواد خان نایب اول سفارت و جنرال قونسول

مقابل جناب وزیر مختار معین الملک در طرف یمین ایشان

۱ جناب محمود پاشا صدر اعظم دولت عثمانی پسر نجیب پاشا والی بغداد — ۲ جناب سفیر کبیر آلمانیه — ۳ دختر سفیر کبیر انگلیس — ۴ وزیر مختار یونان — ۵ وزیر مقیم هولاند — ۶ پسر سفیر کبیر انگلیس

در طرف یسار جناب وزیر مختار

۱ خانم وزیر مختار سوید و ناروی — ۲ جناب سفیر کبیر نمسه — ۳ وزیر مختار بلجیک — ۴ وزیر مختار امریکا — ۵ مستشار سفارت نمسه — ۶ میرزا محمدعلی خان سفارت — ۷ میرزا رضا باشی ترجمان

و بعد از شام خانم سفیر کبیر انگلیس بوزیر مختار گفته بود که اگر فلانی اذن بدهد میل داریم که خدمت
شاهزاده خانم رسیده ایشان را ملاقات کنیم من گفتم میل کرده اند که ملاقات کنند اختیار دارند ولی ایشان
نه زبان ترکی میدانند نه فرانسه پس ترجمانی لازم دارد که با ایشان بد نگذرد بحرم رفته همشیره حکیم نظر
که ترکی میدانست با عیال وزیر مختار ترجمان شده طوری بخوبی مجلس را منقضی کردند که مدتها پس از
ساعتی راضی و خوشنود مراجعت کردند و در ساعت پنج از شب رفته سفرا و وزرا رفتند جناب
محمود پاشای صدر اعظم بعد از شام تشریف بردند که بشب نشینی نیامدند و مجلس خیلی خوش گذشت و از جهت
وزیر مختار مجلس را خوب زینت داده بود

روز چهارشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ صبح زود پیاده تا جامع سلطان محمد فاتح رفتم که از
سفارتخانه تا آنجا یکساعت راه است و مسجد خوبی است در اطراف او فضای وسیع است که مردم
چیز میفروشند مدرسه هم دارد و این اول مسجدیست که در اسلامبول ساخته شده در جمادی الآخره سنه ۸۶۷
ده سال بعد از فتح اسلامبول شروع کرده اند و در رجب سنه ۸۷۵ باتمام رسیده است عجب است که

سنه ۱۲۹۳

سنه ۸۶۷ ۲۳ در اسلامبول

سنه ۸۷۵

در صحن

در صحن مسجد بیست ستون است شش ستون که طرف مسجد است خیلی ستونهای بزرگ کلفت است
و آن ستونهای دیگر خیلی کوچک است که با یکدیگر مناسبت ندارد و گنبد مسجد هم از مساجد دیگر
اسلامبول کوچکتر و پست‌تر است جوقه جوقه در مسجد معلمها نشسته درس میدادند نحو و منطق و فقه میخواندند
تخمینا پانصد نفر بودند که درس میخواندند و از آنجا بمسجد والده سلطان رفتیم بسیار مسجد کوچک مقبول
قشنگی است در میان گنبد پنج چلچراغ است که چهار چلچراغ در چهار گوشه از برنج است که با روغن زیتون
میسوزانند و یک چلچراغ بزرگ بلور خیلی خوب در وسط است که والده اعلیحضرت سلطان عبدالعزیزخان
بتاریخ سنه ۱۲۸۸ بانجام رسانیده است و مدرسه هم در جنب او ساخته است از زینت و پرده کلابتون و فرش
و چراغ و غیره ملاباشی گفت معلوم است صاحب این مسجد زنده و صاحب مساجد دیگر مرحوم شده است
و در مراجعت در میدان جامع سلطان بایزید خسته شدیم کالسکه کرایه کرده بمنزل آمدم و امروز میرزا یعقوب خان
چاپار جناب ناظم الملک میرزا ملکم خان وزیر مختار مامور انگلیس شرحی بجناب وزیر مختار نوشته بود که راجع بمن و دولت
ایران بود وزیر مختار بمن داد گفتم جواب او را اگر حالت باشد در کشتی وقت رفتن تفلیس خواهم نوشت و
صورت کاغذ او از این قرار است که ثبت میشود سواد کاغذ میرزا یعقوب خان که بوزیر مختار نوشته اواخر محرم ۱۲۹۳
هرچه میخواهم شرفیاب خدمت شوم هوا مساعدت نمیکند گوئی که آسمان گوی قرارم را تا ابد بچوگان
اضطرار در سپرده است نتوانستم شرفیاب حضور اشرف والا شهزاده روحی فداه بشوم حاصل عمر بی
این عهد این قسم حجاب لنهایت نزد بزرگ و کوچک و پیش نفس خویش دلم میخواست نواب معظم الیه یک سیاحتی
هم در فرنگستان نموده باشند و از خیالات عهد سوغاتی بوطن برده باشند وجود ذیجود ایشان
همه وقت در خیر و شر ایران تمیز بی همتا بوده البته بعد از مراجعت بدار الخلافه بیشتر از پیشتر واسطه هر گونه
اصلاحات و مونس هر نوع مقدمات خیریه خواهد بود

un des Princes le mieux éclair-é de la Perse

این قول و تصدیق یکی از وزرای مشهور فرنگستان است در حق ایشان   در معامله بروفق ربطور

(حاشیه: سنه ۱۲۸۸ — ۲۰ امتیاز داشت — سنه ۱۲۹۳)

مذکور شد که نواب معظم الیه زیاد منکر لزوم آن بوده اند و میفرموده اند که جوانان این عهد ایران را
بباد دادند باعتقاد بنده چیزی از ایران باقی نمانده بود که بانگلیس و غیره بدهند اگر چیزی بر بطور
میدادند از دهن غیری ربوده میدادند و از آب حمام میخواستند بلکه دوست هواخواه پیدا نمایند
پیش از آنکه معامله ربطور بمیان آید بنده حالت و صورت ایران را نوشته بطهران فرستاده بودم
باطله آنرا پیدا کردم در جوف این عریضه میگذارم اگر مصلحت بدانند بنظر انور ایشان برسانند انشاء الله
بلکه اعتقاد کج رفته باشد چه میشود پیر شده ام خرفت شده ام تمیزم عیب کرده است باطله های جوف را
شمارا بخدا گم نکنید ضرور دارم کتابچه در دست دارم از گذشته مینویسیم حیف که یکنفر محرر هم ندارم
ترسم خوانا ننویسم زیاده چه جسارت نماید ایراداتی میرزا یعقوب خان که بوزیر مختار نوشته بود
احتیاج روس بر تصرف آذربایجان و گیلان و غیره از مقتضیات حالات گرجستان و ترقیات ولایات
غصبی از ایران است چیزیکه در این مدت سبب مهلت و مدارای روس بود احتیاج بر همدستی ایران بود برای
خیالات دور و دراز خویش از روزیکه روس دست بترکستان انداخته ارال و جیحون را بهترین راه
مقصد دانسته و خودش را مستغنی از همدستی ایران میداند خاصه بعد از صدمات پیاپی سالهای آخر که
دوستی ایران را از عظم و اعتبار انداخته بقسمی که امروز بزبان پولتیک روس نسبت بایران همین بر رحم
حیاست بلکه هم پس از انجذاب ترکستان و جیحون برای مقصود دور و دراز خود قوت و قدرت ایرانرا
من بعد منافی مصلحت خود میداند

دو سال است جای این اندیشه است که با حالت حال روس و با غفلت و پریشانی دولت ایران خلق
آذربایجان و دار المرز باندک تحریک ارباب غرض هرگاه با کمال شوق و میل بمقام annexion
با نصف ملت و طایفه خود که در ظل رعایت امپراطور غنوده و در هر باب محسود اهالی ایران واقع
شده اند برخیزند چاره آن بهیچ‌وجه متصور نیست فتح حلالتر و لقمه راحت‌تر از آن برای روس نخواهد بود
و حرکت شایسته و شرعی برای خلق ایران بهتر از آن نخواهد بود نه بر روس میتوان بحث وارد آورد
نه بخلق آذربایجان و غیره ملامت و تقبیح این اوقات دولت علیه عثمانی در امر خیر مزبور کمال مساعدت را

بترتیب ظاهر مینماید متصل خلق ایران را از دولت ایران مأیوس و شاه را در نظرها بی اعتنا میسازد و
و بانیواسطه چشم امید مردم را خاصه آذربایجانی را بسوی روس میفرستد عنقریب آذربایجانی
بجهة حفظ حقوق و امنیت خویش در این مملکت لابدا رجوع بتدبیری خواهد کرد که تا قیامت برای دولت
عثمانی در داخل و خارج بدنامی عظیم حاصل شود

جای تشکیک نیست که این خیال سفر شاه و این مقدمات راه آهن و توسیع خبر فرنگستان در ایران
و فتح ابواب مراوده با یورپ چه قدر مایهٔ اندیشه و حیرت روس شده جای تعجب نخواهد بود که از یمن
مساعدت دولت عثمانی دولت روس فرصت بهیچیک ندهد و تا اشکال خارجی بمیان نیاید
باکمال سهولت بآرزوی دیرینه خود برسد خلق ایران طالب امنیت و مفید خیر حقوق تجارت و زراعت
و کاسبی هستند از ناصر الدین شاه توقع آنها بعمل نیامد و در عوض از امپراطور برآید جانشین قفقاز را
هزار بار ترجیح بشاهنشاه خویش میدهند جای هزاران تأسف است که این وضع و کلای دولت
علیه عثمانی همه مطابق آرزو و خیر دولت روس است اگر واقعا دولت انگلیس که معتقد این اوضاع و طالب
اقتدار روس است از ما هم در این زمینه خدمات عمده و هنرهای زیاد برنیاید عاطل و باطل نشسته اگر
خیر صلاح و صواب نه امنیت که متصل در کار ظهور و بروز است هرچه زودتر چاره لازم است یقین در
عهد مسئلهٔ عمده تر از این نباشد تعجب دارم چرا روس آشکارا و نهان منکر وزارت خلیل پاشا بود

جای انکار و اختفا نیست که ایران همه مایه هایش را در اینچند سال آخر پی در پی باخته است همین که
برایش باقی مانده و بس که بهمین چنان مایهٔ منحصر میتوان جمیع دردها را چاره کرد و ایرانی تازه احیا نمود
این نیز جای تردید نیست عمده اعتبار بندگان اقدس در داخل مملکت و در انظار خادم و خاین خیرخواه
و بدخواه عالم و جاهل مصلح و مفسد آن یکمشت پول است که در خزانه و در اختیار ایشان است عمده خدمت
پیشکار هشیار باید حفظ خزانه و ازدیاد آن باشد و خالی شدن خزانه عامره را اعظم مصائب
برای دولت و ملت بداند ایران چند سال پیش در مقابل شماتت فرنگستان که فقره تسلی و افتخار داشت
یکی اینکه هرقدر بر حسب لباس و پوشاک از فرنگستان عقب بود همان نقدرها از اغلب ممالک فرنگستان

برحسب آذوقه و خوراک پیش بود دویم آنکه ایران سوارخیز بود و در وقت ضرورت دولت هزار
سوار می توانست بمیدان بیاورد که بدون دغدغهٔ خاطر از بابت آذوقه عیال خویش تا دو سال
طاقت تحمل سفر دور و دراز داشته نان خانه ضامن ثبات لشکر و آرامش اهالی خانه بود و اعتبار سوار
ایران موجب دوستی و احتیاج همسایهٔ قوی بود

اکنون چیزی که در ایران باقی مانده است یک گله مردمان گرسنه و پریشان و بیکاره و از زندگی بیزار
چشم همه دوخته بیک چنگ پول خزانه است اگر هم چند نفر آباد و صاحب مایه مانده اند از خطرات آنهم فرسوده
پریشان و نمیتوانند از بضاعت خود متمتع بردارند

خلق ایران از شاهنشاه عادل نان و گذران میخواهند تحصیل نان و گذران موقوف بعمل و ابراز هنر
خلق است ابراز هنر با اسباب و افزار است اسباب و افزار همه مایه میخواهد و تقویت از دولت اگر
یکمشت پول خزانه را برسم سرمایه بمردم بدهند اولا کفایت نمیکند دویما خلل کلی باعتبار اصلی میرساند
اسلم شقوق این است بقدر امکان هرچه زودتر بهر قسم که باشد از خارج تدارک مایحتاج اهالی ایران
به بینند و هنر هر صنف را بقدر استعدادش جلوه بدهند و هیچ وجود کاری را بیفایده نگذارند بدین
تقویت زراعت و تجارت و ترویج صنایع ملتی باقی نخواهد ماند که بر آن بندگان شاهنشاهی و خانوادهٔ
ایشان مفاخرت داشته باشند

میخواهید یک ملت را تحمل کنید صاحب خیر و بضاعت کنید میخواهید ملترا صاحب خبر کنید اسباب ابراز
استعدادش را فراهم بیاورید مروز اسباب ابراز استعداد اهالی ایران موقوف بهمت و مروت
شاهنشاه روحنا فداه است که انشاء الله سجع مهر مبارک بعد از این محیی الملت و الدولت است امروز
بهترین سرمشق مملکتداری و رعیت پروری در مصر هویداست اساس اسلام با علوم فرنگ در مصر
امتزاج یافته انشاء الله سرمشق عموم ممالک اسلام خواهد شد

اقتضای حالت حال سفارت دولت علیه ایران در اسلامبول خلی بجالت سابق سفارت ندارد
سفارت ایران در اسلامبول بعد از این محل جلوهٔ دولت علیه ایران باید باشد عمده علامت نظم و اعتبار

ایران سفارت علیه خواهد بود

دولت وملت ایران مجبور است بزد و خورد باخیالات فرنگستان سفارت علیه باید اسباب زد و خورد ورد و بدل را مستعد وفراهم داشته باشد منشی ماهر و با معنی برای زبان فرانسه اقلا دو نفر لازم دارد اقلاد و منشی برای زبان عثمانی لازم دارد

وضع واعتبار و جلال و دستگاه سفارت اقلا بقدر اوضاع سفارت روس وانکلیس باید باشد اگرچه اقتضای حالت ایران خیلی بالاتر از آنها باید باشد

ترقی دولت وملت ایران از وضع وشان سفارت باید مشاهده شود

اولیای دولت علیه اگر بر خیر وشر ایران بصیرت تام بهم رسانیده باشند همت خود را اول صرف انضباط واستحکام اوضاع سفارت خواهند فرمود از هر خرج بیجا وبجای داخله کم کنند وبرونق ونظم سفارت اسلامبول بر دارند جایز خواهد بود

صلح وجنک راحت ومحنت آبادی وخرابی تنزل وترقی فخر وننک انتظام واغتشاش دولت ایران در دست سفارت علیه خواهد بود سالی چهل هزار تومان اقلا خرج سفارت خواهد بود واین خرج را دولت علیه مضایقه نکند در عوض هر روز یکی حاصل عمده بردارد ایران محتاج امداد ودوستی وسرمایه فرنگستان است وبرای تحصیل ملزومات خویش غیر از سفارت اسباب ثبات نخواهد داشت کوش وزرات دولت خارجه طهران باید بسفارت اسلامبول باشد نه باواز هر سفیر بوزینه نظیر اعتبار سفارت ایران در اسلامبول باید مناسب شان واعتبار تازه دولت علیه باشد والا حفظ چنین اعتبار ممکن نخواهد بود سفارت آینه ایران است با بصیرت وعلم جناب اشرف وسلیقه جناب وزیر مختار زیاد جسارت شد

سنه ۱۲۹۳

روز پنجشنبه بیست وهشتم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ عصری بعد از ظهر حیدر افندی که سالها در طهران شارژدافر وایلچی بود بدیدن آمد عذر خواست که دو روز است مطلع شده ام وبجهه ماموریت مجلس بوشنه کرفتاری داشتم وآنچه معلوم شد برای اجرای احکام مجلس میرود یکی آنست که مساوات میان مسلمان وکریستین که باصطلاح عثمانیان تعبسویون میکویند مجری بدارد در شهادت واز اعمال دیکر یکی آنست که کریستین که

برای مسلمانان زراعت می کنند اگر مسلمان بخواهد ملک خود را بفروشد آنهائی که در آن مکان همیشه زراعت داشته اند بخریدن اولی باشند که با آنها اگر طالب باشند بفروشند که چون لشکر دولت ده ماه است آنجا معطل شده است ومخارج دولت زیاد شده است بلکه این فتنه را بخوابانند که صد طابور لشکر بر کردد و بعد از رفتن حیدر افندی سامی پاشای پیرمرد پدر صبحی پاشا بدیدن آمد از هشتاد سال متجاوز دارد خیلی پیرمرد خوش مشرب درویش مسلک است واز مریدان مرحوم حاجی میرزا صفا است وصبحی پاشا پسرش در اینروزها رئیس مجلس قانون شکن شده است وبعد از رفتن ایشان یکساعت بغروب مانده بود میل زیارت ابوایوب انصاری کردم با کالسکه از سفارت تا قبر ابوایوب پنجاه دقیقه است ودر غربی مایل بشمال اسلامبول واقع شده است واغلب بزیارت ایشان از بوغاز قسطنطنیه با قایق میروند و مرقد بسیار خوبی دارد که مثل مزار امامزاده های ایران کاشی کاری کرده اند ضریح بسیار خوب دارد دوازده عدد شمعدان نقره وچندین قندیل نقره داشت ضریح او را سلطان سلیم خان ثالث در تاریخ ۱۲۰۷ پرداخته است وتاریخ از کفته منیب شاعر این است ۞ پاک والا اثر شاه سلیم ۞ واین تاریخ هزار و دویست وهشت است منیب در این قول غیب نیست ودر میان بقعه یک چاه آبست که از آن آب چاه برای استشفا میخورند آب کوارای سرد خوبیست خادم میکفت سه چهار ذرع طناب میبرد و مزار ایشان از هر جهه امتیاز داشت وصحن خوبی دارد وسه اصله درخت چنار قوی هیکل قدیم نزدیک بیکدیکر در میان صحن است در پهلوی او مسجدی است سلطان سلیم خان ثالث ساخته است که یکطرف صحن مسجد دیوار بقعه ابوایوب است وسه سمت دیکر دوازده ستون دارد که سه طرف ایوان است ودر میان صحن مسجد هم دو اصله چنار قوی هیکل قدیم است که معلوم است این پنج درخت را یکوقت کاشته اند یا پانصد بوده درختها را کنده اند واین پنج درخت چون موقع خوب داشته باقی کذاشته اند ومسجد سلطان سلیم خان ثالث هم خوب مسجدی است در میان مسجد شش عدد ستون بسیار خوب کلفتی دارد که مثل ستونهای مسجد ایاصوفیه است واصل بنای مسجد از سلطان محمد فاتح بوده است ودر تاریخ هزار و دویست و پانزده سلطان سلیم ثالث بر تعمیر وتزئین آنجا کوشیده است

سنه ۱۲۰۷

سنه ۱۲۱۵

سلطان سلیم خان ثالث

سنه ۱۲۰۳

سنه ۱۲۲۲

سنه ۱۲۲۳ ربیع الاول

و بر او افزوده است و این سلطان سلیم خان ثالث پسر سلطان مصطفی خان ثالث است و در رجب
سنه ۱۲۰۳ جلوس کرده و در عهد او طایفهٔ وهابی بر کربلا مسلط شده کربلای معلا را قتل عام کردند
و در عهد او ناپلیون بناپارت بر مصر غلبه کرد چون اساس نظام می خواست بر پا کند لهذا ینکچری بر او شوریدند
و در اوایل ربیع الاول سنه ۱۲۲۲ او را معزول کرده محبوس کردند و حاجی ابراهیم نظامی را که مؤسس نظام
بود بقتل آوردند و در سنه ۱۲۲۳ سلطان سلیم را بقتل رسانیدند و ابو ایوب انصاری اسمش خالد است از بنی
نجار است و در بیعت عقبه و در غزوهٔ بدر و احد و خندق و سایر مشاهد در رکاب مبارک حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و در وقعهٔ جمل و صفین و نهروان نیز در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
کوی سبقت از همگنان ربوده و در نهروان در مقدمة الجیش بوده است صاحب استیعاب میگوید
و توفی بالقسطنطنیة من ارض الروم سنه خمسین و قیل احدی و خمسین فی خلافة
معویة تحت رایة یزید و باقی نسب او در استیعاب ۲ و در کتاب جام جم ۳ نوشته شده که کانس تین
چهارم در سنه ششصد و شصت و هشت ۶۶۸ مسیحی جلوس کرده است که مطابق با سنه چهل و هشت ۴۸ هجری است
و در عصر او مسلمانان در سال ششصد و هشتاد و سه ۶۸۳ هجری قسطنطنیه را محاصره کردند و این لشکر از جانب معویه
مأمور شد و سپه دار این جیش یزید ملعون بود و جنگی عظیم کردند و ابو ایوب انصاری در آن جنگ شربت
شهادت نوشید و خلعت سعادت پوشید و در تواریخ عرب و عجم سال فوت ابو ایوب را بعضی در سال پنجاه
هجری و بعضی پنجاه و یک و بعضی پنجاه و دو هجری نوشته اند و ما بسال مسیحی آنچه تطبیق کرده ایم جنگ قسطنطنیه
سال پنجاه و سه هجری است انتهی و در استیعاب وفات نوشته است و ما در جام جم شهادت نقل کرده ایم
و الله اعلم که کدام یک صحیح است هرچه هست از صحابه کبار است و در استیعاب میگوید فلما ولی معویة
یزید علی الجیش الی القسطنطنیه جعل ابو ایوب یقول و ما علی ان امر علینا شاب فرض فی
غزوته تلك فدخل علیه یزید یعوده فقال له اوصنی قال له اذا مت فکفنونی ثم
امر الناس فلیرکبوا ثم یسیرون فی ارض العدو حتی اذا لم یجدوا مساغا
فادفنونی قال ففعلوا ذلك و وقت وفات هشتاد و متجاوز از سن شریف او گذشته بود رحمه الله

۲ مذکور است ع

۳ در باب هفتاد و دوم در ذکر شاهنشاهان مشرق ع

۲ زمان ع

۲ مختار ع

۳ شعرا و عرفا ع

علیه و اهالی اسلامبول او را ایوب سلطان میگویند و معلوم است که لشکر اسلام از بوغاز باسفر
گذشته از طرف قلانه و غربی قسطنطنیه هجوم آورده اند که ابو ایوب آنجا شهید شده دفن کرده اند و در آن ۲
هم تا آنجا که قبر ابو ایوب است آبادی نداشته است و در تاریخ نوشته اند که در خارج شهر قسطنطنیه مدفون است
القصه یکساعت از شب رفته بسفارتخانه برگشتم و بعد از برگشتن کارت سفیر کبیر دولت روس را دیدم
که بسفارت آمده و من نبوده ام کارت داده رفته بودند و امروز وزیر مختار گفت جناب صدر اعظم
شب آخر را بقاعدهٔ اهل اروپا از شما وعده می خواهند بگیرند شما چه میل دارید گفتم هرچه شما صلاح بدانید
البته خوب است ولی بشرطی که در سر شام بعضی مسکرات صرف نشود وزیر گفت عادت چند ساله را ترک
نخواهند کرد گفتم چون مهمانی مخصوص من است و از بیت الله الحرام آمده ام صرف بعضی منهیات در مجلسی که مسلمانان حاضرند
باشند قبیح است در شب مهمانی چون سفرای خارجه بودند معذور بودند مهمانی چون اختصاص دارد
دو ساعت اگر بتأخیر بیندازند گناهی ندارد قراری که معلوم شد وزیر مختار بنایب کامل بیک
تشریفاتچی باشی پیغام داده بود و ایشان قبول کرده بودند

روز جمعه بیست و نهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ تهیه و تدارک سفر پرداخته از جانب اعلیحضرت سلطان
بوزیر مختار اعلام شده بود که فردا باید فلانی در ساعت هفت بحضور برود شب شنبه سلخ احباب
جلالتمآب محمود پاشا صدر اعظم پسر نجیب پاشا در خانهٔ خود از من وعده خواسته بودند یکساعت از شب رفته
باتفاق وزیر مختار رفتیم مشار الیه خیلی مرد با ادب است تا دم اوطاق استقبال و مشایعت
کرد و اجزای مجلس اعیان دولت علیه عثمانی بود و بعد از ده پانزده دقیقه که نشسته بودیم اعلام شام
کردند جناب صدر اعظم جلو افتاده راهنمائی باوطاق دیگر کردند مرحوم این شعر را خواندند ۝ من آن
ستارهٔ اوجم که از قمر طلوع ۝ همیشه پیشرو آفتاب میباشم ۝ گفتم شما پیرمرد ریش سفید هستید و همیشه
ارائهٔ طریق با شما بوده است در سر سفره وزیر مختار گفت این شعر را من چنین شنیده ام من آن ستارهٔ
صبحم که از طریق ادب الخ گفتم ملایمات شعری این زیادتر است و ستارهٔ صبح با آفتاب مناسبتر است
و در سر سفره خیلی از تاریخ و شعر صحبت شد اگیغذائی آوردند که برنج پخته در میان صدف گذاشته بودند

من نداشتم صدر اعظم فرمودند که این دو صدف است در میان او برنج است او را بدست گرفته برنج او را
می کنند و میخورند گفتم از صدف بایست لؤلؤ در بیاید اینجا تنزل کرده برنج در می آید گفتم شاعر هم عبث نگفته
خاک را سیراب کن ای ابر نیسان زینهار ❁ قطره تا می میتواند شد چرا گوهر شود ❁ خیلی خندیدند
و این شعر را مکرر خواندند یادگرفتند و از شعرای عرب و عجم و فتح اسلامبول و شهادت ابوایوب انصاری
صحبت شد که در زمان معویه بوده و سپرداری مسلم بن عبدالملک که بقسطنطنیه داخل شده است و تفصیل
جنگ آلپ ارسلان سلجوقی با رومنوس که فتح کرد و بیان کردم خیلی تعجب میکردند صدر اعظم فرمودند چون
می دانستم شما بغذاهای ما میل دارید امشب بجهة خاطر شما هیچ غذای فرنگی نپخته ام همه غذای قدیم عادی
ولایت خودمان است گفتم من از بعضی غذاهای فرنگی خوشم می آید و لی ترک عادت خود کردن و اصرار
در کار دیگری کردن خوب نیست اهل اروپا هم از غذاهای ما خیلی خوششان می آید و لی هرگز در خانه خودشان
از غذای ما نمی خورند بخلاف اهالی اسلام هر شب در خانه خود بتقلید اهالی یوروپ سلات و سوپ میخورند تصدیق
کرد که درست میفرمائید و بجهة ملاحظه من بسفارش وزیر مختار ~~بیچاره وزیر مختار~~ هیچ مشروبات مسکر
نبود با وجود آنکه اغلب ایشان عادت داشتند امشب را باکرام من و ادب اسلام کرده ترک حرام کرده
بودند و وقت برخواستن هم آقا به لگن بقاعده ایران و عثمانی آوردند و اجزاء سر سفره از اینقرار بود
جناب صدر اعظم که صاحبخانه بودند در وسط نشسته بودند در یمین ایشان من بودم و در یسار ایشان وزیر
مختار دولت ایران بود و در یمین من جودت پاشا وزیر عدلیه و در یسار وزیر مختار یوسف پاشا وزیر
مالیه بود و در برابر جناب صدر اعظم جناب رضا پاشا سر عسکر و در یمین ایشان جناب راشد پاشا وزیر امور خارجه
و در یسار ایشان درویش پاشا وزیر بحریه و در یمین راشد پاشا وزیر نافعه سرور پاشا و در یسار درویش پاشا
کمال پاشا وزیر اوقاف بود و سایر اعیان و مهمانها از اینقرار بودند آرتین پاشا مستشار وزارت
خارجه کامل بیک تشریفاتچی باشی میرزا جواد خان نایب اول سفارت ایران جنرال قونسول محمد تقی خان
میرزا محمدعلی ناظم آقا میرزا رضا محمود بیک مدیر اوراق رفیق بیک مستشار صدارت و ممدوح بیک مکتوب
چی صدارت که همه در سر میز نوزده نفر بودیم وقتی که باطاق آمدیم جناب صدر اعظم بوزیر مختار آهسته

آلپ ارسلان سلجوقی رومنوس

۲ در سر سفره میز م

کفت

گفت چطور شد که فلانی امشب همه را بنی امیه میگفت گفتم حضرت صادق فرمود اگر شعر یزید را بخوانید
لعن بکشید فانه اشعر الناس پس از حق و انصاف نگذشته است از دین و آئین شان که نگفتم
از وقایعی که در دولتشان اتفاق افتاده بود میگفتم منافات با عقیده من در حق آنها ندارد و بعد از شام یکساعت
در اطاق دیگر نشسته چوپوق آوردند من گفتم هیچ عادت ندارم در عمرم قلیان و چوپوق و سیگار
رضا بیک سر عسکر گفت ما می کشیم خلاف ادب است شما هم بکشید گفتم شما در نظام سر عسکر هستید منصب شما در
نظام از من بالاتر است اینقدر حق دارید که اطاعت شما را من بکنم خیلی تشکر کرد گفت بفرمائید دوباره
بیاورند جناب صدر اعظم گفت چون عادت ندارند بلکه مضر باشند نکشند بهتر است و همگی اعیان دولت
بل آحاد ناس در تکلم حفظ ادب و معقولیت را ملاحظه می کنند و خیلی با ادب حرف میزنند بخلاف اهالی
ایران که این قاعده را هرگز ملاحظه ندارند و از قرّاء مدینه و مکه حرف شد من گفتم قرّاء مصر بنظر من بهتر
آمد جودت پاشا گفت چون در مصر رشته علم گسیخته نشده است از آنجهة بهتر است و بعد قصه شیخ قاری
مدینه را حکایت کردم که ❁ یَوْماً یَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شَیْباً ❁ با نفتح نوشته بود هر قدر کردم تمکین نکرد
که این غلط را تصحیح کنیم آخر گفتم یا شیخ لَیْسَ هٰذا قضیّة کلّیّة اِنّ کُلّ العرب عالم و کُلّ العجم
جاهل اَنَا عجمیّ عالم و اَنت شیخ عربیّ جاهل جناب صدر اعظم بی اختیار خندیدند و گفتند آخر بکجا
رسید گفتم با وجود آنکه قرآن دیگر هم آوردند ملاحظه کرد که شیبا را بالکسر نوشته است باز عناد کرد
راضی نشد و من گفتم بحق هٰذا الروضة کلّما قلت صحیح شیخ عنود عالماً عامداً عجوج شد و این عادت
قدیم عرب است و از سفینه مسعودیه تعریف شد بعد از صرف قهوه و چای برخاستیم در سر پله که جناب
صدر اعظم بمشایعت آمده بود با اعیان دولت و سر عسکر یکی یکی خداحافظ کرده گفتم وقایع امشب در کتابچه
روزنامه ثبت خواهد شد و هر وقت مطالعه شود باعث یادآوری و تذکر اعیان دولت خواهد شد سر عسکر
گفت خیلی تشکر داریم که ما همه در یاد شما باشیم و یقین محاسن سرکار را از لوح خاطر همه ما ها هرگز محو نخواهد شد
و وقت برخاستن عریضه که بسلطان در وقایع مضار و منافع حرمین شریفین نوشته بودم با کاغذ
عالی که در باب مال مسروقه مسجد شجره بود بصدر اعظم دادم گفتم این یکی حق شماست و آن یکی باید

۲ نکرده ام م

۲ والصحیح شیبا بالکسر و هذه صیغة الجمع ع

۳ و اتمّه علیک م

۲ اخلاق م

بعضو مبارک

بنظر مبارک سلطان برسد بمضمون فَادْخُلوا البُیُوتَ مِنْ اَبْوابِها باید بدست شما برسد که بحضور مبارک برسانید و از مضمون این عریضه و زیر مختار رسم خبر ندارد و از تقلیبها و خواهم نوشت و زیر مختار گفت حضرت صدر اعظم از من پنهان نخواهند داشت گفتم ایشان شما را چون فرزند خود میدانند اگر فرمایش کنند از بابت آنست که پدر از فرزند چیزی پنهان نمیکند صدر اعظم فرمودند منهم تا خبر شما نرسد بر از نخواهم داد و ساعت چهار بمنزل آمدم سواد عریضه بحضور مبارک سلطان و سواد اخطارات از بابت منافع و مضار طریق حرمین و کاغذ باب عالی از این قرار است که قلمی میشود سواد عریضهٔ اعلیحضرت سلطان خلد الله ملکه

بخاکپای مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلامیان پناه خلد الله ملکه معروض میدارد خداوند ذو الجلال والاکرام سلاطین ذوی العز والاحترام را امتیاز داده که در میان همه شبان رمه بوده بندگان خداوند چون در زیر سایهٔ همایون شان از سارق و طارق مأمون باشند خلیفه ثانی فاروق اعظم میفرماید وای برحال عمر اگر زانو بند شتری در کوفه مفقود شود و عمده کار سلطنت تزیین ملت شارع و تأمین جهات شوارع است خاصه طریق حرمین شریفین که در هر سال از اقصا بلاد عالم بندگان خدا بمشقت و الم بزیارت میروند و خسارت میبرند و از بی اعتدالی مأمورین حجاج که هر یک ثانی حجاج هستند بر انسان نه حالت خضوع میماند و نه آلت رجوع و اکنون بخلاف مدلول آیهٔ شریفه است سیروا فیها لیالی وایاماً آمنین و در این مدت بعرض شده پیشنه همایون معایب این سفر میمون را هیچکس نرسانیده و آنچه در تزیین و ترصین حرمین شریفین بعقل قاصر خود میدانست در ورقه دیگر عرض کرده‌ام که بنظر مبارک میرسد اگر قبول میفرمایید در تحصیل ثواب و تکمیل طریق صواب این بنده دولتین نیز از برکت وجود مسعود مثاب خواهد شد و اگر قبول نفرمایید اختیار با اعلیحضرت همایون است و فقره که برای این بنده اتفاق افتاده بباب عالی عرض شده است و این کار را اولیای دولت قاهره حالت غربای محتاج و فقرای محتاج را ملاحظه فرمایند از برکت وجود ولی نعمت خود اعلیحضرت شاهنشاه ایران روحنا فداه در این سفر خیریت اثر تقریباً ده هزار لیره نقد اجناس مخارج و تدارک این بنده شده است و این هشتصد لیره قابل نیست ولی تفاوتی که دارد آنست آنچه مخارج شده در راه خدا و دین بوده

بمیل خاطر و جان بوده و آنچه دزد برده به تجبر و بظلم و عدوان برده است لهذا عرض این بنده به پیشنهٔ مبارک لازم است که اعلیحضرت سلطان بلقب مبارک خادم الحرمین الشریفین در میان سلاطین امتیاز دارند با کمال لطف که با این بنده دارند در خاک حرمین شریفین مال این بنده را بسرقت برده‌اند چون در مملکت اعلیحضرت سلطان این قباحت در بین الحرمین واقع شده غرامت او بر خزانه سلطان واجب است و الا با آن لقب مبارک منافات دارد که خادم حرمین از حال زوار حرمین بیخبر باشد و دریغ دارم که در روزنامه وقایع سفر این عریضه با اعلام نامهٔ باب عالی ثبت شود زیاده جسارت است امر کم مطاع ۲۵ محرم الحرام ۱۲۹۳ عرض شد

سواد اخطارات

برای عدم ظهور برخی توقعات غیر مأموله و بعضی ملاحظات مفیده چنانچه هر ساله امیر حاج از جانب دولت علیه تغییر یابد و اختصاص بشخص واحد نداشته باشد اولی و انسب بنظر میآید و بهتر آنست که امیر حاج هر شب در میان اردوی حاج اگر خودش دو بار سه بار گردش نکند تا بین نفر بسپارد که هر شب دو سه بار در میان اردو گردش کنند به تغییر وقت و زمان که هر شبی وقتی در گردش باشند و از حال قافله خبردار باشند که سارق و طارق بدانند که در میان اردو هر شب کشیک میکشند و بیداری امیر حاج باعث آسایش خواب مردم است

و حق امیر حاج هست که در حرکت حاج همیشه پشت سر قافله باشد و اگر یکنفر بماند تا او را سوار نکنند روانه نشود و مذکور شد که مبلغی از دولت برای پیادگان حاج میدهند که سوار کنند از اهالی ایران و هندوستان یکنفر را سوار نکرده‌اند

در چنین قافله حاج بودن یکنفر طبیب از جانب دولت و یکنفر مهندس که محمل شریف را در مرکز قرار داده حرکت و سکون حجاج منظم باشد خالی از محاسن دنیوی و اخروی نخواهد بود

سواران عسکریه اسبهای عربی را بعضی در عوض زمام افسار زده بودند جویا شدم گفتند هنگام ضرورت زمام خواهیم زد وقت ضرورت فرصت اینکه پیاده شده تبدیل زمام نمایند و سوار شوند نخواهند داشت آنچه سوار ترک است خوب بود باقی آلت معطله و حالت مهمله دارند و اغلب برای خود یا مردم اسباب زحمتند

۱۲۹۳

جمع و در ترک اسپهاي خود حمل کرده بودند بفروشند

سکه مبارکه اعلیحضرت اقدس پادشاهي بواسطه اختلاف رواج در ممالک سلطاني زياده موجب خسارت و نقصان فاحش متردوين است و خزانه عامره سلطاني را هم توفيري نيست چنانچه امر به تساوي رواج شرف اصدار يابد عابرين بي بضاعت را البته اعانت است

از زمان هرون الرشيد ببعد خلفا و سلاطين زيارت بيت الله الحرام را موقوف و متروک کرده اند براي ذات همايون اعليحضرت سلطان خلد الله ملکه در پنجاه روز اياب و ذهاب ممکن است همچنان که سفر فرنکستان را براي تشييد قوايم دولت تشريف بردند سفر حجاز را براي تسديد دعائم ملت اکر بروند تا چه درجه باعث شکوه اسلام خواهد بود بخاکپاي مبارک اعليحضرت شاهنشاه ايران ادام الله سلطانه نيز همين عرض را خواهم کرد لبيک گفتن سلاطين در درکاه رب العزة مقام تمکين است کل شيء من الجميل جميل در جزئيات کار آنجا اکر اهتمامي بشود باعث ترقي کليات امور دين و دولت است

جبل الثور کوهي است که غار آن در قرآن مجيد مذکور است و از علامات بزرک اسلام است راه او چنان است که لا يرقى اليه الطير در اين هزار و سيصد سال کسي اين راه را تعمير نکرده است که محل زيارت است و بالاي آن کوه استعداد دارد که صهريجي بسازند که از آب باران پر شود و چند اطاقي بسازند که اکر کسي بزيارت برود شب آنجا بماند و از قله آن کوه تمام اودية مکه معظمه و درياي احمر پيداست آثار اسلام را بنائي مفيد و پايدار خواهد بود

و همين صورت دارد طريق کوه ابو قبيس که بر حرم محترم مشرف است که بالاي او مسجد شق القمر است ساختن آن را بقليل مصارف خواهد شد

و همچنين است راه جبل حرا که مهبط جبرئيل است و محل نزول سوره مبارکه علق است که اکنون جبل النور کويند هر قدر اين مقامات را بسازند باعث رواج دين اسلام است

فرش حرم خدا في الحقيقه جاي تعجب است که يکي يک قطعه مرمر است که با ديگري مناسبت ندارد و سنکهاي ناصاف کبود خيابانهاي حرم خدا که باهک وصله کرده بودند و همچنين سنک بيت مبارک که

ملک معظم انار الله برهانه

اکر زمين آن از طلا باشد استعجاب ندارد تا بآن سنکهاي شکسته معيوب چه رسد سلاطين چرا کسه و غيرهم هر که تعميري از بيت کرده يا از حرم نموده اسم خود را در يک قطعه سنک بزرک منقور کرده در ديوار خانه نصب کرده اند و در معني مثل اصنام منصوبه است چنانچه بکلي آن احجار را از خانه برداشته در جاي حرم نصب کنند بهتر است اکرچه استيلاي وحشت و دهشت مانع از رؤيت و ملاحظه بود ولي در اين اثنا شش هفت قطعه سنک که هر يکي نيم ذرع در نيم ذرع بل زياد تر است بنظر آمد که اسامي سلاطين را تو نصب کرده اند هر که در بيت نماز کذارد بايد بر ترسباي و قايتباي نصب عين او باشد و چشم انسان در آن حالت بر ملک الاشرف و الاعظم بتقيد و از ملک اکرم اعظم حقيقي صرف نظر کند سلطان عبد المجيد خان طاب ثراه با آن همه مصارف و خدماتيکه در حرم مدينه کرد راضي نشده اند که يکجا اسمشان را بنويسند بخلاف سلاطين چراکسه که در خانه خدا اسم ترسباي و قايتباي را نصب کرده ملاحظه ادب را نکرده اند

مدينه منوره

در مدينه طيبه شخصي در محراب حضرت رسول صلي الله عليه و آله پشت بمحراب نشسته دستمال و وجه پيش کسترده کدائي ميکرد بشيخ الحرم اظهار شد تفتيش کرد ولي حفظ شرافت مکان را چنانچه امر بساختن ضريحي از نقره محاذي محراب مبارک بارتفاع نيم ذرع بشود که هر کس در آن مکان شريف پا نکذارد بسي مستحسن است بلکه نشستن کرباب سلطان سليمان طاب الله ثراه نيز خلاف ادب است شبهه هم در سنک تاريخ سلطان سليمان بود و يقين است که سهو از نويسندکان است و بعبارت نقل شد (انشاء هذا المحراب المبارک الملک المظفر السلطان سليمان شاه ابن السلطان سليم خان ابن السلطان بايزيد خان اعز الله انصاره بمحمد و آله و سلم تاريخ شهر جمادي الاولي سنه ثمان و تسعمائه من الهجرة النبويه)

سلطان سليمان مغفور پس از سلطان سليم بر اريکه سلطنت جلوس کرده اند در آن تاريخ منقور در سنک از تن شريفشان هفت و هشت سال زياد تر نکذشته بود و زمان سلطنت جدشان سلطان بايزيد خان بوده قطعا يا ثمان و ثلثين يا ثمان و اربعين يا ثمان و خمسين و يا ثمان و ستين بوده از اين مراتب عشرات يکي افتاده چون آثار خير از آن سلطان بزرکوار بسيار ديده شد دريغ آمد تاريخ اعمال خير ايشان غلطي باشد

ترسباي قايتباي

برمنبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن عرشه بالا چنانچه قدغن شود که کسی نرود دو پله پائین تر
خطبه خوانده شود البته مقرون بادب است

در احد در مسجد حمزه اسامی شهداء احد که از اکابر مهاجر و انصارند غیر از حمزه ابن عبدالمطلب و عبدالله ابن
جحش مقبره ندارد اگر امر شود اسامی شهداء و پدرشان در کتیبه مسجد حمزه مرقوم شود از شعار اسلام است

قبه های محمل شریف نقره است اگر طلا باشد و هر ساله از خزانه عامره ببرند و بیاورند در نظر مسلمانان مشئون
تر خواهد بود و محملی که از مصر می آورند نقشش بیشتر است چون در رود بمدینه و مکه محمل شریف را روپوش مقبول می اندازند
لیکن در راه روپوش ماهوت سبزی بود که گرد و خاک عربستان رنگش را تغییر داده بود در رابغ
جای احرام که ثبات و دوامی نداشت به محمل پوشیدند که باد او را پاره پاره کرد اگر محمل را تنگ نقره بگیرند
و همان روپوش مقبول را برا و پوشیده بالای آن در عرض ماهوت سبز و وقت احرام ماهوت سفید یا
پارچه دیگر سفید بکشند و شتر را هم جل مخصوص از ماهوت و غیره هم بکشند که شتر محمل امتیازی داشته باشد
شخصی که از بخارا و کاشغر بزیارت می آید پس از دو سال که بوطن خود میگردد یک خبری ببرد که باعث شکوه
اسلام باشد نه اینکه قربه آب را جمال بر روی شتر محمل بگذارد

بدر از مواضعی است که وقعه آنجا از معجزات دین محمدی صلی الله علیه و آله و در کلام مجید مذکور است چنانچه
مسجدی که محل زیارت حاج و متردّدین باشد ساخته شود این آثار تا قیامت باقی و موجب استقامت

و همچنین قبر مادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در ابواء است هیچ آثاری ندارد و اگر دارد قابل نیست

و در مکه معظمه بقعه ایست که میگویند قبر والده حضرت است ولی در تاریخ در ابواء نوشته اند بدیهی است منافی
رای مبارک است که مقبره مطهره ام النبی متروک و منطمس باشد

مسجد غدیر خم را اگر امر بتعمیرش فرمایند باعث ابقای علامت اسلامیه و حصول ثواب جزیل خواهد بود

در جده اگر حقیقة قبر حضرت حوا آنجا باشد که بنا بمعروف بهمین جهة جده نامیده اند جسد مطهره در میان محوطه ایست
که تقریباً یکصد و چهل ذرع از راس تا رجل است و دیوار کوچکی هم کشیده اند که حدودش معلوم باشد عثمان
پاشای حاکم جده که چند سال قبل وفات کرده بقهر و حکم در میان دیواری که حد جسد جده است دفنش

کرده اند

کرده اند از آنجا که رعایت احترام مقبره مطهره ام البشر که حقوق عام در ذمم تمام ملل و امم دارند
بر همه فرض عین است و هیچیک از اولاد تاکنون جرئت اقدام باین جسارت ننموده بودند وقوع این
معنی نهایت جسارت و سوء ادب را مقرون است

پس از ملاحظه این عریضه البته خدام سپهر مقام حضور مبارک خواهند گفت اینهمه مردم بزیارت رفته
و آمده اند چرا کسی این جسارت را نکرده است که بعرض برساند یا نرسانده اند یا نتوانسته اند که بعرض برسانند
برای رواج ملت اسلام بخاکپای پادشاه اسلامیان پناه لازم بود بعرض برسد اگر باغراض نفسانی
معایب امور دین و دولت را از سلاطین پنهان بدارند همیشه کار دین و دولت در قوت و شوکت خواهد
بود و سلاطین اسلام مظفر و غالب خواهند گشت

در یافه از قراری که مذکور نمودند قلعه احمد بن طولون که هزار سال افزون است ساخته اولیای دولت
قاهره بتجار فرانسه فروخته اند و در میان آن قلعه جامعی در همان وقت بنای قلعه ساخته شده است که او را
هم فروخته اند اگرچه ارکان جامع خراب شده ولی محراب و آثار و علامت باقی و برقرار است مسلمانان را
از این معاملت آثار کمال ملالت ظاهر و یقین داشتند که بعرض خاکپای اعلیحضرت سلطان نرسیده خاصه در
میان قلعه قبر یک نفر انگلیس بوده که باذن ابراهیم پاشا دفنش کرده بودند و قونسول انگلیس از خرابی آن از راه
تعصب اسلامیه تجویز نمی نماید که قبر این شخص محفوظ ماند و جامع عتیق مخروب شود و چون از وقوع این معامله مسلمانان
بسی متاثر بودند و احتمال اینکه شاید بعرض خاکپای مبارک نرسیده باشد و دعاگوئی مسلمانان را باعث
رواج کار دولت می دانست لهذا جسارت بعرض نموده اگر ممکن باشد جامع را از قلعه وضع نموده قیمت
آن جامع را با قلعه بمکان مسلمانان خود میدهند که از مبایعه قلعه جامع خارج شود و بدست خارج نباشد
و اگر همان قلعه را قشله بسازند برای دولت مناسب است حالت قدس شریف و یافه تا سی سال قبل
خیلی تفاوت کرده است البته بعرض حضور مبارک رسیده است

امسال در عرفات قریب یکصد و پنجاه هزار نفر حاج بودند و الحمد لله تعالی از کمال فضل الهی ناخوشی نبود
ما وصف این وضع قرانتین جز اسباب زحمت مردم و تضییع وقت و اخذ ۲۰ حاصلی نداشت فرضاً

۲ وجه

اگر

۱۲۹۳

اگر مکنیفر بنا خوشی سلّ و دقّ هم میمیرد ما بقی استخلاص خود را بزحمت ایجاد مضطرب و تصدیق حکیمباشی
بایستی دچار کردین رهائی جویند چون عرض این مراتب را بعقل قاصر خود لازم میدانست لهذا جسارت
نمود امر همایون مطاع است ۲۵ شهر محرم الحرام ۱۲۹۳ هجری سواد کاغذ نیست که بباب عالی عرض شد
بارکان علیه باب عالی حفظهم الله تعالی زحمت میدهد در مدینه منوره دو روز بحرکت این بنده مانده
محمل شریف از شام رسید وچون قادر آقای شامی حمله دار محمل شریف و اهل ولایت بود و تصدیق بر آن
کردند که استکرای جمال و مال و تخت از آن بدبخت اولی است مشار الیه را خواسته هرچه خواست زیاده
تر از عادت معمول نقداً ادا کرد که تا مکه معظمه و تا مراجعت از عرفات و منی چون و چرا نباشد
روز جمعه بیست و پنجم ذی القعدة الحرام عصری از آستان جبرئیل پاسبان استرخاص حاصل کرده روانه
شد تا بذو الحلیفه رسید از شب دو ساعت گذشته بود در ورود منزل که حط رحال شد معلوم گردید
یکزوج صندوق حط رجال شده است که اسباب طلای اسب وغیره بوده که نقداً دو هزار تومان
ایران است که تفصیل آنرا بسفارت سنیه علیه ایران اعلام کرده و در همان وقت هرقدر قادر شیاد و
هاشم داماد او و حاجی اسمعیل عکام باشی عجم مستعرب را خواستیم رو نشان نداد و دو شبانه بسعید پاشا اعلام
کردیم گفتند خواب است صبح گفتیم جواب داد با شیخ الحرم است و قادر را که شریک دزد و رفیق قافله است
دیگر تا مکه معظمه ندیدیم و بهر که حرفی زدیم یکی گفت مجلس باید بشود یکی گفت مرافعه باید کرد یکی گفت این سؤال
و جواب خارج از اصول است ولیست هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام در این راه
از این اموال خیلی تلف شده است اینقدر بر این بنده معلوم شد که قادر آقا شتر بار خانه باصطلاح خود شان
به بنه این بنده نداده است و از عرب بدوی شتر کرایه کرده است و آن عکام هم که قاید جمل بود و سعید پاشا
و آقا سید حسن و حاجی محمد آقا اقرار کرده است قدور نام حلبی است و بعد از آنکه قادر فهمید که قدور را
شناخته ایم او را چنان مفقود کرد که دیگر او را ندیدیم و هرقدر بسعید پاشا در پیدا کردن او اعلام کردیم
گفت خلاف قانون است و بسعید پاشا اعلام میکردیم آخر حیاتی باشد چند روز دیگر باسلامبول خواهیم رفت
و اولیای دولت مؤاخذه خواهند کرد میگفت ما کتاب قانون داریم کسی نمیتواند از من مؤاخذه بکند

واین

و این بنده بصراحت عرض می کند حالت آنها طوری بود که اگر وجوه دولتی که با مانت صره امین است دزدی
در کمین میشد و از قافله حاج بیرون میبرد همینکه صد قدم از قافله دور میشد نه امیر حاج قدرت داشت
از پی او عسکر بفرستد و نه عسکر اقدام می کرد از پی دزد برود و اگر احیاناً دزد در جائی گرفتار شود اطمینان
دارد که باید مجلس کرد و ثابت نمود فیا لها قصة فی شرحها طول و دزدهای اعراب و شامی
که شرارت ذاتی ایشان است شب و روز در میان قافله حاج بانواع و اقسام میگردند پس از آنکه
دانسته اند فصول حساب جدید ناسخ اصول کتاب مجید است که قطع ایدی از سارق و سارقه برداشته شده
بر جرأت آنها افزوده شبی نبود خبر چنین قطع نکنند روزی نبود مالی و شتری با بار نزدند پس از آنکه
شتر پیدا میشد می پرسیدند مال این شتر چه شد میگوید من در بیابان شتر خالی پیدا کرده ام و هرکه از زیارت
بیت الله الحرام بسلامت بخانه و وطن مراجعت نماید کرامت است و در مکه معظمه هم بجناب تقی الدین پاشا والی
حجاز اعلام شد پس از آنکه بعرض اولیای دولت برسد بدانند اظهار این فقره در حجاز بر حقیقت بوده مجانی
و معزی الیه نیز آنچه لازمه اهتمام بود در آن ضیق وقت نمود هیهات تضرب فی حدید بارد
و معلوم شد که تفریط در مال این بنده کرده اند حتی قادر آقا بقباحت ایکلام در آن مجلس عام مرتکب شده بود
که من از عکام خبر ندارم پس از آنکه قبض اخذ عکام بخط هاشم داماد او ابراز شد باز اصول تقاضای
آن نکرد که از او مطالبه مال بکنند و چون مجال و فرصت نبود این بنده هم اصرار نکرد حالا با اولیای
دولت لازم است که اعلام کنم از فضل خداوند متعال و مرحمت ولی نعمت خود شاهنشاه ایران خلد الله
ملکه این بنده ذلیل محتاج این مال قلیل نیست و ده هزار لیره نقداً جنساً خرج تدارک سفر این بنده شده است
ولی علانیه مال مرا در میان حرمین شریفین در وقتی که مدلول سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین بوده و اکنون
بخلاف آن است برده اند قادر آقای شامی و امثال او اینطور رفتار کنند از مروت و عدالت دور است
و کسی این مراتب را هرگز عرض نکرده است دریغ دارم که در روزنامه سفر این وقایع مرقوم شده ثبت شود
و بطبع برسد دیگر هرچه بکنند و بگویند اختیار دارند ۲۵ شهر محرم الحرام ۱۲۹۳ هجری

روز شنبه سلخ محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ صبحی موسیو انو مترجم اول سفارت روس آمده بود دو وقت ظهر

۲ تحویل ج

۱۲۹۳

داماد محمد رشدی پاشا که جنرال آجودانت کالسکه چهار اسبه برای من و دو اسبه برای همراهان آورده
بودند که بحضور اعلیحضرت سلطان مشرف شویم در ساعت پنج و نیم بغروب مانده از سفارتخانه رفتیم آن
یکی کالسکه لازم نشد من و وزیر مختار در آن کالسکه چهار اسبه نشسته روانه شدیم در ورود عمارت ییلاقی
واشکال بیک تشریفات چی باشی به جلو آمد که من خسته بودم دیشب در مهمانی سرما خورده ام نتوانستم که بسفارت
بیایم عفو خواهید کرد همراه او محمد حافظ بیک نایب تشریفات چی باشی بود اول در اطاق انتظار نشسته قهوه خوردیم
پس از آنکه بحضور مشرف شدیم اعلیحضرت سلطان ایستاده بودند وقتی که داخل اطاق شدیم خودشان نشستند و مرا
اذن جلوس دادند احوال پرسیدند پس از آن از وزیر مختار احوال پرسی کردند اذن جلوس دادند و فرمودند
که الحمد لله شما را بار دیگر دیدم عرض کردم وقت رفتن بتوجه شاهانه فرمودید که انشاء الله بسلامت
خواهی آمد الحمد لله بسلامت یکبار دیگر شرف حضور مبارک نصیب شد فرمودند حالا هم میگویم بسلامت بخانه و
وطن خواهید رفت و اخلاص قلبی مرا بحضرت شاه ابلاغ خواهید کرد عرض کردم که کسالت مزاج مبارک مایهٔ
ملالت شده جمعه گذشته که توپ انداختند توپ عید و شادی بود خیلی خوششان آمد فرمودند حضرت شاه
بتلغراف احوال پرسی کرده خیلی ممنون شدم و بوزیر مختار فرمودند چرا خودت تلغراف را نیاوردی
عرض کرد خیال کردم که مبادا تغییر خاطر مبارک شود فرمودند هر وقت بیائی مایهٔ مسرت خاطر من است
و بمن فرمودند بحضرت شاه خیلی سلام مرا برسانید من عرض کردم از این اتحاد دولتین ما بندگان مسروریم
که در سایهٔ دو پادشاه اسلام پناه خوش بگذرانیم و اسلام و ملت قوت بگیرد تصدیق فرمودند قدری
از دمل خودشان شکایت کردند عرض کردم چیزی نیست که مایهٔ تشویش و خطر باشد ولی موذی
و مولم است و صدمهٔ او از ناخوشیهای بزرگ زیادتر است فرمودند همینطور است و قدری تعریف
از واپور مسعودیه کردم فرمودند بهتر از این را که محمودیه است و توپ او بزرگتر است خواهند آورد
و فرمودند شکل این واپور را خودم کشیده ام که باین طور و باین ترکیب بسازند پرسیدند که همه جای
واپور را تماشا کردی وزیر مختار عرض کرد همه جا را بدقت کردیدند و نوشتند فرمودند دوباره تماشا
که بتماشای او رفته اید وقت مرخصی عرض کردم بعضی اخطارات در مدینه و مکه داشته بودم نوشته

بصدر اعظم دادم که بنظر مبارک برسانند بدلول فادخلوا البیوت من ابوابها خواستم بدستیاری ایشان
برسد اگر بتوجه خاطر شاهانه صورت گرفت من در آن ثواب شریک خواهم بود و هر چه در تقویت
دین اسلام سعی شود باعث قوت و شوکت دولت است فرمودند همه را خواهم دید و البته هر چه نوشته اید
صحیح است و از حضور مرخص شده بیرون آمدیم با من چی باشی گفت در این اطاق قدری تنفس بکشید باز در
همان اطاق نشسته چای خوردیم و بعد از ده پانزده دقیقه برخاستم بهمان کالسکه و اشخاص بمنزل
آمدیم در نزدیکی سفارت ایران جناب سفیر کبیر روس جنرال اقناتیف را دیدم که سواره بر میگشت گفتند
مخصوصاً بدیدن شما آمده بودم که وداع بکنم شما نبودید میخواستم برگردم ولی حالا باز می آیم گفتم پریروز
هم تشریف آورده بودید مایهٔ خجالت من شد امروز هم اگر شما را ملاقات نمیکردم مایهٔ افسوس من بود که
هرگز فراموش نمیکردم با ما مرافقت کرده بهمراه کالسکه تشریف آورده در سفارت بقدر نیمساعت
نشسته خیلی صحبت داشتند گفتند که بکپیتان واپور گفته ام که این شاهزاده مؤمن است در وقت نماز کسی
در سالون نباشد اگر فلانی از تو راضی نباشد مقصر خواهی شد و گفتند امروز صبح بدیدن صدر اعظم رفته
بودم از شما خیلی تعریف میکرد و میگفت کاش شاهزادگان ما هم مثل فلانی میشدند که دیشب همه اعیان دولت
از صحبت فلانی و از معرفت و علم او تعریف میکردند و تعجب داشتند که در ایران همچنین اشخاص پیدا میشوند
و با سفیر کبیر دولت روس صحبتهای متفرقه در میان آمد و وقت برخاستن گفتند مخصوصاً زحمت نباشد
عرض ارادت مرا بخاکپای شاه برسانید که در کارهای دولت ایران هرگز کوتاهی ندارم و مثل دولت
خودم مراقبت دارم گفتم عرض ارادت شما را انشاء الله حیاتی باشد خواهم رسانید و وزیر مختار هم همیشه
از شما رضامندی داشته اند و مراتب مهربانی شما را بخاکپای مبارک نوشته اند و سه ساعت و نیم بغروب
مانده بود وداع کرده رفتند انصافاً مرد زیرک باهوش است و از کارهای دولت عثمانی چنان خبردارد
که اعیان دولت خودشان آنطور خبر ندارند و صبحی پاشا هم آدم فرستاده بود که یکساعت فرصت
ندارم و دریغ دارم که خدمت شما نرسیدم گفتم سامی پاشا که والد شماست او را ملاقات کردم مثل
آنست که شما را دیده باشم راضی نمیشوم از کارهای خود غفلت بکنید سه ساعت بغروب مانده های و هوی

یا تقون بلند شد که در نزدیکی راه شمندفر خانه آتش گرفت و مبلغی خطیر ضرر مالی بصاحب خانه وارد آمد
چون روز بود خیلی زود خاموش کردند و عصری بسلامتی والده اعتضام الدوله و علیجات بواپور رفتند و زیر
مختار گفت واپور ساعت یازده از شب خواهد رفت شما شام خورده بروید بعد از شام سه ساعت و نیم
از شب گذشته بواپور آمدیم هر قدر اصرار کردم که وزیر مختار در آن شب دیگر تا واپور نیاید که
ایاب و ذهاب باقایق زحمت دارد قبول نکرده و در واپور هم بقدر نیم ساعت نشسته ساعت چهار
مراجعت کردند چون در این روزنامه هر جا که اسمی از سلاطین عثمانی ذکر شد مختصری بیان کرده ام حال خالی از
مناسب آمد که احوال اعلیحضرت سلطان را در این جا مسطور شود اعلیحضرت سلطان عبد العزیز خان پسر دویم سلطان
محمود خان ثانی است در شب پانزدهم شعبان المعظم سنه ۱۲۴۵ هجری متولد شده اند و بعد از وفات برادرش
سلطان عبد المجید خان بتاریخ هفدهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۷۷ هجری مطابق بیست و ششم جون انگلیسی سنه ۱۸۶۱
میسحی بتخت سلطنت جلوس کرده است و در سلطنت خود در سنه ۱۲۷۹ هجری بتماشای مملکت مصر رفت که هیچ
از سلاطین عثمانی تشریف نبرده بودند و در سنه ۱۲۸۴ هجری مطابق سنه ۱۸۶۷ مسیحی به اکسپوزیسیون
پاریس تشریف برده اند که در اوایل ربیع الاول سنه مزبوره رفته و در اواسط ربیع الثانی باسلامبول
مراجعت فرموده اند و بجز دولت روس در آن سفر از همه سلاطین اروپا دیدن کردند و در لندن خیلی احترام
بعمل آوردند و از فرانسه خیلی ناراضی برگشتند که لوئی ناپلیون سیم در حق ایشان چندان ادب
حرمت نفرموده بود و اکنون پانزده سال و کسری است که بر اریکه سلطنت برقرارند

روز یکشنبه غره شهر صفر المظفر اللهم اختمه بالخیر و الظفر سنه ۱۲۹۳ یکساعت از دسته گذشته که آفتاب تازه طلوع
کرده بود کشتی راه افتاد این واپور از سفاین کمپانی روس است اسم کپتان موسیو ژان گورگویچ است
در هشت زبان از قرار تفصیل انگلیسی ۱ فرانسه ۲ روسیه ۳ نمسه ۴ ایطالیا ۵ گریک ۶ سرب ۷ ماجار ۸ حرف میزند و
مینویسد و ترکی هم کمی میداند سی و هشت سال دارد که در هجده سالگی داخل کار و خدمت شده و اصل
او از سرب است و شش سال است در این واپور خدمت میکند و سالی هجده بار از پوتی باسلامبول

سنه ۱۲۴۵
سنه ۱۲۷۷
سنه ۱۸۶۱
سنه ۱۲۷۹
سنه ۱۲۸۴
سنه ۱۸۶۷
سنه ۱۲۹۳

می آید و مرد و اسم کشتی و سته بروزن پسته است طول کشتی دویست و بیست فوت عرض کشتی بیست و
پنج و ارتفاع کشتی بیست و چهار فوت و قوت ماشین بقدر زور یکصد و چهل اسب است اگر بخواهد
ساعتی دوازده میل حرکت میکند و کپتان از سرهای امسال و انقلاب قراد نگیز تعریف می کرد که پنجاه سال
بود چنین سرما نشده بود که در اودیسه بقدر صد و رس بطرف داخل دریا یخ بسته بود که دو هفته سفاین
بهیچوجه تردد نداشتند و در طرف سوستپل هم از اطراف دریا بقدر هفت هشت متر یخ بسته بوده است
و آب دریای سیاه بواسطه دخول انهار کثیره مزه اش بهتر از دریاهای دیگر است که چندان شوری
ندارد و مزه و طعم ماهی این دریا بخوبی آن دریاهای دیگر نیست که شوری آب بر لطافت و مزه لحم ماهی
افزاید و چهار ساعت از دسته گذشته از بوغاز باسفرس در آمده بالخیر و العافیه داخل دریای سیاه
شدیم و از فضل الهی هوا اگرچه سرد است ولی ملایم است و درجه فهرن هیت بحد اعتدال بود

روز دوشنبه دویم ماه صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ روز گذشته و شب گذشته از فضل باری نسیم هوا چون بادی
که در کوهسار وزد و موج دریا چون آبی که در مرغزار رود که کپتان کشتی می گفت در این اسفار کثیره
و انحطار کبیره که در این دریا داشته ام چنین حرکت ملایم موافق کمتر دیده ام چهار ساعت از دسته گذشته
بدماغه کریم پی رسیدیم که تا اسلامبول یکصد و پنجاه میل است و کشتی بفاصله صد متر از محاذی دماغه گذشت
و همه جا نزدیک بساحل حرکت می کرد که گلوله تفنگ و توپ می رسید و شش ساعت از دسته گذشته
بلنگرگاه اینه بولی رسیدیم و از اینه بولی تا اسلامبول دویست و سی و دو میل است و اینه بولی بندر
و رود خانه کوچکی هم از میان آبادی میگذرد و کشتی را بواسطه آنکه فرد ابسمسون روز برسد باهستگی حرکت
میداد که امروز زیادتر از ساعتی هشت میل نمیراند و این سواحل اناطولی که کنار دریاست همه جا بر
و جنگل و سبزه است با الوان مختلف پیداست و همه جا آبادی است و اناطولی از ممالک خوب دنیا شمرده
میشود و واپور یکساعت و نیم در اینه بولی توقف کرده روانه شد و شش ساعت از ساحل دور بلوک
نفری است که تمام آن ولایت توتون است که خروار خروار بهر بلد و دیار می برند و از سمسون تا نفر

تمام زراعت توتون است و امروز هم هوا الحمد لله خوب و دریا آرام است و در اینه بولی آجنته کمپانی بواپور آمد

احوال پرسید که از کپتان راضی هستید گفتم خیلی خوب است مرد خوش خوئی است ولی زیاد می خندد آجنته

گفت سبب خنده اش آن است که زن ندارد و اولاد ندارد فارغ است آجنته بزبان روسی گفت که (و یکقدری پول هم دارد)

شاهزاده چنین می فرمایند و من چنین گفتم بخنده کلانی کرد گفت یکنفر نامزد کرده ام خیال عروسی دارم

گفتم پس خنده کن که وقت گریه نزدیکست آجنته باو حالی کرد یک خنده دیگر کلان کرد خیال که صدای او

باینه بولی رسیده باشد از آن است که شیخ سعدی گفته است ❁ ای گرفتار پای بند عیال

دگر آسودگی مبند خیال ❁

روز سه شنبه سیم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ نیمساعت از دسته ساعت گذشته وارد لنگرگاه سمسون شدیم و

از اینه بولی یکصد و چهل و پنج میل است [۱۴۵] در سه ساعت و دو نیم طی کرد هفتاد نفر از اهل کشتی بسمسون در آمدند و دیشب هوای

دریا اول شب قدری انقلاب داشت دم صبح خوب شد و امروز هم هوا خیلی خوب و معتدل بود وقت

غروب آفتاب به کیپ پاسون رسیدیم که مسافت یک گلوله توپ دور بودیم پس از آن به کیپ و ونه رسیدیم

که از شب سه ربع گذشته بود که بمسافت یک تیررس تفنگ دور بودیم و در بندر اُرِدو کشتی نه ایستاد

از آنجا گذشته و از شب چهار ساعت گذشته بکیره سون رسیدیم و یکساعت توقف کرده روانه شد

سنه ۱۲۹۳ سنه ۱۸۷۶

روز چهارشنبه چهارم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری (مطابق اول مارچ انگلیسی سنه ۱۸۷۶ مسیحی است) حرکت موج دریا

بتفضل خدای قدیر چنان پنداشتی که آب غدیر است یا موج حریر خیلی براحت گذشت و اول طلوع فجر به کیپ

یوروس که بفاصله یک گلوله طپانچه دور بودیم و از کیپ یوروس تا طرابزون سیزده میل است و دو ساعت

از دسته گذشته وارد لنگرگاه طرابزون شدیم و از سمسون تا طرابزون یکصد و هفتاد و سه میل است [۱۷۳] و بعد از

ورود بلنگرگاه حاجی میرزا احسن خان جنرال قونسول طرابزون و حاجی علی اصغر تاجر با سایر تجار آمدند و والی

پاشا دو فروند کرجی را به تبریک فرستاده بود و در برابر بفاصله صد قدم یک واپور دولت عثمانی

بود که امروز عصری باسلامبول میرفت من به فتردار گفتم در همه جا رسم است که واپور بجائی رسید بیرق

کشیده شد از آن یکی واپور هم بحرمت او بیرق می کشند چطور شد که در این واپور بیرق امپراطور دو

ایران کشیده اند و آنها جواب نداده اند یقین کپتان بیرق نداشته و الا اینقدر بابد اند دفتر دار

گفت نمیدانم چرا فراموش کرده است فوراً آدم فرستاد اعلام کرد بیرق کشیدند کپتان این کشتی

صدا بخنده بلند کرد که کپتان آن کشتی در خواب بود شما که گفتید بیدار شد و بعد از یکساعت احمد ایوب

پاشا که والی پاشا میگویند حاکم طرابزون و توابعست بواپور آمد وقت رفتن هم مشار الیه در طرابزون

بود و بواپور آمد تمنا کرد آن دفعه بتماشای طرابزون تشریف بیاورید اگر میل داشته باشید قایق

حاضر کنند که بتماشا بیائید بمشار الیه گفتم مضایقه ندارم چون واپور مکث دارد تماشای طرابزون لازمست

شش ساعت بغروب مانده قایقی که والی پاشا فرستاده بود با میرزا احسنخان سوار شده رفتیم در اسکله

یکدسته سرباز با میرآلای ایستاده بود در اینجا چندان عسکر ندارند حتی بالابان و شیپو نبود میرزا احسنخان

گفت هر چه عسکر است در ارض روم و باطوم است و آنها توپچی بودند که تفنگ برداشته بودند که بالابان

و شیپو زدن شد و کالسکه دم اسکله نگاه داشته سوار شدیم بعمارت حکومت رفتیم نزدیک عمارت والی

پاشا تا پائین پله دم حیاط آمد و باتفاق بالا رفته بعد از صرف چای بکالسکه نشسته بتماشای قایاق میدانی

که در داخله طرابزون است رفته و پل چوبی بالای دره کشیده اند دره عمیق است و مجرای آب است و

اطراف دره هم خانه است و در طرابزون آثار قلعه قدیم و برج قدیم از سنگ و گچ باقیست از آنجا

بقونسولخانه دولت ایران رفته سه ساعت بغروب مانده برگشتیم دم اسکله باز جناب والی پاشا ایستاده

منتظر من بودند که بمشایعت تا واپور بیاید باتفاق مشار الیه تا واپور آمدیم در سالون نشسته خیلی مرد با کمالی است

زبان فرانسه و یونان را خوب میداند و الفاظ مشکله یونان را تصحیح و معنی کرده است که ماخذ این لفظ چه بوده

و حالا بغلط چطور استعمال کرده اند و تاریخ هرودوتس معروف مورخ یونان را که در فرنگستان

کمال اعتبار را دارد والی پاشا بترکی ترجمه کرده است و خیلی ایشانرا تحریص کردم که او را بطبع

بخشند گفت نسخه اش را دو نزدیکی از کتاب من بود بعضی قباحت کرده و بدولت و بوزراء قباحت وارد

آورده چاپ کرده است دولت او را خواست تادیب بکند از ترس گریخته بپاریس رفته است

ونسخه نزد اوست فی الحقیقه اگر آن نسخه طبع شود بسیار تاریخ نافع است و احوال سلاطین عجم را خوب نوشته
و از ترکی بفارسی ترجمه کردن آسان است و بعد از صرف قهوه رفتند و بعد میرزا حسن خان جنرال
قونسول هم مرخص شده رفت و کشتی ما از غروب آفتاب روانه شد و این هرودوتس مولدش
چنین شلاء آلی کارناسوس است که اکنون ترکها بدروم بضم باء موحده میگویند که در ولایت منتشیه
که از توابع اناطولی است که در سنه چهارصد و هشتاد و چهار ۴۸۴ سال قبل از میلاد حضرت عیسی متولد
شده چهار سال قبل از آنکه لشکریان ایران در دفعه اول بخاک یونان حمله بیاورند و تاریخ فوتش معلوم
نیست ولی بحسب تاریخی که نوشته چنان مستفاد میشود که از صد سال زیادتر عمر کرده است و در شب
چهارشنبه صفر چون حرکت کشتی هموار بود و من بیکار جواب کاغذ میرزا یعقوب خان را نوشتم که از تفلیس
همراه پسته برای جناب وزیر مختار حاجی محسن خان معین الملک بفرستم و سواد او این است

جناب معین الملک دام اقباله

کاغذ میرزا یعقوب خان را دیدم در آخر کاغذ نوشته بود (امروز بهترین سرمشق مملکت داری و رعیت
پروری در مصر هویدا است اساس اسلام با علوم فرنگ در مصر امتزاج یافته ان شاء الله سرمشق عموم ممالک
اسلام خواهد شد) خیلی تعجب کردم که میرزا یعقوب خان چنین نوشته است اولاً آن نیل مبارک در کدام
مملکت و آن اراضی در کجا است که در سالی سه محصول بی زحمت بکارند و بردارند ثانیاً رعیت پروری
در مصر مثبت رعیت بندگی است کل رجال و نساء مصر حکم عبید و اماء دارند و کار زنند و آرند باید از غلام
و کنیز تحویل دیوان عزیز بکنند اگر کسی از حالت آن مساکین خبر داشته باشد میداند که خار می خورند و بار می کشند
در ایران کجا چنین رعیت است که هرچه دارند تسلیم حضرت بکنند و هرچه کارند تقدیم خدمت نمایند ثالثاً معامله
خدیو با این رعیت حمول جهول تقریباً پنجاه کرور دارد است و متاع آنجا کشتی کشتی حمل لندن می کنند و در
عوض نقل عقیان در ایران این استطاعت و بضاعت کجاست اگر پنج ملیان در ایران معامله بشود که
بدیوان برسد یا حمل خزانه بکنند با این پنج ملیان می باید با دولتهائی که الوف دارند هم چشمی کرد از فضل
الهی چیزی که باعث قوت دولت است آنست که در هر دولت هرچه رعیت دارند از مذاهب مختلفه است

آلی کارناسوس
۴۸۴ سنه
۲ دارند که هرچه جمع

که این یک عیب بزرگ است و اگر در ایران بیست کرور نفوس است یقیناً هجده کرور آن در یک
مذهب و یک عقیده است و این حسن بزرگ است و انگهی در مصر کجا اساس اسلام باقی مانده است زنها
بی حجاب و نقاب حرکت دارند و علانیه در کوچه و بازار مسکرات میفروشند و میخورند اسلام با غیر
اسلام هیچ تفاوت ندارد و قس علی هذا فعلل و تفعلل و در ایران اگر یکنفر در کوچه مست راه برود علمای اعلام
واشریعتاه میگویند فی الحقیقه اگر اسلامی باقی باشد باز ایرانست که هنوز ارکان دین منثلم و بنیان آئین
منهدم نشده است عالیجاه میرزا یعقوب خان سالها که در ایران بوده نباید چنین عقیده داشته باشد خدا
گواه است اینفقره را نه از روی تعصب در آن زمین و خاک و تشبث باین دین پاک کرده ام میگویم لا و الله
بل راه خلاف نرفته ام و حرف گزاف نگفته ام اگر از اسلام اسمی و رسمی باقی مانده باز ایران است که
نسبت بسایر بلاد اسلام ایران را قبة الاسلام بالفعل میتوان نامید (و اینکه در مقدمه رأی تیر مذکور شد
فلانی زیاد منکر لزوم آن بوده میفرمودند که جوانان این عهد ایران را بباد دادند باعتقاد بنده
از ایران چیزی باقی نمانده که بانگلیس و غیره بدهند اولاً راست است من زیاد منکر این عمل را
بوده ام و هستم بقول جناب موسیو تیر که در فرانسه گفته بود برای ایران هوائی باقی مانده یکی از عقلای
معروف فرنگستان است که چنین حرف زده است اگر درست بآن اصول و فصول ملاحظه کنند میتوان
گفت که هوای صاف ایران هم کدر شده هوا هم نگذاشته اند که استنشاق کنند و قدرتی نمانده که
استنطاق نمایند اگر قدرتی نداشته باشیم که باضطرار خصم کلاه ما را بردارد حالا خودمان کلاه را باختیار
از سر برداشته و بر سر دیگری گذاشته ایم کسی منکر راه آهن نیست هر که منکر باشد از عقل بیگانه است ولی
نه بآن طور که باختیار دولت ایران خود را مسلوب الاقتدار نماید دولت روس یکی از دولتهای
قوی است و صد سال است که کارهای بزرگ کرده است بیست سال قبل هزار ورس راه آهن
در مملکت خود نداشت و هیچ نمیگفت چرا در انگلستان صد هزار ورس راه آهن است و من ندارم
اندک اندک ساخت و پرداخت حالا ده هزار ورس راه آهن دارد و الحمد لله برای دولت ایران امکان است
که کم کم باین کار بپردازد و سالی چهار پنج فرسخ از مال خود بسازد که در عرض هفت هشت سال

۲ نوشته است صحیح

۲ بقول خواجه علیه الرحمه
چگونه شاد شود اندرون غمگینم
باختیار که از اختیار بیرون است

برشت و انزلی از طهران که محل تجارت است برسد و دیگر چه لازم است که آب و کوه و جنگل هم
و قنوات منطمسه و انهار منبجسه و معادن ایران تسلیم راه آهن بشود که هر کامی مایه هزار ناکامی است
و چنین شهرت بدهند اگر راه آهن مقتضی شد از صحن مقدس قم بگذرد باید آن صحن را خراب کرد که
مجرای راه آهن است و بدتر از همه ضمانت است که این پنج ملیان مالیات که گذران این گرو مخلوق است
که سالیان دراز چشم باین مواجب و وظیفه باز کرده اند باید در ازای ضمانت برود که همه گرسنه بمانند
از دولت مأیوس شوند اگر بدیده انصاف نگرند بی غرض و بی مرض برشته تحریر در آورده ام آن
وزیر فرنگستان که در حق من این عقیده را دارد اگر راست باشد و این تفصیل را بشنود و این نگارشات را
بسنجد دور نیست که بر عقیده اش بیفزاید که فلانی هم لب فطن دارد و هم حب وطن جناب لارد پالمستان
که از عقلا و وزرای معروف فرنگستان بل جهان است چنین معروف است که غالباً به ادای مثل مطلب را
بیان می کرد روزی در خدمتشان سفیر کبیر روس از بی نظمی و بی اعتدالی دولت عثمانی صحبت داشت
که عنقریب از سوء تدبیر وزرای عثمانی معدوم و متلاشی خواهد شد لارد پالمستان گفتند که دو نفر
رفیق با یکدیگر براهی میرفتند دستمال یکی از رفقا از جیبش در آمده آویزان شده بود دیگری از آن رفقا گفت
دستمال میافتد نگاه دار آن رفیق دیگر گفت اگر خیال برداشتن نداری همینطور تا منزل می رود حالا
اگر کسی کلاه ما را بر ندارد مثل کلاه کج حاجی میرزا آقاسی سالها راه میرود و از سر هم نمی افتد و همچنین تقسیم نیز
هم نیست که همه کس میل بکند * نصحتک فالتمس یا لیث غیری * طعاما ان لحمی کان مرا *
این شعر عربی شات و شوت ایرانی را با باد و بروت عثمانی جمع کرده است و مردمان بربری حرفهای
صرصری میزنند * در من این عیب قدیم است و بدر می نرود * اگر بربری بودم در منی در لیالی تشریق
پسر عموی قادر غا در را تعلیق و تدهیق نمیکردم و با کپتان ها کشتی اثرای آن زشتی و درشتی نمینمودم *
خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود تا بوقت مرگ از دست * باز بسر حرف آمدیم نوشته بودند
(دلم میخواست نواب معظم الیه یک سیاحتی هم در فرنگستان نموده باشند و از خیالات عهد سوغاتی
بوطن برده باشند) آقا والده احتشام الدوله همراه بود او را همراه بردن و با قدم قدم

الانطماس
ناپدید شدن
الانبجاس
شریدن آب

لارد پالمستان

التعلیق
در آویختن
التدهیق
شکنجه بر نهادن
مصادر اللغه زوزنی

زدن خلاف و تنها گذاشتن و تنها رفتن خلاف تر بود ثانیاً اعلیحضرت همایون روحنا فداه اجازه
نبود بقول میرزا مهدیخان صاحب جهانگشا نکته سنجان مضمون میکشند ثالثاً آنها که ارمغانها بردند چه
سود دیدند که من پس از شصت سال ملول کمثل الحمار یحمل اسفاراً حمال اوزار و نقال اخبار شوم و هیچ
حاصلی هم نداشته باشد جز آنکه مردود مرد و زن و مطرود کوی و برزن شوم که بگویند فلانی از بیت جلیل
و مقام جلیل بتماشای سینت پال و تمنای مجلس بال رفته است و این کار را بهانه کرده مقصود دیدن تور روب و
خوردن سلاط و سوپ بود من که در جوانی آلوده نبودم حالا در پیری چرا آسوده نباشم بقول عوام
دروازه شهر را توان بست نتوان دهن مخالفان بست پس بهتر آن است اگر حیاتی باشد بطهران برویم
تابستان را در شمران در را برو به بندیم و صفحه کتاب را بگشائیم دیدن کتاب و صاف به از شنیدن
حرفهای ناصاف است و ماهی یکبار بهلال ماه و جمال شاه دیده را روشن کنیم در آن یک از
دعای صحیفه ایها الخلق المطیع خوانیم در این یک در فنای شریفه ایها الخلق المطاع دانیم ما در میانه چه خواسته
کرد کار چیست جناب ناظم الملک میرزا ملکم خان هم آن دفعه خدمت شما همین را نوشته و مرا دعوت
اروپا و دنیرسکو پا کرده بود و هیهات یضرب فی حدید بارد * اخوان عظام در رکاب
همایون رفتند چه گلی چیدند که من گلاب او را بگیرم صفر الیدین و حافی الرجلین بفرنگستان رفتن هم
معنی ندارد بلکه خدا خواست از جانب دولت قاهره مأموریتی و خدمتی باشد و ما هم بتوانیم در آن وقت
تحصیل سوغاتی بکنیم که بملت و دولت ما از آن توشه فایده و از آن خوشه عایده برسد و الا * ای بسا
آرزو که خاک شده * شب از نیمه گذشت و قلم از غلبه خواب از دستم افتاد و هیچ نمیدانم چه مهملات
بافته ام ذرهم و ما یقولون * شرح این هجران و این خون جگر * این زمان بگذار تا وقت دگر * در
دریای سیاه با حالت تباه در غرقاب و رشته خراب و خسته زیاد تر از این نمیتوان نوشت شب چهار شنبه
چهارم صفر اللهم اختم بالظفر سنه ۱۲۹۳ هجری موافق شب اول مرچ ماه انگلیسی سنه ۱۸۷۶ و انا العبد العاصی
فرهاد بن ولیعهد جاب ثراه

روز پنجشنبه پنجم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ شب گذشته در حوالی صبح باران آمد در طلوع آفتاب واپور

بافته ام و چه معضلات

سنه ۱۲۹۳
سنه ۱۸۷۶
سنه ۱۲۹۳

درلنگرگاه باطوم ایستاده و باطوم بندر کوچکی و لنگرگاه بسیار خوب دارد و دو طرف بیار رود
رودخانه چوروق است که تا باطوم پنج میل است که میان ارض روم و باطوم است و در بین او
رودخانه چولوک است که حد و سد دولت عثمانی و روسیه است که ده میل است که این رودخانه
میانه پوتی و باطوم است و از پوطی واپور کوچک سیس تربیت سنه را که بمعنی همشیره است برای ما آورده
بودند در این اثنا حمدی پاشا متصرف باطوم با قاضی محمود ندیم افندی با مفتی حسن فعت افندی و یاور
افندی مدیر تحریرات و شهاب بیک کوماندان عسکر و محمد افندی مین باشی طاپور از طلیعه ششم و حاجی
حسین افندی مین باشی ضبطیه و حلیم افندی کامل بکیه محاسبه چی و ناظر نفوس ابراهیم بیک و قونسول
دولت روسیه بواپور آمدند و در کنار اسکله هم یک طاپور نظام ایستاده موزیکان میزدند و اهل
کشتی و شته اجماع کرده اعتنا بقونسول نکردند و قونسول هم فراموش کرد که از اول قراول آنجا بگذارد
بسیار خجالت کشید بعد رخواهی آمد که واپور دیگر هست مسمی به ریون با آنجا آختره بشوید و این واپور
بزرگتر است و بهتر است و ریون را بواپور متصل کرده اسبابها را حمل و نقل کردند در این اثنا سیس تربیت سنه
مثل برق خاطف روانه شد و باز اهل حاج و همراهان به ریون حمله آوردند و چنان تصور داشتند که
اگر ما برویم و آنها بمانند وهنی در کار آنها خواهد شد ناچار قونسول به پوتی تلغراف زد که واپور دیگر
برسد و کپیتان کشتی هم گفت حالا دیر شده اگر برویم شب به پوتی میرسیم و در لنگرگاه پوتی آب این قدر
نیست که کشتی بایستد و شب رفتن احتیاط دارد لهذا امروز را که می بایست به پوتی برویم در باطوم در
میان واپور ریون ماندیم و دیشب همه چیز بخیال می آمد این یکی در میان نبود که فردا طوری بشود که
در باطوم توقف بکنیم صدق رسول صلی الله علیه و آله و سلم العبد یدبر والله یقدر * اگر محول حال
جهانیان نه قضاست * چرا مجاری تقدیر خلاف رضاست * هزار نقش برآرد زمانه و نبود *
یکی چنانچه در آیینه تصور ماست * قونسول روس از خجالت از واپور روسیه بیرون نیامد که جواب
جنرال اقناتیف را چه بدهم عصری واپور قولوب چیک که بمعنی کبوتر است آمد از آن کشتی ما به این کشتی
آمدیم کپیتان واپور روسیه گفت این واپور کوچک بهتر است و امروز سیصد نفر صالدات آورده

که باید با ودیسه قریم ببرند در این حیص و بیص قجر آقای احمق بروز داد که صبحی اسبابها بقایق
گذاشته که با آن کشتی اول ببرند و نفر قایق چی که اسبابها را برده اند بسته شمعهای سفره و عصا و نقشه‌های
دریاها که در میان او بوده مفقود شده است از صبح تا بحال هرچه بقایق چی می گویم به ترکی جواب
میگوید یکی از آن قایق چی‌ها را نزد حمدی پاشا باطوم فرستادم و یکی را نگاه داشتیم در این اثنا
خود حمدی پاشا بمشایعت بواپور آمده بود هر دو را بحبس فرستاد و سیاهه اسبابها را خواستم
از نقشه دریاها آنچه کوچک بوده در یخدان بوده و آنچه بزرگ بوده در میان شمع بوده است که دزدیده اند
حمدی پاشا گفت لازمه اهتمام را خواهم کرد و تفلیس خبر خواهم داد گفتم اگر پیدا نشد من ناچار بوزیر مختار
اسلامبول اعلام خواهم کرد چون با شما محبت دارم قبل از آنکه خبر بشما برسد اظهار نخواهم داشت و گفتم شما هم
مثل حمید پاشا نباشید که اعتقادش این باشد که بخبر سیس چاره نمیتوان کرد بمشار الیه خیلی زبی نظمی
ضرب زدم شهاب بیک مین باشی گفتم ما دام سیاست در مملکت شما نباشد محال است که سفله و اشرار
آرام بگیرند و در عثمانی سیاست را برداشته اند و مردم بیچاره را مهلکه انداخته اند پرسید مگر حالا در ایران
این رسم باقیست که دست دزد را ببرند گفتم هنوز از آسمان حکم ناسخ قرآن نازل نشده است که این
حکم موقوف شده باشد خیلی حالتش متغیر شد جواب حسابی نداشت مگر آنکه گوید فصول حساب جدید ناسخ اصول
کتاب مجید است و بر این کلام هم جرأت تکلم نداشت و وقت غروب آفتاب بواپور قولوب چیک آمدیم
سالون تحتانی و فوقانی بزرگ خوب دارد یکصد و هفتاد فوت طول او و سی فوت عرض او است و بقدر چهار
فوت که عمق آب باشد حرکت میکند و قبل از طلوع آفتاب قولوب چیک روانه شد تا بندر پوتی گرفتار
طوفان باد و انقلاب بودیم و شب تا صبح باران شدید آمد که باهل سطحه نشین خیلی بد گذشت و پنج ساعت
از شب رفته حاجی حسن تاجر که در آستارای متعلق بایران می نشیند پایش لغزید بدریا افتاد اگر فریاد نمیکرد
کسی نمیدانست در آن باران آدمهای اگمت کرده طناب انداخته او را بالا کشیدند الحمد لله تعالی
که غرق نشد

روز جمعه ششم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ با انقلاب تمام و زحمت ما لا کلام چهار ساعت از دسته ساعت گذشته

وارد بندر پوتی شدیم با وجود آنکه دریا انقلاب داشت و موج آب از پنجره‌ها میریخت واپور خوب حرکت
کرد موسیو دیگران و پولیس منظر که حاکم پوتی است با رئیس گمرک و آجنه کمپانی جهازات بواپور آمدند و
تبریک ورود کردند و پنج ساعت از دسته گذشته بود که بجنگی آمن بخانه وکیل دولت علیه ایران وارد
شدیم الحمد لله تعالی باران ایستاد و هوا خوب شد و یخل نیک تا تقوشونخانه آمد و گفت هر فرمایش باشد بفرمائید
گفتم انسانیت و معقولیت شما کافی است البته اگر زحمتی باشد خواهم داد و از آنجا مرخص شده رفت و
در این دو روز که باران آمده است کوچهای پوتی گل است که عبور نمیتوان کرد و حیف از آن زحمتی است که
دولت روسیه اینجا کشیده‌اند این لنگرگاه بد قابل هیچ آبادی نیست و امروز بعد از ظهر هوا خیلی خوب شد
آفتاب گرم بود وقتی که از دریا در آمدیم گفتم ❁ ای بحر سیاه روی تو باد سفید ❁ هر گز نبوام
بود این گونه امید ❁ پیداست که بر سر علائی تو لاداری ❁ کز تو بجان علائی غم نرسید ❁
عصری بتماشای پوتی قدری پیاده گشتم و بتماشای کلیسای روسها که در سر راه بود رفتم اشکال حواریون
و حضرت عیسی را خوب کشیده بودند زن و مرد بتماشا جمع شدند و از پوتی تا تفلیس دویست و شصت و دو
ورس است و در عرض راه سوای تفلیس شانزده محل استاسیون است که در بعضی جا کم یک مکث میکنند
و بعضی جا به دقیقه و پنج دقیقه مکث میکنند و از اسلامبول بحرکت اطراف سواحل تا پوتی با میال انگلیسی

از این قرار است

از اسلامبول تا اینه بولی	۲۳۲ میل	از اینه بولی تا سمسون	۱۴۵ میل
از سمسون تا اردو	۸۰ میل	از اردو تا کیره سون	۲۵ میل
از کیره سون تا طرابزون	۶۸ میل	از طرابزون تا باطوم	۹۶ میل
از باطوم تا پوتی	۳۲ میل		

مجموع ۶۷۸ میل انگلیسی است

روز شنبه هشتم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ دو ساعت و نیم از دسته گذشته بشهر فرا آمدیم که سه ساعت گذشته
حرکت کرد بحسب اتفاق یکشنبه هفتم شهر شوال بود که از پوتی بطرف دریا رفتیم و امروز که شنبه هشتم صفر است

از پوتی بطرف صحرا میرویم چهار ماه است که ایاب و ذهاب کشیده و لله الامر من قبل و من بعد صبحی
پولیس منظر با رون هی کی نینگ بمنزل آمد و همراه ما تا راه شمه فرا آمد بسیار جوان معقول با ادبست
دیشب از تفلیس ساعت پنج مشار الیه تلغراف آمده بود که همراه فلانی یکنفر مترجم بفرست که در راه با ایشان
بدنگذرد مشار الیه اعلام کرد که من مترجم ندارم نمیدانم چه باید کرد گفتم حاجی حسن تاجر زبان روسی میداند
خوب است صبح زود معلوم شد که مشار الیه از افتادن میان دریا تب کرده ناخوش شده است بنا چار
برادر موسیو دیگران را که گری گوری است ترکی کمی میداند او را فرستاد و وقت رفتن چون
شبانه از این اراضی گذشتیم درست معلوم نبود از پوتی تا نوسوقی که عوام نوسیناک میگویند که
استاسیون دوم است سی و پنج ورس است و همه جا صحرا جنگل است و این صحراها و زمینها اغلب گل
و باطلاق است و نوسیناک قریه بزرگی است در کنار کوه است که کوه در سر راه افتاده است و از
آن بعد باز صحرا است ولی جنگل با آن انبوهی نیست و در همه جای این صحرا آبادی است و شش ساعت
از دسته ساعت گذشته از پل آهنی رودخانه ریون گذشتیم که از کوهستان کوتایس جاری است و
از وسط پوتی گذشته بدریا میریزد و از کنار پل آهنی تا استاسیون کوتایس که باسم شهر معروف است
نصف ورس است و از این استاسیون تا شهر کوتایس هفت ورس است که در بسیار راه است و از این
پل گذشته طرف یسار راه کوه و تپه ماهور است و اغلب جا از پهلوی کوه عبور میشود پس از مسافت
چند ورس باز بصحرا افتاد که کوه برفی کوتایس پیدا است و از پوتی تا استاسیون کوتایس هفتاد ورست
که در سه ساعت طی کردیم از رودخانه قوویریله گذشتیم که پل آهنی خوبی هم در روی او تعبیه
کرده اند که خیلی پل ممتدی است که آب این رودخانه هم به ریون میریزد و باز تا نیا بعد از طی مسافت
چند ورس از این رودخانه گذشتیم که باز پل آهنی ساخته اند ولی با متداد آن یکی نیست و از قریه قوویریله
که گذشتیم دیگر همه جا بکنار کوه افتادیم که طرف یسار و یمین کوه است که بعضی جا عصای دست اگر دراز
کنی بکوه میخورد و اغلب جا تراشیده اند و از استاسیون قوویریله تا پوتی یکصد و هجده
ورس است و در میان استاسیون قوویریله و استاسیون ... گر یک مکان دیگر است که اینجا

تیرد و دقیقه کمک می کند که آنجارا بهروله می گویند و در دامنه کوه است و بآنجا قدری مانده از رودخانه
بهروله گذشتیم که پل آهنی دارد چون اینجا تنگ است پل آهنی او چندان امتداد ندارد و این رودخانه هم
برود قووی ری که داخل میشود و منبع این رودخانه از جبال شمالی است که اتصال بکوه پتیاین کوه دارد و هشت ساعت و نیم از دسته ساعت گذشته که پنج ساعت و نیم از حرکت کالسکه بخار گذشته به تنل
اول رسیدیم که از پل آهنی گذشته به تنل اول داخل شدیم بقدر بیست و هشت عدد شمردم که از تنل درآمدیم
و یکساعت بعد از آن به تنل ثانی رسیدیم که او دراز تر است بقدر چهل و چهار عدد شمردم که از آن تنل درآمدیم
و دو سه جا هم از پل آهنی گذشتیم که برودخانه بی جی توبن بسته شده که درمیان دره همین و بسیار میگردد و از
استاسیون بی جی توبن تا پوتی یکصد و پنجاه و هشت ورس است و از بی جی توبن که قدری گذشتیم تنل سیم است
که از آن دو تنل دراز تر است پنجاه و چهار عدد شمردم تا از تنل درآمدیم و در این جا باز بر واگونها دو
ماشین بست که برای سربالائی قوت داشته باشد ولی تفاوتی که داشت در واگونهای دیگر ماشین پیش
بود که بزور ماشین این واگونها کشیده میشد و از اینجا بجهة خرابی جلو راه که از بهمن و برف خراب شده تعمیر میکردند
آن دو ماشین را بر پشت سر بست که بزور واگونها را میراند و این بسیار حرکت میداد که واگونها
صدای زیاد میکردند و بر وجود انسان هم صدمه میخورد چون راه نبود که ماشین پیش بتقید تا جا
از عقب بخلاف عادت میراند و عدد واگونها را هم کم کرده است القصه از قودی ری که بعد همه جا
برف بود و هرچه بطرف تفلیس نزدیک تر میشدیم زیادتر بود و بعضی جا برف را عملها شکافته که واگونها از
میان خندق برفی میگذشت که از پنجره واگونها بالاتر بود که چند مرتبه من دست دراز کردم مشت
برف برداشتم امسال بجهة سختی زمستان خرابی بر راه آهن زیاد رسیده است میگفتند بقدر سه ذرع
برف آمده و از کوه سنگهای غلطیده راه را معیوب کرده است که یک کرور منات تعمیر کرده اند
و یکماه راه مسدود بود و اکنون هم که در اواسط حوت است در بعضی جا ها برف طبیعی بقدر یکذرع
باقیست قریب بغروب نزدیک بگردنه دو ورس بقرادخانه پوتی مانده راه از شدت برف خراب
شده بود که درمیان خندق برفی واگونها را نگاه داشته بقدر یکنفر آدم بود که میشد راه رفت پیاده

بقدر پانصد قدم بل زیادتر اسباب ها را حمالها برداشته با واگون دیگر رسیدیم کوه از شدت
سرما و کثرت برف کنده شده براه ریخته بود در آن جائی که عملها کار میکردند یکنفر مهندس ایستاده
بود که گویا قالب مثالی موسیو رشیار بود و یک سبب است که تنصیف شده از او جویا شدم گفت
چهار روز است کار میکنیم بیست و یکروز دیگر کار دارد و صد نفر عمله هر روز مشغول است و این
خندق برفی تا سورام امتداد دارد که در بعضی جا از سطح بام واگون نیز گذشته بود و تا گوری برف
بود و از آن پس در صحرا برف نبود و از شب شش ساعت گذشته وارد استاسیون تفلیس شدیم میرزا اسدالله
خان جنرال قونسول و موسیو گگروف که از صاحب منصبان از جانب جناب ازلوف ایشکی حاکم ولایت تفلیس
با لباس رسمی در استاسیون حاضر بودند و رئیس سوار قزاق قراول که آن دفعه مأمور بود مشار الیه هم
بود و در منزل هم میرزا فتحعلی آخندوف از جانب پرنس مخرانسکی مأمور بود چون وقت آمدن بتأخیر
افتاده بود مشار الیه در ساعت هفت نتوانسته بود حاضر شود وقتی که بمنزل آمدیم و خوابیدیم ساعت
از شب گذشته بود از کسالت حرکت و سرمای راه و بیخوابی خیلی کسل و خسته بودم از پوتی
تا تفلیس تفصیل استاسیون با عدد ورس آنها از این قرار است

۱	۲	۳	۴	۵	۶
چیلادید چهارده ورس	نوءسواقی سی و پنج ورس	سام تری دی شصت و یک ورس	کوناپس با کاف عربی نود و دو ورس	قووی دی له یکصد و بیجده ورس	بله گوری با کاف عجمی یکصد و نه ورس
۷ بی جی توبن یکصد و پنجاه و هشت	۸ سورام یکصد و هفتاد و سه	۹ میخای لوء یکصد و هفتاد و هفت	۱۰ قارلی دویست و یک ورس	۱۱ گووی با کاف عجمی دویست و بیجده ورس	۱۲ گراخالی با کاف عجمی دویست و سی و دو ورس
۱۳ قصبی با با عجمی دویست و چهل و چهار	۱۴ قسانفته دویست و پنجاه و هشت	۱۵ مخیط دویست و شصت و نه	۱۶ اوچلی دویست و هفتاد و نه	۱۷ تفلیس دویست و هشتاد و نه ورس	و تمامی این اسامی بزبان گرجی است

روز یکشنبه هشتم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ بعد از نهار اول کولونل بیلیک پولیس مسطر یعنی حاکم تفلیس با لباس رسمی
به تهنیت از جانب اهالی تفلیس آمد گفتم وقت رفتن میگفتی که میل اهالی تفلیس اینست که از این راه مراجعت بکنیم
که دوباره ملاقات بشود میل آنها مرا کشانید که باز باینجا آمدم خیلی اظهار ممنونیت کرد و رفت پس از آن
غوبرناطور ازلوف ایشکی آمد که حاکم ایالت تفلیس است با لباس رسمی خیلی نشست و خیلی صحبت کرد

گفتم وعده کرده‌اید که اگر ازین راه بیائید ان شاء الله شما را بسلامت بباد کوبه میرسانم که گنجه را به بینید
گفت درهمین خیال بودم که از راه شکی بروید هم تماشا دارد و هم گنجه را نخواهید دید و پسکین بار را از
طرف گنجه می‌فرستم گفتم هرطور صلاح بدانید البته خوب است گفت در منزل نوشته همراه نزد جنرال قونسول
میفرستم که بنظر شما برساند مترجم او موسیو بگلروف لو آرصاب بود وقت رفتن آرلوف اسکی در بادکوبه
عمارت بمیرزا اسدالله خان گفته بود احوال من بهم خورده است و در خود علامت مرگ می‌بینم و فردا خبر
آمد که ناخوش شده است و بعد از رفتن او جناب پرنس مخرانسکی بغراتیون با لباس رسمی آمد خیلی صحبت کرد و
خیلی از آمدن ما خوشوقتی کرد مدتی نشست و از هر قبیل صحبت شد و تشریف بردند بسیار مرد هوشمند متین است
میخواهد از نوکری استعفا بکند مالش را به برادرش بخشیده است و اصلش گرجی است و از اولاد حضرت
داود علیه السلام است و در میان گرجیها خیلی اعتبار دارد و مترجم ایشان میرزا فتحعلی آخوندوف بود
و بعد میرزا اسدالله خان را فرستادم که نزد وزیر دربار یعنی ایشیک آقاسی باشی قول اینتسوی رفته
چون همشیرهٔ حضرت جانشین وفات کرده است احوال پرسی کرده زمان ملاقات بخواهد که بخدمتشان
برسیم جنرال قونسول بخانه‌اش رفته بود و مشارالیه درخانه بود و کارت داده بود وقتیکه بخانه برگشت
ایشیک آقاسی باشی حضرت جانشین کاغذی نوشته بود که ما باید خدمت فلانی برسیم وقت که
معلوم میفرمائید بیایم میرزا اسدالله خان اعلام کرد که فردا بعد از ظهر بیاید

سنه ۱۲۹۳

روز دوشنبه نهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری صبح بحمام قدرت رفتم آب پاک ملایم گرم است و خیلی
امتیاز دارد بدن را نرم می‌کند بمنزل که آمدم آقا میرزا فتحعلی آخوندوف آمده بود در این حین
او را جناب پرنس مخرانسکی احضار کرد بتعجیل رفت بعد از او ایشیک آقاسی باشی حضرت جانشین قول
اینتسوی با لباس رسمی آمد ده پانزده روز است که از پطربورغ آمده است میگفت امروز بحضرت
جانشین میخواستم آمدن شما را عرض بکنم که وقت ملاقات را معین کنند بشکار تشریف برده بودند عصری
می‌آیند امیدوارم که فردا عرض کرده وقت ملاقات را معین بکنم و مترجم ایشان آقا میرزا فتحعلی بود و براق
لباس او طور دیگر بود که مخصوص ایشیک آقاسی هاست و از دولت ایران هم نشان داشت

۲ خدمت ع

و بعد ثانیاً آقا میرزا فتحعلی آمد معلوم شد که پرنس مخرانسکی فرمایش کرده است اولاً فلانی خواهش میکنیم
که بباز دید من تشریف نیاورند بمهمان کارت من اکتفا میکنم ثانیاً به گنیاز مرتیسکی رسیده اعلام
کن فلانی دو روز است آمده است یقین از آمدن ایشان خبر نداشته است و من بخدمت گنیاز مرتیسکی
رسیده اعلام کردم قسم خورد که هیچ خبر نداشتم و خیلی خجالت کشیدم امروز کار دارم فردا بخانه
حاضر باشید در ساعت سه آنجا حاضر هستم و همراه میرزا فتحعلی محمود میرزا پسر شاهزاده بهمن میرزا بود که
در نظام منصب دارد و بهجت افندی جنرال قونسول دولت عثمانی هم بدیدن آمده بود و از میرزا فتحعلی
احوال گورناطور باد کوبه را پرسیدم یقین کسالت دارد و الا هرگز مرا فراموش نمیکرد میرزا فتحعلی گفت
از اینجا بخانه او میروم جویا شده فردا میگویم مشارالیه زحمت کشیده بخانه او رفته در خانه نبود کاغذ
مبسوطی نوشته بخانه شان گذاشته بود و رفته بود

سنه ۱۲۹۳

روز سه شنبه دهم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ صبحی قبل از نهار جناب جنرال مایور استار اسیل ایسکی گورناطور باد
کوبه با لباس رسمی بدیدن آمد با کمال معذرت که دیروز آخوندوف مرا خبر کرده است و خیلی اظهار اخلاص
و مهربانی کرد انصافاً در حسن اخلاق بین الامثال یگانه و طاق است گفت خانم من میگوید چقدر بدبخت
بودم که در بادکوبه شما را و شاهزاده خانم را پذیرائی نکردم و در اینجا هم بدرد گوش و گلو مبتلا
هستم که آرام ندارم و خیلی نشست و صحبت کرد و قرار شد که خبر حرکت واپور بادکوبه را اعلام کرده
خبر بدهد و منصب ایشان بالفعل بالارتبه دی زگترو پارتمنط است یعنی محل رجوع امورات عامه و رئیس
این دایره در حکم پیشکار کل است و چنین معلوم میشود که بجهت میلی که حضرت جانشین با ایشان دارند خیلی
نمی‌کشد که بمنصب پیشکاری قفقازیه نائل شوند و بعد از رفتن ایشان بازدید جناب پرنس مخرانسکی
و جناب ارلوف اسکی رفته هردو را کارت داده بمنزل برگشتیم عصری در سه ساعت بغروب مانده
جناب گنیاز مرتیسکی با لباس رسمی آمد و خیلی احوالات از مکه و مدینه و مصر و اسلامبول پرسید بسیار مرد زیرک
دوراندیشی است بر کارهای عثمانی استهزا داشت و از ایشان پرسیدم که آن وقت در نوخو
تعریف تخته بندی و منبت عمارت آنجا را کردید چون حالا خیال دارم از آن راه بروم اگر

بجاست

کجاست بتماشای آنجا میروم و چنان میدانم که در ایران و صفهان هم از آن جور تخته بندی خیلی باشد
گفت محمد حسن خان حاکم قدیم آنجاست و البته در صفهان هست صنعت گرهای قدیم ایران خیلی ماهر
بودند بعد از سلطنت ختا در روی زمین دولتی قدیم تر از ایران نیست گفتم از عهد جمشید تا بحال
معین است گفت سه هزار سال تاریخ ما تا بحال داریم و از اصفهان تعریف کرد گفتم در فتنهٔ افغان
خراب شده اگر در این چند سال دولت قاجاریه صفهان پایتخت بود حالا آبادی آنجا از اسلامبول
گذشته بود گفت یقین که چنین است و بعد جهة پایتختی طهران را پرسید گفتم شاه شهید آقا محمد خان بجهة قاجاریه
استرآباد و قرب مازندران بآنجا میل کرد و توطن نمود و رفته رفته تبایعی ایشان همینطور ماند
حالا نقل و تحویل مشکل است والا خودمان هم میدانیم که اصفهان نسبت بطهران ندارد رود خانهٔ
زنده رود از وسط شهر می گذرد و قابل هر گونه آبادی است تصدیق کرد که چنین است و گفت تعریف
صفهان را شنیده ام گفتم با اینهمه عمارات خوب فرنگستان چنین میدانم که اگر آنجا بنظر شما برسد خیلی
جلوه کند و بقدر یکساعت نشسته خیلی صحبت داشتند و رفتند و خیلی اظهار خصوصیت کردند گفتند چقدر
از سر کار شما ممنون شدیم که از این راه آمدید و ما را بملاقات خودتان شاد کردید و مترجم ایشان
آخوندوف بود و بعد از تشریف بردن ایشان جان بابا خان پسر شاهزاده بهمن میرزا آمد و پسر خودش
منصور میرزا را همراه آورده بود که از دختر آخوندوف است هفت سال دارد پسر خوبیست
از زرنگی آخوندوف باو تاثیر کرده است و ایشیک آقاسی باشی حضرت جانشین بدیدن میرزا اسد الله خان
آمده بود و بعد کاغذ ایشیک آقاسی باشی برای جنرال قونسول آمد که فردا باید فلانی زحمت کشیده
یکساعت بعد از ظهر بدیدن حضرت جانشین بروند و کالسکهٔ مخصوص خود را
در آن ساعت پی ایشان خواهند فرستاد و بعد جنرال قونسول میرزا اسد الله خان آمد جویا شد که
که شما لباس ندارید و پیش سلطان بچطور مشرف شده اید و سلطان چه لباس داشت گفتم من از
التفات ولی نعمت خودم همه لباس رسمی و درجات نشان را دارم چون قصد زیارت بیت الله الحرام
داشتم هیچ لباس رسمی همراه نیاورده ام که این گونه لباسها با سفر مکه منافات دارد و قصد

۲ می شود م

کوتوچین سناطور

انسان مشوب و در این سفر بطور مسافرت حرکت کرده ام و هر که مهربانی کرده است و بقاعده قرار
کرده است ملاحظهٔ شأن خود را کرده است و خدمت سلطان هم با همین لباس سرداری سیاه
و شلوار سیاه مشرف شده ام و سلطان هم هیچ لباس سلطنت نداشت بهمین طور لباس ساده
پوشیده بودند و بعد میرزا اسد الله خان آمد گفت با ایشیک آقاسی باشی تفصیل را گفتم پسندید
و بعد از رفتن آخوندوف با میرزا اسد الله خان پیاده قدری در میان شهر تفلیس سیاحت کردیم
و یکساعت از شب رفته بمنزل آمدیم و امروز جناب کوتوچین سناطور که به پیشکاری کشوری کل
قفقاز از جانب اعلیحضرت امپراطور آمده وارد تفلیس شد که مشار الیه عوض بارون نیکولائی آمده است
و در اینمدت که پرنس میرزا انسکی کفیل امور بود متوقف دخیل بود و خودش هم بواسطه پیری چندان
میل بنوکری ندارد و از همه جهة آسوده گی دارد و اذا انتهیت الی مداک فلا تجاوز

۱۲۹۳ سنه

روز چهارشنبه یازدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ صبحی بازکوزناطورباد کوبه بدیدن آمد و گفت هر وقت
فرصت داشته باشم بخدمت شما بیایم غنیمت میدانیم و گفت خواهش دارم در باد کوبه در منزل من
که خالی است منزل کنید گفتم خانهٔ شما را از خود میدانم در حقیقت در خانهٔ خود منزل خواهم کرد و معلوم
کرده بود انشاء الله تعالی واپوری باورود ما بآنجا مناسب باشد در پانزدهم مرت ماه روسی است
که مطابق دوشنبه غرهٔ ربیع الاول خواهد بود و بعد از مدتی تشریف بردند میرزا محمد علی بیک کاشی
که از اقربای مرحوم امین الدوله فرخ خان است آمد مشار الیه خیلی در دولت روسیه معتبر است اغلب
چاپارخانها را اجاره کرده آنقدر محل طهیان است که پشته خانه باو داده اند بسیار آدم
معقول درستی است که همه از او رضامندی دارند بیست سال است که خاک قفقاز است
هیچ تغییر حالت و کلاه و وضع نداده است در پنج ساعت بغروب مانده از جانب حضرت جانشین کالسکه
مخصوص آورده با میرزا اسد الله خان جنرال قونسول رفتیم دم در عمارت قراولها و قراولها
ایستاده احترام نظامی کردند بعمارت داخل شده دم عمارت ایشیک آقاسی باشی و سایر اجزای

حضور بودند آقا میرزا فتحعلی آخندوف که مترجم اول است ایستاده بود از پله‌ها که بالا رفتم خیلی خسته
شدم پایم درد میکرد آخندوف گفت خسته شدید گفتم اگر قدری مکث میکردم خیلی خوب بود در
اطاق اول ایشیک آقاسی باشی گفت میل دارید در این نمکت نشسته قدری رفع خستگی بکنید و
شربت پرتقال و یک دوری شیرینی آوردند قدری شربت خوردم ایشیک آقاسی باشی
گفت هر وقت میل دارید حضرت جانشین منتظر پذیرائی هست گفتم اینقدر هم نشستم برای رسیدن
خدمت ایشان بود که حالت تکلم داشته باشم برخاستم ایشیک آقاسی باشی تا دم اطاق آمد بزرگ
عملجات در را باز کرده من داخل شدم و آخندوف نیز آمد میرزا اسد الله خان و سایر اجزا کلا
بیرون بودند وقتی که داخل اطاق گشتم جانشین ایستاده بجز حمایل لباس رسمی داشت نشان
تمثال اعلیحضرت همایون را انداخته با سایر نشانها دو سه قدم پیش تشریف آوردند دست دراز کرده
دست مرا گرفتند و ایستاده احوال پرسی کرده در روی نمکت جا دادند من ادب کرده که اول
ایشان جلوس فرمایند باصرار در طرف یمین نمکت مرا جای دادند و فرمودند در این اطاق از
شاهنشاه ایران پذیرائی کرده‌ام عرض کردم مبارکی اطاق است که منظور دو شاهنشاه الاجاه شده است
که امپراطور اعظم اینجا تشریف آورده‌اند و احوال قبله عالمیان را پرسیدند که خیال تشریف فرمائی
خراسان دارند عرض کردم مدتی است از طهران در آمده‌ام هیچ خبر ندارم معلوم است
اگر خبر صحیح باشد خدمت سرکار است فرمودند شاهنشاه در فصل خزان بمازندران رفته بودند عرض
کردم خزان طهران فصل بهار مازندران است که از همه جهت صفا دارد و فرمودند از آنجا
شاهنشاه باسترآباد رفته و حاکم آنجا را معزول کرده و حاکم سابق را احضار فرموده بجای
او نصب فرموده‌اند عرض کردم حاکم سابق سلیمان خان است بسیار مرد زیرک قاعده‌دانست
قونسول دولت روس از او خیلی راضی بود و سرحد را خیلی منظم نگاهداشته بود و اگر همان باشد خیلی
التفات در حق استرآبادی کرده‌اند فرمودند خیال تشریف فرمائی عاشوراده را داشتند و از
انقلاب دریا دیگر میل نکرده‌اند که تشریف ببرند عرض کردم از اخبار ایران مدتی است بیخبرم

و از احوال دریاها و اسلامبول و مصر جویا شدند آنچه لازم بود عرض کردم فرمودند در غیاب
موکب شاهنشاه در طهران بودید خوب از عهده خدمت برآمدید فی الحقیقه کار بزرگی نمود
که در غیاب ایشان ولایت ایران آن طور امن باشد عرض کردم از برکت وجود مبارک
شاهنشاه بود که ولایت منتظم بود و اگر من خدمت کرده‌ام وزیر مختار دولت روس هم نیکو
میداند که می‌گفت از شما در خدمت شاهنشاه و امپراطور رضامندی خواهم کرد که در غیاب شاهنشاه
خیلی خوب از عهده خدمت برآمدید فرمودند از راه گنجه میل دارید بروید یا نوخو عرض کردم
امروز شنیدم راه نوخو زیاد وکل است البته از هر راه بروم بعرض حضرت جانشین خواهد رسید
و عرض کردم اخلاق حسنه جانشین را از برادرهای خود وقتی که در رکاب مبارک شاهنشاه
مراجعت کرده بودند شنیده بودم وقت رفتن بزیارت بیت الله الحرام در قریم تشریف داشتید
فیض ملاقات نصیب نشد حالا که خدمت سرکار رسیدم دانستم که برادرهای من باز کم گفته‌اند
خیلی اظهار امتنان کردند و عرض کردم دریغ داشتم که در اول ملاقات سر سلامتی بحضرت شما بدهم
که همشیره شما فوت شده است سلامت وجود امپراطور اعظم همه غمها را رفع میکند فرمودند از این
مهربانی و غمخواری شما خیلی ممنون هستم که بمیل خاطر این صحبت را داشتید و عرض کردم در
او بمولود جدید که در این روزها تهنیت میتوانم بدهم که انشاءالله مبارک است خیلی خندیدند و گفتند
هفت اولاد دارم این پسر چهارم است در قفقاز متولد شده است دیگر اولاد نمیخواهم
عرض کردم انشاءالله چندین اولاد دیگر هم خدا عطا خواهد فرمود انسان حکم درخت دارد و اولاد
او حکم شاخه و برگ را دارد و هر قدر درخت شاخه‌اش و میوه‌اش زیادتر باشد شکوه او
و سایه او زیادتر است انسان هم هر قدر اولادش بیشتر باشد باعث شکوه او خواهد شد فرمودند
خوب نکته فلانی گفت و بعد برخواستند من خواستم مرخص شوم فرمودند بیا این اطاقها را تماشا کن
پیش افتاده باطاق خوابگاه قبله عالمیان برده نشان دادند فرمودند این اطاق هیچ زینت
ندارد مگر عکس صاحبمنصبهای توپخانه که در پطربورغ در اداره من بودند ولی در اینجا شاهنشاه

۲ متولد شده ؟

ایران

ایران و امپراطور شب خوابیده‌اند عرض کردم اگر زینت ظاهری ندارد زینت معنوی دارد
که محل آسایش و خواب دو شاهنشاه والاشان شده است و از آن اطاق بیرون آمدیم نقشهٔ
قفقازیه را در صفحهٔ بزرگی که تقریباً دو ذرع و نیم در دو ذرع می‌شد کشیده در دیوار نصب کرده بودند
و همهٔ کوهها را مجسم کرده برجسته کرده بودند خیلی امتیاز داشت یکی یکی با این بنده نشان دادند که
این کوه البرز است که همیشه برف دارد و طرف شمال و مغرب او کوهستان چرکس است و پشت
کوه ولایت چچن است که با ما خیلی جنگ کرده جنگلهای سخت دارد و حالا همه تجارت و کسب میکنند
و جای شامیل را نشان دادند و فرمودند اینجا دربند است عرض کردم در دربند از قراری که
نوشته‌اند از انوشیروان آثار بسیار است که از کوه دیواری تا کنار دریا کشیده است که خیلی
محکم بوده است و دروازه داشته که شبها می‌بستند فرمودند راست است خیلی آثار قدیم هست
و از زمان انوشیروان پرسیدند عرض کردم تقریباً هزار و چهارصد سال میشود و بعد راهی
که به ولادی قفقاز میرود نشان دادند که از تفلیس به آنجا میرود و راه آهن پوتی تا تفلیس را معلوم
کرده بودند و راهی که به بادکوبه میرود نشان دادند که شما از اینجا خواهید رفت و این صحرای
تو خیلی باصفاست و بعد راهی که به شیشه میرود نشان دادند فرمودند در آنجا کوهستان قشنگ است
که همین میرزا آنجاست عرض کردم در حق همین میرزا خیلی التفات کرده‌اید و لازمهٔ شأن امپراطور
همین است که با اشخاص محترم التفات بکنند فرمودند ولی همیشه ناراضی است و در ایران چند
قطعه ده دارد و همیشه ادعای آنها را میکند که دولت ضبط کرده است عرض کردم خلاف
ادب است که نسبت به برادر بزرگ خود بگویم ولی شاهزاده در این عرض و در این حرف حق ندارند
حساب هفت ساله آذربایجان را نپرداختند و مبلغهای خطیر در حق ایشان و دولت بجهت شما مراعات
کرد اگر در ازای عمل هفت سالهٔ آذربایجان که ملتزمی ایشان بود دولت چند قطعه ده ضبط کرده
باشد بیحساب نبوده است و بعد فرمودند هفت نفر از اولاد او الآن در نظام خدمت می‌کنند
و منصب دارند عرض کردم شایسته سرکار است که اولاد نجبا و شاهزادگان را تربیت بفرمایند

و بعد نقشهٔ مغان را نشان دادند که شاهسون‌ها خیلی دزدی و دغلی میکنند خوب است آنها را
تخته قاپی بکنند عرض کردم دزدی و دغلی لازمهٔ طبیعت ایلات است البته در فصل زمستان
باید هر که در مغان به ریش سفیدی میرود مانع باشد که از طرفین به رعیتها بیحسابی نکنند و عرض کردم
اگر میفرمائید همین فقره را از اینجا کپای شاهنشاه عرض میکنم فرمودند خیلی از شما راضی میشوم که همین
مراتب را بعرض برسانید و منهم از نقشه اگرچه خط روسی بود ولی بقرینه و قیاس عرض میکردم
که اینجا کجاست آنجا کجاست خیلی تعجب میکردند میرزا فتحعلی عرض کرد فلانی در جغرافیا تألیف
کرده است و کوه آغری داغ را نشان دادند عرض کردم آرارات همین است که در کتب مقدسه است
و خطوط سرحد ایران و عثمانی را نشان دادند که انیشهر الکسندر پل است که عثمانی‌ها گمری
میگویند و از آنجا به سر میز بنده شکل خانم خودشان را نشان دادند که بچه بغلشان بود فرمودند که این بچه
از این بچه‌ایست که تازه دنیا آمده است و از آن گذشته در بالای سر تکیه‌ئی که ما نشسته بودیم
شکل امپراطور والد خودشان و والدهٔ شان را نشان دادند عرض کردم یکی از سلاطین بزرگ
دنیاست که با سلاطین معروف مشهور دنیا همسری میتوانند بکنند ولی اگر شما از من میپرسیدند که
این شکل کیست با شباهتی که شما داشتید عرض میکردم که امپراطور ماضی است چرا که خیلی شباهت با ایشان
دارید فرمودند اگر برادر دیگر من نیکولائی را ببینید خواهید دانست که چقدر شباهت داشته است
و از آنجا نقشهٔ پطربورغ بردند نشان دادند که در حالت یخ بستن رود خانهٔ نوا است که بانگلیسی نیوه
میگویند عرض کردم گویا طرف کلیسای سنت ایزاک را کشیده است فرمودند همین است که میگوئی
و خیلی خوب کشیده بودند پس از آن دست دراز کرده دست مرا گرفته فرمودند چقدر از ملاقات
شما محظوظ شدم چند قدمی مشایعت فرمودند من هم خداحافظ کرده با آخندوف بیرون آمدم بقدر یکساعت
مجلس ملاقات طول کشید ایشیک آقاسی باشی و اجزا تا دم در مشایعت کرده سوار همان کالسکه
شده بقونسولخانه آمدیم و آخندوف از دم در کوچه خداحافظ کرد و عصری بازدید جناب گنیاز مریبسکی
رفتیم در خانه نبود کارت داده مراجعت کرده قدری در کوچه و بازار گردش کرده بمنزل آمدیم

روز پنجشنبه دوازدهم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ صبح اجودان نواب والاحضرت جانشین بقونسولخانه آمد که
حضرت جانشین یکساعت بعد از ظهر باز دید شما خواهد آمد میرزا اسد الله خان قونسولخانه را نظمی داد
و تجار ایرانی را خبر کرد چند نفر آمدند در ساعت مزبور با اجودان مخصوص خود مستانوف
در کالسکه نشسته تشریف آوردند با نشان تمثال همایون و آپولوت و وکسل بند که دیروز ملبس
بودند من تا سرپله استقبال کردم همان جا دست داده اظهار مهربانی کردند باطاق که تشریف
آوردند بجز آخندوف کس دیگر نبود فرمودند خیلی شوق ملاقات شما را داشتیم آنوقت که شما
آمدید من نبودم افسوس آنوقت را دارم عرض کردم من اگر این وقت هم فیض خدمت حضرت جانشین را
در نمی یافتم از بخت خود مأیوس بودم فرمودند در این عمارت کهنه چطور نشسته اید و جنرال قونسول
چطور می نشیند عرض کردم اگر عمارت کهنه است از برکت قدوم حضرت جانشین حالا نو خواهد بود
خیلی خندیدند و فرمودند خیابان کهنه است که هرگز نو نخواهد شد و از احوال مکه و مدینه جویا شدند که
امسال چقدر حاج بود عرض کردم نایب قونسول فرانسه در جده میگفت یکصد و چهل و پنج هزار نفر شمرده بودند
فرمودند خیلی است فرمودند شاهزاده خانم شما چطور سوار شتر شدند شاهزاده خانم خیلی بد گذشته است
عرض کردم تخت روان داشتیم که بشتر بسته بودند زحمت داشت ولی بالنسبه راحت است فرمودند
از اهل قفقاز و قریم هم امسال خیلی بودند عرض کردم بقدر دو سه هزار نفر از اهل قفقاز و قریم
بودند همه جا آنها را مثل رعیت ایران مراعات میکردم که در نزد جنرال اتفاناتیف در اسلامبول
رضامندی کرده بودند فرمودند ۲ عجب طایفه هستند اهل قریم حکم امپراطور است که آقا زناس در قریم
قشون باشد و مشق بکنند و یا دیگر زنند آنها از این کار ابا و حاشا دارند که مهاجرت کرده بخاک
عثمانی میرویم و حال آنکه در عثمانی هم ردیف قشون همینطور است و از احوال بوسنه جویا شدند
که در اسلامبول چه دانستید عرض کردم که حیدر افندی که یک چندی در ایران و در پطربورغ مأموریت
داشت او را مأمور کرده بودند که برای اجرای احکام برود فرمودند مگر روعده کرده اند
و خلاف کرده اند عرض کردم چون دولت روس و نمسه و پروس در این کار مداخلت دارند

۲ فرمودند من هم شنیده ام

مشکلست

مشکلست که این دفعه خلاف شود و بقدر یک ربع نشسته برخاستند و من خواستم تا سرپله مشایعت کنم
بیرون در اطاق بزور دست مرا گرفته برگردانیدند که بزحمت شما راضی نیستم و بعد از تشریف
بردن ایشان میرزا فتحعلی آخندوف صحبت میکرد که در این مدت هرگز نشده بود که یکی از شاهزادگان
یا اعیان را جانشین اینطور پذیرائی فرموده بقدر یکساعت صحبت داشته همه جا ها را نشان بدهند
معلوم است همه را بمیل خاطر حرکت کرده اند و عصری با میرزا اسد الله خان سوار شده بباغ
مرحوم آقا میر فتاح رفتیم که حالا مال دولت شده است و برای تماشای عموم مردم است و نیم ساعت
بغروب مانده برگشتیم و تفصیل قشون از اینقرار است که در هذه السنه ۱۸۷۶ مسیحی حکم امپراطور است که تمام
افراد مردم از نجیب و نانجیب و غنی ۲ از پس بیست و یکسال بالاتر باید در ردیف قشون باشند
و پنج سال در سربازخانه مانده مشق بکنند و سفر بکنند و بعد از پنج سال دیگر که وعده تمام شد مرخص خانه
میشوند و تا هفت سال دیگر که در خانه است اگر جنگی واقع شد باز باید حاضر خدمت باشد که تا سن
سی و دو جزو نظام است و بعد از انقضای مدت سی و دو سال دیگر معاف است و مسلمانان
و اهل قریم از اینکار کمال تحاشی دارند و اهل قفقاز و قراباغ را از این حکم بنا بمصلحت تا بیست و
پنج سال معاف فرموده اند که بعد از بیست و پنج سال این حکم مجری خواهد شد تا تقدیر الهی چه باشد ۲

روز جمعه سیزدهم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ (شب جمعه سیزدهم دو ساعت و سیزده دقیقه باقی به تبریز از شب
رفته اول سال پنجاه و نه ناقصه شمسی است که موضع شمس حوت نوزده درجه و سی دقیقه است که
طالع وقت میزان هفده درجه و پنجاه دقیقه است که بحساب قمری پنجاه و نه سال و ده ماه و
ده روز قمری گذشته است)

صبح قبل از نهار گنیاز اندرونیقوف که جنرال اجودان اعلیحضرت امپراطور و رئیس نجبای تفلیس
و چهار شهر دیگر است بدیدن آمده بود که از جانب نجبای تفلیس تهنیت بگوید خیلی مرد خوشروئی است
هر سه سال بسه سال نجبا بجبرا ریاست خود شان انتخاب میکنند شش سال است که دو بار او را

۳ بوده غفلت ... فرصتی ... قونسول ... ورزد
سنه ۱۲۹۳
صرافی یا کسی دیدند بگیرند از ایالت
تفلیس اهتمام شد و لیکن فایده نکرد و
این ضرر و خسران مرتبه سیم است که
در این سفر وارد آمد

سنه ۱۸۷۶

منتخب کرده اند و در ماه می سنه ۱۸۷۶ باز اول مجلس انتخاب است مشار الیه گفتم با این حسن خلق که شما
دارید باز در این سال و سالهای دیگر شما را انتخاب خواهند کرد گفت پیر شده ام خسته شده ام
و در نظام خیلی صدمه کشیده ام که پیر شده ام و وقت برخاستن گفتم زحمت نباشد سلام مرا به نجبای
تفلیس خواهید رسانید که از این تهنیت ایشان که شما را فرستادند خیلی ممنون شدم و البته آدم نجیب
اصیل قدر نجبا و اعیان را زیادتر از دیگران میداند خیلی تشکر کرده رفت پس از آن گورناطور
بادکوبه آمده بود خیلی اظهار تاسف می نمود که من در ۲ نیستم همراه شما قون دوقتور روانه خواهد
شد اگر میفرمایید منهم یکی از اهل بادکوبه را بفرستم گفتم همانقدر آن قون دوقتور که تعیین میشود ترکی
بداند کافیست که در راه اگر لازم شد بتواند از عهده جواب کم و بیش برآید و احوال شاهزاده خانم را
پرسید گفت من عادت مشرق زمین را میدانم که نباید احوال عیال کسی را پرسید چون شما بمن
التفات دارید از آن جهة گستاخی میکنم که انشاالله کسالت نداشته باشند گفتم من فمیلی شما را
از خود میدانم و ایشان هم همیشه احوال سلامتی شما و خانم را جویا هستند چون سه بار زحمت کشیده
بدیدن آمده بود بعد از نهار بباز دید مشار الیه رفته قرار داد که فردا زحمت کشند
تفصیل منازل عرض راه را معلوم بکنند که یازده شبه در کجا توقف بشود و چون استخاره از راه توخو

این آیه آمد قال انی آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا اینما کنت

از آنجهة از آن راه مصمم شدیم و گورناطور میگفت بعضی منزلها خوب نیست گفتم یکشبه هر طور باشد میگذرد
و بعد از آنکه بمنزل آمدیم موسیو ولیر فرانسه که در خدمت نواب والاحضرت جانشین عارض
عایض است به آخندوف گفته بود که میل دارم فلانی را ملاقات بکنم گفتم پس از آنکه او میل داشته باشد
البته منهم مایل هستم که اشخاص این ولایت را نقدر مقدور بشناسم آخندوف او را اعلام کرده
بود بدیدن آمد اصلا از فرانسه لت و داماد حسن بک آقا لروف قراباغی است که منصب جنرال
مایوری دارد مرد خلیق خوش محاوره است از احوال مکه و مدینه و احرام و مناسک حج
جویا میشد و نقدر نیمساعت نشسته رفتند پس از آن میرزا محمد علی بیک کاشی کوقتار کار کالسکه

۲ بادکوبه

قون دوقتور

فمیلی یعنی خانواده و زن

والیر

وترآن

اربی لیانی

سنه ۱۲۹۳

و تر آن تاس و غیره را میداد آمد که فردا بارها ببندند که برای پس فردا انشاالله معطلی نباشد

روز شنبه چهاردهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ موسیو ملک بگلروف نواب صاحب آمد که قرار منازل را
آورده بود بعد گورناطور بادکوبه بدیدن آمد و بعد از رفتن ایشان میرزا فتحعلی آخندوف آمد
عصری بباز دید گنیاز اندرنیقوف رئیس نجبا رفتیم در منزل بود خیلی اظهار امتنان کرد که
سلام شما را برئیس نجبای دو شهر که در تفلیس حاضر بودند رسانیدم و در ماه می که همه جمع خواهند شد
خودم بهمه خواهم رسانید گفتم وداع مرا نیز بهمه برسانید که از ولایت آنها بخوشحالی رفتم از آنجا
منزل آمده در میان کوچه جناب پرنس بغراتیون مخرانسکی را دیدم احوال پرسی کردم فرمودند
من فردا بوداع شما خواهم آمد و عصری باحوال پرسی جناب اربی لیانی رفتیم خیلی اظهار مهربانی
کرد که من فرصت نکردم لباس رسمی بپوشم خواهید بخشید گفتم اینده فعه شما کسالت داشتید ۲ من
شما را ملاقات نکردم بر خودم نپسندیدم که شما را ندیده بروم گفت نمیدانم بچه زبان اظهار
اخلاص خود را خدمت شما بکنم که اخلاص کیشان خود را هرگز فراموش نمی کنید و از احوال مکه
و جمعیت عرفات و قربانی منی جویا شدند تفصیل را گفتم گفتند فی الحقیقه اگر بندگی خدا باید کرد همین
طور است که باید آنجا کرد و خیلی تعجب کرد که این همه مخلوق در آن وادی غیر ذی زرع چه میخورند
و یکصد و چهل و پنجهزار سفید پوش معنی قیامت است پیر مرد زن دلی است تا بحال او هم مثل
پرنس مخرانسکی زن اختیار نکرده است و از آنجا با آخندوف بمنزل آمدیم و میرزا اسد الله خان
جنرال قونسول امروز بیان کرد که قونسول پروس اشعار شما را که در جنگ پره بس فرانسه
گفته اید شنیده است و بعضی را ترجمه بفرانسه کرده و خوب از عهده بر نیامده از من خواهش
کرده است که برای او ترجمه بکنم اگرچه ترجمه لغتی بلغتی خوب نمیشود خاصه شعر که بایجاز و اختصار
بیان مطلب میشود و میرزا اسد الله خان زبان فرانسه را خوب میداند البته بهتر از کسان
دیگر که فارسی را خوب نداند از عهده برمی آید و معلوم شد که قونسول بعضی از آن اشعار را

۲ تشریف نیاورده بودیم

داده بکم

در وقتیکه موکب همایون اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه بفرنکستان تشریف فرما شده بود از بعضی شاهزادکان عظام که این اشعار را می دانستند شنیده است القصه در جنگ عظیم فیما بین پروس و فرانسه که اتفاق افتاد روزی در روزنامه الستری تدلندن نیوز مناره ناپلیون اول را دیدم که افتاده و شخصی با تبرو فاس آن سلطان کردون اساس را پاره پاره میکند از ملاحظه او حالت مرا پریشان شد بی اختیار بزبان جاری گردید ❁ افسوس از مناره ناپلیون گردید از جفای فلک وارون ❁ پس از آن طبع جامد را امتحان کرده معلوم شد که از این ماء راکد اثری ❁ و از این نار خامد شرری ❁ منظور باقی است و آن نسخه این است و میرزا اسد الله خان قرار گذاشت که پس از چاپ با ترجمه فرانسوی و روسی نسخه برای من از قونسول گرفته بفرستد خدا داناست که این ترجیع بند را وقت مراجعت از مشایعت موکب فیروزی کوکب همایون روحنا فداه که از سفر عتبات عالیات مراجعت میفرمودند در تحبیب زمستان در بلده سنندج گردستان گفته ام امیدوار است که در نظر اصحاب دانش و ارباب بینش جلوه کند

معدوم شد ز جور و جفا و ستم
ویران و دولت آمد از او آباد
وقتی که بود ملک از او خرّم
از فتنهای گرم و مار گزو
پاریسیان ز بی خردی کردند
از بهر یادگار از آن برپا
کار زمانه یکسره تلبیس است
در دفتر زمانه ز نیک و بد
از روی سیم حکایت بسیار است
شهری بود که شهره بهر کشور

اکاش مشیدی همه شان معدوم
منشور ملت آمد از او منظوم
وقتی که بود خصم از او محروم
از سنگهای روس و پروس و روم
بنیان او ز سنگ و تبر منهدم
هر ذرّه در بهر و مرز و بوم

شاهنشه فرانسه کو گردید
در انجمن سنت هلینه شد
افراشت یکمناره ز توپ خصم
بالای او نهاد مثال خویش
اعضای او ز کینه شد درهم
افسوس از مناره ناپلیون

بر دو کپیتان سعید به همت شوم
آخر ز تاج و تخت شهی محروم
در وی همه حروب شده مرسوم
طغرای صفت که فوق شود مرقوم
اجزای این بنجل شده مقسوم
گردید از جفای فلک وارون

وَلهُ ایضاً

امر عجیب قصه پاریس است
پاریس را جهان ز فرنسیس است
اکنون قرین یک ده بدبیس است

گر سینه زبلا و گردی غم
صالدات شان نه تابع شیل بود
آن شکل بر مناره چو لحیان

آدم اسیر فتنه ابلیس است
از چار سو محیط فرنگیس است
ما موم شان نه در پی قسیس است
در رمل و قناده چو انگلیس است

انجون
در فارسی بمعنی جزیره است

سنت هلینه
جزیره ایست در دریای آتلانتیک جنوبی که تقریبا هزار و صد میل در مغربی افریقا واقع شده که ناپلیون اول را آنجا محبوس کردند و در آنجا شش سال محبوس بود و در چهارم شعبان سنه ۱۲۳۶ آنجا وفات یافت

دگرگم با کاف عجمی
جنگ مشهور ناپلیون است که پس از این شکست بر تخت پادشاهی نسه عروج کرد و این فتح در ۲۱ جمادی الاولی سنه ۱۲۲۴ هجری اتفاق افتاد

گر رسم او نماند ولی اشهر
افتاد آن مناره ز کید و کین
پاریس بود زهره بچرخ ملک
اکنون نگر چگونه خراب آمد
لشکر چه لشکری همه چون ضیغم
دیوانه بود شان همه بیدق
اندر یوروپ شخص نخستین است
تدبیر از وزیر و ظفر از بخت
آغاز جنگ آخر جولای است
افسوس از مناره ناپلیون
شاهنشه فرانسه ناپلیون
در عالم مثال از این زلزل
در آب غرق گشت همی عون
بردند شاه را بسوی برلین
راندند لشکری بسوی پاریس
خرجش بغیر توپ کم از ملیان
پاریس شد خراب از آن لشکر
سنت کلود گشت همی ویران
پیوسته همچو خلد برین مشحون
در خاک و خون فتاده همه فرزند
در ظرف چار سال بنا کردند

اسمش بخاطر همه تأسیس است
افسوس از مناره ناپلیون

وَلهُ ایضاً

پاریس بود شهره بروم و چین
از لشکر پروس قضا تمکین
لشکر چه لشکری همه چون تنین
فرزانه داشتند یکی فرزین
جسمش قوی و عمر کم از خمسین
تقدیر از مصور ماء و طین
در سال الف و هشتصد و سبعین ۱۸۷۰

پاریس بود محفل بزم و سور
لشکر چه لشکری همه طوفان
از هیبت او فتد بزمین لرزه
ملت بیافت زو خطر و حشمت
روح هزار خواجه نظام الملک
غیرت هم از سپاهی چون آشام
خستند و سوختند و برافکندند

وَلهُ ایضاً

محبوس شد بمعرکه شالون
افتد خلل بدانش افلاطون
در خاک خسف کرد همی قارون
گردید از قضای فلک مسجون
آن ملک شد بذل بدهر درون
طولش بذرع شاه زحل افزون

می گفت گر فرانسه کند جنبش
غافل از آنکه حضرت باری
صد الف و شصت الف در آن میدان
در پنجم جمادی آخر بود
کندند آن مناره ز بن ناگه
افسوس از مناره ناپلیون

وَلهُ ایضاً

صد حیف از آن عمارت چون مینو
از لعبتان چو بت همی پیکر
در سوگ و ناله مانده همه مادر
آن هیکل عجیب بزور و زر

صد حیف از آن سرای بهشت آئین
از لاله بود شان همه را بالین
بود آن مناره در نظر عاقل
در مدت دو روز به پستی داند

گردید از جفای فلک وارون
وارون شد آن خدیو روی زمین
پاریس بود مجمع حور عین
لشکر چه لشکری همه چون برزین
از حیرت ایستند بفلک پروین
دولت گرفت زو شرف و تزئین
در چشم او نمود هدر تضمین
اسپهبدی نبود بشه برلین
آن شهر و آن مناره و آن آئین
گردید از جفای فلک وارون
گردد یوروپ یکسره غرق خون
تقدیر دیگر است دگر گردون
تسلیم شد بهمره ماکماهون
در غین و راو زا پس لام و نون ۱۲۸۷
اعراب می کنند همی غرّون
گردید از جفای فلک وارون
قحط و غلا فتاد در آن کشور
صد حیف از آن بنای همایون فر
از سبزه بود شان همه را بستر
والا تر از مناره اسکندر
در آب او بباد چو خاکستر

بوزین
آتش است

یوروپ
مملکت اروپاست

برلین
پایتخت پروس است

جولای
ماه هفتم از ماههای انگلیس است و در آخر جولای اول جنگ بود

شالون
معسکر ناپلیون بود که آنجا جنگ کرد و گرفتار شد تا پاریس تقریبا سی فرسخ

ماکماهون
یکی از سرداران ناپلیون بود که مجروح و اسیر شد

ملیان
دو کرور است

سنت کلود
یکی از عمارات مشهور عالی پاریس است که در فرنگستان معروف بود او را آتش زدند

زمینش اگر نمانده چه باک آن او
داند هر آنکه داشته عقل و هوش
ورنه نبود در نظرش دو تا
بیش مارک هوشمند پس از تسخیر
اسباب جنگ برد سوی برلین
زان پیش قد اکرفت ز جا نقص
این پول اکسی ندیدم در خواب

و له

زان پس که جام ها همه نوشیدند
از سعی ملک و ز هنر بیش مارک
چون شاخ نو ز سر دی بدی
افسوس از مناره پالیون

کاشمس کشته محو هم از دو فتر
هر کر قرین خور نبود اختر
پاریسیان شوند چنین مضطر

ز اسکندر و مناره سخن گویند
تقدیر کرد کار چنین آمد
افسوس از مناره پالیون

و له ایضاً

کایشان ز در خورند بتیغ و تیر
تا کردشان جلاطش ز زنجیر
این خواب را نمود عجب تعبیر
افسوس از مناره پالیون
وان جابه های نقره که پوشیدند
در کار ملک خویش کو شیدند
بر جای خویش بکمر خوشیدند
پاریسیان حجی صفت از کینه

خالی شد آن دیار ز سعی او
ده صد کرور نقد چو بشنید تحویل
بگرفت و گند و برد و زبان افکند
گردید از جفای فلک وارون
از ضرب دولت آنچه توانستند
پاریسیان چو فصل خزان الکیل

تا حشر بخردان سخن گستر
کانش فکند خصم بجنگ و شر
گردید از جفای فلک وارون
در کار ملک کرد چنین تدبیر
از توپ و از طپانچه و از شمشیر
خاموش گشت آتش ز داد و گیر
در هیچکار هیچ نشد تقصیر

ایضاً

در یکشبانه روز چو دوشیدند
در باغ و راغ جمله خموشیدند
کندند آن مناره و خروشیدند
گردید از جفای فلک وارون

روز یکشنبه پانزدهم صفر بالخیر و الظفر سنه ۱۲۹۳ اصبحی عملجات را با احمال و اثقال و قشون روانه کردیم شل
کونیکوف که او را اهل شکی بهبود بیک می گویند که الان حاکم زاکاتاله است بدیدن آمده بود که خیلی
افسوس دارم که در آنجا حاضر نیستم و بخدمت شما بپردازم خیلی مرد حراف زرنگی است و می گفت اگر باز
روز دیگر هم کار من در تفلیس تمام شد باعراده چاپاری زودتر از شما خودم را بزاکاتاله میرسانم و با لفعل
معاون من فیلانوف آنجا حاضر است و بعد از رفتن او گورناطور بادکوبه آمد و عذر خانم خودش را میخواست
که حکیم اذن نداد که از خانه در بیاید که خدمت شاهزاده خانم برسد و از حسنعلیخان جنرال حاکم اردبیل خیلی
رضامندی کرد که درین سه سال ماموریت من یادکوبه هیچوجه در سرحد میان من و او امری خلاف واقع
نشد گفتم مشار الیه از نجبای افشار ارومی است و اصل و نسب او را امیدوارم است گفتم همین رضامندی شما را انجا کیا ...
مبارک شاهنشاه عرض خواهم کرد گورناطور گفت خیلی از این کار ممنون خواهم شد که چنین زحمت بکشید بعد بگلروف

بیش مارک اسم وزیر دولت پروس است که بعضی بیز مارک بلفظ معجمه می خوانند

ملک
سردار معروف دولت پروس است
خوشیدن
خشک شدن باشد

۱۲۹۳

تیلکوف نیکولوف
زاکاتاله
فیلانوف

لادوجهاب و آخندوف آمدند و جناب بغراتیون پرنس مخرانسکی آمد با ایشان گفتم زحمت نباشد سلام مرا بنواب
والاحضرت جانشین برسانید که اگر وقت میشد بقاعده ایران بوداع می آمدم گفتند که حضرت جانشین
نهایت مسرت از ملاقات شما داشتند و چند مرتبه اظهار میل کرده اند البته منهم سلام شما را میرسانم و ایشان
تشریف بردند و گورناطور برای مشایعت توقف کردند تا پائین عمارت آمد مرا سوار کالسکه کرده خداحافظ
کردند و رفتند پنجساعت از دسته گذشته که در این روزها که اواخر حوت است تقریباً پنجساعت از روز
گذشته میشود از تفلیس روانه شدیم کولونل سیلیک بیگلربیگی شهر که پولیس مسطر باشد پیغام فرستاده بود
که از جانب اهل شهر بمشایعت میخواستم بیایم حضرت جانشین احضار کرده و دیروقت مرخص شدم اگر تشریف
نبرده باشید خواهم آمد گفتم همین قدر انسانیت و معقولیت شما کافی است بخدمت محوله خود بپردازید مثل
اینست که پیش من آمده اید و از طرف پاسکین شهر از پل کوچک آهنی که در پائین او با زپل دیگر آهنی است
گذشته جنرال قونسول میرزا اسدالله خان و بگلروف لادوجهاب و میرزا محمد علی بیک و تجار ایرانی تا
یک ورس خارج شهر مشایعت کرده مراجعت نمودند و از دو چاپارخانه گذشتیم چون جای خوبی برای اقامت
نبود قریه کالونیه را معین کرده بودند که شب آنجا اقامت کنیم تقریباً دو ثلث اهل قریه کالونیه از اهل نمسه و جرمن است
که پنجاه و پنجسال است اینجا مسکن گرفته اند و قریه معتبریست باغستان خوب دارد و دو ثلث آن گرجی است و قلیلی
این جا نوار مسه باین ده آمده اند مکر جهیاسمت نوکری و رعیتی داشته اند درین زمان قلیل از هنر خودشان و اتفاق
خودشان ملک و باغ انهار اخریده گرجیها رعیت شده مالک و آقا شده اند و کالونیه را خود از گلوتون است
که در زبان فرنسه یعنی ستون است و اینها یکدسته بوده اند که باینجا آمده اند حکم یک ستون را پیدا کرده اند
از آنجهت اینها را کالونیه گفته اند و گلوتون ولایت اروپا بسیار است و به یکی دنیا خیلی رفته اند و سبب آبادی
آنجا شده اند و در میان چاپارخانه اورخوی و آزیانی رودخانه کوچکی است که در تابستان آب او می خشکد
و در نزدیکی کالونیه نیز رودخانه جاریست که همان قانوری است و امروز حرکت ما بطرف مشرق بود همه جا اراضی
خوب حاصل خیز بنظر می آید سه ساعت بغروب مانده بمنزل آمدیم و قراقهای همراه در چاپارخانها عوض میشدند
و از برای ما خانه خوبی معین کرده بودند برای عملجات هم جای دیگر معین کرده بودند و در شمال قریه کالونیه

تعلق تیون پرنس مخرانسکی
گورناطور
پولیس مسطر
کولونل سیلیک
بگلروف لادوجهاب
۲ آنها
اورخوی و آزیانی
کالونیه

مخروان
موغان لو

بفاصله هفت ورس قلعهٔ مخروان است که از دولت روس همیشه آنجا توپ بزرک و یکفوج نظام است که
در معنی وسط کرجستان است و در نزدیکی آنجا قریهٔ موغانلو است که اهل آنجا شیعه بودند آمدن ما را از
زیارت شنیده بودند چند نفر از ریش سفیدان بدیدن آمده بودند و در قریهٔ کالونیه چاه آب دارند که
شش هفت ذرع ریسمان میبرد و اندکی ملوحت دارد

سنه ۱۲۹۳

روز دوشنبه شانزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ بسلامت سه ساعت از دسته کذشته از کالونیه راه افتادیم
چاپارخانه سارتاچالسکی قریهٔ آبادیست هفتاد خانوار میشود تمام طایفه ملاغان است و در عرض راه
ریک بسیار ریخته بودند که امسال تا سقناق راه شوسه بسازند و راه امروز صاف و مسطح بود اگر چه
پست و بلند داشت ولی همه جا اراضی محصول خیز است و در عرض راه میان سارتاچالسکی و موغالنسکیا از
رودخانه قاوری کذشتیم که پل چوبی دارد و اهالی موغالنسکیا تمام مسلمان است و نوکریان
اسکیا که چاپارخانه در آنجاست قریهٔ معتبریست چهار صد پانصد خانوار است تمام کرجی است در بالای
کوهی واقع است آبش سرد است و هوایش خوب و از آنجا تا شهر سقناق سه ورس است سقناق بلفظ ترکی یعنی
محل سخت است که در میانه کوه باشد و دیوار و برج هم از قدیم از دو طرف بالای کوه داشته است
و اسم با مسمی است و اغلب ارمنی هستند و قریب پانصد خانه کرجی دارد و کرجی و ارمنی هر کز مواصلت نمیکنند
و از نوکریان اسکیا تا سقناق همه جا آبادی و باغات اتصال دارد و بسیار جای خوبی است و کاخت
مشهور بکسر خاء معجمه که در کتب قدیمه مسطور است همین سقناق است و شراب سیاه کاخت که مشهور است
از همین جاست بهمه ولایات حمل و نقل میکنند لابد سقناق و شهر سقناق در مشرق تفلیس واقع است
در دو طرف کوه در میان دره واقع شده است همه خانها بیکدیکر مشرف است و کوهستان پر برف داغستان
که با سماک همراز است و با افلاک هم انباز در شمال مشرق و مشرق سقناق واقع است و از سقناق تا دامنه
کوه داغستان تقریباً شصت ورس است و در میان سقناق و کوهسار صحرای وسیعی است و نخل بکیها
هر یک در جای خود عوض میشدند و قزاقها در همه چاپارخانه تبدیل میشدند چون کی زبان خوب همراه
نبود که حالی بکند لهذا اسامی نخل بکیها ضبط نشد ولی هر یک در جای خود آداب انسانیت خود را بجا

سارتاچالسکی
موغالنسکیا
نوکریان اسکیا
سقناق باروفاف

کاخت بکسر خاء معجمه

آوردند و شب در سقناق خانه خوبی بما منزل داده بودند و قزاقها هم چون کرجی بودند بزبان خود در اول ملاقات
فریاد کشیدند دعائی که رسم است میکردند و در میان کرجیها چهار قریه مسلمان بود که شاه عباس ماضی
بتدبیر ملکداری آنجا نشانده است چنانچه شاه شهید آقا محمد خان تا طایفه عبد الملکی ابنو روخچه و بدرا
بکجور زیاد و رود نشاند مازندران آن جنکل سخت را صاحب نشد و در وزارت میرزا آقا خان بحسب رفاه
نور عبد الملکی را حکما کوچانیده بمیان کاله فرستاد و اکثر از بدی آب و هوای آنجا تلف شدند حکمتی که شاه
شهید بکار برده بود و زحمتی که کشیده بودند بخیالی عاطل و باطل شد و آن خیال هم صورت نبست

سنه ۱۲۹۳

روز سه شنبه هفدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ از دسته ساعت دو ساعت کذشته بالخیر و السلامة از شهر
سقناق راه افتادیم و بطرف شمال رفتیم و از دروازه قلعه کهنه که بالای کوه است در آمدیم و راه را خیابان
پیچاپیچ ساخته اند که کالسکه و عراده بسهولت حرکت میکنند و تا قریهٔ و اکز با کاف عربی بر وزن ماکز در دره پست
که در پایین کوه واقع است و از آنجا تا چاپارخانه سینور ینجالیسکیا هشت ورس است که حرکت ما بسمت مشرق
بود پس از آن قدری که راه طی شد بطرف شمال و مشرق حرکت کردیم و هفت ورس که از چاپارخانه کذشتیم
از پل رودخانه قانق که بکرجی الازان میکویند کذشتیم پل خوبی است پایه آهنی دارد که در میان آب است
و از پل بعد همه جا راه را از جنکل تراشیده اند و تمام صحرا جنکل سخت است و درختهای آزاد قوی هیکل از درخت هم
فراوان داشت که بروسی فیالکه میکویند و قرقاول و دراج هم زیاد دارد و از شکی پایین تر دراج فراوان
تر است و در چاپارخانه چیاورنسکی نهار افتادیم و چهار ورس که از آنجا کذشتیم راه میان دو کوه افتاد
که صحرا و کوه جنکل انبوه داشت و از آنجا چهار ورس دیکر که آمدیم قریهٔ معتبری بود که تازه آباد کرده مسمی
بمیخائیل اوفکه تقریباً پانصد خانه است و رودخانه هم در نزدیکی قریه میکذرد که از کوهستان داغستان
می آید و تا آنجا حرکت ما مواجه جبال رفیعات داغستان بود و از آن قریه که کذشتیم تا منزل حرکت ما بقدر پنج
ورس بطرف مشرقی واقعی بود که جبال داغستان بطرف یسار ما افتاد و دور بر راه از کوه از یکورس کمتر است
و بعضی جا خیلی نزدیک است و لاکودخی قصبه بزرکی است بیست و پنج سال است که بنای آن شهر شده است در
رودخانه افتاده که از کوهستان داغستان جاریست آب بسیار خوب دارد و هزار نفر نظام درین قصبه هست

قرن ۲۰
وازکز
سینور ینجالیسکیا
قانق
فیالکه
چیاورنسکی
میخائیل اوفکه
لاکودخی

چاپارخانه را نسبت باین شهر داده لاگودخیکیا گفته اند که اسکاد در زبان گرجی حرف نسبت است ۲ سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم در همان عمارت حکومت که خدمت او طاق است برای منزل معین کرده دم در یکدسته نظام ایستاده با لاباس موزیکان بودند صاحب منصبهای نظامی و حکومتی همه ایستاده بودند در پیاده شدن اول بمیان نظام رفته احوال صاحب منصبها و فوج را پرسیدم بکنفر صاحب منصب داشت که ترکی میدانست ملک مرادوف از اهل نخجوان و مسلمان بود بعد بعمارت آمدیم و این شهر چون در دهنهٔ کوهستان داغستان است حفظ و حراست اینجا را خیلی لازم میدانند و الحق امپراطور ماضی زحمت ملوکانه الف الف صالدات تلف کرده تا این جبال شامخات را تسخیر کرد و لکزی را اندمیر و من رأی من السیف اثره فقد رأی اکثره و اسم کامان دار آنجا ملکا شلمی دیوف است و قصبه لاگودخی در شمال مشرق سغناق واقع است

روز چهارشنبه هجدهم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری اول خمسهٔ مسترقهٔ جلالی است که فارسیان پنجه دزدیده گویند دو ساعت از دسته گذشته که بحساب فرنگ در ساعت هشت از لاگودخی راه افتادیم چهار ورس که آمدیم رودخانه مازمی است (بسکون زای معجمه) که از داغستان می آید و در این رودخانه حد سغناق تمام میشود و آخر خاک حکومت تفلیس است و از آنجا کپانی که همراه بودند مرخص شدند فیلانوف معاون شل گونیکوف بار پس دویتخانه زاکاتاله تا باستقبال آمده بودند و از رودخانه مازمی که گذشتیم اول خاک بلوک بلکان است (بابا موحده بر وزن همدان) و همه جا بکنار کوه می آمدیم و اغلب اشجار این کوه درخت گردوی جنگلی است و در طرف یمین در جنگل هم درخت گردو بسیار است و دو طرف راه را هم در کنار راه تا زاکاتاله بفاصله دو ذرع دو ذرع درخت گردو کاشته اند اگر بزرگ شود که سایه بگسترانند تمام این راه سایه خواهد بود از ابراهیم بیک نایب سوار ها پرسیدم که با این فراوانی گردو که تمام کوه و صحرا گردو است اینجا چه قیمت دارد گفت گردوی جنگلی بقدری از فندق درشت تر است و یک تغار او را که پنج پوت است که معادل بیست و هفت من و نیم تبریز است ۲ بسه منات منفرد شد خریدار زیاد دارد عجب است که در آن ولایت ۲ وزن تغار تفاوت کلی دارد در شکی هر تغاری بیست پوت

و در ارس هر تغاری پانزده پوت است و بلکان قریه معتبر بیست تمام لکزی هستند و در شرقی آنجا رودخانه بلکان می گذرد که سیل زیاد دارد که بقدر یک ورس میشود و شش ورس که از بلوک بلکان گذشتیم بلوک کادیخ با دال مهمله بر وزن تاریخ که باسم قریه کادیخ معروف است و در این قریه بقدر چهار ورس محاذی راه دیوار سنگ و آهک است که ارتفاع بعضی جا بقدر چهار ذرع و قطر طرف زمین بقدر یک ذرع و نیم است که قبل از تسلط لکزیها آن ولایت گرجیها ساخته بودند که یکطرف او کوه و یکطرف همان دیوار است که آن دیوار برود خانه کادیخ که از طرف مشرق آنجا جاری است منتهی میشود و دروازه او بالفعل بجای خود است و مسافت دیوار تا کوه بعضی جا بقدر یک ورس است و بعضی جا کمتر است که در قدیم باغستان و آبادی در میان قلعه و کوه بوده است در بعضی جا چار برجی های مربع از سنگ و گچ باقی است و اکنون اغلب جا آن دیوار قدیم را دیوار باغ کرده اند و از آنجا که میگذری بلوک جار است که از کنار رودخانه تا قله کوه برفی است و بطرف راه از ارتفاع اراضی چنان مینماید که سنگر دستی است که در نزدیکی زاکات آلی تمام میشود و قریه زاکات آلی را چهل و پنجسال قبل نیکولای امپراطور ماضی بنا نهاده و نظام و توپ آنجاست که اینجا هم یکی از مواضع است که بجوحه لکزیست و در معنی اکاتلاست که در میان تلا و جار است و تلا در لغت لکزی جائی کشاده را میگویند که در میان جنگل و بیشه باشد و لکزی طایفه رشید معتبری بوده که تمام داغستان و آن صفحات را صاحب بوده اند عوام لزگی بتقدیم زای معجمه بکاف فارسی میگویند و اهالی این صفحات گرجی بوده اند که در تحت اختیار اعیان لکزی حکم عبید و اماء داشتند پس از آنکه اعلیحضرت امپراطور تمام طوایف روسیه را آزاد کرد که اعیان روس هم اختیار در این کار نداشته باشند این گرجیها هم آزاد شدند ولی باز برای لکزیها زراعت میکنند و زکاة میدهند که بحساب آنها عشر باشد و طرف شمال و شمال مشرق زاکات آلی جار است و طرف جنوب و جنوب مشرق او تلا بفتح تا مثناة فوقیه بر وزن ملابت و در تاریخ جهانگشای نادری میرزا مهدیخان نوشته لکزیان جار و تله همین جار و تلاست ولی اغلب او فاصله میان دو کلمه را که او عاطفه است واو جزو کلمه دانسته واو ساکن خوانده که جار و تله را یک لفظ میدانند و حال آنکه چنین نیست جار و تلا دو مکانست و واو مفتوح عاطفه است که بین الکلمتین واقع شده است و اهل جار تمام لکزی است و اهل زاکات آلی

ارمنی و گرجی است و از لاگودخی تا نخو که شکی باشد در همه دهات که در دامنهٔ کوه است انار و انجیر بعمل می‌آید
هوایش در تابستان خیلی گرم میشود که مردمانش بولایت کوهستان و جار میروند و در جنگلها چون آب و گل
و لجن بسیار است تب و نوبه هم زیاد دارد در زمستان هم اعتدال دارد و قموق که در بجوخهٔ داغستانست
در شمال مشرق زاکاتالی واقعست و سواره سه روزه در تابستان بآنجا میروند هوایش خیلی سخت است و یکی
از طلبه‌های جار که کاغذ عربی برای مبارکباد ورود نوشته بود در آخر کاغذ زاکاتالی نوشته بود این است

صحیحش زاکات است و زاکاتالی محرف است

روز پنجشنبه نوزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ بجهت استحمام بالهامی فوق رغون که خیلی مطلوب شده اند در زاکاتالی
اطراق کردیم و پولیس مسطر زاکاتالی رضابیک که از اهل شکی و شیعه است گفت بهتر آنست فردا
تورغو تا ماکاتسخی بروند شب آنجا بمانند و پس فردا آنها بشهر نخو بروند و شما خودتان با کالسکه و اسب
چاپاری هفتاد و یک ورس میتوانید بروید و شب پنجشنبه را برای ورود ما زحمت کشیده کنار دیوار قلعه که
بطرف میدان است و در میان میدان که جلو عمارت است چراغان کرده آتش بازی کرده و ساز زده‌اند و فیلانوف
معاون فقر خیلی بطرز انسانیت و معقولیت رفتار کرده و در ایام پرهیز بزرگ که هفت هفته است بحکم کشیش اهل
بحرمت کیش که پرهیز دارند عیش و عروسی و ساز و صحبت ندارند بجهت ورود ما که از این راه هرگز کسی از
شاهزادگان عبور نکرده اسباب عیش و آتش بازی فراهم آورده بهانه بدستشان افتاده در میان میدان
از زن و مرد خیلی جمعیت شده بود و صبحی فیلانوف و پولیس مسطر و سایر ارکان دیوانخانه و غیره آمدند
از شادی و عشرت دیشب اظهار امتنان کردم عصری بقلعه که مشرف بشهر است بتماشا رفتم قطر دیوار
قلعه بقدر سه ذرع است و برجی طرف شمال است که توپها را آنجا گذاشته اند که محاذی قریهٔ جار است
و در میان قلعه اسبابی از چوب ساخته بودند بطور برج مربع که ارتفاع او تقریباً شش ذرع بود بسه دم
کفشند که برای مشق سرباز است یکطرف او تخته مشبک است که سوراخ او بطور نصف دایره است که سرباز
در آنجا پا گذاشته بالا برود که رفتن برج و باره را یاد بگیرد از یکطرف دو ریسمان آویخته بودند و دو چوب
صاف که بدست بیاید یعنی توان گرفت که سرباز از آن چوب یا ریسمان گرفته بالا برود که در جنگ در بالا رفتن

لاگودخی نخو
قموق بجوخه
زاکاتالی
سنه ۱۲۹۳
پولیس مسطر
کاخیسکی
فیلانوف پولیس مسطر

کشتی بالا برود و از یکطرف در روبروی او دو نردبان وصل بیکدیگر که دو نفر دو نفر سرباز بالا رفته پایین
می‌آمدند و بالای او را تخته گذاشته بودند که اگر آنجا بالا رفته بایستند یعنی از برج بالا رفته صاحب شده‌اند
با وجود آنکه جدید بودند خوب مشق می‌کردند نفرمان بالا رفته پایین می‌آمدند و بعد شکل اسبی ساخته بودند
که سربازها دست بالای او گذاشته از سر اسب جسته از دم اسب پایین می‌آمدند که مشق جستن است که از
دیوارهای کوچک بالا بروند و بعد یکطرف تخته گذاشته یکطرف چیز دیگری بود بفاصلهٔ سه ذرع که از روی
تخته دو پا گذاشته بروی آن یکی می‌جستند که مشق جستن از خندق است آنهایی که از روی اسب می‌جستند بعضی
خیلی خوب بودند و بعضی می‌افتادند و این مشق و حرکت برای سرباز که چابک بکند خیلی مفید است هم ورزش بدن است
و هم تعلیم رسوم جنگ است و وقت غروب آفتاب بود که پلکونیک شلگونیکوف از تفلیس رسید دیروز از
تفلیس در آمده بود و پس از ورود بلا فاصله لباس رسمی پوشیده پیغام داده بود و بشوق خدمت ما
صد و نود و دو ورس راه را از دیروز تا بحال آمده‌ام گفتم خسته شده اید امشب معاف باشید راضی نشد بدیدن
آمد خیلی مرد شایسته ایست در ساختن راهها و آبادی زاکاتالی خیلی زحمت کشیده نه سال است که
پلکونیک آنجاست اصل او ارامنهٔ شکی است و اهل شکی او را بهبود بیک میگویند گفتم مردم را از شما راضی
دیدم گفت من همه را بقاعده راه برده‌ام و در خدمت دولت این مسئله را دانسته‌ام که این خاک لگزی است
و مردمان سخت هستند با آنها باید مثل اهل پتگو راه رفت از آن است که ولایت را آباد کرده‌ام مردم را
تحریص بکاشتن درخت گردو کرده‌ام که در کنار خیابان کاشته اند و بعد از سه چهار سال دیگر از هر درختی
یکمناط نفع خواهد برد گفتم این طریقه شما ممدوح است که حاکم ولایت باید خودش سلیقه داشته باشد و بدستور العمل
کار خوب از پیش نمیرود و این پلکونیک عنقریب ترقی کرده جنرال خواهد شد و شب جمعه را هم موزیکان
زدند و میدان را چراغان کرده بودند گفتم دیشب زحمت کشیده بودند کافی بود گفت از این راه هرگز هیچ
شاهزاده نگذشته است اهل این ولایت مسرت از قدوم شما دارند که این راه را برای گنجه اختیار کردید
که بقدر یکساعت نشست و رفت و میگفت پانزده سال است با جنرال استاراسیلسکی گورناطور
دوستی و اخلاص دارم گفتم مزید دوستی من شد که هم با دوست من آشنا هستید و هم با دوست صدیق من دوست هستید

پلکونیک شلگونیکوف
زاکاتالی
جنرال استاراسیلسکی گورناطور

بعد از انقضای چراغان بقلعه که منزلش آنجا رفت

روز جمعه بیستم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ دو ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته از زاکات آلی راه افتادیم هوا سرد بود مه و دود ماپخ جانب کوههای داغستان را فرو گرفته بود که هیچ پیدا نبود شل کونیکوف و صاحبمنصبها حاضر شده ما را راه انداختند کام سراکان معاون خود را تا سرحد خودش روانه کرد اول از قریه تلاملا گذشتیم که هزار و چهار صد خانوار است و همه لکزیست و نه ورس که گذشتیم رود مخاخ است و یازده ورس که گذشتیم قریه چوپان کور است و بعد قریه کلکوک است که چهار صد خانوار است و چاپارخانه را بنسبت کلکوک ایسکیا می گویند و دوازده ورس که از آنجا گذشتیم از رودخانه قوم گذشتیم که پس از آن طرف یسار زیر صحرا شد اگرچه دو سه قطعه کوه در سه ورسی و تا پنج ورسی بود ولی مثل جبال شامخات داغستان نبود که همه جا بسیار محاذی کوهسار باشد و مثل طرف یمین صحرا بود و در چاپارخانه گاخ با کاف فارسی نهار افتادیم که چاپارخانه گاخسکی مینامند گاخ قریه معتبریست بفقصد هشتصد خانه است و دویست خانوار گرجی باقی لکزیست درخت ابریشم فراوان دارد درختهای فندق دیدم که خیلی تنومند و بلند بودند که در صفحات ایران ندیده بودم و درین صفحات شلتوک کاری بسیار هم میشود و از گاخ چند ورس گذشتیم رود خانه گرموک با هر دو کاف عربی بروزن صعلوک با ضم است خیلی سنگلاخ سخت است و در بهار سیلاب زیاد دارد که باید همیشه در بهار پیادگان آنجا مواظب بوده چاپار را بگذرانند و در هشت ورسی گاخ رود خانه قانی قوبی (یعنی دره خونی که وقتی در آن دره خون ریخته شده و محل دزدگاه بود که بسرحد لکزی) تمام شد و تا سرحد لکزی همه جا کنار راه را از دو طرف درخت کرده و کاشته اند و در دامنه کوهسار خارج از راه دهات آباد بسیار است که تحریرا و فائده ندارد و کام سراکان معاون مرخص شد (قدرصورة و قدا و منطقا شباهت بحاجی میرزا علی مقدس دارد) چون از اهل شکی است کهقسم راه نزدیک شد اگر میل داری بدین اقوام و برادرهایت پاپخل بیک اگر حرف زدی بگو فلانی ام بر خیلی ممنون شد که یکسال است همشیره ها و برادرها را در این نزدیکی ندیده بودم و از طرف شکی مجنون بیک نایب نخل بیک با سواران آمده بودند خیلی خوب ترکی حرف میزد گفت نخل بیک قدری کسالت داشت

حاشیه: سنه ۱۲۹۳ — شل کونیکوف — کام سراکان معاون — چوپان کور — کلکوک ایسکیا — گاخ — گاخسکی — گرموک — قانی قوبی — کام سراکان — نخل بیک

تا اینجا توانست بیاید هر قدر باشد خواهد آمد و از آنجا بچاپارخانه نیژنی گوی نوک آمدیم یعنی گوی نوک سفلی که باش گوی نوک در دامنه کوه شاه داغی است که یکی از شعبهای داغستان است و میان آنها ده ورست و از چاپارخانه گوی نوک ایسکیا که هشت ورس گذشتیم باز بدامنه کوه افتادیم که تا شهر شکی همه جا بدامنه حرکت کردیم و این راه لاگودخی و شکی سه سال است که معمول شده است و قبل از آن از زیر پس لکزی عبور از این راه متعسر بود مگر با صد نفر و دویست نفر سوار می گذشتند و پشته خانه هم از دامنه اوش بوز داغی بوده که ایلیک لی منتهی میشود و در تابستان از بی آبی خیلی صدمه میخوردند و در وقت طغیان شامل شاه ازین راه هم که پانزده ورس پایین تر است بازپشته را با سوار قزاق می گذرانند و داش بوز داغی در میان ولایت شکی و گنجه است و کوه حمتد یست که بطول ولایت واقع شده است و چندان سخت نیست القصه شکی در دامنه یکی از شعبات کوه شاه داغی واقعشده است و نزدیک شهر از رودخانه کیش گذشتیم که در میان کوه است و آب از آنجا می آید و تمام این آب را با انهار کثیره بشهر میبرند و در میان شهر هم چشمهای خوب است که بعضی خانها آب چشمه دارد و کوه در شمال مشرق واقع شده است و خانها در دامنه کوه اتفاق افتاده است و سه هزار و ششصد خانه و کسریست پانصد خانوار آن ارمنی است و سه هزار و یکصد خانوار مسلمان است که یک ثلث او شیعه و دو ثلث آن سنی است و محله شیعه و ارمنی و سنی از یک دیگر مفروز است هر چه پایین تر خانها است خانهای ارمنی است و نخل بیک شهر تازه آمده است از اهل روس است منتهی به بوغده نوسکی (یعنی خداداده) بزرگی تاریخ تردی است و بوغ با واو شبعه در زبان روسی یعنی خدا مشارالیه مرد خوش سیمائی بنظر آمد با تجار و اعیان شهر باستقبال آمده برای ما خانه معین کرده بودند و میگفت دیروز هم تمام مردم باستقبال آمده بودند و خیلی منتظر شدند شما تشریف نیاوردید مترجم او شیرعلی بیک نایب شهر است که روسها نجات داده پدرش امیر جانوف می گویند اصل مشارالیه از قریه اریان تبریز است که همراه جعفرقلیخان دنبلی بوده اند و از آنوقت در شکی مسکن دارند و صلشان شیعه است و شب آخوند ملا زین العابدین خوئی که حاکم شرع این ولایت است بدیدن آمده بود آخوند از اهل کمال است سنی و پنجسال است در شکی توطن کرده است صاحب عیال و علاقه شده بگارشیه ها می آید و در معنی ملا و مجتهد آنهاست و بعد اسکندر خان پسر کلبعلیخان دنبلی

حاشیه: نیژنی گوی نوک — گوی نوک ایسکیا — لاگودخی — اوش بوز داغی — ایلیک لی — بوغده نوسکی

که دختر زاده جعفر قلیخان دنبلی است با لباس نظام بدیدن آمده مشار الیه بولگونیک است و در فوج خاصه
امپراطوری منصب دارد و افسوس میخورد که چرا فردا می‌روید و چند روز اینجا تشریف ندارید گفتم چون
وعده واپور نزدیک است نمیتوان مکث کرد و الا خیلی دلم میخواست که در شکی چند روز بمانم و از آخوند
ملا زین العابدین پرسیدم که نوخوچه لفظ است گفت اسم قدیم این شهر است و در نسبت در کتابها نخوی
نوشته اند و شکی اسم ولایت است و نوخو پایتخت آنجاست بنظر این حرف صحیح آمد چنانچه شیروان هم

اسم ولایت است و شماخی پایتخت آنجاست

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ صبحی بتماشای عمارت محمد حسن خان برادر بزرگ سلیم خان رفتیم
که شاه شهید آقا محمد خان او را کور کرده بود جناب گیسینیاز مرتسکی از تخته پوشی سقف عمارت او خیلی
تعریف می کردند که کار نجاران ایران است و حالا درین صفحات نمیتوانند درست بکنند از خانه که برای ما
معین کرده بودند تا آنجا بقدر نیمساعت مسافت بود در مشرقی شهر در دامنه کوه در میان قلعه قدیم است
که حسین خان شکی پدر محمد حسن خان و سلیم خان ساخته است و اکنون در آن قلعه بجز قشون دولتی و حاکم و
تبع او کسی دیگر نمی نشینند عمارت محمد حسن خان جای خوبی است باغچه خوبی دارد سقف تالار وسط آن
نجاری است خیلی خوب ساخته اند که باصطلاح نجاران ایران شمسه بندی میگویند ولی بهتر از او در
عمارات قدیم اصفهان بسیار است که تند و کندمی گویند و این هم نسبت باین ولایت تازه کی دارد و نچلنیک
و سایر صاحب منصبها همراه بودند نچلنیک گفت هر چه درین شهر است از آثار قدیم است ما هنوز
کاری نکرده ایم و من میخواستم منزل شما را درین عمارت بدهم چون نجاری نداشت و سر بود دوازده
دو سه ورس دور بود از آنجهة این منزل را معین کردم القصه سه ساعت و بیست دقیقه از روز رفته از
شکی راه افتادیم در نزدیکی چاپارخانه ایپک لی رودخانه اگری چای است که بترکی یعنی رودخانه کج
که مجرای او در زمین پیچاپیچ است که در اغلب مواضع معوج حرکت می کند از آنجهة اگری چای می گویند و از
چاپارخانه که گذشتیم بدامنه کوه داش بوز داغی افتادیم و در نزدیک چاپارخانه در دامنه کوه قریه
گوگ بلاغ است که سکنه آنجا ارمنی است و از چاپارخانه بآنطرف حرکت بعرض کوه بود که باید عرض کوه

داش بوز داغی را طی بکنیم بنجور پس که از چاپارخانه گذشتیم قریه جعفر آباد در یسار است که جعفر قلیخان دنبلی
پسر احمد خان دنبلی ساخته و صد خانوار از دامنه خوی از قریه قراباش کوچانیده آنجا آورده است
و عرض کوه از جعفر آباد تا قریه دهنه هفت ورس است و رودخانه دهنه چای در کنار جعفر آباد میگذرد که
عرض کوه را طی کرده اول قریه بویوک دهنه را مشروب می کند و در غربی او کوچک دهنه است و پایین او
نزدیک چاپارخانه قریه سو چمینه است که بترکی او سو چمه است یعنی آب مخور و این کوه تپه و ماهور است
سنگ و صخره ندارد اهالی این قریه مسلمان است و آبادی کوچک دهنه از بویوک دهنه زیاد است و در
ازین کوهستان جائی که بیرون بیائی صحرائی وسیعی است که دو ورس بچاپارخانه مانده صحرائی شدیم
و اگر این صحرا آب می داشت غله آنجا یک مملکتی را کفایت می کرد و در اغلب سالها که آب دهنه چای هم کم
باشد برای قراتکشه هم خیلی بد میگذرد و مرحوم جعفر قلیخان دنبلی از طرف مشرق از رودخانه ارچیان
نهری احداث کرده که خان ارخی می گویند که این صحرا را مشروب بکند بعد از جعفر قلیخان اهالی بلوک ارش
که از او مشروب میشود مانع شده آن نهر منطمس مانده است و بنظر من چنان آمد که احداث قنات بتوان کرد و خیلی
اراضی قابل است و عرض این صحرا تقریباً پانزده ورس است پس از آنکه عرض صحرا را طی کردیم باز بکوهسار
ارچن داغی افتادیم که او نیز تپه و ماهور است هیچ آب ندارد و بجز درخت ارچن چیز دیگر بعمل نیاید درخت
ارچن سقز هم دارد و درخت ارچن را قراقها و قراباغیها آردیش می گویند و در سوزاندن معطر است و در
او تیرخانه میشود و نوعی از سرو کوهی است و در شرقی آن صحرا که از رود ارچیان مشروب میشود دو قریه است
که فخر علی و جاکیر سی علی می گویند که اهالی هر دو قریه شیعه است و پس از آنکه صحرا منتهی شد به نعل بند دره سی
میرسد که باید بعرض کوه ارچن داغی حرکت کرد و در نعل بند دره سی دو ورس حد شکی تمام میشود که اول
ارش است و قدیم این دره دزدگاه بود که همیشه از دولت مستحفظ داشته درین چند سال که قطاع الطریق را
مواخذه کرده به سیبیر فرستاده اند امن شده است و عرض کوه تقریباً پنج ورس است و چاپارخانه چماقلو هم
در حقیقت در دامنه کوه ارچن داغ است چاپارخانه خوبی است که از اینجا راه غربی بگنجه و راه شرقی
بباد کوبه و این کوه ارچن داغی طولاً تقریباً سیصد ورس میشود که تا آق سو امتداد دارد و هر که از شکی بخواهد

ارچن داغی

آق سو

سالیان

سوچمینه

نوخو

بگنجه برود باید بچماقلو بیاید و برود و از ارچن داغی اگر عبور کند باید این طرف کوه از رود خانه کربگذرد
و خیلی صعوبت دارد و این ارچن داغی تا آق سو همه جا بسیار راه سخت کاهی از راه بقدر یکورس کاهی دو
ورس دور میشود و کاهی نزدیکست و تا آق سو در این کوه درخت ارچن است و از آنجهة ارچن داغی میکویند
و از آق سو تا سالیان کوه بی درخت و بیفایده است که حرامی داغی میکویند دزدگاه بوده از آن جهة حرامی
داغی می کفته اند مجنون بیک ارمنی سرتیپ و یردی بیک نایب بلوک شکی تا چماقلو آمد اگرچه از منسیت
سیمای مسلمان دارد ولیمای ایمان و محمود آقای پسر خان جان بیک و علی با سوار خود و از چاپارخانه سوچمینه
مرخص شد که عوض او سواران بوزیوک دیبت آمدند و در نزدیکی چماقلو نایب بخل بیک آق داش با سواران خود
حاضر بود و دو ورس بچاپارخانه مانده از محاذی پل ارجیان گذشتیم که پل سنگ و آجری قدیمی است که در بیابان
راه است و نوخو در عرض شمالی چهل و یکدرجه و پانزده دقیقه و در طول شمالی چهل و هفت درجه و یازده دقیقه گیرنج واقع است

تفصیل ورس چاپارخانهای تفلیس تا چماقلو از این قرار است

از تفلیس تا اورخوی ده ورس و نیم بضم خا معجمه | از اورخوی تا وازیانی با واو و زاء
معجمه و یاء مثناه تحتیه سیزده ورس و در وازیانی چشمه آب خوبی است | از وازیانی تا کالونیه
با کاف عربی ده ورس | جمعاً سی و چهار ورس و یکربع ولی از استاسیون تفلیس تا کالونیه
در حساب چهل ورس می گیرند

از قریه کالونیه تا سارتاچالسکی ده ورس | از سارتاچالسکی تا موغالنسکیا
تا یوزی دوازده ورس | از موغالنسکیا تا یوری تا کاگ بنیسکیا
سیزده ورس و نیم | بزبان کرجی رود خانه را یوری با یاء مثناه تحتیه می کویند و روسها یوری
میخوانند و اسم ترکی او قاوری است یعنی رود خانه منسوب بموغانلو و اسکیا در زبان کرجی حرف نسبت است

از کاگ بنیسکیا تا نوکریان اسکیا هجده ورس و یکربع | از نوکریان اسکیا تا سیقناق
سه ورس و یکربع است | جمعاً شصت و شش ورس
با کاف عربی

از سیقناق تا سنورنخالنسکیا هجده ورس | از سنورنخالنسکیا تا چیاورسکی

بیست و یکورس | از چیاورسکی تا لاگودخیسکیا بکسر دال مهمله و کسر خاء معجمه چهارده ورس
جمعاً سی و پنج ورس

از لاگودخیسکیا تا بیلاکانسکیا هفده ورس در نزدیکی قریه بلگان است | از بیلاکانسکیا
تا زاکاتالی بیست و دو ورس | جمعاً سی و نه ورس

از زاکاتالی تا گوللوک اسکیا با کاف فارسی یعنی کلزار و گوللوک قریه بزرگی است و چاپارخانه را
بنسبت گوللوک اسکیا می کویند بیست ورس و سه ربع | از گوللوک اسکیا تا کاخسکی
که همان کاخ لکزی است هفده ورس و نیم | از کاخسکی تا نیژنی گوی نوک اسکیا پانزده
ورس و نیم و نیژنی با زاء فارسی در لغت کرجی معنی سفلی است و نیژنی گوی نوک یعنی گوی نوک سفلی
و باش گوی نوک یعنی گوی نوک علیا و اسکیا حرف نسبت است پانزده ورس و نیم

از نیژنی گوی نوک اسکیا تا نوخو هجده ورس است و نوخو اسم پایتخت ولایت شکی است
جمعاً هفتاد و یکورس و سه ربع

از نوخو تا ایک لی هفده ورس | از ایک لی تا سوچمینه سیزده ورس و سه ربع
از سوچمینه تا چماقلو هفده ورس و یکربع | جمعاً چهل و هشت ورس است

و از چماقلو تا بادکوبه ورسهای راه چاپارخانها در روزنامه ماه شوال مذکور است و از قرار حساب
چاپارخانها که معلوم شده پانصد و هفتاد ورس است ولی بحساب جدید که مهندسین تعیین کرده بودند
پانصد و شصت و هشت ورس است که در تفلیس پول اسب چاپاری گرفتند دو ورس با حساب قدیم
تفاوت می کند و پنجاه و پنج ورس این راه با راه گنجه دورتر است که راه گنجه پانصد و سیزده
ورس است ولی بحسب آب و جنگل و تماشا این راه بهتر است

و از تفلیس تا بادکوبه از راه شکی جهة حرکت از این قرار است

و در عرض راه اگر قدری کم و بیش درجه باشد مضایقه نیست ولی کلیة تا هر جائی که نوشته شده همین
طور است مثلا قصبه لاگودخی در شمال شرق سقناق است و اگر در طی مسافت قدری اعوجاج داشته باشد تا صرر ندارد

از تفلیس تا کالونیه بسمت مشرق حرکت میشود — از کالونیه تا سقناق نیز بسمت مشرق است

از سقناق تا لالگودخی مابین مشرق و شمال — از لالگودخی تا بلگان مابین جنوب مشرق

از بلگان تا کادیخ بدال مهمله مابین جنوب مشرق — از کادیخ تا زاکات آلی بسمت مشرق

از زاکات آلی تا گوللوک مابین جنوب مشرق — از گوللوک تا کاخسکی مابین جنوب مشرق

از کاخسکی تا شکی که نوخو باشد مابین جنوب مشرق — از شکی تا چماقلو تا دو ورس بعد ابطرف جنوب[۳] دو ورس پس چماقلو تا چاپارخانه عرب مابین جنوب مشرق

از عرب تا گوک چای بطرف مشرق

از گوک چای تا آق سو بطرف مشرق — از آق سو تا چاپارخانه شراديل بطرف شمال مشرق

از شراديل تا شماخی بسمت مشرق — از شماخی تا آجی دره مابین جنوب مشرق

از آجی دره تا چاپارخانه مرازی بسمت مشرق — از چاپارخانه مرازی تا بادکوبه مابین جنوب مشرق

۲ بطرف جنوب شرقی

۳ و همچنین از چماقلو نام

روز یکشنبه بیست و دویم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ دو ساعت از دسته رفته از چماقلو راه افتادیم برحسب اتفاق بیست و دویم رمضان بود که بچماقلو آمدیم و امروز بیست و دویم صفر است از چماقلو میرویم در آق داش نچلنیک حاضر بود و تا سر حد خود مشایعت کرد و در سر حد گوک چای که هشت ورس مانده است آندری فلیک سویچ نچلنیک یا سارو خان سرکرده سوار باستقبال آمده مترجم او سیف الله که ترکی خوب میداند و خوب ترجمه میکند همان طور که وقت رفتن مشار الیه را به نچلنیک آق داش تسلیم کرد امروز هم در همان مکان او به نچلنیک گوک چای تسلیم نمود و دو ورس از چاپارخانه آق داش گذشته از رودخانه تو یان چای گذشتیم الحمد لله بسلامت رفتیم و در بلوک برگشاط که این دهات بزرگ هیچ جا حمام نبود که شب عید نوروز استحمامی بعمل آید

سنه ۱۲۹۳

انکلیسی فلیک سویچ

روز دوشنبه بیست و سیم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری (امروز تحویل شمس بحمل است) که روز عید نوروز است با فق طهران سه ساعت و پانزده دقیقه و پنجاه یک ثانیه از روز گذشته تحویل شده است بحسب تفاوت طول اینجا که تقریباً سه درجه تفاوت دارد باید بیست و هفت دقیقه از روز گذشته بشود و اول سال سیچقان ئیل ترکیست

سنه ۱۲۹۳

که اول سال و ره دوازده کانه ترکان است و امروز در گوک چای و تراق کردیم که مالهای فوج رعون خیلی مفلوک شده بودند و از اسباب هیچ حاضر نبود دعای نوروز را خواندم که ماجور باشم اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ سَنَةٌ جَدِيدَةٌ وَاَنْتَ مَلِكٌ قَدِيمٌ اَسْئَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَاَسْتَكْفِيكَ مُؤْنَتَهَا وَشُغْلَهَا يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ و از قرآن کریم و فرقان ملک قدیم قدری خواندم که رخشنده روح است و بخشنده فتوح که خداوند رحیم بحرمت این کلام عظیم عواقب امور این بنده را خیر کند و در آخر عمر علیل و ذلیل هر ناکس و خسیس نشوم بحق محمد و آله الاطهار بعد از نهار چون نچلنیک شنیده بود عید است به تبریک آمده بود و قدری در خیابان گوک چای گشتیم آقا بیک پسر مهدی بیک برگشاطی را معرفی کرد و کوچه که اسم او را خواهند گذاشت نشان داد و گفت نقشه گوک چای را دو ماه دیگر برای شما میفرستم و در این نچاه هم خیلی جا ساخته اند و در عرض راه همه جا بنفشه بسیار بود و لی بنفشه گوک چای از جاهای دیگر بیشتر و رنگش نفش تر است و در گوک چای قرقاول و دراج سرد و فراوان است فیه دُرّاج و بط و دجاجات و دیک دجاب استه را ایل

۲ تحویل

۲ و محتاج

۲ مجروحان و قمیل خوش گذشته است

تلغراف مبارکباد عید نوروز زده بود و احوال پرسی کرده بود که در راه بشما صدمه نخورده است و من هم در جواب اظهار مهربانی کردم که کیپابن شما و نایب های شما همه از اخلاق شما و قاعده دانی شما کسب کرده اند و کمال رضامندی را از هر جهة دارم

سنه ۱۲۹۳

روز سه شنبه بیست و چهارم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ از گوک چای روانه شدن بآق سو آمدیم سه ساعت و نیم بغروب مانده وارد منزل شدیم و در عرض راه چیزی که تفاوت کرده بود از گوک چای تا آق سو راه را در مدت قلیل شوسه کرده با هالی بلوکات قسمت کرده در عرض بیست روز بانجام رسانیده اند نچلنیک میخواست تا آق سو بیاید و در عرض راه مرخص شده نایب خود را با سارو خان تا آق سو فرستاد و در آق سو هم دراج و قرقاول هست

۲ بر حجت او راضی شده

سنه ۱۲۹۳

روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری یکساعت و نیم از روز رفته از آق سو راه افتادیم و تا سر گردنه که سیزده ورس است با وجود آنکه شش راس اسب بکالسکه بسته بودند در دو ساعت و نیم آمدیم

واگر گل ولای میشد محال بود که بتوان بالا آمد که در زمستان عراده کالسکه را تش کالیش می بندند که از این

گردنه بالا می آید الحمد لله فضل الهی شامل شد در این چند روز باران نیامده و صبح چنان کوه و صحرا را مه

دومان گرفته بود که سواران ویرودی کالسکه بزحمت مرئی میشدند از نصف گردنه که گذشتیم بالای کوه

آفتاب شد و صحرا و دامنه ها مه و دومان بود و از پرتو آفتاب که برآنها می تابید چنان بنظر می آمد که گویا تمام

صحرا برف است و هرگز این حالت باین طور در کوه و صحرا ندیده بودم و از آق سو میخاییل افشار و ف نایب ملوک

که اصلشان از ارامنه روم است و در وقت شاه شهید بقره باغ آمده اند تا شماخی همراه بود چند ورس مانده

حاجی علی اکبر بیک باستقبال آمده بود در سه ورسی نخل بیک شهر یوسف مارتینی ناوچ که وقت رفتن هم

همین بود و قند دی طویل دارد و خدی ایل و نایب شهر رود گوویس کی اپت با صاحبمنصبها و نعمة الله بیک

قزاق باشی و اعیان شهر باستقبال آمده بودند سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شماخی شدیم و شب

موسیو بگلروف پاول پسر شاهمیر خان برادر بزرگ موسیو ملکف بگلروف لاو و صاحبت بدیدن آمد و خیلی نشست و خیلی

صحبت کرد و گفت چقدر خوشحال شدم که حضرت جانشین شما را ملاقات کرد که ما آنچه تعریف کرده بودیم

دانست راپت عرض کرده ایم مشارالیه با مور تعیین نجبای این ولایت است قره باغ آقای ارشی ابا و سفارش

کردم و فرمان شاه عباس ثانی و شاه سلیمان دارد حالا حقیر شده است مراعات از او بکنید گفت ارش

در تحت اختیار گورناطور گنجه است و انگلسی که مامور این خدمت و بانجا رفته است با من آشناست در حق

او سفارش می کنم که انشاء الله تعالی در سلک نجبا بنویسند مشارالیه فارسی خوب میزند و یک حسن دیگر دارد

که تا بحال زن نگرفته است بعد از رفتن مشارالیه علمای شهر بدیدن آمدند حاجی ملا احمد شیروانی که آن دفعه

ندیده بودم و آقا سید علی و جلیل افندی قاضی اهل سنه و ملا علی اصغر قاضی شیعه بودند و آقا میرزا ابو الحسن

چون کسالت داشت تشریف نیاورده بودند

روز پنجشنبه بیست و ششم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ دو ساعت از روز گذشته از شماخی روانه شدیم نخل بیک

صاحبمنصبها و تجار بمشایعت آمده آنها را مرخص کردم نعمت الله بیک تا جنگلی که سرحد شماخی است آمد و حد

شماخی از طرف شرق تا شش ورس آنطرف لغت نامه است که قوشه ورس می گویند که هفتاد و شش ورس است

یوسف نام تایبچی

روسی کوولیکی

۲ که وقت رفتن حالت خود را عریضه نوشته بود

سنه ۱۲۹۳

و از طرف غربی رود خانه گردمان است که تقریبا تا شماخی پنجاه ورس است و شش ورس که از شهر دور شدیم

رود خانه پیر ساعت که در جنب شرقی رود خانه قبر بست گنبد کوچکی دارد که او را پیر ساعت می گویند که این

رود خانه باسم او است و حالا از حرکت باد بهار و برکت ابر مدرار معقول آبی داشت و چاپارخانه آجی دره

اسم بامسمی است که آبش تلخست از شش ورسی آب شیرین نخیک و پیپ می آرند و در مزرعه بهار افتادیم قریه

بزرگی است بتماشای آسیای بادی رفتیم که طور غریبی است و چهار پره چوب ابر دو چوب متقاطع بطور معوج

نصب کرده اند و هر پره ده ذرع طول و دو ذرع و نیم عرض دارد و محل تقاطع آن دو چوب عمود سوراخ است که

میل دارد باد که بان میخورد حرکت می کند میل بزرگی که در میان آسیاست حرکت می کند و بحرکت او سنگها چرخ

و روزی یکخروار دو خروار بتفاوت وزیدن باد آرد می کند و بعضی دو سنگ دارد و بعضی چهار سنگ دارد

و مذهب اهالی مزرعه ملا اغان است بکنفر از ریش سفیدان را خواستم و از کم و کیف مذهبشان فی الجمله استحضار

حاصل شد این طایفه مردود کشیش روسی است که آنها را خارج از مذهب میدانند چون جماعت روس روز جمعه و

شنبه شیر نمیخورند و ماکوله بزبان روسی بمعنی شیر است این طایفه جایز میدانند و میخورند آنها را مالوکان گفته اند

یعنی شیر دوشندگان و بتحریف ملاغان می گویند و این طایفه کشیش ندارند و از خود سه چهار نفر پیر مرد را بریاست

تعیین می کنند و در کلیسا صورت مریم و عیسی نگذارند که بدعت است و بهر طرف نماز خوانند و عبادت

کنند که خدا در هر طرف حاضر و ناظر است و بدوازده پیغمبر اعتقاد دارند که حضرت ابراهیم و اسحق

و یعقوب و یوسف و موسی و اشموییل و داود و ارمیا و الیاس و زکریا و حزقیل

و عیسی علیهم السلام باشند و مذهب اختراعی آنها از هر مذهب ممزوج است گوشت گراز را حرام میدانند نمیخورند

و شراب و عرق را حرام میدانند نمیخورند سیر و پیاز و تنباکو را حرام میدانند هیچ قسم استعمال دخان نکنند و ماهی

آنچه فلس دارد حلال است و غیر از او حرام است و هر مرغ که راه میرود او را حلال میدانند می خورند

که جست و خیز دارد و را حرام دانند نخورند می گویند آن مرغ که در نشستن بالش بزانوش نمیرسد آن حرام است

و آن مرغ که بالش در نشستن از زانو بگذرد و آویخته باشد آن حلال است و او را باید خورد و گوسفند و بز و گاو

معیوب خفه شده و از کوه افتاده و جانور گرفته را نخورند و به نذر روزه سه روز و سه شب هفته روزه دارند

پیرساعت

مذهب ملاالافغان

۲ آهن

ابراهیم اسحق یعقوب یوسف موسی اشموییل داود ارمیا الیاس زکریا حزقیل عیسی

و هر مرغ

وتا چهار پشت نگذشته باشد خویشی نکنند (و این بخلاف زردشتیان است که گفته میپوند به پیوند خویش هرچه نزدیکتر بهتر) و مرده شان را غسل میدهند و پیراهن زیر جامه پوشانیده بر روی او کرباس پیچیده با صندوق چوبی دفن میکنند و اگر صندوق هم حاضر نباشد ضرر ندارد و آخوند هم بر آن میت باید نماز بخواند و قبر را خیلی گود میکنند که جانور بهیچوجه مرده را نتواند درآورد و زنهاشان اگر از شوهر ناراضی باشند نفقه و کسوه نداده باشند یا اذیت و آزار کند نزد قاضی رفته شکایت کند بحکم قاضی طلاق است و آن مرد دیگر اختیار ندارد زن دیگر بگیرد در مذهب خود خیلی سخت هستند و آنهائی که متابعت یهود دارند ختنه هم میکنند و قریه مرزه دویست و پنجاه خانوار است و طایفه ملاغان در این صفحات بسیار است القصه یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم

سنه ۱۲۹۳

روز جمعه بیست و هفتم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری یکساعت از روز گذشته از چاپارخانه جنگی راه افتادیم شش ورس آنطرف چاپارخانه لعنت نامه خاک شماخی تمام شد نعمت الله بیک مرخص شد و از آنجا دره تا لعنت نامه امحال قبرستان میگویند لفظ با مسمی است و اسم حد طرفین هم مناسب است در تابستان از بی آبی و خشکی زمین و گرمی هوا بمترددین خیلی بد میگذرد و در سر حد خیرسنته فورانطونوف نچلنیک بلوک با اسکندر بیک بادکوبه و قبه سالیان با ریش سفیدان که آنجا حاضر بودند و در یک ورسی چاپارخانه سرای چاپارخانه آبی است مسمی بچاه حاجی عبدالله خیلی آب خوب دارد و در پس شهر مانده بیگلربیگی شهر با سایر اعیان حاضر بودند و در دار الحکومه در منزل گوبرناطور بادکوبه به اسپتارایل اسکی منزل کردیم مشارالیه از تفلیس تلغراف کرده بود که در خانه من منزل شود و مبل و خانه کلا بهمان طور در اندرون و بیرون حاضر کنند سه ساعت بغروب مانده وارد شدیم نوح بیک مترجم مشارالیه که بنوح حسین بیکزاده معروف است و ملک نظر بیک که بنظروف معروف است رئیس اداره قشون بادکوبه از جانب او بودند بعد از ورود برودکین ویس گوبرناطور یعنی معاون گوبرناطور با آن قرین پوتت بولکنیک که رئیس ژاندارمه است بدیدن آمدند و برودکین را وقت رفتن دیده بودم تا الان فرنگ و چند ماه است آمده است مأمور ماطنی است که در هر ولایت دارند که همه جا جاسوس دارد که کی حرف دولت میزند یا فسادی در کار دولت دارد که او را گرفته باندازه کارش تنبیه کنند

بادکو

برودکین او را معرفی کرد مشارالیه گفت آن سید که در شماخی بی ادبی کرده بود من گرفته بودم بخواهش شما او را بخشیدم و بجز خواهش شما مشکل بود که بخشیده شود گفتم جناب پرنس نخجوانسکی هم در تفلیس گفته بود خیلی راضی شدم که بحرف من بخشیده شد و پوتت بولکنیک یعنی زیر بولکنیک که هنوز بآن منصب نرسیده است و بعد برودکین علما و تجار را آورده معرفی کرد که بمبارکباد آمده بودند همگی رضامندی داشتند که امسال جمعی از اهل بادکوبه بزیارت مشرف شده بودند همه از شما رضامندی داشتند و از تشکر آنها بر ما لازم شد که شکر محبتهای شما را بکنیم عصری ملک نظر بیک و اسدالله بیک را فرستادم که واپور قسطنطین را دیده خبر بیاورند و امشب نوح بیک مذکور داشت و روز است خبر تلغراف رسیده که آرلوف اسکی در نهم مارت سنه ۱۸۷۶ روسی مطابق بیست و چهارم صفر در تفلیس وفات یافته است هفتاد و هشت سال داشت خیلی مرد خوبی بود و با میرزا اسدالله خان خیلی خصوصیت داشت و با اهالی دولت ایران بطور مهربانی حرکت میکرد محض آشنائی مشارالیه بخانم او تلغراف سرسلامتی زدم که میرزا اسدالله خان برساند میرزا اسدالله خان در جواب نوشته بود از مهربانی شما که او را فراموش نکرده اید خیلی تشکر کرد چون عزادار بود جواب را بعد عرض خواهد کرد عمارت گوبرناطورنشین مشرف بدریاست این چند روز میگویند دریا خیلی آرام است خدا کند که انشاء الله همین طور باشد که بسلامت بانزلی برسیم

سنه ۱۸۷۶

سنه ۱۲۹۳

روز شنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ بعد از نهار جنرال لازروف بدیدن آمد مشارالیه اصلش از ارامنه قره باغ است و در جنگهای داغستان خیلی خدمت کرده و شامل را مشارالیه بخدمت براتینسکی سردار قفقازیه آورده است از نادرشاه تعریف میکرد که جاهائی که او سواره با سوار رفته هرگز صالدات نرفته است و در کوه روبروی قونیب که محل نشیمن شامل بوده اردو زده است میگفت بعد از ناپلیون در رشادت و لشگرکشی مثل نادرشاه نیست من که داغستان را دیده ام و سالها آنجا در جنگ و در خدمت و در حکومت بوده ام بهتر او را میدانم و میگفت شامل همینکه بنا گذاشت مسلمانها را که اسیری گرد و پول میگرفت و مرخص میکرد مسلمانان با او بد شدند و بنای جنگ گذاردند و بدبختی در آنجا داشتند کار او خراب شد و سلب اعتقاد مردم از او شد و اگر این کار را نمیکرد تا چند سال دیگر هم داغستان بدست لشگر

روس نمی افتاد و میگفت مثل شامل مرد حرانی قاعده داپنی ندیده ام باری مشار الیه مواجب
جناراپلی سالی شش هزار مناط می گیرد و در بادکوبه می نشیند و دربند هم ملکی امپراطور بمشار الیه
بخشیده است که نفع او هم عاید او میشود از دیوار دربند پرسیدم گفت حقیقت دارد این دیوار
از دربند کشیده شده است تا از بالای کوه منتهی بزاکات آلی میشود که اکنون آثار او هست
و بعضی جا دیوار هیچ خراب نشده است امروز پسرهای میرزایوف آمدند بتماشای
معدن نفت و آتشکده وعده گرفتند و ویس گورناطور بزوکن با ما آیند و گوزین اپیشکی
که پولیس مسطر است آمد فاتیون حاضر کرده بتماشای اسباب ماشین رفتیم که گندم را
پاک می کنند و آرد می کند سه پنگت هرشکی روحی و بیست پوت آرد می کند و میگفت
چهل هزار مناط خرج او شده است خیلی تماشا داشت از آنجا ویس گورناطور گفت
وقت باقی است اگر میل دارید بتماشای جوهر کشی نفت برویم کارخانه مال میرزایوف است
و خیلی کارخانه خوبی است و جوهر نفت بسیار اعلی دارد و دو سال است جوهر نفتی که از امریکا
می آورند و ازان ترمیفروشند قدری از نفع او کم کرده است و روسها درین خیالند بلکه این
نفت را بمقامی برسانند که از آن نفت بهتر باشد که ینگی دنیائی در آوردن نفت صرفه نداشته
باشد تا موقوف بکنند ولی مشکلست یا در اصل نفت او بهتر است یا با اسباب تصفیه را بهتر میکنند
القصه از این کارخانه نفت و کارخانه آتشکده سالی بعتاد و پنجهزار مناط بدولت میرسد
و از این کارخانه شهر که بیست و نه (۲۹) غازان است از هر غازانی روزی ده مناط تسلیم می کند
و ایام عیدها و جمعات موضوع میشود و در مراجعت در کنار دریا جائی که برای تعمیر سفاین
و واپورات ساخته اند بتماشا رفتیم چهل هزار مناط خرج انباشتن دریا و ساختن آن
محل شده است اجنته سفاین گفت روز دوشنبه یک کشتی بزرگ یلکن که مستی مستقواست
او را با اسباب از آب بالا خواهند کشید که بعضی تعمیرات لازمه وارد اگر میل دارید بتماشا
بیائید گفتم خیلی خوب اتفاق افتاد که در بودن من چنین کاری اتفاق افتاده است که

بتماشای او لازم است آنها آنجا وقت غروب بمنزل آمدیم ویس گورناطور و پولیس مسطر تا در منزل
آمده مراجعت کردند والحمد لله تعالی از برکت آیه شریفه که استخاره شد تا بادکوبه
هیچ باد و باران نداشتیم و اگر آن اراضی گل میشد حرکت خیلی مشکل میشد و می بایست
چند روز معطل شویم تا بمنزل برسیم

روز یکشنبه بیست و نهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ اصبحی حسن بیک زرداب که روزنامه
اکینچی را مینویسد آمده بود بمشار الیه گفتم امپراطور لفظ حساب نوشتن صحیح نیست
حالا جناب راپورزراپی مختار و سفرای کبار مینویسند که در فرانسه اکس لانس
مینویسند و لایق شان امپراطور اعلیحضرت است که مجسطی باشد چنانچه شاهزادگان را
آلتس در فرانسه مینویسند و در انگلیسی هیس نوشته میشود او عذر کرد که اشتباه شده است
گفت در باقی هم اگر عیبی باشد فرمایش کنید گفتم بر تخت لفظ عوام است صحیح او تخته
نرد است و اگر یکطرف او فارسی باشد در ایران هم مشتری پیدا می کند گفت فارسی زبان
خوب اینجا نیست گفتم زرداب مطلق معلوم نمیشود که در کجاست اگر شروانی بنویسی
اشهر است مثل مشهور است شاه هم میداند شیروان سنی است گفت تا بحال باینطور
معروف بوده ایم و شروانی حق خان راد هاست اگر تغییر بدهیم باید از دولت
اذن بگیریم و مشکلست که اذن بدهند و زرداب قریه ایست در شماخی که اصل
مشار الیه از آنجاست و بعد از نهار ویس گورناطور و پولیس مسطر و رئیس جندرمه
و سایر صاحبمنصبها آمدند که بتماشای معدن نفت برویم ویس گورناطور اظهار
تشکر کرد که شنیدم چنین فرمایشی بحسین بیک کرده اید که امپراطور را این طور بنویسد
ما از اصطلاحات فارسی خبر نداریم خیلی ممنون شدیم گفتم سلاطین را خداوند عز و جل
امتیازی از دیگران داده است البته در هر کار تفاوت باید داشته باشند پنجساعت
بغروب مانده روانه شدیم اول بمعدن نفت بقریه بالاخانه رفتیم انسان هر قدر ملاحظه کند

در غرایب صنع الهی حیران میماند در مسافت دو فرسخ یکطرف دریای خزر و در کنار او
آتشکده و نار و در پهلوی او معدن نفت نه آتش از آب خاموش میشود و نه نفت از آتش
شعله می گیرد القصه این معدن نفت که از آنجا باطراف و اکناف میبرند نعمت الهی است
روزی هشت هزار پوت نفت سیاه از آن چاه ها که تقریباً دویست چاه بزرگ و کوچک است
بعمل می آید که بشهر بادکوبه میبرند و هر پوطی را غالباً بچهار کاپاک می فروشند بعضی
چاهها است که روزی سیصد و بیست مناط مداخل دارد و از آن چاهها دو چاه خیلی
غریب است یکی چاه گوگوراف است که سی و چهار ساجن روسی که یکصد و دو ذرع روسیست
و تقریباً هفتاد ذرع ایران است عمق دارد و هجده ساجن او که پنجاه و چهار ذرع روسی است
مالامال از نفت است که دریای مواج است و این چاه را با شصت چاه دیگر از دولت
گوگوراف بیست و چهار سال بدو ملیان مناط اجاره کرده است که تقریباً هفتصد هزار
تومان پول ایران میشود و چاه دیگر چاه صفروف است که گاهی جوشش غریبی دارد چهل
ساجن که یکصد و بیست ذرع روسیست عمق دارد و گاهی بغلیان آمده میجوشد وقتی که
انجا رفتیم گفتند دیشب تا صبح میجوشید که بخود بالا می آمد که احتیاج بکشیدن نداشت
قدری ایستادیم برحسب اتفاق با یوسف پاشا راه افتادیم که برویم ان قدر دور شده
بودیم که عمله انجا داد کشید که جوشید دوباره برگشتیم قطر دهن لوله یک چارک زیاد است
نفت چنان غلیان داشت که از اوطاق تخته که بالای او بشکل چهار مربع مخروط
الشکل متساوی الاضلاع ساخته اند که بالای او پهن است بالا رفته بقدر دو
ذرع تخته بالا را پرانیده از اطراف میریخت و ارتفاع آن اوطاق تخته
پانزده ذرع روسی است و از درز تخته ها میریخت در و دیوار تمام نفت بود
الحق که از مجراهائی که ساخته بودند با انبار میرفت بکار می آمد و آنچه که بزمین
میریخت یک نهر جاری بود که تلف می شد بقدر یکربع آنجا ایستاده تماشا کردیم

اگر ندیده بودم هرگز باور نمی کردم که این طور غلیان و فوران داشته باشد
که پانزده شانزده ذرع بالا برود و یک نهر آسیائی جاری شود و از آنجا
دو ساعت باتشکده رفتیم که در قریه سوراخانه است و شب را میرزا یوسف
مهمان کرده بود و از کارخانه جوهر کشی باتشکده رفتیم همان ملتانی که وقت
رفتن دیده بودم بهمان حالت تشریف داشت رو بما بین مغرب و جنوب ایستاده
زنگ میزد و دعا بخواند و چند جا را در زمین آتش زدیم شعله ور میشد و این آتش
دود ندارد و لوله برنجی که از میان او آتش در می آید بقدر پنج شش دقیقه
دست گرفتیم هیچ گرم نشد در میان لوله آتش نیست همینکه بهوا رفت که گاز
باشد شعله آتش خارجی باو بخورد مشتعل می شود اگر خاموش بکنی باد خنکی
از آن لوله در می آید همینکه شعله آتش بهوای مجاور او رسید باز مشتعل است
و هر قدر مرتفع تر باشد سوزنده تر است که اوکسیژن هوا او را روشن و مشتعل میکند
و چهار طاقی آنجا از قدیم ساخته اند که سه زنگ بزرگ و کوچک و متوسط
از وسط او آویزان است که آن ملتانی می زد صدای سختی دارد و آن گنبد از
چهار طرف باز است که جزرهای او شمالی و جنوبی و مشرقی و مغربی است
وسط آن بما بین جهات اربعه باز است و وسط او حوض مانندی است که در
میان او لوله آهنی تعبیه کرده اند که متصل شب و روز از آن لوله شعله آتش
در می آید باری چهار ساعت از شب رفته از اتشکده روانه شده پنج ساعت
نیم از شب رفته وارد منزل شدیم و ونیش گورناطور و صاحبمنصبهای دیگر تا
دم در آمده مراجعت کردند و آتشکده در نزدیکی قریه سوراخانه واقع است
و بادکوبه در عرض چهل درجه و بیست دقیقه شمالی و در طول شرقی چهل و نه درجه و پنجاه و پنج
دقیقه گرینیچ واقعست

سنه ۱۲۹۳

روز دوشنبه غره ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ یکساعت بظهر مانده وَیْس گورناطور آمد کالسکه آورد بتماشای
کشتی کشیدن رفتیم راه آهن ساخته کشتی را بالا کشیده طرفین کشتی را که منحرف و متمایل نباشد تخته
گذاشته اند بقوت چرخ بخار بآسانی کشیده می شود در یکساعت او را از دریا بیرون آورند هم
کشتی مسقو است مال میرزایوف است وزن خود کشتی را از آجنته جویا شدم گفت شانزده هزار
پوت است که بوزن ایران هشتاد هزار من تبریز است و این چرخ ماشین که این واپور را می کشد قوت
آن دارد که تا چهل هزار پوت بکشد و از آنجا بدیدن وَیْس گورناطور رفته از آنجا بمنزل آمدیم شام را
تا دم در خانه با پولیس مسطر آمدند شب سه شنبه آن ضعیفه که از اهل برن است فرستادم مشهدی
عبدالباقی پسر حاجی سلیم کلانتر بادکوبه او را آورد و والدهٔ احتشام الدوله تماشا بکند دوازده پوت
وزن دارد و بیست شش سال از عمرش گذشته و اسمش ژابث الی است پستان او بمرتبه بزرگ
و پهن است که یکنفر بچه دو ساله باستراحت مثل صندلی نشسته پای خود را می آویزد باندازهٔ شکم
و پستان و توش سرش آنقدر زینت و سر و گردن او باندازه مردمان متعارف است بسیاحت آمده
که هر که او را تماشا کند پول بدهد خالی از تماشا نبود در ساعت سه و نیم از شب رفته داخل
واپور قسطنطین شدیم و صاحب منصبها مدتی مکث کرده وداع کرده مراجعت کردند و ترجمان احمد
روز نوح بیک و شاه نظروف بود و آن پسر میرزایوف که در سر کارخانهاست مسمی به بلقوای
وانیچ روز قبل دو خیک از هوای گاز آتشکده خواسته بودم که در طهران بحضور مبارک اعلیحضرت
شاهنشاهی ببرم از گاز پر کرده بطور محکمی دهن او را بسته قلم گذاشته بود ساعت پنج بواپور رسانید
و در خارج کشتی امتحان کردیم خیلی تازه گی داشت اگر در راه عیب نکند و خیک پاره نشود خیلی
تماشا دارد و در ساعت شش آقا علی اکبر تاجر مازندرانی و حاجی عبدالباقی تاجر بادکوبه و
برادرش حاجی عبدالغنی و حاجی نعمت تاجر و مشهدی عبدالباقی کلانتر پسر حاجی سلیم و سایرین مرخص
شده رفتند وَیْس گورناطور می خواست مشهدی عبدالباقی را که روسی میداند تا انزلی همراه
ما روانه کند راضی نشدم و از پخل نیک بلوک مسمی خریستو فورانطونوف شکل آسیای

ملقوای وانیچ

خریستو فور انطونوف

بادی

بادی مرزه را خواسته بودم بطور خوب کشیده و پرداخته بکشتی آورد و اگر از روی اد
در طهران بسازند خیلی نافع است گفتم اگر در طهران ساخته شود باسم تو یادگار خواهد بود

سنه ۱۲۹۳

روز سه شنبه دویم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ شب سه شنبه در ساعت نه از شب که تقریباً
سه ساعت از نصف شب گذشته بود واپور از لنگرگاه بادکوبه حرکت کرد و هوا الحمدلله تعالی
خوب است دو ساعت از دسته گذشته از نزدیکی جزیره کوچک بوراکی گذشتیم که بقدر
کوه دوشان تپه طهران و قدری زیادتر است و بوراکی در لغت روسی معنی چغندر است چون
آن کوه ترکیب چغندر است این اسم می نامند که بادکوبه ها کوچک زیره میگویند و بمسافت قلیلی یک کوه
پاره دیگر است که او را بیوک زیره می گویند و دور نیست که زیره مخفف جزیره باشد چهار ساعت
از دسته گذشته بلنگرگاه سالیان رسیدیم و شش هفت ورس مانده بسالیان رنگ آب دریا از
دخول رودخانه کر بدریا گل آلود بود و مزه اش هم تفاوت داشت پس از آنکه گذشتیم باز
رنگ دریا برنگ اصلی خود بود و اسم کپیتان لین فوکلس است بیست و هشت سال است در دریا
خدمت می کند و می گفت دو مرتبه در دور کرهٔ ارض با جانم خودم حرکت کرده ام و مدتی در
قطعه ینگی دنیای شمالی که تعلق بدولت روس دارد خدمت کرده است و این واپور با واپوری
که وقت رفتن سوار شدیم که براتیش کی میگویند در هیچ چیز تفاوت ندارد در طول و عرض و سالون
تحتانی و فوقانی یکی است مگر آنکه رنگ توشکهای آن مخمل قرمز بود و این اخضر است کپیتان او جوان
بود و این اکثر از بادکوبه تا محاذی سالیان حرکت کشتی بجانب جنوب است و از سالیان تا
لنگران ما بین جنوب مغرب است و از لنگران تا انزلی بجنوب مایل ما بین جنوب مغرب است و از
بادکوبه تا انزلی سیصد و پنجاه ۳۵۰ ورس است که دویست میل انگلیسی است دو ساعت و نیم بغروب
مانده در لنگرگاه لنگران ایستادیم بقدر دو ساعت توقف کرد جبار بیک که نایب شهر است
بکشتی آمد و لنگران خوب است از هزار خانه متجاوز است نیم ساعت بغروب مانده واپور راه افتاد

لنگرگاه سالیان

کپیتان لین فوکلس

و امروز این رباعی را گفتم ❀ ای بحر خزر توئی بنام آبسکون ❀ یعنی که بود آب تر آب سکون
از آتش قهر حق شوی ایمن اگر ❀ با شیعهٔ شیر حق شوی راه نمون و له ایضاً گر منزل ما
با انزلی خواهد شد ❀ رب انزلنی ورد جلی خواهد شد ❀ این نعمت اگر ز حق مرا گشت نصیب ❀
از یاری شیر حق علی خواهد شد ❀

روز چهارشنبه سیم ربیع الاول ۱۲۹۳ سنه هجری شب چهارشنبه باد گیلاو ارکه باد جنوبی است میوزد
کپتان میگفت این باد خوبی است نسبت بکشتی که بانزلی میرود و اصل و ماکل آو راست که کل مرداب
انزلی را بدریا می آورد یا گیلان آو راست که از طرف گیلان می وزد و بعضی این باد را گیلوا
گویند یعنی باد گیلان که و ابعضی باد است ولی کل آو بنظر من صحیح تر آمد چرا وقتی که این باد میوزد
آب مرداب داخل دریا میشود که بقدر دو سه میل رنگ آب دریا تغییر میکند که کبود می شود مزه اش
هم تفاوت میکند میرعلی اکبرخان دریابیگی میگفت هر وقت که باد خزری میوزد دریا طغیان و انقلاب
دارد و همچنین است باد دوشت و ایعنی باد دوشت وا که از طرف مغرب می آید باز دریا انقلاب دارد
و باد کنارو و از طرف جنوب میوزد که آب مرداب را بدریا میبرد و گیلوا برو زن بی نوا از ما بین جنوب
مشرق میوزد و باد گند قوش از طرف مشرق می وزد که در این دریا و مرداب اصطلاح آنها براینست
و باد خزری بسکون زای معجمه باد شمال است که باد طوفان و انقلاب است چون از طرف شمال دریا
و خزر میآید اهالی آن صفحات خزری میگویند و از شب یکساعت و سه ربع گذشته بلنگرگاه آستارا
رسیدیم و بقدر پنج ساعت مکث کردند و هفت ساعت از شب رفته واپور روانه شد و سه ربع از
دسته گذشته بلنگرگاه انزلی وارد شدیم و بقدر یکساعت در راه واپور را نگاه داشت از بسکه
هوا مه و دود مان بود هیچ ساحل و کوهها پیدا نبود که هوا طرف غرب قوس قزح سفید پیدا شده بود که
هرگز ندیده بودم از ترس آنکه مبادا کشتی بخطا برود از حرکت می انداخت تا اهل ساحل صدای
یاحلی یاحلی کشیدند معلوم شد که ساحل نزدیک است و دو سه کرجی آمد و اطمینان قلب حاصل
گشت و از بادکوبه تا انزلی در سی ساعت آمدیم بقدر هشت ساعت در راه معطل شدیم در بیست و

۱۲۹۳ سنه

گیلاو ارکه

گیلوا

۴ که کل آو راست و کل آو در مناسبت دارد و وقتی که باد شمال می وزد آب دریا داخل مرداب میشود رنگ آب مرداب و رنگ دریا میشود

گند قوش

دو ساعت طی مسافت کردیم از بالای سطحه میرزا مهدی از دور پیدا شد بفال نیک آمد گفت
دیروز عصری تلغراف حاجی عبد الباقی رسید که فلانی روز چهارشنبه وارد میشود مراجناب
ناصر الملک بتعجیل فرستاد دو واپور سلطانی را هم الآن میرسد و خود ناصر الملک هم تا عصری تشریف
می آورد بقدر دو ساعت در کشتی معطل شدیم تا واپور سلطانی رسید تقریباً شش ساعت بغروب
مانده وارد انزلی شدیم رب انزلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین در ساحل بخاک
افتاده سجده شکر کردم و گفتم ❀ صد شکر که گشت انزلی منزل ما ❀ رب انزلنی است بر زبان و دل ما
از لطف علیست ورنه کی بود امید ❀ در قصر شهنشاه بود منزل ما ❀ طول واپور سلطانی
سی و یکذرع است که تقریباً صد فوت است و از لنگرگاه تا بارکاه سه ربع کشید که آمدیم و هوا
چنان مه بود که قصر سلطانی با آن ارتفاع پیدا نبود و بعد از ورود انزلی از توپخانه مبارکه
هفت تیر توپ انداختند عصری جناب ناصر الملک و محمود خان و حاجی بهاء الملک بانزلی آمدند

روز پنجشنبه چهارم ربیع الاول ۱۲۹۳ سنه صبحی چنان مه و دود مان بود که قصر سلطانی در پهلوی
عمارت معلوم نبود اهل انزلی گفتند که دو هفته است که اینطور است و جناب ناصر الملک گفت
تا سیزده عید نگذرد نمیگذارم بشهر رشت بروید هوای انزلی بهتر و تماشای نارنج و اشجار و مواج
دریای زن خار خوشتر از شهر و بازار است لهذا این دو سه روز را در انزلی اقامت انداختیم عصر
باتفاق ناصر الملک و حاجی بهاء الملک بجزیره میان پشته بباغ میرزا عبد الوهاب مستوفی رفتیم و
امروز از صبح تا غروب آفتاب هوا مه و ضباب بود که از کنار فرضه قصر سلطانی پیدا نمی شد

روز جمعه پنجم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ سنه هجری در انزلی بعد از ظهری بکرجی سوار شده بتماشای غازیان
رفتیم بقدر بیست دقیقه کشید که در بوغاز مرداب حرکت کردیم طول مرداب تقریباً از قریه کپور
چال که از توابع انزلی است و در مغرب است تا قریه حیفه که از توابع رشت است و در مشرق است

۲ امان تهم خان ۲

۱۲۹۳ سنه

۱۲۹۳ سنه

جمعه

کپور چال

هشت میل است و عرض مرداب تقریباً از بندر انزلی است که در شمال است تا محال تولم بضم لام که در جنوب است سه فرسخ است و عمق مرداب جائی که بسیار عمیق باشد سه قلاج است محتمل که ازین زیاد تر هم باشد که هنوز معلوم نکرده اند و عمق چاه آب غازیان بقدر یکذرع است که آب شیرین دارد

سنه ۱۲۹۳ / سنه ۱۸۷۶

روز شنبه ششم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ (مطابق اول اپریل سنه ۱۸۷۶ مسیحی انگلیسی است که سیزده فروردین ماه جلالی است) صبح بقصر سلطانی رفتم در اینمدت شش ماه هم خیلی خرابی رسیده است تعمیر لازم دارد بسیار قصر باصفا است پنج طبقه است و ارتفاع او بیست و یکذرع است و امروز دادم ما بین غازیان و انزلی که مرداب داخل دریا میشود ذرع کردند سیصد و شصت ۳۶۰ ذرع طول دارد و پل خوبی میتوان ساخت و پیربازار جنوب مشرق انزلی واقع شده و دهنه بوغاز از شمال بجنوب حقیقی است انزلی در طرف غربی بوغاز و غازیان در طرف شرقی واقع شده است و عصری سوار کرجی شده تا قریه نوزه (بضم نون و کسر واو) رفتیم که مخفف ناوزه است که ناو زورق کوچک را گویند و زه بکسر واو بمعنی عبور است بقدر یکساعت در مرداب حرکت کردیم تا آنجا یکساعت راه بود و چمن سبز خوبی داشت و در این دو سه روز هر روز کرجیهای بزرگ را با طناب بکرجیهای کوچک بسته و آن کرجیها را بزور می کشیدند و از بوغاز داخل دریا می کردند خیلی تماشا داشت قول ابی حازم یادم آمد که گفته

وَلا یَنبَغی لِلاَصاغِرِ اَنْ یَتَقَدَّموا الاَکابِرَ اِلّا فی ثَلٰثِ مَواضِعَ اِذا خاضوا سَیلاً اَو ساروا لَیلاً اَو واجَهوا خَیلاً

سنه ۱۲۹۳

روز یکشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ صبح نهار را در انزلی خورده چهار ساعت و نیم از دسته گذشته بواپور سلطانی آمده و چهار ساعت بغروب مانده بدهنه رودخانه پیربازار رسیدیم که از واپور در آمده بکرجی سوار شدیم و دو ساعت و نیم بغروب مانده بالخیر والعافیه وارد پیربازار شدیم و نه عدد کرجی بزرگ که احمال و اثقال داشت قطار بدنباله پراخت بسته بودند و می کشیدند خیلی تماشا داشت و در میان مرداب بقدر یکساعت برای تماشای شکار ماهی که دام گسترده بودند

معطل شدیم و در یک دام بقدر یک کرجی که پر شده بود ماهی بود که سی چهل عدد ماهی بزرگ اسپیله بود که بسیار ماهی بد هیئت است و در دهنه رودخانه علی اصغر خان تلغرافچی و عبد الحسین خان پسر عمه رشتی و پسر میرزا عبد الوهاب مستوفی باستقبال آمدند و در پیربازار اعیان شهر و شهبندر و میرزا عبد الوهاب مستوفی و میرزا معصوم کارپرداز خارجه حاجی میرزا نصیر مشهور بحاجی حاکم و تجار و اعیان دیگر باستقبال آمده بودند و وقت غروب آفتاب وارد شهر رشت شدیم و جناب ناصر الملک میخواست در دار الایاله منزل بدهد چون وقت رفتن از خارج شهر بخانه میرزا محمد علیخان امین دیوان آمده الحمد لله رفع کسالت شد گفتم آنجا مبارک است برای دو سه روز در دار الایاله اسباب زحمت شما نمیشوم لهذا در خانه میرزا علی محمد خان پیاده شدم و ناصر الملک و اعیان ولایت تا درخانه آمده خداحافظ کردیم و از پیربازار تا شهر خیابان وسط جنگل اطراف چهار ساعت بخیابانی دارد که از پل قانق روزی که به لاکودحی میرفتیم عبور کردم مگر آنکه آن خیابان قدری باریکتر عریض تر ازین خیابان است

روز دوشنبه هشتم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ صبح علمای اعلام کثر الله امثالهم اول جناب آقا شیخ جواد بعد از آن جناب ملا محمد علی امام جمعه بعد از آن حاجی ملا قاسم بعد از آن جناب سلاله الاطیاب آقا میر عبد الباقی تشریف فرما شدند و خیلی نشستند و صحبت داشتند آقا شیخ جواد گفت یکی از علامات ظهور امام عصر عجل الله فرجه که در حدیث است تقارب طرق است و حالا معلوم میشود که تقارب طرق به شمندوفر و واپور است و وقتیکه حضرت امام این عبارت را فرموده اند بنظرها غریب می آمد که تقارب طرق یعنی چه و چطور ممکن است عصری جناب ناصر الملک و حاجی بهار الملک آمدند بعد از آن آقا محمد حسن معین التجار و سایر تجار و میرزا عبد الوهاب مستوفی آمدند

روز سه شنبه نهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ بعد از ظهر جناب ناصر الملک تشریف آوردند عالیجاه چرچل صاحب قونسول دولت انگلیس اعلام کرده بود که بدیدن بیاید بعد میرزا نصر الله میرزای مشار الیه اخبار کرد که در هوای باران بجهة ناخوشی که دارد نمیتواند از خانه بیرون بیاید

چون باران آمد عذر خواستند جناب ناصر الملک هم گفت وجع مفاصلی دارد که خیلی مایهٔ زحمت او است
و بعد بباز دید علمای اعلام حفظهم الله رفتم اول بخانهٔ جناب امام جمعه و بعد بخانهٔ جناب میر عبد الباقی و بعد
بخانهٔ جناب حاجی ملا قاسم و بعد بخانهٔ جناب شیخ جواد رفتم وقت غروب آفتاب برگشتم

۱۲۹۳

روز چهارشنبه دهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ صبح بدیدن ناصر الملک بدار الحکومه رفتم و نهار را آنجا
خوردم عالیجاه چرچل صاحب قونسول دولت انگلیس در آنجا بدیدن کردمی گفت در روزنامه پنج
اسمی از شما برده اند که در انگلیس مثلست هر که از کسی قرض نخواهد و اسباب کرو نگذارد می گویند از عموش
قرض کرده است نوشته اند عموی شاه ایران باسلامبول آمده است شاه ایران خوش بخت است که
عمو دارد سلطان عثمانی عمو هم ندارد که از او قرض بکند و طلبهای مردم را بدهد و در معنی ضربی
بدولت عثمانی زده اند چون مرابحه پول استقراض سلطان از تجار فرنگستان بجههٔ لشکرکشی گویند
در سنهٔ ماضیه تأخیر افتاده و قرار گذاشته اند که نصف بدهند و نصف را هم در مدت پنجسال با مرابحه
بدهد که این نصف علاوه بر مرابحهٔ سالهای آتیه خواهد شد و از اینجهة در روزنامه پنج انگلیس که آزادیست
باقسام عجیبه و مضامین غریبه از دولت عثمانی بلکه از همه دولتها مینویسند و ضرب میزنند و از دولت
خود انگلیس و وزرای دولت شکایت می کنند و بسیار خوش بیان است و اغلب بیان مطلب را بکنایه
و استعاره می کند و فی الحقیقه هیچکس و هیچ دولت گرفتار مضامین پنج نشود و از گونول جستن شیل
وزیر مختار انگلیس شنیده بودم که میگفت هر که در زبان و لغت انگلیس درست آگاه نباشد معنی و مزه
اشارات پنج نفهمد پس از آنکه بنکته او معلوم شد خیلی مضامین لطیف دارد ❊ سر هر نکته که زد
راه بجائی دارد ❊ القصه وقت غروب آفتاب بمنزل آمدم

۱۲۹۳

روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ صبح حاجی محمد ابراهیم پسر مرحوم شهر تعیدار حاجی ملا رفیع که
در ده بودم مراجعت کرده با اخوان بدیدن آمده بودند و بعد بدیدن عمهٔ مکرمه کوچ عالیجاه
محمود خان رشتی پسر قاسمخان قومنی رفتم نهار آنجا موعود بودم در آنجا خانم چرچل صاحب قونسول

قرض عمو

ملکزاده خانم

انگلیس بدیدن آمد از اهل انگلیس است و در چند زبان استاد است عصری بخانه مراجعت کرده جناب
ناصر الملک آمده باتفاق بباز دید حاجی محمد ابراهیم رفتیم از آنجا ایشان برای روانه کردن چاپار
دار الخلافه بمنزل رفتند و من شب بود بزیارت بقعه که میگویند همشیره حضرت امام ثامن ضامن
علیه السلام است رفتم اهل گیلان خیلی اعتقاد دارند و کرامات چند از آنجا دیده شده و بتّت گیلان
آن بقعه است و در فرامین سلف بامامزاده لال شوی معروف است و وجه تسمیه را چنین میگویند که
قدیم آنجا آثار قبری نبوده است جوانی در حالت مستی از آنجا می گذشته میخوانده و هرزگی میکرده
صدائی شنیده است که لال شوی و آن جوان لال شده آنجا افتاده است بعد آنجا را کاویده اند
آثار قبر پیدا شده است مسماة بفاطمه و اکنون مزار فایض الانوار آنحضرت محل رجوع خاص و عامست
و از شب بجهاعت رفته بمنزل آمدم

روز جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ امروز روز عید حضرت سید المرسلین صلوات الله و
سلامه علیه است اعتقاد عامه بر آنست و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی هم در اصول کافی بالصراحه
باینمعنی تصدیق کرده است مال الیه ایضاً شیخنا الشهید الثانی فی فواید القواعد و آنچه این بنده
تحقیق کرده و در جام جم نیز مسطور است آنست که نطفهٔ مبارکهٔ آنحضرت در شعب ابیطالب در رحم مادر
ما در ایام تشریق قرار گرفت چنانچه اخبار نیز دلالت بر آن دارد و ایام تشریق یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم ذی الحجة الحرام است چون عربان بواسطهٔ اختلاف فصول ذیحجه واقعی را تغییر داده ذیحجهٔ نسیء قرار
داده بودند لهذا نطفهٔ آنحضرت در ایام ذیحجهٔ نسیء که آن سال در جمادی الاخره بود منعقد شده است و
مقدار مکث مولود در بطن مادر از قراری که خداوند عالم قرار داده و طبیعت تقاضا نموده نه ماه تمام است
و اگر پیش افتد بخلاف عادت و طبیعت است پس نه ماه تمام دوازدهم ربیع الاول خواهد بود و عقل
و نقل بر این گواهی میدهد ولی اکنون معمول بخاصه هفدهم ربیع الاول و معمول عامه دوازدهم
شهر مذکور است و چون از نسیء ذکری شد لهذا لازم گردید که از او نیز بطول الکلام مختصر الکلام
ذکری بشود و نسیء کبیسه بود که جهودان داشتند و آن چنانست که جهودان را ماه قمری

تحقیق تولد مولود

تحقیق نسیء

وسال شمسی است و تفاوت سال شمسی را هر سه سال بر ماه آدار افزوده آن سال را سیزده ماه حساب کنند و این در هر نوزده سال هفت بار یک ماه می شود پس در هر نوزده سال هفت بار سیزده ماه باشد و آن سال سیزده ماه را کبیسه خوانند و این کبیسه کردن یهود از آن جهت است برای نگاه داشتن عید فصح که اول عید فطیر خوار ایشان است و مدار دور بر نوزده از آن است که چون نوزده سال شمسی را بر نوزده سال قمری قسمت بکنند هفت ماه و سبع ساعت زیاد می آید و از آنجهت است که بجهة ضبط حساب مدار را بر نوزده قرار داده اند و سالهای کبیسه بگفته استاد ابو ریحان بیرونی در سیم و پنجم و هشتم و یازدهم و چهاردهم و شانزدهم و نوزدهم است و از آن بود که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم در ذی القعدة الحرام سال نهم از هجرت بعهد و پیمان بمکه تشریف آورده حج فرمودند که این ذی القعده بحساب عربان ذیحجه نسئ بود که سال شانزدهم از دوره کبیسه ششم بود و سال و ماه در اول اسلام هم چنین بوده بسبب متابعت عرب و یهودان ادر حساب و کتاب و یهودان ماه سیزدهم را وادار خوانند که تالی آدار است و بلغت عبری کبیسه را عبر گویند بر وزن عضد یعنی آبستن بماه سیزدهم و عربان نسئ میخوانند یعنی ماه در آخر افکنده و لی نسئ در لغت بمعنی زن حبلی است چنانچه صاحب صحاح اللغة می گوید و این معنی با عبر مناسب است القصه بحکم آیه شریفه مبارکه اِنَّمَا النَّسِیُٔ زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ الآیه و بحکم آیه اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اِثْنٰی عَشَرَ شَهْرًا فِی کِتٰابِ اللّٰهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ الآیه کبیسه در اسلام حرام شد و در آن سال آخر که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بزیارت بیت الله الحرام مشرف شدند سال کبیسه نهم بود و سال حجة الوداع بود و بر حسب اتفاق ذیحجه نسئی با ذیحجه هلالی مطابق افتاد و حضرت در خطبه حجة الوداع این دو آیه شریفه را برامت خواندند فرمودند فرمود اِنَّ الزَّمٰانَ قَدِ اسْتَدٰارَ کَهَیْأَتِهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ و کبیسه را در اسلام حرام فرمود و سال و ماه هر دو قمری شد و نسئی منسی شد و این تفصیل چون خالی از فایده نبود بر مناسبت روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تحریر افتاد القصه شش ساعت بغروب مانده

آدار

وادار

بجاز

جناب ناصر الملک و اعیان شهر آمده از شهر رشت روانه شدیم و اینطرف پل حاجی محمد باقر حاجی بهاء الملک و اعیان شهر را وداع کرده مرخص شدند و ناصر الملک تا خلعت پوشان آمدند و از آنجا وداع کرده ایشان هم برگشتند و کالسکه را تا کهدم آوردیم و در بیمن و یسار راه درختهای شکوفه آلوچه جنگلی و شفتالو و سیب خیلی با صفا بود و جنگلهای گیلان تا اواسط جوزا همیشه شکوفه است بعد از آنکه سیب و شفتالو و گوجه تمام شد شکوفه به است و پس از آن انار است و پس از آن نوبت گل ابریشم است که دو ماه امتداد دارد و بنفشه سفید و بنفش در کنار راه بحساب بود و نیم ساعت بغروب مانده وارد چاپار خانه کهدم شدم

سنه ۱۲۹۳

روز شنبه سیزدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از چاپارخانه کهدم تا پای سفید کتله با کالسکه آمدیم و سفید کتله که اول کردنه و کوهسار است متصل بسفید رود است که سفید رود از پهلوی او میگذرد و از کهدم تا چاپارخانه رستم آباد همه جا کوه طرف یمین است که اغلب جاها از دامنه کوه گذشت و همه جا طرف یمین جنگل و کوهسار و طرف یسار سفید رود است این اوقات وقت طغیان سفید رود است اغلب جاها میان دو کوه مالامال از آب بود و خیلی با صفا بود و از پل حاجی محمد باقر تا کاو امامزاده هاشم سی هزار و هشتصد و بیست ذرع است و از کاروانسرا تا سفید کتله سه هزار و سیصد و هفتاد و پنج ذرع است کتله بزبان گیلانی محرکه محرف کوتل ترکی است چون خاک آن سفید است لهذا سفید کتله گفته اند و تا راهدار نقل بر جنگل طرفین راه انبوه با شکوه و اشجار قوی هیکل بلند است از آن پس رفته رفته تنگ و کوتاه می شود که نسبت بطرف رشت حکم عراق را دارد و در رستم آباد زراعت گندم و جو زیاد می شود و از راهدارخانه نقل بر تا چاپارخانه رستم آباد دو فرسخ است

روز یکشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از چاپارخانه رستم آباد بمنجیل آمدیم پل منجیل که وقت رفتن و چشمه او خراب بود یک چشمه او تمام شده بود و یک چشمه دیگر را هم استاد اکبر معمار گفت که در اوایل جمادی الاولی تمام میشود می گفت روزی سه چهار ساعت باد زیاد در فرصت نمیدهد که کار بکنیم

بروجن

چون بعد از ظهری بود باد شمال برخواسته بود و با جریان آب تصادم داشت که قطرات آب
مثل باران از چشمه ها بالا می آمد وقت رفتن چون صبح بود صدمه باد را ندانشتیم ولی دیدن این
باد که ثانی باد عاد است لازم بود هرگز چنین باد در هیچ جا ندیده بودم و چنان دانستم چون
طرفین پل کوه است مجری و مهب ریح منحصر بهمین تنگه است که پل ساخته اند از آن جهة باد آن
مکان شدید است و الا مخصوصاً نباید باد این مکان این طور ریح عاصف و قاصف باشد و هر جا که
اینطور باشد باد در آن مکان سخت خواهد و بجهة همین باد تمام درختهای زیتون منجیل مایل بطرف جنوب است
و عجب آنکه این باد منجیل در بهار و تابستان تا اواسط پائیز غالباً بعد از ظهر میوزد و در طلوع فجر آرام
می گیرد و باز بعد از ظهر بنای وزیدن را می گذارد و اگر در تابستان این باد نوزد اهل منجیل از
پشه هلاک میشوند حکمت الهی است که با آن باد عادت کرده اند کل حزب بما لدیهم فرحون[۲] ❁

۲ میرزا مهدی که وقت رفتن
تا اینجا آمده بود مرخص شده بشهر
مراجعت کرد
سنه ۱۲۹۳

روز دوشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از منجیل بکاروانسرای پاچنار آمدیم چون کاروانسرای
خیلی کثیف و بد بود که چادر هم نمیشد آنجا بزنند ناچار در قشلاق طایفه چکینی منزل کردیم که نسبت بکاروانسرای
کثیف حکم قصر شریف دارد اهل قشلاق هم کلاً به ییلاق رفته بودند و در قشلاق دو سه نفر برای فروختن
کاه و جو برا بکذر گذاشته اند و کاروانسرا هم از بنای حاجی محمد هادی تاجر است که پل را ساخته است
و آب شاهرود طغیان داشت و آب از دو چشمه بزرگ پل حاجی محمد هادی منصرف و منحرف شده از
دو چشمه کوچک پل میرود اگر آب را بزنگردانند دور نیست که آن دو چشمه کوچک مقاومت
تاب آن آب را نداشته باشد و عنقریب خراب شود خیلی بکار مترددین می آید و از دیوان حکم شده بود
که در پاچنار چاپارخانه بسازند و استاد اکبر معمار برای بازدید آنجا آمده بود اگر ساخته شود خیلی
بکار مترددین خواهد آمد

سنه ۱۲۹۳

روز سه شنبه شانزدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از قشلاق چکینی روانه شده قدری در کاروانسرای
پاچنار معطل شدم که جای چاپارخانه را میان آب انبار و کاروانسرا معین کردم همه رعیتها گفتند اگر

تمام از سنگ و آجر و گچ باشد که طاق بزنند دوام او در این سرما و برف زیادتر خواهد بود
بجناب ناصر الملک پیغام دادم که تفاوت طاق آجری با تیر چوبی خیلی کم است بعرض خاکپای
مبارک برسانند که انشاءالله این چاپارخانه بانجام برسد در زمستان احیای نفوس خواهد شد
این کاروانسرا بجز طویله مال هیچ جای نشیمن ندارد که بتوان دو ساعت آنجا زیست کرد و بقریه
خرزان رسیده در دامنه کوه چند سیاه چادر از چکینی ها بود و آنجا در سیاه چادر بنهار افتادیم
زهرا نام پیرزن قوچاقی بود ❁ عجوز تمنی ان تکون فتیة ❁ وقد یبس الجنبان و احدودب
الظهر ❁ تروح الی العطار بصلح شبابها ❁ وهل یصلح العطار ما افسد الدهر ❁
از زن او پرسیدم گفت وقتی که فتحعلیشاه مرحوم شد من شوهر داشتم و همین کنجعلی پسرم را داشتم برای
ما اوجاق روشن کرد و در کنار اوجاق نشسته یاد جوانی میکرد و متصل سر میجنبانید و آه می کشید گفتم
چرا اینقدر آه میکشی گفت پسرم کنجعلی نوکر است سوار را خبر کرده اند که بسفر برود و اولاد هم ندارم غصه
او را میخورم که دیگر او را نه بینم چو پا شدم نماز میخواند حمد و سوره را خوب خواند و دوازده امام را
یکان یکان خوب شمرد خیلی خوشم آمد هیچ گمان نمیرفت نه نه زهرا در آن صحرا اینطور بداند و یاد گرفته
باشد و بعد از نهار قریب بظهر چنان هوا مه دود مان شد که جبال شوامخ و تلال بوادخ پوشیده
و پنهان گشت بلکه در چند قدمی راکب و مرکوب از نظر محجوب شد آقا کاظم کدخدای خرزان میگفت
دیروز در اینجا برف آمد که اگر زمستان بود دیکچار که در صحرا دوام می کرد و هوا هم خیلی سرد بود
و آقا کاظم کدخدای خرزان گفت که سه چهار سال قبل یکنفر از فرنگیها آمده بود مساحت این کوهها را
میکرد او میگفت که ارتفاع قله خرزان تا شهر رشت سه هزار و پانصد و سی و دو ذرع است چنان
دانستم او فوت گفته آقا کاظم ندانسته است و اگر درست گفته باشد تقریباً یازده هزار فوت میشود
و خرزان با این مختصری حمام گرم خوب داشت و در دهات معتبر بلوکات گنجه و شماخی و شکی که هریکی هزار
خانه است حمام ندارد نزدیک بغروب مه دودمان آرام گرفت از منزل در آمده بتماشای کاروانسرا
رفتیم آقا کاظم بیان کرد که نقصان قریه ما مسجد است که نداریم گفتم انشاءالله اگر حیاتی مسجد را بپای من

که انشاءالله امسال ساخته شود و تعهد کرد که در عرض دو ماه چون دست رعیت خالی است کمک کرده بانجام می رسانم و قرار شد که در پهلوی حمام در کنار راه بسازند که در معنی برای غربا که عبور می کنند منزل گاه باشد

روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از قریهٔ خرزان روانه شده بقریهٔ آقابابا رفتیم و تا سر زیری بطرف قریه مزرعه دیمن و بسیار راه بود از قطعات برف مشحون و در سر گردنه کوههای چرگر که مابین طارم و سلطانیه است مالامال از برف پدیدار بود و چرگر مخفف چهار گر است و گر باصطلاح ایلات دره را می گویند و آن کوهسار چهار درهٔ بزرگ است از آنجهة چرگر میگویند که تقریباً از شمال بجنوب امتداد دارد و قریهٔ اسمعیل آباد در میان گردنه و قاپان چلپی خیلی بکار متردین در زمستان می آید که از هلاکت برف و کولاک نجات میدهد و از تپه که بسمت مزرعه سرازیر میشود شهر قزوین و دماغه سلیمانیه طهران پیداست و از قریهٔ خرزان تا مزرعه در دو ساعت و نیم آمدیم و شکوفه بادام زیاد بود بادام از پیروت آمد که در دوازدهم محرم که مطابق نوزده درجه دلو بود بتماشای پیروت رفتیم شکوفهای بادام مثل امروز جلوه و صفا داشت که بیست و سیم حمل است که شصت و چهار روز شمسی تفاوت این مکان با پیروت است سبحان الله مالک الملک چه حکمتی در اختلاف امکنه و امزجه است و بحز ذات پاک پروردگار کسی از این اسرار آگاه و خبیر نیست (لا تقف ما لیس لک به علم) و در نهارگاه مزرعه وجه حلالی از بابت اجاره ملک کردستان رسید که هیچ گمان نمیرفت که در آن مکان خداکرم شاطرباشی شود و در ترک اسب پول حلال بیاورد گفتم چون کار خیر بود خدا توفیق داد در همان جا مبلغ پنجاه تومان به آقا کاظم کدخدای خرزان از جهة مسجد دادم انشاءالله مسجد اسس علی التقوی خواهد شد و تعهد کرد که تا غرهٔ رجب بانجام برساند القصه سه ساعت بغروب مانده به آقابابا رسیدیم چهار ساعت و نیم راه آمدیم ولی از چهار فرسخ زیادتر نیست و در آقابابا باغ بزرگی مالک اول حاجی آقا محمد ملک التجار احداث کرده که پنجهزار درخت بادام دارد از شکوفها در زمین فرش سفید گسترده اند و در هوا چادر سفید کشیده اند خیلی خوب بود بادامستانهای آن خوبی در جاهای دیگر دیده نشده است

و نزدیکی مزرعه علمای طالقان از مباشر و ملا و سید و ریش سفیدان باستقبال آمده بودند و در آقابابا نورچشمی عبدالعلی میرزا با کالسکه مرسولی نواب اشرف والا حسام السلطنه دام اقباله العالی رسید

روز پنجشنبه هجدهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ هجری (اول نیسان ماه رومی است) بالخیر و العافیه پسر مرحوم رکن الدوله علینقی میرزا طاب ثراه از آقابابا بشهر قزوین رفتیم و تا قریهٔ نظام آباد نواب عضدالدوله سلطان احمد میرزا حاکم قزوین با بنی اعمام کرام اسحق میرزا و یعقوب میرزا پسر مرحوم ظل السلطان و بسیاری و سایر اعیان ولایت تشریف آورده بعد از ظهر وارد دارالایالهٔ قزوین که باصطلاح قزوینیها از عهد صفویه بدولتخانه معروف است وارد شدیم و در اول نیسان باران رحمت الهی هم آمد و در هیچ شهری بقدر شهر اصفهان و قزوین کلاغ سیاه نیست که از صدای آن خواب منتهی اید و گویند که شهر قزوین از بنای شاپور ذوالاکتاف است و سور قزوین از بنای زبیده زن هرون الرشید است و برحسب اتفاق لفظ قزوین بحساب عدد تاریخ بنای سور آن شهر است که یکصد و هفتاد و شش هجری است

روز جمعه نوزدهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ صبحی بتماشای باغ و کلاه فرنگی شاه طهماسب اول رفتیم خیلی خراب و ویران شده بود و پس از آن باتفاق نواب عضدالدوله بخانهٔ ابن عم مکرم اسحق میرزا ولد مرحوم رکن الدوله علینقی میرزا طاب ثراه رفتیم و در خانهٔ اسحق میرزا کتاب فروشی چند جلد کتاب آورده بود یک کتاب جنگی خریدیم و یک حافظ خوب داشت نواب عضدالدوله برای استقبال احوال من و ورود طهران و مراحم ملوکانه فالی باز کرد این غزل آمد ❊ خوشا شیراز و وضع بی مثالش ❊ خداوندا نگه دار از زوالش ❊ بشیراز آی و فیض روح قدسی ❊ بجوا از مردم صاحب کمالش ❊ اسحق میرزا و عضدالدوله گفتند که شما بشیراز مأمور خواهید شد گفتم خواجه لسان الغیب است ولی در من هزار عیب که بتوانم متحمل اعباء حکومت و اهوای حضرت بشوم حالا که دلی خسته و تنی رنجه دارم تا تقدیر الهی و تدبیر پادشاهی چه باشد

سنه ۱۲۹۳

روز شنبه بیستم شهر ربیع الاوّل سنه ۱۲۹۱ چهار ساعت بغروب مانده از شهر قزوین در آمده نوّاب عضد الدوله

و ابحق میرزا تا خارج شهر مشایعت کرده از نوّاب معزّی الیه وداع کرده روانه شدیم و در عرض راه باد

و باران شده و در هوا در طرف شرق دو قوس قزح بالای هم پدیدار شد خیلی تماشا داشت و قوس قزح

اسفل بقدر نیم ساعت طول کشید که تا محو شد باین امتداد قوس قزح ندیده بودم و کوههای طرف

شمال و شمال مشرق را و کوههای طالقان را برف زد و امروز بیست و هفتم ماه جلالی است هوا

بسیار سرد شد و نیم ساعت بغروب مانده وارد عبد الله آباد شدیم که عوام عبدل آباد میگویند تا

شهر قزوین سه فرسخ و نیم است و در طرف جنوب مشرق قزوین واقعست

سنه ۱۲۹۳

روز یکشنبه بیست و یکم شهر ربیع الاوّل سنه ۱۲۹۳ صبحی چنان مه دو دامان کوه و بیابان را گرفته بود که

هیچ معهود نبود که در صحرا اسیی عبدل آباد و خاک علی چنین مه و ضباب باشد که مثل گیلان بود و بعد از

دو ساعت که آفتاب شد هوا خیلی گرم شد که آن سرمای دیروز و این گرمای امروز هر دو غیر معهود

بود و از عبدل آباد تا قریه قشلاق چهار فرسخ و نیم است حرکت بطرف مشرق است و از آن جا تا قریه

کارزپنک دو فرسخ است حرکت بطرف مابین شمال و مشرق است که بمشرق مایل تر است و در

کارزپنک این شعر بخاطرم آمد ❊ تو پاک باش و مدارای برادر از کس باک ❊ زنند جامه ناپاک گازران

بر سنگ

سنه ۱۲۹۳

روز دوشنبه بیست و دویم شهر ربیع الاوّل سنه ۱۲۹۳ از قریه کارزپنک باوغلان تپه رفتیم

اوغلان تپه در جنوب مشرق کارزپنک است و پنج فرسخ مسافت است و در عرض راه باران زیاد

خوردیم پنج ساعت بغروب مانده وارد اوغلان تپه شدیم

روز سه شنبه بیست و سیم ربیع الاوّل سنه ۱۲۹۳ در اوغلان تپه توقف شد شب گذشته و امروز باران

رحمت الهی سهل و جبل را سیراب کرده است یحیی الارض بعد موتها

روز چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الاوّل سنه ۱۲۹۳ (اوّل اردی بهشت ماه جلالی) امروز که هوا

صاف شد و سحاب از هوا و ضباب از زمین برخاست معلوم شد که تا قریه ولیان و فشند برف آمده

بلغ السیل الزبی

الزبی جمع زبیه وهی حفرة تحفر

للاسد اذا اراد واصیده واصلها

الرابیه لا یعلوها الماء فاذا بلغه

السیل کان جارفا مجحفا یضرب

لما جاوز الحد الرابیه ما ارتفع

من الارض

و در طالقان

و در طالقان برف را در باهار رفته اند و سردرختی آن صفحات را سرما زده است امروز محمد تاقی خان

مرخص شده بطهران رفت و امروز در اوغلان تپه تا بالای قاسم کرجی طرح خیابان ریخته بطول

سه هزار ذرع و عرض شش ذرع که انشاء الله تعالی ساخته و پرداخته شود

سنه ۱۲۹۳

روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاوّل سنه ۱۲۹۳ بعد از ظهری نور چشمی امیرزاده ابوالفتح میرزا خلف الصدق

نوّاب اشرف والا حسام السلطنه دام اقباله که سمت دامادی اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه را

دارند در قریه شهر آباد شنیده بودند که باوغلان تپه آمده ایم زحمت کشیده باوغلان تپه آمدند

سلطان حسین میرزا پسر مرحوم سیف الملوک میرزا و نوذر میرزا پسر مرحوم رضا قلی میرزا نایب الایاله

و اسمعیل میرزا پسر مرحوم کیومرث میرزا ملک آرا و حاجی معدل شیرازی در خدمت ایشان بودند

و شهر آباد از توابع شهریار است و تا اوغلان تپه چهار فرسخ مسافت دارد (امروز اوّل ثور است

و شب گذشته تحویل شمس برج ثور شده است)

روز جمعه بیست و ششم شهر ربیع الاوّل سنه ۱۲۹۳ بعد از ظهری نور چشمی ابوالفتح میرزا بسلامتی رفتند و نوّاب

والا نصرة الدوله از شهر آدمی فرستاده احوال پرسی کردند بقول عثمانیها تبریک بعمل آورده بودند

سنه ۱۲۹۳

روز شنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاوّل سنه ۱۲۹۳ در اوغلان تپه اوتراق بود

روز یکشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الاوّل سنه ۱۲۹۳ در اوغلان تپه ایضاً اوتراق بود

روز دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الاوّل باران و تگرک زیاد آمد باز کوهها برف زد خیابان

جدید در آن پنج روز باتمام رسید

روز سه شنبه سلخ ربیع الاوّل سنه ۱۲۹۳ هجری از اوغلان تپه بالخیر و العافیه روان شدیم بسلیمانیه رفتیم

سه ساعت بغروب مانده وارد سلیمانیه شدیم و در نهارگاه حضرت اشرف والا نایب السلطنه دام

اقباله پژوهش احوال این بنده را کرده دستخطی نوشته بودند و در عرض راه باران زیاد خوردیم

و در سلیمانیه گلهای ارغوان شکفته گویی آتش نمرودی افروخته است حضرت ضیمران و حمرت ارغوان

سلیمانیه

و بیاض ازهار و سواد اشجار کاذیال خود افلت فی غلائل مصبغة والبعض اقصر من بعض صبغة الله و من احسن من الله صبغة نعم ما قال الشیخ برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

روز چهارشنبه غره ربیع الثانی ۱۲۹۳ از سلیمانیه بکن آمدیم شب گذشته تا نصف شب بطوری باران آمد که سیلهای گران از هر طرف برخاست چنانچه منوچهری گفته ❁ ز صحرا سیلها برخاست هر سو ❁ دراز آهنگ و پیچان و زمین کن ❁ چو هنگام عزایم زی معزم ❁ بتک خیزند ثعبانان ربین ❁ و در خبراست اذا اراد الله بقوم خیراً مطرهم باللیل و شمسهم بالنهار امروز در بهارکاه باغ مرحوم میرزا زین العابدین البرز باران آمد کوه از سنگ را کند دیک آنجا واقعست برف زد و خیلی سرد شد و در کن جناب وزیر لشکر میرزا موسی باستقبال آمدند و عصری نواب مستطاب اشرف والا حسام السلطنه دام اقباله العالی و نواب مستطاب نصرة الدوله دام اجلاله و سرکار حاجی عمو سیف الدوله میرزا باستقبال آمدند و شب را در کن تشریف داشتند و همه صحبت مکه و منی و مروه و صفا بود ❁ شب رفت و حدیثها بپایان نرسید ❁ شب را چه گنه قصه ما بود دراز ❁

نهم

روز پنجشنبه دویم ربیع الثانی ۱۲۹۳ هجری مطابق ۲۷ اردی بهشت ماه جلالی مطابق بیست و نهم اپریل ماه انگلیسی ۱۸۷۶ مسیحی از کن بدار الخلافه آمدیم بالخیر و العافیه وارد وطن مألوف یعنی دار الخلافه الکبری شدیم از روز خروج از طهران تا روز دخول دویست و سی و سه روز کشید و از این ایام یکصد و هفده روز را در ولایت و منازل عرض راه توقف کردیم و یکصد و شانزده روز خواه در خشکی خواه در دریا در حرکت بودیم و از این یکصد و شانزده روز که حرکت میکردیم مدت سی و هفت روز در دریا و بحور بودیم و مدت هفتاد و نه روز در خشکی و صحرا و نواب مستطابان حسام السلطنه و نصرة الدوله دام اقبالهما تا خانه همراه بودند در طرشت نهار خورده قبل از نهار حاجی صدر الدوله ایشیک آقاسی باشی حضرت گردون بسطت ولیعهد دولت قاهره مدظله العالی از جانب معظم الیه با سوار یدکت

۱۲۹۳

۲ در خارج

کن حاجی عباسعلی برادر و سایر کسان و متعلقان جناب مجتهد الزمانی حاجی ملا علی حفظه الله با ریش سفیدان و کلانتر کن آمده بودند چون در طوفان دریا که مابین فرنس و روس و اتفاق افتاده بود هزار تومان نذر سیلاب از دریا کرده بودم در همانجا با حاجی عباسعلی مکانی که برای ساختن پل مناسب بود در آنجا معین کردیم که انشاالله خداوند توفیق دهد که باین ثواب نایل گردد بحق محمد و آله صع

باستقبال آمدند و بعد نواب جهان سوز میرزا امیر تومان از جانب جناب اشرف افخم سپهسالار اعظم دام اقباله تشریف آوردند و مقرب الخاقان میرزا محمود وزیر لوار الخلافه با احتساب الملک از جانب حضرت نایب السلطنه دام شوکته آمدند و سرکار معظم الیه یدک و کالسکه فرستاده بودند در کالسکه ایشان با اخوان عظام سوار شده بشهر آمدیم و حاجی محمد حسین قاجار دولو و حاجی محمد رحیم خان قاجار شام بیاتی تعصب قجری با جمعی از اعیان قاجاریه باستقبال آمده بودند و نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا و نصرالله میرزا[۲] و محمد زمان میرزا[۹] ایشیک آقاسی باشی سرکار نایب السلطنه آمده بودند از

[۲] پسر مرحوم سیف الدوله میرزا

[۹] پسر مرحوم محمد رضا میرزا

فضل الهی و مراحم اعلیحضرت شاهنشاهی بالخیر و العافیه پنج ساعت و بیست دقیقه از دسته ساعت که گذشت وارد دروازه و شش ساعت و بیست دقیقه از دسته ساعت گذشته وارد خانه شدیم علمای ذوی الاحترام و شاهزادگان عظام و وزرای کرام همگی بپرسش احوال نموده موکب فیروزی کوکب همایون تشریف فرمای شکار جاجرود بود از آن جهة در آن روز از فیض حضور باهر النور محروم شدم دو روز دیگر که موکب همایون وارد شد سرداری تن پوش مبارک بسرافرازی این بنده درگاه مرحمت کرده احضار فرمودند پس از تقبیل آستان و شرفیابی حضور مبارک اذن جلوس داده قدر یکساعت خلوت فرموده از کماهی حالات و ولایات و احوال سفرای مامورین دولت علیه استفسار فرمودند و آنچه میدانست بیان واقع را بعرض خاکپای مبارک رسانیده عرض کردم که کتابچه عرایض لازمه را نوشته بنظر مبارک خواهد رسید و استدعا کردم که رولات عثمانی و روس و کپیتانهای کشتی بعضی از من خواهش نشان دولت علیه ایران را کرده اند و بعضی را این بنده درگاه جسارت کرده وعده کرده ام استدعا دارم که مرحمت کرده فرامین قضا آئین در حق آنها صادر شود که باعث سرفرازی این بنده است بلفظ مبارک فرمودند که هر کس وعده کرده و یا تمنا کرده اند صورت او را بجناب سپهسالار اعظم بدهید بی مضایقه مرحمت خواهد شد

والحمد لله برای این بنده در داخل از لقای سلطان و در خارج از عطای نشان سرافرازی

و ابنیت کرده

حاصل کردید و تفصیل نشانهای شیر و خورشید مرحمت از این قرار است

دولت عثمانی

جناب شریف عون برادر جناب امیر عبدالله شریف بزرگ مکه — درجه دوم	شریف عبدالمحسن پسر عموی شریف بزرگ — درجه سیم	خیری پاشا مهردار حضرت خدیو مصر که وزیر باطنی است — درجه دوم
حسن پاشا مستشار زراعت مصر — درجه سیم	علی بیک قایم مقام ایالت حجاز که درجه و شئونات دارد — درجه سیم	رشید بیک میرآلای در اسلامبول — درجه چهارم

روزنامه نویسهای اسلامبول که باید اسم و درجه نشان را جناب وزیر مختار معین الملک معین نمایند

چهار طغرا

دولت نمسه و غیره

کپیتان اول کشتی کمپانی مسمی ماسریه انطونیه رسل — درجه چهارم	ایضا کپیتان اول کشتی کمپانی مسمی بهان گری انطونیو کوبی شیش — درجه چهارم	احمد افندی جرو وکیل دولت ایران در یافه — درجه پنجم
احمد افندی وکیل دولت ایران و برزیل در سویس — درجه پنجم	اسکندر بیک پسر الیاس بیک قونسول دولت ایران در بیروت — درجه چهارم	موسیو ژوزول روشن آجنه واپورات کمپانی نمسه ساکن جده — درجه پنجم
محمد [illegible] نای ترجمان دولت ایران در جده که زحمت حاج با اوست — درجه چهارم		

صاحب منصبهای دولت روسیه

حکیمباشی عموسی مریضخانه تفلیس یوسف آقا یویچ کارامادیچ — درجه دوم	نچل نیک پولیس مسطر بندر پوتی بارون هی سکی فنک — درجه سیم	جنرال یومی ذره عضو شورای خانه اداره قفقازیه — درجه دوم
یوریوف رئیس دفترخانه گورناطور بخواهش جناب استپاراسل اسکی — درجه سیم	الکسیوف رئیس پوسته خانه بادکوبه بخواهش جناب استپاراسل اسکی — درجه دوم	گنیاز شالیقوف معاون اول رئیس دفترخانه گورناطور بادکوبه بخواهش جناب استپاراسل اسکی — درجه سیم

شل کوبکوف نچل نیک زاکان ناله — درجه پنجم	رضا بیک پولیس مسطر زاکان ناله — درجه چهارم	بوعده نوسکی نچل نیک شکی — درجه چهارم
بروکلیس وکیس گورناطور بادکوبه — درجه پنجم	میرزایوف ملقوانی واینچ صاحب کارخانه بادکوبه — درجه چهارم	حاجی علی بیک تاجر شماخی که از اعیان شماخی است — درجه پنجم
نوح بیک مترجم بادکوبه — درجه پنجم	کپیتان اول کشتی روسیه موسیو ژان گورکویچ — درجه چهارم	کپیتان اول کشتی بوک استران ابکی
قونسول دولت روس در بیت المقدس — درجه چهارم	نچل نیک گوک چای اندری فلیک سوویچ — درجه چهارم	نچل نیک شماخی یوسف مارتی نی ناویچ — درجه چهارم
سارو خان پسر کرده گوک چایی — درجه پنجم	نچل نیک بلوکت بادکوبه خرسته فور انطونوف — درجه پنجم	موسیو جودی جی قونسول دولت روس در باطوم — درجه سیم
موسیو نایب قونسولخانه روسیه باطوم — درجه پنجم		

و کتابچه‌هایی دیگر که عرض شده بود بنظر مبارک رسانیده تحسین فرمودند بجناب اشرف افخم سپهسالار اعظم دام اقباله شرحی فرمودند که در مجلس شورا خوانده بمطالعه جنابان وزرای عظام رسیده اگر صحیحت معمول دارند و همگی را وزرای عظام و اولیای دولت قاهره پسندیده بودند که از این قرار باید معمول داشت که صلاح و صواب است و نوشتن آن کتابچه‌ها [تصدیق کرده] در این روزنامه خارج از رسم روزنامه نویسی است و میرزا محمد ساوجی خوش نویس که سنین عمرش هشتاد است تاریخ ورود را خوب انشا کرده

زحج برگشت چون نواب والا	که افزون باد توفیقات وی را	بتاریخش چنین معجز آمد	جزاک الله فی الدارین خیرا ۱۲۹۳
وله ایضاً	تاریخ ذهاب شد	زهی نیت خیر تاریخ ایاب ۱۲۹۲	خیر مقدم صدر ۱۲۹۳

و بپایان رسید این روزنامه سفر بیت الله الحرام و کتبتها بیمنای الداثره فی شهر ربیع الثانی

سنه ۱۲۹۳

سنه ۱۲۹۳

سنه ۱۲۹۳

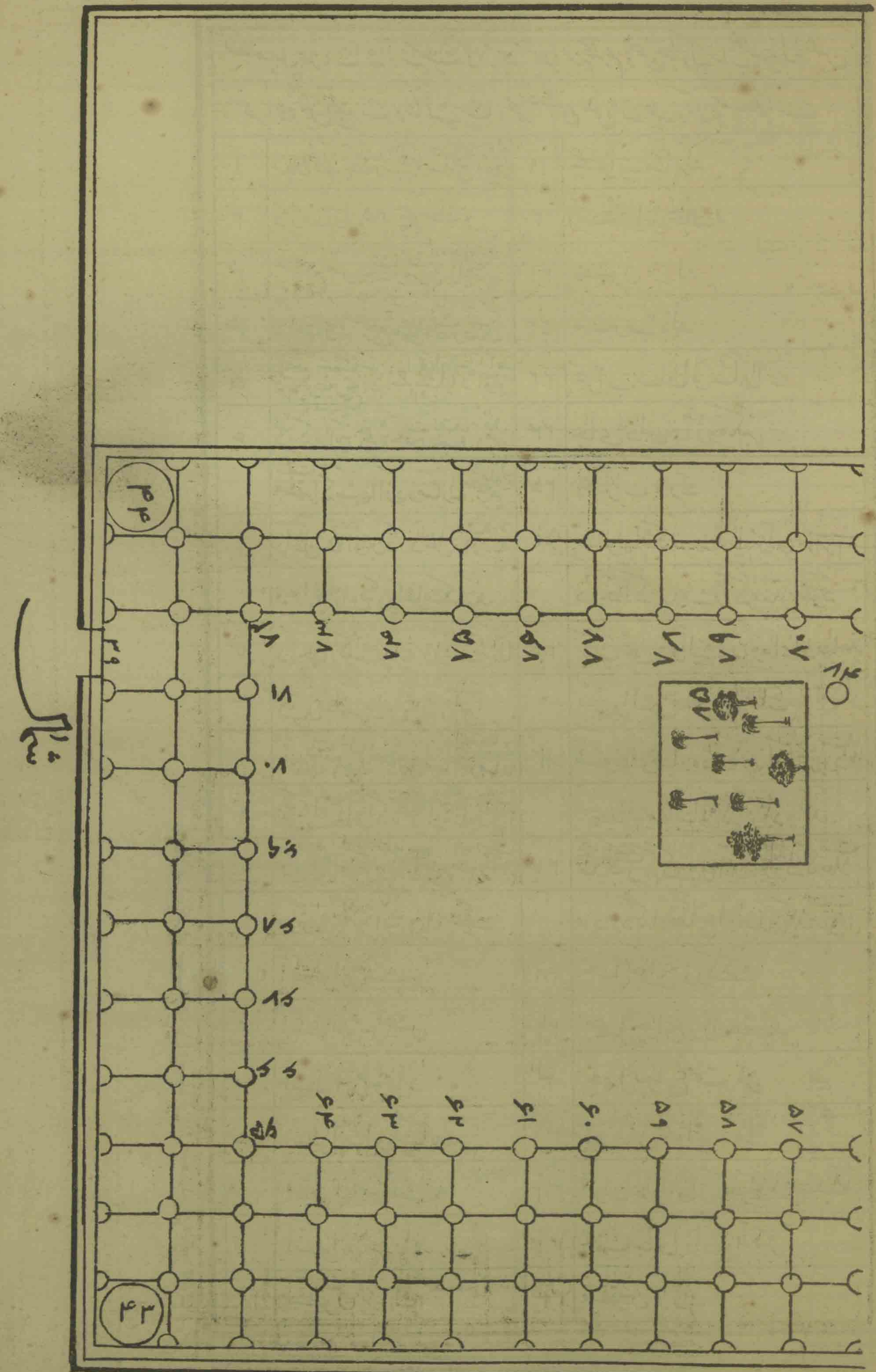
من شهور سنه ۱۲۹۳ هجری انا العبد العاصی معتمد الدوله فرهاد بن ولیعهد الامجد الافخم عباس میرزا ابن سلطان الاعظم فتحعلی شاه قاجار طاب الله ثراه و مستدعی است اگر عیبی و نقصی بنظر مطالعه کنندگان آید بنظر عفو و اغماض اصلاح فرمایند الانسان محل النسیان ۲ و مناسب چنان دید که در آخر روزنامه قصیدهٔ ناصرخسرو و علوی را که در حقیقت بیان احوال کرده است برشتهٔ عرض در آورد

۲ که این روزنامه با حرکت کشتی و تشویش ذهن و درد خویش و ناخوشی روز بروز مستعجل تمام برشتهٔ عرض در آمده است ع

ناصرخسرو	علوی فرماید
حاجیان آمدند با تعظیم	شاکر از رحمت خدای رحیم
آمده سوی مکه از عرفات	زده لبیک عمره از تنعیم
یافته حج و عمره کرده تمام	باز گشته بسوی خانه سلیم
من شدم ساعتی باستقبال	پا پیے کردم برون ز حد کلیم
مرمرا در میان قافله بود	دوستی مخلص و عزیز و کریم
گفتم او را بگوی چون رستی	زین سفر کردن برنج و به بیم
تا ز تو باز مانده ام جاوید	فکرتم را ندامت است ندیم
شاد گشتم بدانچه کردی حج	چون تو کس نیست اندرین اقلیم
باز گو تا چگونه داشته‌ای	حرمت آن بزرگوار حریم
چون همی خواستی گرفت احرام	چه نیت کردی اندر آن تحریم
جمله بر خود حرام کرده بدی	هرچه مادون کردگار کریم
گفت نی گفتمش زدی لبیک	از سر علم و از سر تعظیم
می شنیدی ندای حق و جواب	باز دادی چنانکه داد کلیم
گفت نی گفتمش چو در عرفات	ایستادی و یافتی تقدیم
عارف حق شدی و منکر خویش	بتو از معرفت رسید نسیم
گفت نی گفتمش چو میرفتی	در حرم همچو اهل کهف و رقیم

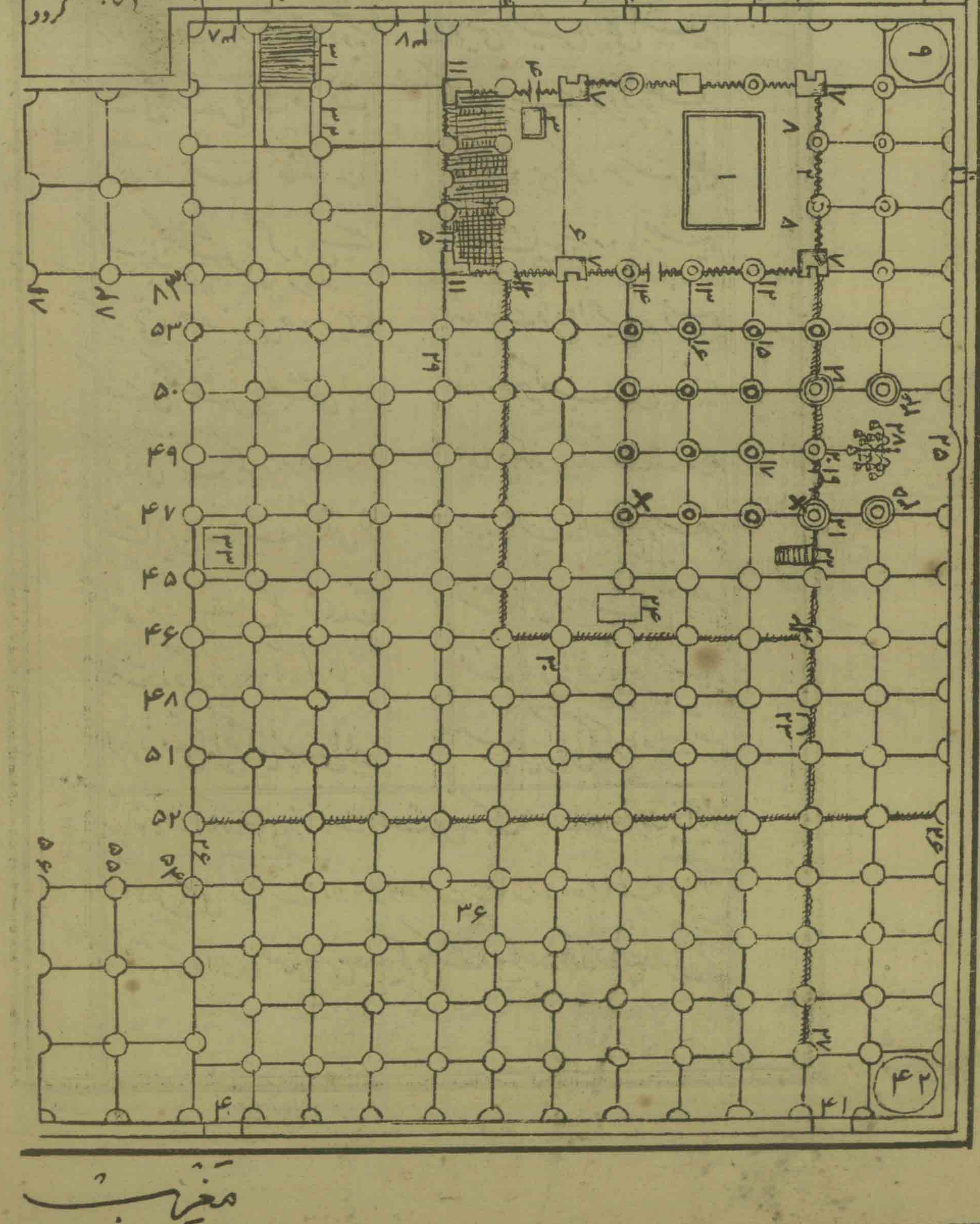
ناصرخسرو	علوی فرماید
امین از شر نفس خود بودی	وز غم و حرقت عذاب جحیم
گفت نی گفتمش چو سنگ جمار	همی انداختی بدیو رجیم
از خود انداختی برون یکسوی	همه عادات و فعلهای ذمیم
گفت نی گفتمش چو می گشتی	گوسفند از پی اسیر و یتیم
قرب خود دیدی اول و کردی	قتل و قربان نفس دون لئیم
گفت نی گفتمش چو گشتی تو	مطلع بر مقام ابراهیم
کردی از صدق و اعتقاد و یقین	خویشتن خویش را بحق تسلیم
گفت نی گفتمش بوقت طواف	که دویدی بهروله چو ظلیم
از طواف همه ملائکیان	یاد کردی بگرد عرش عظیم
گفت نی گفتمش چو کردی سعی	از صفا سوی مروه بر تقسیم
دیدی اندر صفای خود کونین	شد دلت فارغ از جحیم و نعیم
گفت نی گفتمش چو گشتی باز	مانده از هجر کعبه دل بدو نیم
کردی آنجا بگور مر خود را	همچنانی کنون که گشته رمیم
گفتا زین باب هرچه گفتی تو	من ندانسته ام صحیح و سقیم
گفتم ای دوست پس نکردی حج	نشدی در مقام محو مقیم
رفته و مکه دیده آمده باز	محنت بادیه خریده بسیم
گر تو خواهی که حج کنی پس ازین	همچنین کن که کردمت تعلیم

خداوند انشاءالله تعالی زیارت آستان ملایک پاسبان حضرت سید الاولین والآخرین صلی الله علیه و آله و سلم و طواف بیت الله الحرام را یکبار دیگر نصیب کند بحق محمد و آله ❁ قسمتم کاش بدان کوی کشد دیگربار ❁ که از آنمرحله من دل نگران بستم بار



مشرق

شکل حرم محترم و مسجد معظم است اگر اسامی هر یکرا در همین جا مینوشتیم بجهت تنگی صفحه بیکدیگر مخلوط میشد لهذا در ورق دیگر بعدد هندسه هر یکرا نموده ایم که فهم آن بر ناظرین باسامی معلوم گردد



تفصیل علامات اعداد هندسه که در مسجد مطهر و حرم محترم و صحن مبارک جناب سید المرسلین و مفخر الاولین والآخرین حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم است			
۱	مرقد مطهر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله	۱۹	محراب مبارك
۲	در مبارك ضریح مطهر	۲۰	اسطوانهٔ مخلقه
۳	مضجع منور حضرت صدیقهٔ طاهره علیها السلام	۲۱	ستون بزرك
۴	در مبارك مضجع منور حضرت صدیقه	۲۲	منبر مبارك
۵	در دیگر ضریح است که اسم پنج تن بالای او نوشته اند	۲۳	محراب سلطان سلیمان
۶	دری که ما بین حجرهٔ حضرت صدیقه و مرقد	۲۴	جای اذان نماز و مکبر
	مطهر است که شبها از در مبارك مضجع منور	۲۵	محراب بزرك
	داخل شده از این در داخل روضه شده	×	ستونهائیکه نصفهٔ پائین ان مرمر است
	و چراغ از این در داخل میکنند		دو خط کشیده شده که معین شود
۷	در چهار گوشه پایهٔ بزرگست که طاق	۲۶	کتب علی هذا الستون و ما یحاذیها حد
	گنبد مطهر بر این چهار پایه است		مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم
۸	دو عدد شمعدان مضجع مبارك پنج گوشت	‖	ستونهای خیاره دارکه نجمه انکه فرمود شد
۹	این گوشه و طاقی که بالای او مناره بلال است		مسجد قدیم را بنائی که افزوده اند
۱۱	دو پایهٔ دیگری که گنبد مضجع منور حضرت	۲۷	بحسب حد ضرر که کشیده اند تا سلسلهٔ بزرك که علامت
	صدیقه بالای این دو پایه است		۷ دارد که ارتفاع او بقدر یکذرع است
۱۲	اسطوانهٔ سریر	۲۸	چهل چراغ بزرگست
۱۳	اسطوانهٔ حرس	۲۹	چهل چراغ بزرك سفید
۱۴	اسطوانهٔ وفود	۳۰	چهل چراغ قرمز
۱۵	اسطوانهٔ ابی لبابه	۳۱	او طاق خواجه ها
۱۶	اسطوانهٔ عایشه	۳۲	ایوان جلو او طاق که خواجه ها می نشینند
۱۷	اسطوانهٔ حنانه	۳۳	تخت جای اذان و مکبر
۱۸	ستون بزرك	۳۴	ستون بزرك

۱ علامت تحریرها ست که برای شناختن گذاشته شده اینطرف فقد ربا ملست

۳۵	ستون بزرك	۵۹	تمیم بن حبیب الایادی رضی الله عنه
۳۶	چهل چراغ بزرك قرمز	۶۰	اسامة بن زید رضی الله عنه
۳۷	باب جبرائیل	۶۱	محمد الباقر رضی الله عنه
۳۸	باب نساء	۶۲	موسی الکاظم رضی الله عنه
۳۹	باب توسل که باب مجیدی میگویند	۶۳	محمد التقی رضی الله عنه
۴۰	باب رحمت	۶۴	الحسن العسکری رضی الله عنه
۴۱	باب السلام	۶۵	اکرموا اصحابی فانهم خیارکم
۴۲	زیر او طاق بالای او مناره است	۶۶	مالك بن انس رضی الله عنه
۴۳	مناره	۶۷	احمد بن حنبل رضی الله عنه
۴۴	مناره	۶۸	عنهم اجمعین
۴۵	ماشاء الله لا قوة الا بالله	۶۹	رضی الله تعالی
۴۶	هو الله الذی لا اله الا هو	۷۰	محمد بن ادریس الشافعی رضی الله عنه
۴۷	محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اشهد بالله	۷۱	نعمان بن ثابت رضی الله عنه
۴۸	ابو بکر الصدیق رضی الله عنه	۷۲	احب اهل بیتی الحسن والحسین
۴۹	عمر الفاروق رضی الله عنه	۷۳	محمد المهدی رضی الله عنه
۵۰	علی المرتضی رضی الله عنه	۷۴	علی النقی رضی الله عنه
۵۱	عثمان ذو النورین رضی الله عنه	۷۵	علی الرضا رضی الله عنه
۵۲	حسن رضی الله عنه	۷۶	جعفر الصادق رضی الله عنه
۵۳	حسین السبط رضی الله عنه	۷۷	زین العابدین رضی الله عنه
۵۴	اصحابی کالنجوم اقتدیتم بهم اهتدیتم	۷۸	ابو هریره رضی الله عنه
۵۵	حمزة اسد الله و رسوله رضی الله عنه	۷۹	عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه
۵۶	طلحة الخیر رضی الله عنه	۸۰	سعید بن زید رضی الله عنه
۵۷	سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه	۸۱	زبیر بن العوام رضی الله عنه
۵۸	ابو عبیدة بن الجراح رضی الله عنه	۸۲	ابو الفضل عباس رضی الله عنه

۸۳	اقتدوا بابی بکر و عمر للذین من بعدی	۸۴	چاه آب	
	۸۵	باغچهٔ مشهور بباغچهٔ حضرت فاطمه علیها السلام		

تذییل

طول مسجد در روضه مبارکه از باب توسل تا آخر دویست و بیست قدم است

عرض مسجد از باب رحمت تا باب نساء یکصد و چهل قدم است

فاصله ستونها سمت از یکدیگر نه قدم متوسط است

و فواصل ستونهای واق مطهر از یکدیگر هفت قدم است

دوره ستونها متفاوت است یکذرع و سه چارک و یکذرع و نیم است

و ستونهای بزرگ سه ذراع است

و ستونهای که از نصفه پایین سنگ مرمر کرده اند قطر آنها سه چارک است

ستونهای سمت مغرب صحن مبارک بانضمام نصفه ستون که وصل بدیوار است پنجاه و دو عدد است که از عدد ۵۵ است که حمزة اسد الله و رسوله رضی الله عنه نوشته شده است

ستونهای سمت شمال صحن مبارک بانضمام نصفه ستونهائی که وصل بدیوار است هجده عدد است که از عدد ۶۶ است که مالک بن انس نوشته شده است

ستونهای سمت مشرق صحن مبارک بانضمام نصفه ستونهائی که وصل بدیوار است سی و نه عدد است که از عدد ۸۲ که ابو الفضل عباس رضی الله عنه نوشته شده است

عدد ستونهای مسجد مطهر من حیث المجموع دویست و بیست و چهار است

انچه که از اسطوانه وفود که علامت ۴۱ دارد تا علامت × و تا عدد ۳۵ که ستون زرکست از آن عدد تا ستونی که پهلوی او طاقی است که بالای و مناره بلال است که علامت تشدید دارد و ستونهای قطار ضریح مبارک که طرف شرقی است تا آخر که علامت ۷ دارد و سی و پنج ستون است ستونی است که نصف پایین آن مرمر است

ستونهائی که این علامت را دارد ۲۳ ستون است ستونهای جیاره دار است بجهة انکه فرق باشد میان مسجد قدیم با بنائی که افزوده شده است از هر دو سه چراغ آویخته اند که با روغن زیتون میسوزد غیر از جارها و چهل چراغ هاے مسجد مطهر

فایده

عجب است که در این کتاب مستطاب طول و عرض ولایاتی که دیده شد غالباً برشته عرض کشیده شده است و طول و عرض مدینه منوره و مکه معظمه که مقصود زیارت این دو مکان شریف بود فراموش گشته و در خاتمه شرفاً للکتاب مذکور میشود

الاولی

مدینهٔ منوره در عرض بیست و پنج درجه و صفر دقیقه شمالی و در طول سی و نه درجه و پنجاه و پنج دقیقه گرینیچ واقعست و در بعضی از کتب جغرافیائی در درجه و چهل و پنج دقیقه ضبط کرده اند که تفاوت آن ده دقیقه است

الثانیة

مکهٔ معظمه در عرض بیست و یکدرجه و سی و سه دقیقه شمالی و در طول چهل درجه و ده دقیقه شرقی گرینیچ است و در کتابهای زیج و هیئت استادان پیشین عرض مکه را بیست و یکدرجه و چهل دقیقه شمالی و در طول هفتاد و هفت درجه و ده دقیقه جزایر خالدات تشخیص داده اند چون جزایر خالدات معلوم نیست لهذا رصدخانه گرینیچ بالفعل اتقن از همه مبادی است که برای مبدء طول معین شده است چون میل کلی بیست و سه درجه و سی دقیقه است لهذا آفتاب در عرض سال دو بار بسمت الرأس اهالی مکه می گذرد که یکی هشتم درجه جوزا است و یکی بیست و سه درجه سرطان است که میل این دو نقطه از معدل النهار با عرض مکه برابر است پس شمس در نصف النهار که بنقطهٔ سمت الرأس رسد سایه بکلی معدوم است و از هشتم درجه جوزا تا بیست و سه درجه سرطان چون آفتاب بسمت شمالی الرأس آن بلد است اظلال آنها در آن حال جنوبی خواهد شد و از این جهة مکه معظمه را ذو ظلین میتوان گفت والسلام خیر ختام

عرض شمالی ازمیر سی و هشت درجه و بیست و پنج دقیقه طول شرقی گرینیچ بیست و هفت درجه و هشت دقیقه

عرض شمالی اسکندریه سی و یکدرجه و سیزده دقیقه طول شرقی گرینیچ بیست و نه درجه و پنجاه و پنج دقیقه

عرض مصر قاهره سی درجه و ... دقیقه طول شرقی گرینیچ سی و یکدرجه و پنجاه دقیقه

عرض شمالی جده بیست و یکدرجه سی و دو دقیقه طول شرقی گرینیچ سی و نه درجه و بیست دقیقه

اختتام کتاب که شامل فتح نبرد است از منشآت طبع وقّاد خاطر نقّاد جناب فضایل مآب میرزا ابوطالب
نواب ابن مرحوم مغفور حاجی اکبر نواب است که در ماه صفر اللّهم اختم بالخیر والظفر برشتهٔ تألیف و تحریر کشیده است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

مسافران وادی بندگی را در درگاه حضرت آله چه راه آوردی خوشتر از حمد و ثنا هست و رهنوردان
طریق شرمندگی را در پیشگاه پروردگار آگاه چه بهتر از اعتراف بگناه سُبحانك ربّ البیت
تبارکتَ وتعالیتَ مِن بلوغنا الی معرفة ذاتك ووصولنا الی مبلغ ثنائك انت کما
اَثنیت علی نفسك وفوق ما یقول القائلون ویُسبّحك المسبّحون شعر

ناتوانیم حق حمد تو گفتن ❊ با همه کرّوبیان عالم بالا ❊ ما رخدایا از هرچه گویم بی نیاز توی

و در ملک بزرگی بی انباز بخشندهٔ هر گناهی پناه هر درویش و شاهی و درود نامعدود بر روان
پاک و گوهر تابناک آن سرور که در بیداء بی انتهای عرفان گوی ما عرفناك حقّ معرفتك را
از میدان ایقان ربوده و سبیل عبودیت را بقدوم ما عبدناك حقّ عبادتك پیموده و تحیات نامحدود
بر عترت کرام و آل ذوی الاحترامش که امنای حماتند و قاسم جنان و نیران امّا بعد بر گمگشتگان
وادی غوایت و طالبان سبیل هدایت و خداوندان ملک ادب و متتبعان دواوین عجم و عرب مخفی نماناد
که این مجموعهٔ دلکشا و روزنامهٔ جانفزا که موسوم است بهدایة السبیل و کفایة الدلیل الحق اسمی است با
مسمّی و لفظی است سراسر معنی مجموعه ایست زیبا و روزنامه ایست شیوا که توانم گویم از آن زمان که
رسم سخن ساز گشت و دهان بذکر سخن باز تصنیفی بدین دلجوئی و تألیفی بدین نیکوئی از هیچ مؤلف و مصنفی نیامده
که مقبول هر ناخوش و خوش باشد و مطبوع هر سخنگوی و خامش بوستانی است دلنشین و گلستانی با فر
و آیین مشحون بانهار افادات مثمر باثمار سعادات فیها ما تشتهیه الانفس و تلذّ الاعین

لآلی آبدار مطویه در هر سطرش شرم کیدر با گوهر ارزنده است و جواهر گرانبهای منظومه در هر شطرش رشک
یک گردون اختر تابنده هم بفواید علوم عربیه مشحون است و هم بعواید فنون ادبیه مقرون مسایل
فقهیه را خصوص مسایل حج بیت الله الحرام را حاوی است اصول اغلب علوم را محتوی مخزن اسرار
تنزیل است و مجمع رموز تأویل مقدمات تاریخی را مشتملست و تاریخ تاریخ مورخین از آن حاصل هم مبتدیان را
نافع است و هم منتهیان از آن منتفع فیلسوفان را درکار است و مترسلان از آن برخوردار شعر

بود چون حسن منظور نظرها ❊ شود همچون خرد مقبول دلها ❊ ز الفاظ و عبارات بدیعش
کند در خاطره وانما اثرها ❊

ان کنت ناظرا فیها بعین الانصاف لرأیته جلیسا بالشوق
لا یغویك وبالبشر لا یغریك صدیق لا یخونك وشفیق لا یجورك شعر
هذا کتابٌ للادیب موانس ❊ ومؤدّبٌ ومبشّر ونذیر ❊ ومفید
آداب ومونس وحشة ❊ واذا انفردت فصاحبٌ وسمیر ❊ روزنامچه سفر خیر اثر
بیت الله الحرام نواب کامیاب قسور رکاب وافی العقل و وافر الفضل عادل کامل کافل است که یکتای
جهان است و نادرهٔ دوران درر کلماتش یتیمهٔ دهر است و غرر عباراتش سلافهٔ عصر تیغ و
سنانش خصم شکر است و شیر شکار و کلک و بنانش عنبر ریز است و گوهر نگار کشاف مشکلات
حقایق است و کاشف معضلات دقایق کلمات فصاحت آیاتش در پارسی و تازی کالفلك الدائر

مثل السایر گشته شعر ❊ فی شانه ولسانه وبنانه ❊ وجنانه عجب لمن یتفقد ❊

روان پیکر نصرت است و پیکر شکوه دودمان خلافت مقرب درگاه شاهنشاه است و منظور نظر
عنایت پادشاه نایب الایالة الباهرة معتمد الدولة القاهرة زایر مدینة الاسلام طایف بیت الله الحرام
شاهزادهٔ آزادهٔ اعظم فرهاد میرزا ادام الله تعالی ایام امارته و دولته که در این اوان
سعادت نشان نظر باختلالی که در امر فارس بهم رسیده بود و این ملک که سرآمد ممالک ایران بل رشک
معمورهٔ جهان است پریشانتر از طرهٔ خوبان و ویرانتر از خاطر عاشقان آمده ساکنین و قاطنین آن
ملک از شدت پریشانی دست از کار رفته و از فرط بینوائی پای از رفتار مانده که صحرا و کوه از سارق

و دغل انبوه و حاضر و بادی بستوه بودند از فرط ناامنی هرچه مسالک بود مهالک شده و هرچه مسافت
محل اخافت و مقام آفت گشته احرار را از اشرار بارها بر خاطر نشسته و اعالی را از ادانی خارها در دل
شکسته بر حسب حکم قدر قدر نافذ الامر اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت پادشاه جمجاه فلک خرگاه اسلام پناه
ظل الله فی الارضین شاهنشاه دنیا و دین شهریار زمان و زمین ملک الملوک مالک الممالک جنة الممالک
مظهر الطاف الهی زیور تخت پادشاهی ابوالنصر والفتح والعلی السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان سلطان صاحبقران ناصر الدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه و دولته [2] مهمات
حکومت و مهمات ریاست این ملک که در جزو زمان در این عهد و اوان از هر مشکلی مشکل‌تر است و از هر صعبی
صعب‌تر بنفس نفیس خود متحمل است و اینک اندک زمانی است که مسند دولت و حکمرانی این مملکت از
وجود شریفش مزین است و این دفعه ثانی است که پس از سی و چهار سال بحکمرانی این مملکت مامور شده
و بفرموده جناب کمالات نصاب ادیب اریب میرزای وقار که دل رفته باز آمد چنانچه در قصیده خود فرموده اند و چند شعری

اینجا ذکر می شود		بزرگ عم شهنشاه بعد چندین سال ❁ بپارس با دل و با دست دریا باز آمد

چو شد ز غیبت او سی و چار سال درست	دوباره آن در رحمت بما فراز آمد
زمان هجر تمامش چو شد موافق طبع	وصالی موافق دل نزد اهل راز آمد
خرد بدیهه بفرمود کای وقار بگوی	وصال که از کف ما رفته بود باز آمد
عروس ملک بنام تو شد دوباره و پس	ز بس خراب شد این شوخ بی‌جهاز آمد

القصه درین زمان قلیل که وسعت معرفت اشخاص و معارف و آگاهی از حال عامی و عارف و امتیاز فقیر و
کبیر را از ظالم شریر نداشت چه بسیار کارهای بزرگ فرمود و چه قرارهای محکم مقرر فرموده و تدارک آن را
بطوری فرمود که مخالف و موالفش بستایند و معاضد و معاندش در مقام تحسین برآیند سایه انعام و
کرم بر خاص و عام افکنده و جناح عدل بر پیر و جوان گسترده نزدیک آمده که ملک روی بآبادانی نهد
و کار بدان اختلال بانتظام رسد عمده عمل که امنیت سرحدات و ثغور بود که امکان عبور و مرور از آنها
در کمال اشکال بلکه نزدیک به محال می‌نمود بحمد الله والمنه چنان امن و آسوده شد که اینک مرور قوافل و

[2] نواب معظم الیه بفرمانفرمائی این مملکت قرین امتیاز و بحکمرانی این ملک ممتاز آمده و اهالی شیراز از قدوم موکب منصورش رایت استبشار بر سپهر افراشتند و تمامت محلات و اسواق را آذین بسته چون ارائک خلد برین آراستند و پس از نزول بر سریر مملکت داری و استقرار در مقر فرمانگذاری صح

و کاروانیان و عبور مترددین با بارهای گران و امتعه چین و قسطنطین در نهایت آسان است و در غایت اطمینان
خاطر علی التواتر والتوالی فی الایام واللیالی حاصلست و العجب ثم العجب که جمیع فادحات فرمانروائی
و ناملایمات حکمرانی را بنفس نفیس وجود شریف [3] متحمل است از طلوع شفق تا چهار ساعت از شب رفته بدون حاجب
و مانع بر مسند حکومت نشسته و برسیدن امور عامه خور و خواب را بر خود حرام فرموده درین زمان قلیل از
کثرت شدت اهتمام چه عدد کثیر را از راهزنان نامی بیباک و دزدان نام آور ناپاک بدست آورده و بسیاست
رسانیده آنکه بدست نیامده و در مامنی متین و حصنی حصین خدا آفرین که هیچ عقلی باور نمیکرد که از آن
قلعه کوه که از بسیط خاک سر بکره افلاک کشیده توان بزیرش آورد و در واقع رکن رکین آن گروه بد آیین
فضلعلیخان بهارلو بود که او هم درین اوان بسعادت نشان از عون عنایت یزدانی و تاییدات آسمانی
و یمن طالع میمون و بخت روز افزون اعلیحضرت شاهنشاه روح العالمین فداه و شرایط حراست
و دقایق سیاست و عزم جزم و استبداد رای نواب مستطاب معتمدی که سایه اش بر مفارق اهل این
بلد انشاء الله پیوسته پاینده و افکنده باد باندک زمانی آن قلعه رزین حصن حصین مفتوح آمد و آن
مطرود مردود بتیغ آتش بار فوج افشار مقتول آمد سرش بدار است و تنش در دار بوار چون این فتح نمایان
با اختتام این روزنامه همیون مطابق آمد خوشتر آن شد که بر وجه اجمال نامی از این اعمال در این خجسته روزنامه
که مشتمل بر بدایع و عجایب وقایع است که آن نیز یکی از وقایع عجیبه است و حکایات غریبه زیرا که چنانکه
خواهی شنید یکی در زمان آلب ارسلان فتح این قلعه [2] میسر آمد یکی در این اوان بسعادت نشان و مختصر آن
مفصل این است که در یکی از گرمسیرات فارس قلعه ایست بس رفیع و متین موسوم بقلعه تیر و آن قلعه بر
فراز کوه تیر که در شرقی قصبه جهرم است واقع شده و آن کوهی است در نهایت ارتفاع که عقاب
سپهر بقوت طیران بحوالی قله آن نتواند رسید و نسر طایر با آن بلند پروازی به پیرامن فراز آن
نتواند پرید شعر ❁ یناط علیها للنجوم قلائد ❁ و یسفل عنها للغمام اهاضیب ❁
اطرافش غیر متصل بکوهی دیگر در وسط صحرائی مسطح در نهایت وسعت افتاده مشتملست بر سه فقره که
فقره اولی و دومین را اهل صحرا و گرمسیرات دو رگ خوانند و گویند رگ اول و رگ دوم

[3] بی توسط واسطه و مداخله احدی صح

[2] که یکی از قلاع تسعه مشهوره فارس است که عن قریب انشاء الله تعالی بر وجه اجمال از هر یک از آن قلاع اسمی خواهی شنید صح

ودر هر یک از این دو رگ دو چشمه آب هست در نهایت گوارائی و سبیل صعود بران دو رگ و هبوط از آن دو
منحصر است براهی در نهایت باریکی و پستی و بلندی و اعوجاج که جز پیاده و یکنفر از آن طریق عبور نتواند کرد
دو نفر پهلوی یکدیگر از آن راه نتوانند رفت مگر آنکه از عقب هم بروند و فقره سوم که بر اصل قله آن کوه
واقع است قلعه ایست در نهایت حصانت و متانت و رزانت از شدت ارتفاع سر بعیوق کشیده و قله
سماک رسانیده موسوم است بعالم بین صعود بران در نهایت صعوبت که دیده بان وهم جز بنردبان خیال خود را
بر گوشه ذروه رفعتش نتواند رسانید و هر که بدان قله تصاعد خواهد جز بدستیاری طنابهای قوی که بر میانش
بندند و از زیر برزبرش کشند در اصل آن قلعه خود را نتواند کشانید بالجمله شعر

آسمانی هست گوئی بر فراز آسمان	آن نه کوهی هست کاو را بر زمین باشد نشان

شرفاتش مماس فلک البروج نماید و عروج بران از قبیل ولوج جمل در سم الخیاط آید شعر

فلک چشمه و چشم ماهی است ماه	ز بالاش گوئی که در ژرف چاه

این حصن حصین و قلعه خدا آفرین همیشه مأمن و معقل دلیران و گردان و گردن کشان و یاغیان و متمردان ایران زمین بوده
چنانکه عبد الله شیرازی وصاف در ذیل احوال اتابکان فارس و ملوک شبانکاره شرح و بسطی داده مختصری
از آن این است که نسب آن ملوک باردشیر بابک یا بمنوچهر منتهی میشود و چنین گوید که قبل از ظهور اسلام
اسلاف آنان اصفهبدان فارس بوده و در سنه اربعین و اربعمائه فضلویه بر نواحی فارس استیلا یافت
و مملکت سلیمان را در تحت تصرف آورد و در هر طرفی امیری از امرای شبانکاره نصب کرد و قاورد بن
چغربیک در زمان الب ارسلان که سلطنت کرمان داشت از پی ازعاج و اجلاء ایشان نهضت فرمود
میان او و فضلویه محاربات رفت و خرابی تمام بنواحی فارس راه یافت عاقبت فضلویه دانست که
تاب مقاومت لشکر قاوردی از یاده بران ندارد منهزم بخدمت الب ارسلان شتافت و بانواع هدایا متوسل
جسته فارس و دارابجرد و مضافات را بمبلغ بیست و هفت هزار هزار درهم پس از وضع مخارج مقرره
و مرسوم و مواجب لشکر مقاطعه کرد و قاورد را دست تعرض از دیار او کوتاه شد و بکرمان مراجعت نمود فضلویه را
در فارس مزید تمکن پیدا شد و در شیراز نواب گماشت و خود بدارابجرد رفت و بتصرف زمان و اعوام در تأدیه

مال المقاطعه تقاعد ورزید و از دیوان سلطنت در مطالبه تساهل کار رفت تا آنکه متظاهر بعصیان
و متجاهر بکفران آمد بقلعه در آن صفحات متحصن شد در شیرازنامه گوید آن قلعه منیع و حصن رفیع قلعه ایست که
بر کوه تیر جهرم واقع است نظام الملک او را محاصره کرد و از زبر بزیرش آورده با قید اسیر در اصطخر محبوس
فرمود پس کوتوال قلعه باشارت وزیر او را در زی توریه بشهرستان جدم فرستاد و شاه شجاع پدر خود مبارز
الدین را که کور کرد از قلعه اصطخر بقلعه سفید فرستاد و از آنجا احتیاط کرد و قلعه تیر را محکمتر دانسته بقلعه تیر
فرستاد و چندی آنجا بود رنجور شد حکم کرد او را به بم کرمان ببرند در راه وفات یافت [2] در این اوان این مطرود
مردود بمناسبت اسمی همان عمل را پیش نهاد خود ساخته دوازده سال بل متجاوز بود که طریق تمرد و
عصیان پیش گرفته از تمام حکام روگردان بوده و از دزدان و راهزنان و متمردان قریب هزار نفر گرد او جمع آمده
درین سالیان دراز طرق و شوارع را بر صادر و وارد بسته و در هر جا وطن کردی مأمن جستی آنجا عرضه دزدان
و فوج راهزنان کرد اکر داو فارغ و آزاد نشستی در هر صحرا و بیدا که آرامش گزیدی مجال گذار بر عابر و
متردد محال بل جنبش را مجال نبودی آذوقه زیاد درین مدت دراز از نشیب بفراز آن کوه برده و انبار نموده
و از هر جنس متاعی که از قوافل و عابرین و مترددین و اهل بلد و بلوک در عبور و سلوک درین مدت متمادی میبرد
در آن قلعه بجهة روز تنگدستی خود آماده و مهیا کرده ولی خود پیوسته در صحاری و براری مشغول بمرد و عصیان
و اذیت راهروان و مسافران و مسلمانان بود تا آنکه در اواسط این سال فرخنده فال سیچقان ئیل خجسته تحویل
سنه ۱۲۹۳ هجری که خدای عدل و داد این تخت گاه جمشید را از فر وجود ذیجود این مشکوة دودمان جلالت
و زلال چشمه سار عنایت فروغ چشمه خورشید ساخت آن یاغی طاغی کار را دگرگون یافت و عرصه فسیح الاحاطه
جهان را بر خود تنگ تر از دل تنگدستان و درتیم از خاطر ستمکاران دید بمناسبت اسمی که وی آبا رفضلویه
شبانکاره بود با خاصان خویش که بیست نفر بیشتر یا کمتر از ابطال رجال کهارلو بودند بدان قلعه رفیع و
منیع پناه بردند و اهل و عیال خود را از زن و فرزند و خویش و پیوند نیز در آنجا یکه منیع جای دادند
و اشیاع و اتباعش که از پانصد افزون بودند در فقره دومین فارغ و آزاد نشسته و راه عبور را بسته بودند
بر خود بستند و بدین بیت از دام بلا رستند که متمثل بخیال خود گفت شعر ⁂ فطوبی لنفس اوطنت عقر دارها

[2] که این قلعه سفید نه آن قلعه سفید مشهور است
که در ممسنی واقع است بلکه قلعه ایست در حوالی
نوبندجان چنانکه اینک بعرض خواهد رسید

سنه ۱۲۹۳

مغلقة الابواب مرخی الحجاب بها ⁂ غافل از اینکه شعر ⁂ گوشه گرفتم ز خلق و فایده نیست
گوشهٔ چشمش بلای گوشه نشین است ⁂ پاس معتمدی پس از انجام پاره از امور در پی اتمام عمل آن
مردود در آمد از اول به رفق و مدارا از پی استمالتش بر آمد که بلکه بمحاسن تدابیر عملی او را مطمئن خاطر از فراز
به نشیب آرند و از تمرد باطاعتش در آورند که بی فتنه و آشوب خون بیگناهان در آن میان ریخته نشود و بسهولت
گرد این فتنه برخواسته فرو نشیند هر چه زیادتر او را گفتند و بروی خواندند کمتر شنفت و حمل بر ضعف این
طرف و قوت خود نمود تا در آخر یکی از محارم خود را باستمالت وی فرستادند که هم اتمام حجتی بروی شود و هم
از ظاهر و باطن کار و جمعیت و مقدار استعداد و وضع محل و گنجایش بضاعت و اندازه استطاعت وی آگاهی
یابد و ببیند در آن جماعت بد عاقبت انقلاب و تشویشی پدیدار آمده یا نه و احتسابی از عزیمت و هزیمت خود دارند یا نه
پس از رسیدن و ابلاغ فرمایشات و اتمام حجت جز یاس از اطاعت حاصلی بدست نیامد دانستند که
ولا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم آنگاه بدون اظهار تردید و تشکیک با توکل و توسل برای جزو و کل
جیشی بهرام طیش و فوجی دریا موج با سه عراده توپ شهر آشوب و قوپوز عدو سوز بدان حصن بریاست
مقرب الخاقان میرزا علی محمد خان قوام الملک پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک مامور فرمودند و لوای
ظفر فرجام را بدان صوب بر افراشتند و فرمان لازم الاذعان نفاذ یافت که آن فوج بلا جوی حرف و گفتگو
بدان کوه چون دعای مستجاب مسلم برانید و چون قضای مبرم بدان حرکت مردود احاطه نمایند و جمله را اسیر و
دستگیر نموده از زبر بزیر آرند و علم شیر و خورشید دولت علیه ایران را بر فراز آن قلعه بر افرازند آن
لشکر پیل پیکار دیو شکار با آنکه یقین داشتند که درین برف و سرما کار جنگ و دعوا صورت پذیر نشود ابدا خطر
جاره نداشته انگشت قبول بر دیده نهاده کار رزم را ساخته اسباب طعن و ضرب را آماده داشته شعر
⁂ همه در بجوشن چو جوشنده دریا ⁂ همه در بآهن چو سوزنده آذر ⁂ چون باد که غبار
خاک بپاید و یا سیل که از فراز به نشیب گراید از شهر بیرون رفته راه هامون گرفتند و پس از رسیدن بآن صحرا
اطراف آن کوه فلک شکوه را گرفتند و بهزار مشقت دو عراده توپ جهان آشوب را بکوه ده مرده که در
مقابل کوه تیر سر بر فلک افراشته بردند و توجه و اقبال شاهنشاه جوان بخت گردون تخت بهمت اندک آن گروه

بر انگیختند و بیک توجه بهفتاد تیر توپ دروازه و حصار پناهی که در رگ دوم کوه تیر ساخته بودند از هم فرو
ریختند آنگاه فوج افشار و چریک جهرم و داراب و تفنگچی های اعراب مانند دریا که بموج در آید یا موج که از حضیض
باوج گراید بجنبش در آمده از نشیب آن کوه الله اکبر گویان بفراز بر آمدند و مانند عقابهای دلاور بر آن ذبابهای
لاغر حمله بردند و جمله را دستگیر نموده آن دو رگ را تصرف کردند آنگاه علامات رعب و انهزام و آثار ضعف و
انکسار بر اهل طبقه بالا که قلعه عالم من بود ظاهر آمد پس از روزی چند که آن مردود کافر نعمت از فراز قلعه بجهة
انجام مهمی به نشیب آمد که ناگاه بفضل خدا و اقبال سایه خدا و عزم و استبداد رای معتمدی و کوشش جان نثاران
و چاکران دست بهم داده هنگام مراجعت و صعود بقلعه که بمیانجی طناب خواسته بود بر فراز قلعه تصاعد
نماید چریک اعراب او را شناخته باتفاق سربازان افشار دفعة بر آنها شلیک تفنگ کرده آن پیکر خبیث را
هدف گلوله ساخته او و چهار تن از اتباعش را بضرب گلوله از پا در آوردند پیکر آنها را که بار سر بر آن
پیکرها سنگینی مینمود از بار سر سبکبار ساخته آنگاه اهل قلعه امان خواسته در نهایت سهولت لشکریان
از زبر بزیر شده قلعه را تصرف کرده برحسب امر والا رایت نصرت آیت شیر و خورشید را بر فراز آن کوه
افراشته نخوت روز سیزدهم محرم را از داخل نمودن سر آن مردود در شهر شیراز رفع نمودند و زن و مرد و
صغیر و کبیر شهر از استماع این مژده از دروازه تا میدان گرد آن سر جمع آمده آنروز از برای اهل شهر با
آنکه حرمت این ایام عزا را همیشه بنهایت نیکو میداشتند عید نوروز شد حضرت والا بهر که درین معرکه جرئی
جلادتی ظاهر ساخته بود نوازش و ریزش کلی فرمودند اهالی بلوکات حوالی و حوش را از قبیل فسا و جهرم و
داراب جرد و اعراب بل اهل شهر را خصوص تجار ذوی العز و الاعتبار را درین دو سه روز امن و فراغتی دست
داده که از کسالت خوف و تزلزل دوازده ساله بر آمدند خداوند را حمد و شاهنشاه را شکر و حضرت والا را دعا بقا کردند
اینک بحمده و منه شعر ⁂ ملک مصون است و ملک حصین است ⁂ منت وافر خدای را که چنین است
خنجر تشویش با نیام بصلح است ⁂ خامهٔ انصاف با مداد بکین است ⁂ دریای فتنه از هر جا که باز و از
جهة که فراز بود بمنه و جوده بر بسته و بیچارگان از ظلم ستمکاران رسته و بلده و بلوک از فرط امنیت و
حسن سلوک مانند خلد برین آراسته گشته و رباع مملکت از تمرد و ضلالت پیراسته شعر

فتنه جز در چشم خوبان رخنه جز در عهد شان	ملک از عدلش چنان آباد و خرم شد که نیست

چون سخن بدینجا کشید و مجملی از قلعهٔ تیر مذکور شد و اسمی از قلعهٔ سفید نوبندجان فسا و قلعهٔ سفید ممسنی قلاع
تسعه فارس ذکر آمد بهتر آن نمود که بر وجه اجمال در نهایت اختصار ختام این همایون خاتمه بذکر آن قلاع
شود تا مایهٔ مزید آگاهی بخردان و ناظرین خرده‌دان در این فرخنده کتاب مستطاب گردد لهذا چنین مینگارد که
قلاع منیعه و حصون حصینه در گرمسیرات و سرحدات فارس بسیار است ولی آنچه در السنه و افواه
مشهور است و در کتاب تواریخ مسطور است نُه است یکی قلعهٔ تیر و دو قلعهٔ سفید و گل
و کلاب و اصطخر و طوس و اشکنوان و شهریاری اما قلعهٔ تیر
که مجملی از مفصل آن عرض شد اما دو قلعهٔ سفید یکی در حوالی نوبندجان واقعست چنانکه صاحب وصاف
عبدالله شیرازی در ذیل احوال اتابکان فارس در شرح حال اتابک مظفرالدین و طغرل بن سنقور گوید چون
حکم بتخریب قلاع و رباع ممالک بهر طرف روان شد در شیراز نیز همت بر انهدام تمام قلاع مقصور گشت
الا قلعهٔ اسفید که از بهر حصانت آن از حضرت التماس ابقا رفت وی هم معاف فرمود و آن قلعه ایست بشما
و بر نواحی نوبندجان نمودار قبهٔ قلعه سما بر مفرق کوهی از صخرهٔ صما از مطالعهٔ ارتفاعش دیده زرقا عمیا است
و از اوضاع معاقلش فهم عاقل خیره و از چاره رفتن بر فرازش فکر دانایان قاصر و از اندیشهٔ فرود آمدنش رای
زیرک ابتر راهی صراط آسا بر آن تنیده باریک ممتد و بقدر آنکه یکسوار را مجال و مجاز تواند و بالای قلعه زمینیست
مسطح مستطیل قریب یک میل جای زراعت و فلاحت و منابت اشجار مزین بانواع فواکه و اثمار و در سالی از آنها
تعداد اشجار مثمره آنجا کردند چهار هزار و چهارصد و چهل و چهار بن درخت انجیر در شمار آمد و آبی وافر
از روان عاقل بر فراز قله آن جاری و سایل و آسیابی از آن آب دایر و از تیغ کوه آن آب باز بطرف وادی
منحدر چنانکه صوت انحدارش بهنگام بهار از مسیر یک میل راه گوش زد هر سامع و مستمع میگردد و اتابک
ابوبکر آنرا دایم بخزاین و ذخایر مشحون داشته بود و مستحفظان امین و کوتوالان معتمد بر آنجا گماشته و آن از
حدوث حوادث روزگار موئلی مکین و معقلی حصین می‌شمرد و هر سال از ارتفاع نفس قلعه و نواحی نوبندجان
غلات تازه نقل بحصار آن قلعه فرمودی و از اندازه میفزود و آنچه از سابق محروز بودی بر لشکریان عوض بازده

قسمت نمودی و فردوسی این بیت گفته ❊ دژی که بدنام آن دژ سفید ❊ که ایرانیان را بدان بد امید ❊
این قلعه را خواجه پسته و امروز در بلاد ممسنی طاغی و ایل و باغی حصنی بدین حصانت و ارتفاع نشان نمی‌دهند
حکایت کنند که اتابک پیوسته تفاخر کردی که در ملک من دو چیز است که پادشاهان نام دار در سرا و صحرا
از آن گزیر و چیز بدان گزیر ندارند یکی حصنی چون قلعهٔ اسفیدست و دیگر نزهتگاهی چون شعب بوان است[2] و همانا
گمان این بنده آن است که چنانکه شنیده‌ای امیر مبارزالدین اول در این قلعه حبس کردند و از اینجا بقلعه
نقل و تحویل کرده نه قلعهٔ سفیدی که در کوه ممسنی واقع است زیرا که ازین قلعه تا قلعهٔ تیر جهرم قریب دوازده مرحله
راه است و از این قلعهٔ سفید که وصفش شنیدی تا قلعهٔ تیر یکفرسنگ مسافت دارد والله العالم بالحقایق
والوقایع و دیگری در بلوک ممسنی است منقطع از سایر جبال در نهایت ارتفاع که از نیم فرسنگ توان گفت
ارتفاعش افزون است و مشرف بر تمام کوه‌های حوالی و حوش خود که در آن حوالی کوهی بر آن مشرف نیست شعر
بر پشت وی آسمان نمودی ❊ چون بر شتری جل کبودی ❊ و بر قلهٔ آن کوه زمینیست هم زمین مسطح
وسیع هموار است که توان زراعت نمود و هم زمین پست و بلند ناهموار که جنگل است و منبت اشجار در زمان
قدیم در آنجا باغی بوده که معدودی از انار و تاک آن باغ باقی است و درخت بلوط و انجیر و بادام کوهی و
زیتون و انار و انگور بسیار و علف فراوان دارد و شکار بی شمار و در آن کوه پنج چشمهٔ آب جاری است که یک چشمه
در تابستان خشک میشود و یک چشمه که در زیر درخت چنار جاریست همیشه جریان دارد و پای هر چشمه حوضی از
سنگ تراشیده‌اند که آب از آن چشمه‌سارات سایل و جاری بر شیب کوه نیاید و در آن حیاض مجتمع آمده و بر فراز
آن کوه آب انبارهای چند حفر شده که اکنون انباشته شده و مساحت دور دامنهٔ آن تقریباً چهار فرسنگ است
و طرق معروفه صعود بر او و هبوط از آن چهار است یکی جنوبی قلعه مسمی بسیاه شیر که بالفعل مسدود است و گویند
ولیخان ممسنی هنگام تحصن خویشتن در انجا آن راه را بسنگ و گچ مسدود ساخته و دیگری مشرقی کوه است که در برابر
شیراز واقع است مسمی بزرین کلاه که از این دو راه جز پیاده آمد و شد نتوان نمود و سوم شمالی کوه است تکلبستان که از
فهلیان هر که خواهد بر آن قلعه بر آید از آن راه آید چهارم مغربی آن کوه است موسوم بشتر خواب در جهت نورآباد
واقع است و از این دو راه سواره بر فراز قلعه توان شد و سوای طرق اربعه پنج کوره راه دیگر هست که الوار خود

[2] و شعب بوان که از جنات اربعه دنیاست در دامنهٔ قلعهٔ سفید ممسنی واقع است که تمام صحرای نورآباد و فهلیان است صح

بلدیت دارند و برحمت تمام پیاده توانند از زیر بزبر آیند و در دامن آن کوه چشمه های آب بسیار است ولی
بکار قلعه کیان نیاید و در ازمنهٔ سابقه سلاطین عجم که آن قلعه را مأمن ساخته بودند بر زبر آن کوه در اطراف
قلعه سنگهای عظیم برده و زیر هر سنگی را بسنگی کوچک محکم نموده که باندک حرکتی آن سنگ از جای
کنده و از زبر آن کوه فلک شکوه سراشیب حرکت قسری نمد میل طبیعی آمده آنچه حجر و مدر در راه بوده بمتابعت
و مشایعت آن سنگ عظیم از فراز بنشیب آمده که احدی را امکان قرار در نشیب آن کوه فلک شکوه در آن
هنگام نبوده چه جای احتمال تصاعد یا تخیل یورش از زیر بزبر ولی بالفعل بمرور دهور و سنین و شهور آن
سنگها از بالا بزیر آمده و در محاصره ها محصورین آنچه سنگ بوده تمام را از زبر بزیر انداخته اند مگر معدودی
قلیل که در گوشه و کنار ها پیدا شود. اَقا قلعهٔ گل و گلاب در نزدیکی بهبهان است و سرد و بس متین است
و حصین و در سنهٔ ١٢٥١ هجری ولیخان ممسنی در آن قلعه با اشیاع و اتباع خود متحصن بود و بر حسب امر شاهنشاه
مبرور محمد شاه مغفور البسه الله تعالی حلل النور بسرداری لتری صاحب انگلیس و افواج قراجه داغی و خوئی مفتوح
آمده. اَقا قلعهٔ اصطخر در صحرای وسیع الارجاء مرودشت واقع است و متون تواریخ ایران بذکر آن مشحون است
و پیوسته پای تخت کیان بوده و کیقباد استمالتش در این باب زیاده از پیشینیان بوده بود چنانکه فردوسی گوید
شعر نشستن که آنگه باصطخر بود ❋ کیان را بدان جایگه فخر بود ❋ عضد الدوله دیلمی بر کوه وسیع در آن
قلعه ساخته یکی زنجیر را گفته که کوهی بر دریا نهاده و دریای سپیده دریائی در کوهی جا بداده که مراد از تالاب
از اول بندیست که بر رود کر بسته که الحق از بناهای عجیب دنیا است و مقصود از دویم همین آب انبار اصطخر است
اَقا قلعهٔ اشکنوان در بلوک ابرج است که اکنون بقلعه شهرک مشهور است خراب و ویران است و این همان قلعه است
که محبس عمید الدین اسعد بوده که با پسرش تاج الدین در این قلعه مقید و محبوس گردیده آری شعر ❋ و الطیر
اجناس تطیر و انما ❋ للغانمین حلیسن فی الاقفاس ❋ و آن قصیده غرای جلیسه را که مشهور
آفاق است و موشی بصنوف بدایع و لطایف در آنجا گفته و مطلع آن این است شعر ❋ من مبلغن
حمامات ببطحاء ❋ ممتعات بسلسال و خضراء ❋ عبدالله وصاف شیرازی گوید چون در
حین انشاد این قصیده ادوات تحریر از کاغذ و دوات حضرتش را تعذری داشته وی املا نمودی و پسرش

تاج الدین بسطوح دیوارها ثبت کردی تا آنکه در شهور سنهٔ ٦٢٤ که طاوس روح او را از قفس بحبوحه جنان فرستادند
تاج الدین محمد خلاصی یافته این قصیده را در حضرت امام المتبحرین صفی الدین ابو الخیر مسعود بن ابو الفتح السیرافی
روایت کرد و در بعضی ابیات تقدیم و تاخیری بود که وجه علاقهٔ لفظ و رابطهٔ معنی معلوم نمیشد آن را بر حسب امکان
مرتب گردانید و فضلای زمان و بلغای جهان را بمطالعه و مذاکرهٔ آن رغبتی تمام حاصل آمد و مولانا المعظم
قطب الدین محمد بن محمود بن المقدم صفی الدین مسعود آن را شرحی مشبع ساخت و وجوه علل صرف و نحو و نظم صحیح
واضح و فصیح و افصح از روی معانی و بیان بیان کرد و بلاغت و براعت و کثرت شهرت این قصیده غراء
بل خریده زهراء از مزید ایضاح و تبیان از بیان مستغنی است ع غنی الظباء عن التکحیل بالکحل ❋
اَقا قلعهٔ شهرک ماهی در گرمسیرات مابین بلوک خنج و فسا در مغرب قلعه لاغر سه طرف این قلعه رود است
و یک سمت خشکی و از همه طرف راه آن سخت است و در این قلعه چاهی از قدیم حفر کرده بودند که باب رودخانه رسیده
فرو نتر از صد ذرع عمق اوست و قطر آن چهار ذرع زیاده است و آب آن قلعه منحصر بهمین چاه است و پیوسته مأمن
متمردین آن صفحات این قلعه بودی تا در سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری که حضرت معتمدی از گرمسیرات فارس
پس از تنظیم و قرار و مدار امور رجعت بشیراز نمود و همت بر انباشتن آن چاه گماشت و فوج کمره و چریک آن محال
روزی چند مشغول انباشتن آن چاه شدند از آن پس که آن چاه منطمس شد آن قلعه نیز مندرس آمد متمردان را
مجال زیست در آن نماند در آن سال نیز این عمل اطرق و شوارع امن آمد که قوافل بیخوف و بیم تردد می کردند پس از آنکه
رغبهٔ فتنه ازدی مبالاتی حکام آن چاه را پاک کردند و مأمن اشرار شد و بحمد الله تعالی در این اوان که ثانیا بحکومت آمدند در اواخر
سنهٔ ١٢٩٣ باز چاه را انباشته و سنگتراشی از جهرم فرستاده راهها را خراب کرده اند که انشاءالله ابدا متمردین دیگر مجال
زیست نخواهد بود. اَقا قلعهٔ طوس که قلعه موردس هم گویند بلکه بدین اسم مشهورتر است در حوالی سرآب سیاه
فهلیان واقع است آن قلعه را بر بالای کوهی بنا نهاده اند که از سه طرف آن قلعه در میان دره رود بزرگی جاری است
و از یکجانب متصل بکوه است و در دامنهٔ کوه قریب بصد گام تا قلعه چشمهٔ آبی است که در قدیم زمان که از میان قلعه تا سر
آن چشمه نقبی زده بودند که قاطر بار او یا بیابانی از آن نقب عبور توانست نمود و آب بقلعه آورد و بالای آن
چشمه نیز برجی ساخته اند که قلعه کیان در مقام ضرورت توانند از آن نقب بالای چشمه آمده آب بر دارند و طاق نقب

رستم از الوار درین جا و در قلعه نوگک که تا این قلعه سه فرسنگ راه است و در قلعه فرامرز که تا آنجا[2]
از مطلب که بیان افتتاح و اختتام کتاب بود دور افتادیم و از مقصد مهجور باز بر سر مطلب رویم عجب‌تر
از آنچه گفتیم و شنفتی آنکه با این مشاغل کامل که هر یک شغلی است شاغل و هر یک از این امور در هر که باشد
مستوعب وقت وی خواهد بود حضرت معتمدی هیچیک از این امور مانع از ممارست علوم و تلقی از اربابِ
فنون نیست همواره محفل شریفش که مشرع آمال است و منهل اقبال از دانشوران فصیح البیان خالی
نیامده و جز حرف دانش در آن محفل نفرموده و نشنفته شعر ❊ تفکره علم و منطقه حکم ❊
و باطنه خیر و ظاهره لب ❊ حق سبحانه و تعالی منتی بر خلق این بلد نهاده که چنین رحمتی
بر ایشان فرستاده ملخص مقال آنکه پس از اتمام این روزنامه همایون از فرط زیادتی طالبین و نخهای
نسخه در همان نسخه اصل امر بچاپش فرمودند و بخطی در نهایت خوشی نوشته شد و وقت در تصحیح آن
فرموده بسمت انطباعش در آورند تا پس از تعدد نسخ هر طالبی از آن نسخه بدست آید و باعث بقای
نام نیک دولت و مملکت بشوند اما تیمم از آن است که باز ابو طالب از آن صفر الکف کردد اللهم ایدلدین
برفع اعلامه و ابد الامن بطول ایامه دام الایمان بپر نور او و الامان بجور او شعر

این دعوت را بگاه تهلیل	آمین آمین کناد جبریل

از اشعار افکار ابکار ادیب اریب حکیم کامل میرزا وقار بن حو وصال که در فتح قلعه بیر گفته است

فر ملک کوفت قلعه بری را	بست بدشمن مجال حیله گری را
لشکر شه شد بقلعه که بر آن نیست	راه نشد آدمی نه دیوانه پری را
تیشه فرهاد کوهی ار بجز اشید	خیره بسی کرد مردم هنری را
تیشه میر بلند مرتبه فرهاد	کوفت تبر را و مفسد تبری را
خیره سران را چنان بکشت که ابلیس	کرد از ین بعد ترک خیره سری را
بر شده حصنی که ره نبود بدورش	گردش شمسی و دوره قمری را
لشکر مریخ فعل شاه جهان را	فتح و ظفر برد و کرد راهبری را

۲ چهار فرسنگ است منزل داشتند
و در سه چهار سال قبل که نواب والا
ادام الله تعالی اقباله بعزم تنبیه مردان
و سرکشان از این طرح ایفا زان اعبور
فرمودند تمام این قلاع را خراب نمودند
و افواج منزمه رکاب از افواج بربری
و غیرها روزی چند مشغول خرابی آن
قلاع بودند بالجمله
صح

اول قرن دویم ز ناصر دین شاه	فال نکو بین و یمن تاج و سریرا
بود تبه قلعه منیع که قطرش	اوج ثریا گرفته تا بثری را
گرد در آن مفسدی وطن که فرو بست	قافله را راه و مردم سفری را
جمعی با او رفیق گشته و او را	آمده انباز مفسدا و شریرا
تقویتش نیز کرده جمعی و از جهل	روشنی دیده کرده بی بصری را
زاده آن قلعه هفت ساله و یکتن	پای نیفشرد و بهر چاره گری را
آتش خشم ملک کشید زبانه	خواست همی سوخت طینت بشری را
معتمد الدوله عم اکرم خسرو	بست بخدمت میان کینه وری را
تا نشود خون ناحقی بمیانه	یا متعذر شوند بیخبری را
گفت منادی همی کنند ز هر سو	فرقه اوباش و مردمان جری را
توبه نمایید باب توبه چو باز است	خیره مکارید تخم بی ثمری را
راه سلامت بتخت شاه بگیرید	تا نکند انتقام پرده دری را
بهر دوام و بقای عمر شهنشاه	خواند بر ایشان نصایح پدری را
در دل و در گوششان ز طالع منحوس	چرخ قساوت همی فزود و کری را
هیچ نصیحت اثر نکرد و فزودند	کبر پلنگی و کینه شتری را
بخت شهنشاه حکمت عملی ساخت	جفت درین کار حکمت نظری را
عم ملک لشکری فزون ز ستاره	راند چو چنگیز لشکر تتری را
سیم و گهر بذل کرد و خلعه بسی داد	گرته زربفت و جامهای زری را
پارسیانی که سالها بکشیدند	تهمت عصیان و رنج دربدری را
جمع نمود و امید و بیم بسی داد	تا بشناسد اثیم راه و بری را
سرور ایشان قوام ملک که در باغ	نشو ز ریشه است شاخهای طری را

هیچ نکرد او مضایقت ز زر و سر — تا بکند قلع غدر و بدگهری را
خدمت شه کرد سالها پدر او — خود عمل آورد شیوه پسری را
امر شه و حکم میر را بدل و جان — باز پذیرفت و یافت معتبری را
الحق زین عم و پورهای گرامش — شاه قوی کرد رسم دادگری را
آری بوطالب و نتیجه پاکش — دادند آیین ره پیامبری را
در غم سالار خانه مردم خانه است — غم چه بود مردمان رهگذری را
یارب در حق شاه ساز اجابت — ورد شبانگاه و ناله سحری را
هم بضمیر امیر از کرم شاه — باقی مگذار هیچ دل نگری را

من کلام مفخر الادباء میرزا ابو القاسم المتخلص بفرهنگ ابن المرحوم الوصال الشیرازی که در فتح قلعه بر گفته

حدیث تهمتن و داستان اسکندر — شنیده بودم و عقلم نداشتی باور
از آنچه دیدم و بشنیدم اندرین ایام — فسانه های کهن راست شد مرا یکسر
سکندر از همه شاهان بملکت گیری — فسانه گشت و حکایت کنند ازو بهتر
یکی بجیش ملک شاه ناصر الدین بین — که یاد ناوری از داستان اسکندر
و گر گزاف شماری و لاف پنداری — دلیل قول من اینک امیر شیر شکر
گزیده معتمد الدوله عم شاهنشاه — که هم خجسته خصال است و هم ستوده سیر
درین دو هفته هنرها ازو پدید آمد — که خیره ماند ازو عقل و تیره گشت فکر
و گر نگفته فرهنگ اعتمادت نیست — بروزنامه پاریس و انگلیس نگر
ببین چه مایه هنرها که یاد کرده ستند — بروزنامه ازان شهریار دانشور
فسانه های کهن را بهیچ انگاری — گرت حدیث کنم داستان فتح بر
دزی که مأمن اشرار بود چندین سال — پناه غول بیابان و دیو بدگوهر
نه مردمان را در آن بلاد جای قرار — نه کاروان را از آن دیار راه گذر

دزی ز شالده اش بوده خاک را کز — دزی ز کنگره اش سوده چرخ را چنبر
یکی حصار بر افراشته سر از گردون — بسان قلعه گردون و را نه راه و نه در
ببام آن همه شب مرد پاسبان تا روز — سخن براز سرودی بگوش دیگر
نیازمند بآب و خورش نبود که داشت — ز جدی و حوت خورش و ز مجره آبشخور
فراز کنگره آن کس از نظر فکند — پس از دو ماه بهر سوی رسد شعاع بصر
باستواری دز غره گشت خیره سری — هوای سروری از ابلهی فتاد بسر
فریب شر طلبان خورد و سر ز طاعت شاه — کشید و ماند بدان قلعه هشت سال اندر
بنرم خوئی شه غره گشت و غافل از این — که باشد آتش سوزان بزیر خاکستر
ندیده بود مگر زهر خند بر دمان — نخوانده بود مگر خواب شیر شرزه نر
خدایگان جوان بخت میر کشورگیر — که خسروان را میر است و شاه را چاکر
بنظم فارس چو مأمور شد ز حضرت شاه — به پشت گرمی تایید خالق اکبر
سزای خاین بدخواه و خادم درگاه — بداد از بد و از نیک لایق و درخور
درست کرد که ز اول بکند بیخ فساد — که ظلم مایه فتنه است و بیخ اصل شجر
بلی درخت قوی را چو ریشه بر فکنی — دگر نه شاخ بروید از آن نه برگ و ثمر
ولی چو ریشه بود هر چه شاخ از آن ببری — بجای شاخی روید هزار شاخ دگر
ز نظم ملک چو پرداخت خاطر عالی — گماشت همت و زان ناکسان نماند اثر
یکی سپاه ز افواج ترک کرد گزین — همه دلاور و گرد و دلیر و کنداور
سوارها همه ضیغم شکار و شیرافکن — پیاده ها همه صحرانورد و کوه سپر
به پشتبانیشان خواست فوجی از ایلات — بهارلو و عرب ترک و باصری و نفر
یکی گروه همه یال اسبشان بالین — یکی سپاه همه پشت زینشان بستر
جریده همچو خدنگ و برهنه همچو سنان — چو تیغشان نه زره درع و جوشن و مغفر

قوام ملک کهن خانه زاد دولت را / که داشت بسته بخدمت همیشه تنگ کمر
بران سپاه سپهدار کرد و حکمروا / چنان بلشکر کاوس طوس بن نوذر
چنان سپاه بآهستگی و نرمی برد / کزان عدوی بداندیش را نگشت خبر
زخواب غفلت چون باز کرد دیده بدید / حصار خویش بدریای آتشین اندر
ره فرار بجز بر فلک ندید ولی / شهاب شیطان سوزش نداد راه مفر
سپاهدار سپه را فراز قله کشید / بکار داشت و بکاشت جابجا لشکر
کشید توپ بجائی که بیم آن بودی / که بی فتیله برافروزد از حرارت خور
نخست قلعهٔ ده مرده را ز خصم گرفت / چنانکه لشکر اسلام قلعهٔ خیبر
سپاه را پس از آن حکم جنگ و یورش داد / بپای خاست در آن عرصه شورش محشر
یکی سحاب تو گفتی برآمد آتش بار / فرو گرفت بیکلحظه دشت و کوه و کمر
بجای اشک همه آتشین گروهه فشاند / بجای قطره همه شعله جای ژاله شرر
صدای توپ بپیچید در هوا چون آن / که در بهاران در کوه غرش تندر
زتیغ کوه یکی سنگ چون رها گردید / هزار سنگ بغلطید مرو را باثر
در آن میانه ستمکاره جادویها کرد / که تا برون فکند جان از آن میانه مگر
گهی چو دیو مشعبد برآمدی بسپهر / گهی چو ناقهٔ صالح نهان شدی بحجر
ولی چو بخت نبودش نداشت کوشش سود / نشان تیر بلا گشت دیو بد اختر
بنیم لحظه بتاراج رفت و گشت اسیر / دفینه های وی و خواهر و زن و دختر
خراب گشت و شکست و فرار کرد و گریخت / حصار او و سپاه و معاون و یاور
کنون نشانی از آن ناکسان نمانده بجا / مگر بدشت سر بی تن و تن بی سر
زهی مؤید فرخنده بخت نیک خصال / زهی مظفر فیروز روز نیک اختر
نظام یافت بتو ملک ناصرالدین شاه / بزرگ گشت بتو دین پاک پیغمبر

از آنچه کردی در نظم ملک و قوت دین / جزای خیر بیابی ز ایزد داور
ز اهتمام تو خلقی ز دست ظلم و ستم / خلاص آمد و آسوده شد ز خوف و خطر
جهانیان همه زین فتح خوشدل اند ولی / نشاط و خوشدلی من بود ز جای دگر
که این فتوح در آغاز قرن ثانی شد / دلیل دولت و بخت و نشان فتح و ظفر
چنان حصار حصین اینچنین بآسانی / بدست آمد و این خود بفال نیک شمر
بفر عاطفت پادشاه قدرشناس / همیشه بادت افزوده قدر و جاه و خطر
کلاه خسروی و تخت پادشاهی را / ز شاه ناصردین باد زینت و زیور

بپایان رسید تحریر این کتاب مستطاب بخامهٔ عبد ذلیل علی رضا الحسینی الشیرازی روز شنبه
بهفدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۹۴ مطابق اول می ماه انگلیسی سنه ۱۸۷۷ مسیحی انگلیسی موافق دوازدهم
اردی بهشت ماه جلالی ملاحظی نوزدهم نیسان ماه رومی در دار العلم شیراز
حفت بالامن والاعزاز بحق محمد و آله الطاهرین
سلام الله علیهم اجمعین
م م م

۱۲۹۴